آذربایجان
در ایران معاصر
تورج اتابکی
ترجمه
محمد کریم اشراق

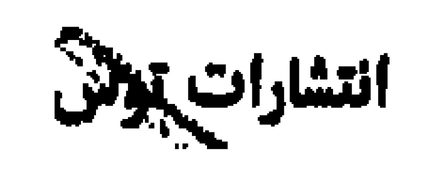


تورج اتابکی

آذربایجان

در
ایران معاصر

ترجمهٔ
محمدکریم اشراق





□ آذربایجان در ایران معاصر

□ تألیف دکتر تورج اتابکی

□ ترجمهٔ محمدکریم اشراق

□ حروفچینی و صفحه‌آرائی: توس (زیرنظر علی‌باقرزاده)

□ چاپ اول، ۱۳۷۶

□ تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

□ لیتوگرافی، پیچاز

□ چاپ، حیدری

□ انتشارات توس، تهران، اول خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۴۶۱۰۰۷ - ۰۲۱ - نمابر: ۶۴۹۸۷۴۰ - ۰۲۱

شابک ۹۶۴-۳۱۵-۴۴۳-۲-۴۴۴ ISBN 964-315-443-2-444

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی

اثری که پیش رو دارید حاصل پژوهشی است در باب تاریخ معاصر گوشهٔ شمالی میهن‌مان که هرچند تاریخ معاصرش از تاریخ پاره‌های دیگر ایران جدا نیست، اماگاه، به خاطر ویژگی قومی ساکنانش، کارنامهٔ تاریخی‌اش برگ دیگری خورده است. هدف این پژوهش ارائهٔ تحلیلی بوده است غیرمرسوم و به دور از جانبداری‌های تاریخ پردازانهٔ متعارف از رویدادهای تاریخی یکصد سالهٔ آذربایجان. در این اثر تلاشم همه براین بوده که نگاهی ناقدانه و از برون ـ و نه از درون ـ به رویدادها بیندازم و آنها را نه مجرد، که در پیوند متقابل با یکدگر ببینم. در بازبینی اسناد تاریخی، هیچ‌گاه در جستجوی حقیقتی یگانه نبوده‌ام. حقایق تاریخی همیشه برایم چندگانه بوده‌اند که تنها با محک خوردن به اسناد و مدارکی که از منابع گونه گون به دست آمده مقام و ارزششان شناخته می‌شود.

اسنادی که در این پژوهش به آنها استناد شده، عمدتاً از منابعی انتخاب شده که متعلق به جناح‌های متخاصم بوده است. تعمدم در این کار، رعایت جانب انصاف بوده است. آرشیوهای مختلف اتحاد شوروی، وزارت امور خارجه انگلیس، ایالات متحده آمریکا ـ واشنگتن، وزارت امور خارجهٔ هلند، فرقهٔ دموکرات آذربایجان، حکومت خودمختار آذربایجان، و نیز منابع رسمی دولتی ایران از آن جمله‌اند. در کنار اسناد و مدارک منتشر نشده، باید از جرائد و مطبوعات دولتی و نیز احزاب و گروههای سیاسی هر دوره نیز یاد کنم که دریایی از اطلاعات پراکنده در خود داشتند. و نکتهٔ آخر، از آنجاکه تاریخ معاصر ایران را

تاریخ شفاهی می‌دانم در پژوهش حاضر از اطلاعات حاصل از مصاحبه‌های بسیاری که با رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان، حزب توده و اعضای سابق حکومت خودمختار آذربایجان و دیگر دولتمردان معاصر داشتم، بهره‌های بسیار برده‌ام. کاربرد این مصاحبه‌ها تنها محدود به باز نمودن نکات مبهم مربوط به رویدادهای مورد بحث نیست؛ نقش این مصاحبه‌ها را در ارزیابی، مقایسه و مقابلهٔ اسناد اصلی و فرعیِ مورد استناد نیز نباید نادیده گرفت.

این پژوهش را با هدایت استادم یرواند آبراهامیان، استاد ممتاز دانشگاه نیویورک، انجام دادم. از راهنمایی و تشویق بی‌کران ایشان سپاسگزارم. از یارانی که گه‌گاه سند و مدرکی در اختیارم نهادند و نیز سرورانی که اجازه دادند، در مصاحبه‌ها، پای حرف‌هایشان بنشینم و روایتشان را ضبط کنم، تشکر دارم.

جناب محمدکریم اشراق که این کتاب را برای ترجمه برگزیدند و آقای محسن باقرزاده، مدیر انتشارات توس، به خاطر زحمتی که برای چاپ و انتشار این کتاب کشیدند مرا پیش از هرچیز وامدار محبت خود کردند. به دل ممنونشان هستم.

این یادداشت پایان نمی‌یابد اگر از ویرایش ناقدانهٔ ترجمهٔ فارسی و دلسوزیهای دوست خوبم رامین کریمیان یاد نکنم. ایامش به کام باد.

تورج اتابکی

اوترخت ـ هلند

بهار ۱۳۷۵ خورشیدی

به نام خداوند جان و خرد

سخن مترجم

آگاهی از پژوهش‌های علمی در همه زمینه‌ها برای جامعهٔ ما ضرور است. هنگامی که این پژوهش‌ها به گونه‌ای به سرزمین عزیزمان ایران پیوند دارد، نیاز به آن دوچندان می‌گردد.

تحقیقی تاریخی که اینک در دست دارید محصول پشتکاریِ فراوان مؤلف محترم و کاربرد شیوه‌ای علمی در بهره‌برداری از منابع و گزارش‌های تاریخی، اسناد دیپلوماسی، خاطرات و محفوظاتِ دست اندرکاران و شاهدان ایرانی و خارجی است و نه تنها می‌تواند آموزنده و آگاه کننده باشد بلکه راه‌گشا و درآمدی است برای پژوهش‌های بعدی. بنابراین، ترجمهٔ آن به درک بهتری از مسائل تاریخی کشورمان خواهد انجامید. مترجم با چنین آرزویی، به ترجمهٔ این اثر دست زده و امیدوار است که تلاش وی مقبول افتد.

دراین‌جا لازم است از مؤلف محترم که در همه مراحل کار، با توضیح‌ها و یادآوری‌های ارزندهٔ خود، مرا یاری داده و پیشگفتاری نیز بر ترجمه فارسی افزوده است و نیز از آقای محسن باقرزاده، مدیر انتشارات توس و آقای رامین کریمیان، دوست نادیده، که بر ترجمان منت گزارده، با تقبل ناملایمات و نکته‌سنجی‌های خود رنج چاپ متن فارسی را در تهران بر دوش گرفتند سپاسگزاری کنم. همچنین واجب می‌دانم از آقای دکتر ابوسعید رهبری که با حوصلهٔ فراوان ترجمه فصل‌های اول تا پنجم را خواندند و برخی از لغزش‌هایی را متذکر شدند که اگر در ترجمه می‌ماند مرا شرمندهٔ خوانندگان می‌ساخت، قدردانی نمایم. روشن است که ترجمان، مسئولیت همه نقائص و کمبودهای ترجمه را خود به‌عهده می‌گیرد.

محمدکریم اشراق

لاهه ـ فروردین ۱۳۷۵

مقدمه

تاریخ نگاری سنتی غالباً به نگرش مبتنی بر اصول در ساختارهای قدرت توجهی ندارد. آری اساساً، اگر تاریخ را به عنوان مجموعه‌ای از نظرات و اهداف مشخص و از روی آگاهی تک تک افراد و یا گروه‌ها به حساب آوریم، رقابت‌ها و حسادت‌های جزئی نخبگان همچون پدیده‌هایی کم‌اهمیت و پیش‌پاافتاده است، که نسبت به جریان یا «تفسیر» تاریخ دارای اهمیتی در خور نیست.

ن. الیاس، محکمهٔ اجتماع، ص ۲۷۶

به اصطلاح تاریخ سیاسی، قرن بیستم را بیشتر از هر مشخصهٔ دیگری، می‌توان قرن رواج ناسیونالیسم معرّفی کرد. قرنی که افزایش بی‌سابقهٔ دولت ـ ملت‌های حاکم کوچکی را شاهد بوده است. بر این مطلب باید افزود که برپایی چنین دولت ـ ملت‌های نوپایی غالباً مستلزم ساختن و پرداختن یک سلسله سنت‌های تاریخی ضروری برای توجیه و تقویت دولت تازه پا است. عامل عمده‌ای که در تجمع گروه‌های مردم و تجهیز درک آنان از هویت و وحدت سیاسی مؤثر است دوباره نویسی تاریخشان است. در بعض موارد، صِرف به کارگیری نام‌های پرطنطنهٔ باستانی و تاریخی کافی بوده است تا به ایجاد وحدت برای مشروعیت سیاسی منجر

گردد. مثلاً برای یونانیان، نام شکوهمند مقدونیه هنوز هم مانندگذشته به همان اندازه اهمیت دارد که واژهٔ پارس برای ایرانیان و تاحدکمتری کلمهٔ توران برای برخی از ترکان. در نتیجه می‌توان گفت محتوای اجتماعی پاره‌ای از عبارات کلیدی خاص اجتماعی ـسیاسی و به‌همین ترتیب اصطلاحات جغرافیایی، در مدعای استقلال سیاسی و در شکل‌پذیری مرزهای جغرافیایی دولت‌های حاکم نوپا عنصر مهمی تلقی می‌شود.

اگر بزرگترین تحول سیاسی سرآغاز قرن بیستم را اضمحلال دو امپراتوری قدیمی، یعنی امپراتوری عثمانی و دیگری امپراتوری روسیه تزاری به شمار آوریم، پایان این قرن، با فروریختن شگفت‌آور ابرقدرت اتحاد شوروی، نشان داده خواهد شد. بنابراین، در نتیجهٔ چنین فرایند پراکنده‌گشتنی، تعدادی دولت تازه‌پای مستقل تأسیس شده است که بیشتر آنها در جست‌وجوی هویت صحیح تاریخی خویش‌اند که می‌پندارند از دست رفته است.

پس‌از جنگ‌اول‌جهانی، هنگامی‌که امپراتوری دیرپای‌روسیه جای‌خود را به دولت نوین انقلابی شوروی داد، عده‌ای به این باور رسیده بودند که عصر ناسیونالیسم - دست‌کم در اروپا - به‌سر آمده است و عصر نوین دیگری با این باور برای بشریت طلوع نموده که در آن جای مفهوم قدیمی و قرن نوزدهمی هویت ملی را، «هویت طبقه» خواهدگرفت. در واقع خود اتحاد شوروی، با تأکید بر این باور، وانمود می‌کرد که در سرزمین کهنسال روسیه، میهنی نوین پایه‌گذاری شده که توانایی این را دارد که «انسان جدید شوروی» بپروراند. ویژگی اصلی این میهن نوین را نیروی ذاتی آن در تعالی بخشیدن به هویت گروه‌های نژادی گوناگون می‌دانستند. برای ایفای چنین «جبر تاریخی» و هموار ساختن راهِ پرورش فردی نوپیدا، که «انسان جدید شوروی» خوانده می‌شد، کوشش بسیار به‌کار رفت تا هم در سطح منطقه‌ای و هم در حوزهٔ بزرگ امپراتوری‌های بین‌المللی تاریخ دوباره نویسی شود.

درمقابل این جریان، درون همان مکتب تاریخ‌نگاری، گرایش‌هایی جزئی بر مبنای احساسات ملی که به وسیله مورخان محلی عرضه می‌شد، برای حفاظت از هویت خود در برابر هویّت فراگیر و احاطه جوی شوروی، به‌تدریج پا به عرصهٔ وجود گذاشتند. مثال روشنی از این شیوهٔ تجدیدنظرگرای تاریخی، که متأثر از مقاصد سیاسی بود، در بازنویسی اساسی تاریخ آذربایجان شوروی (جمهوری آذربایجان کنونی)، که در شمال آذربایجان ایران واقع است، به چشم می‌خورد.

پس از دورهٔ استالین برای جایگزینی کتب تاریخی نوشته شده در اوایل این دوره، به آسانی می‌توان کوششی راکه برای تأکید بر تداوم تاریخ ملت «ترک آذربایجان» به‌کار رفته

است، ملاحظه کرد.[۱] بنا بر نوشتهٔ نویسندگانی از این گروه منطقهٔ آذربایجان از عهد باستان میهن قبایل مشخص ترک بوده است. به کاربردن اصطلاحاتی مانند آذربایجان شمالی و جنوبی در بعضی محافل روشنفکری آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی سابق، برای تشخیص مناطق شمالی و جنوبی رودخانهٔ ارس، نمونه دیگری از کوشش برای بهره گیری از اصطلاحات سادهٔ جغرافیایی به منظور ایجاد مشروعیت تاریخی است. بدیهی است در بطن گزینش این اصطلاحات، تمایل به اعلام همگنی فرهنگی در هردو منطقهٔ جغرافیایی و نوعی دعوت تلویحی از آذربایجان ایران به یکپارچگی با آنچه امروزه جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود، به چشم می‌خورد.

برای ایرانیان عموماً و برای آذربایجانی‌های ایرانی خصوصاً، مضامینی سیاسی که با مفاهیمی مانند قومیّت و ملیّت آمیخته شده بودند، درست پس از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ (برابر ۱۳۲۳ - ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸ خ)* مطرح شد. نفوذ عقاید غربی قرن نوزدهمی پیرامون ملت، ملت‌گرایی و حاکمیّت ملی، تنگاتنگ با گسترش پان‌ترکیسم در آناتولیای همسایه، پاره‌ای از محافل روشنفکر طبقهٔ متوسط ایران را نسبت به نتایج تغییرات سیاسی که در این منطقه در اوایل قرن بیستم در جریان بود نگران ساخت. دلشورهٔ عمدهٔ این روشنفکران نگاهداری استقلال ایران و مبارزه با هر گرایشی بود که کشور را به دولت‌های منطقه‌ای جداگانه‌ای تجزیه می‌کرد.

در پی اضمحلال امپراتوری عثمانی، زمانی که ناسیونالیست‌های ترک بر آرمان میهن بزرگتری از همهٔ ترک‌ها تبلیغ می‌کردند و برای جدایی از ایران و پیوستن به میهن جدید «همه ترک‌ها» مراجعاتی هم به ایرانیان شده بود، گروهی کوچک از ایرانیان روشنفکر که در برلین سکونت داشتند به صورت حامیان پر سر و صدای حفظ هویت و حاکمیت ایران درآمدند. اعضای این گروه روشنفکر، که بعدها به ایران برگشتند و در حکومت صاحب مقامات بانفوذی شدند، گرایشی در تاریخ‌نگاری ایران پایه نهادند که درآن بیش از همه بر تداوم فرهنگ ایرانی تأکید و به حفظ ارزش‌های ایران پیش از اسلام توجه می‌شد.

هنگامی که آتش جنگ اول شعله‌ور شد، سر درگمی و هرج و مرج سیاسی همهٔ ایران را فرا گرفت. حکومت‌ها یکی پس از دیگری ثابت کردند که توانایی حل دشواری‌های فزاینده کشور و به اجرا درآوردن اصلاحات اساسی را ندارند. البته، در شمال کشور، یعنی در آذربایجان، گیلان و خراسان، افراد اصلاح‌طلبی بودند که اعتقاد داشتند اگر بتوان مبارزات

* از این پس در متن به جای اصطلاح هجری قمری «ق» و به جای اصطلاح خورشیدی «خ» بکار برده خواهدشد.

محلی را برای آغاز اصلاحات در منطقهٔ خود با پیروزی به جلو برد می‌توان کم‌کم چنین اصلاحاتی را در سرتاسر کشور گسترش داد. برنامهٔ این مبارزات محلی نه تنها مشتمل بر فراخوانی به جدایی (از ایران) نبود بلکه چنین کوشش‌هایی ضمن اینکه به مسأله تقسیم منصفانه قدرت بین حکومت مرکزی و مراجع محلی در سرتاسر ایران توجه داشت، نمایندهٔ تلاش برای استقرار قدرت سیاسی باثبات‌تری در کشور بود.

مفهوم کاملاً تازهٔ خودمختاری، به معنای جدید کلمه، سال‌ها پس از این جریان‌ها، و به عنوان محصول فرعی مارکسیسم به ایران وارد شد. در نوشته‌های مارکسیستی که به وسیله ایرانیان مارکسیست نگاشته و یا ترجمه شده، ایران به عنوان سرزمینی «چندملیّتی» توصیف شده است، یعنی جایی که همه ملت‌ها، مگر پارسیان، تحت ستم پارسیان قرار داشته‌اند. از این گذشته، این عده، برای اینکه خود را از میهن‌پرستی کورکورانه برکنار جلوه دهند، ملت‌های دیگر ایران را اندرز دادند که «نمونه شوروی» یعنی مناطق خودمختاز در داخل مرزهای سیاسی ایران برپاکنند. مارکسیست‌های ایرانی، گاهی در تبلیغات خود، عقیده به برپایی مناطق خودمختار را درز می‌گرفتند و نظر پیشین بولشویک‌ها را دائر بر حق ملت‌ها در «خودمختاری» تا جدایی کامل و برپایی دولت‌هایِ مستقل دنبال می‌نمودند. به هرصورت، کمونیست‌های ایرانی، به عنوان یک گروه سیاسی مخفی، نتوانستند نشان دهند که می‌توانند یکی از این نمونه‌ها را از قوه به فعل درآورند. نه اینان و نه هیچ حزب سیاسی دیگری در دورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی (۱۹۲۵ - ۱۹۴۱ / ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰خ)، امکان مشارکت در زندگی سیاسی را به دست نیاوردند.

برای ایرانیان، اشغال کشورشان توسط نیروهای شوروی و انگلستان (در اوت ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰خ) به طور ساده به معنای پایان یافتن شانزده سال حکومت استبدادی رضاشاه بود. هرچند «فضای باز» زندگی سیاسی در ایران، که با اشغال کشور به دست آمده بود، پس از سقوط حکومت خودمختار آذربایجان اندک اندک رو به افول گذاشت، اما سیاسی شدن سریع جامعهٔ(ایرانی) پس از سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰، با هیچ یک از تجربه‌های این جامعه از انقلاب مشروطیت به بعد قابل مقایسه نبود.

پیدایش حزب‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در شهرهای بزرگ سطح آگاهی سیاسی مردم را بالا برد و به افزایش هشیاری طبقاتی و قومی آنان کمک کرد. احساس عمومی براین بود که مجلس ایران که معمولاً از آن به عنوان یک مجلس بی‌اراده یاد می‌شد اکنون به جای اینکه در تصویب لوایح پیشنهادی حکومت تابع قوهٔ مجریه باشد، نقش فعّالی در

تصمیم‌گیری‌های کشور بازی می‌کند.

در بعض مناطق ایران نیز استعفای رضاشاه در سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰خ به عنوان نشانه‌ای از پایان این خط مشی حکومت به شمار آمد که مطابق آن به رجحان بخش فارسی زبان جمعیت کشور تکیه می‌شد. این خط مشی به ویژه در طول ده سال آخر حکومت رضاشاه ترویج شده بود. به این ترتیب اینک پس از ۱۶ سال خط مشی رسمی حکومت مبنی بر عدم تساهل نسبت به گروه‌های قومی گوناگون، نارضایی اجتماعی و احساسات قومی، (برای مردم) فرصتی حاصل شده بود که به سیاست فضای باز روی آورده شود. مطبوعات و کتاب‌ها به زبان‌هایی غیراز زبان فارسی انتشار یافتند. هم‌چنین، در برخی از مناطق، نه تنها به عنوان عکس‌العملی در برابر خط مشی همگون‌سازی رضاشاه، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای وارد ساختن فشار بر حکومت (مرکزی) به منظور جلب توجه بیشتر به نیازهای اقتصادی نواحی روستایی، به برگُماری دوبارهٔ فرهنگ بومی و اصرار بر هویت قومی پرداخته شد.

آذربایجان، در دورهٔ رضاشاه، یکی از چند منطقه جغرافیایی (کشور) بود که به راه‌های گوناگون متحمل بی‌توجهی شده بود. خلأ قدرت در این منطقه که ناشی از اشغال شمال غرب ایران به وسیلهٔ نیروهای شوروی بود، با وضعیت پریشان اقتصادی حال و گذشتهٔ آن و بالا گرفتن احساس هویّت قومی از عواملی بودند که در دگرگونی اجتماعی آذربایجان سهم عمده‌ای داشتند. زمان، آمادهٔ پذیرش عقاید جدید بود و برای درک نظریات جدید در تبیین سرشت جامعه و سیاست آمادگی وجود داشت.

در سپتامبر ۱۹۴۵ / شهریور ۱۳۲۴ خ، حزب جدیدالتأسیس دموکرات آذربایجان با استفاده از صف‌بندی بین‌المللی جدید، به تشکیل «مجمع ملی» پرداخت و بلافاصله «حکومت ملی آذربایجان» را پایه‌گذاشت. در همین هنگام، ارتش رسمی (در آذربایجان) برچیده شد و به جانشینی آن، سازمان شبه‌نظامی نوی، مشهور به فدائیان بنا گردید. حزب دموکرات آذربایجان عملاً توانست نزدیک به یک سال ادارهٔ قدرت را در دست داشته باشد. سقوط غیرمنتظرهٔ حکومت مزبور، به هنگام گسیل سپاهی از سوی حکومت مرکزی به آذربایجان که با زور به سلطهٔ حکومت خودمختار پایان داد، در ماه دسامبر ۱۹۴۶ / آذر ۱۳۲۵ خ اتفاق افتاد.

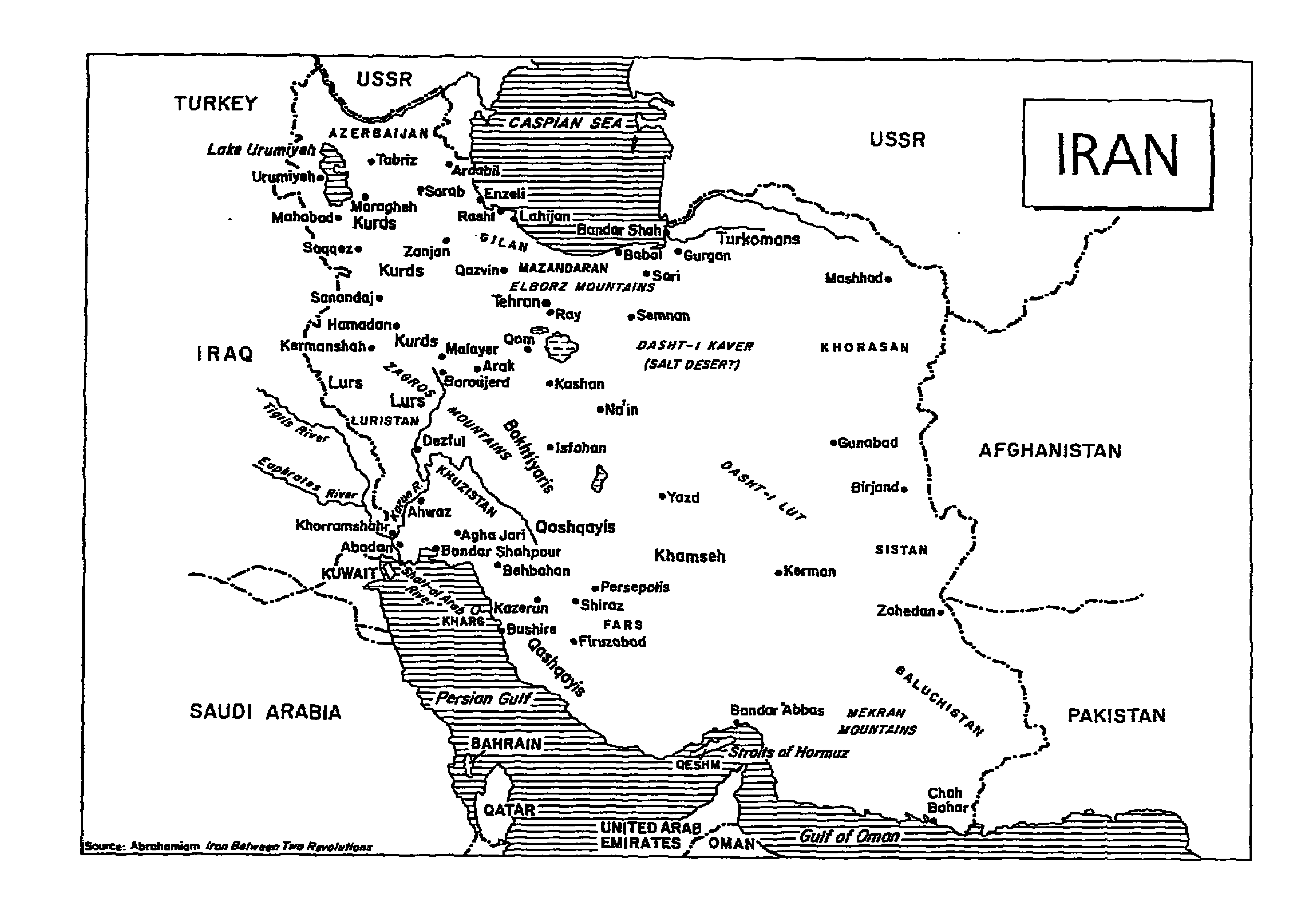
بررسی تحول هویت قومی در آذربایجانِ ایران نوین و مسیری که شعور هویت قومی با اقدام سیاسی مستقیم پیمود و در نهایت امر به استقرار حکومت خودمختار آذربایجان منجر شد، بخش بزرگی از کتاب حاضر است. از آن‌جا که برپایی حکومت خودمختاری که آذربایجانی‌ها درست کردند به عنوان نخستین کوشش عملی در خودمختاری منطقه‌ای توسط

یک گروه قومی در ایران نوین دارای اهمیت است بنابراین جزئیات بیشتری از تاریخ آن گزارش می‌شود. از این گذشته، برای عرضه گزارشی عادلانه از ظهور و سقوط حکومت مزبور، نگرشی بر تحولات سیاسی سال‌های قبل از آن در ایران، به ویژه وقایع خطیری که در بین سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ / ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ خ رخ داد، یعنی در دوره‌ای که با استعفای رضاشاه و اشغال کشور به وسیله نیروهای متفقین آغاز و به فروریختن حکومت مستعجل خودمختار آذربایجان منتهی می‌شود، بسیار مهم است.

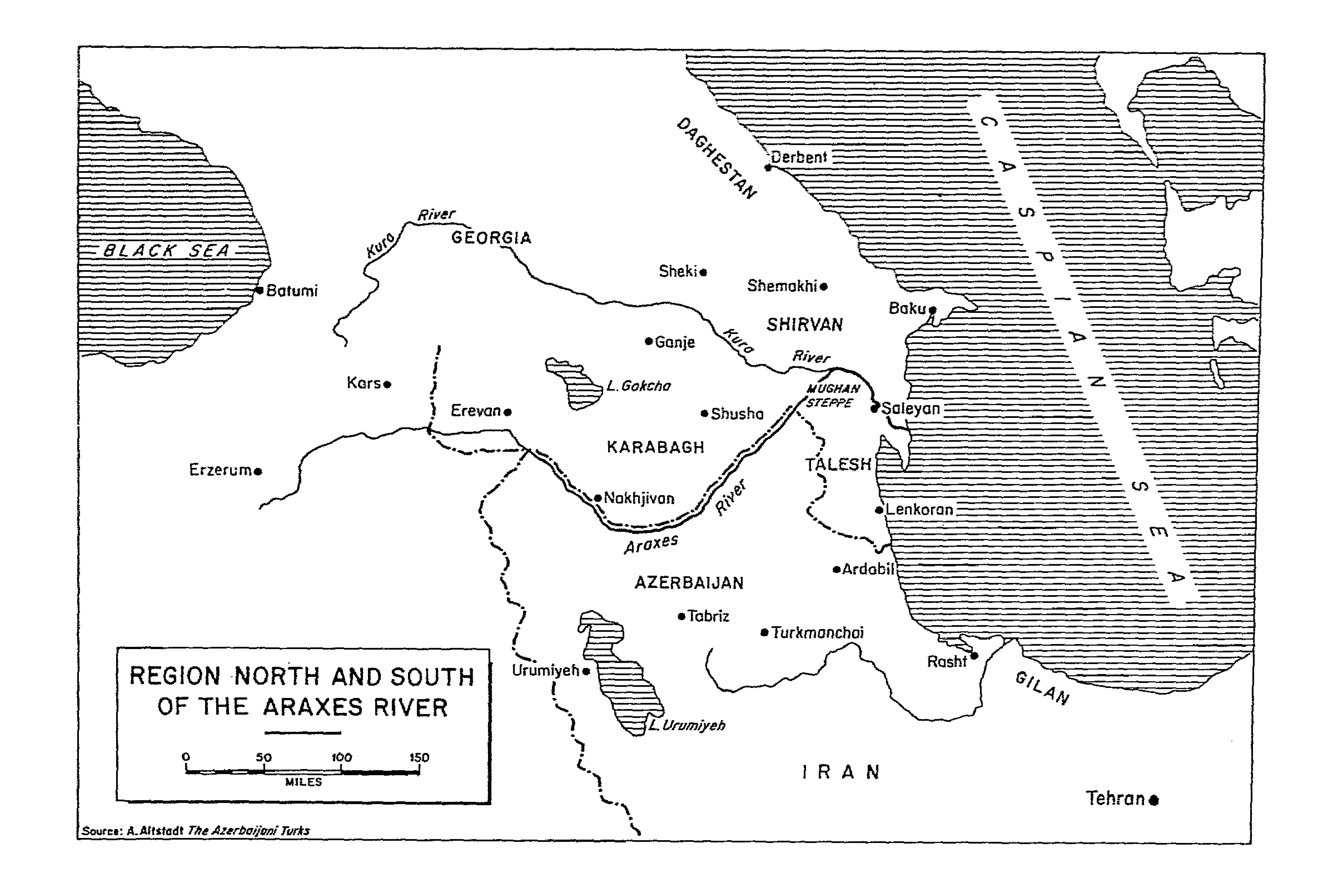
سال‌های «بحران» آذربایجان و خط‌مشی حکومت خودمختار آذربایجان در چندین کتاب و تعدادی از مقالات علمی مربوط به تاریخ قرن بیستم ایران و نیز درباره روابط اتحاد شوروی با غرب و ایران، موردبحث واقع شده است. چون همه جزئیات این موضوع بررسی شده است، در بادی امر شاید فرض شود که به مطالعهٔ دیگری در این زمینه نیاز نیست. اما واقعیت این است که بیشتر این کتاب‌ها و مقالات عمدتاً به روابط بین‌المللی و اثر تحولات جنگ سرد در وقایع و خط‌مشی حکومت خودمختار توجه کرده‌اند. به‌علاوه، بدبختانه بیشتر این مطالعات به تعصبات سیاسی آلوده و بر اطلاعات نادرست یا غیرصحیح مبتنی است. برای نمونه (آقای) هـ. توماس در کتاب اخیرش که مربوط به جنگ سرد است، پیشه‌وری رئیس حکومت خودمختار آذربایجان را با سلطان‌زاده کمونیست کهنه کار که در تصفیه‌های دوران استالین (۱۹۳۵ ـ ۱۹۳۸ م) ناپدید شد، اشتباه می‌کند.[۲] یا نویسنده دیگری چون لاجوردی، در اثر قابل تحسین خود یعنی جنبش کارگری و خودکامگی در ایران، هنگامی که به «بحران» آذربایجان می‌رسد، باتوجه به تخلیهٔ نیروهای شوروی از آذربایجان، به اشتباه، به ترومن به عنوان کسی که به استالین اولتیماتوم داده است اشاره می‌کند.[۳]

در کتابی که پیش روی دارید، نویسنده نه قصد داشته است که تمام تاریخ قرن بیستم ایران را بیان کند و نه مدعی است که به همه مشکلات نظری مربوط به مفاهیمی مانند قومیّت، ملیّت و شهروندی در تاریخ ایران معاصر پاسخ داده است. با تمرکز بر روی آذربایجان به عنوان یک موضوع «مورد مطالعه»، هدف این بوده است تا هم بر روی تحول هویت قوم آذربایجانی و هم بر روابط متقابل وی با مسأله گسترده‌تر هویت ملی ایرانی، روشنی بیشتری افکنده شود. موضوع عمدهٔ دیگری که در این کتاب به آن پرداخته شده عبارت از این است که مشکلاتی را که دولت ـ ملت نوین به هنگام درگیری با بحران خودمختاری با آن روبه‌رو می‌شود، روشن سازد. نویسنده کوشیده است در مقام توصیف از گردش حوادث راجع به ظهور و سقوط حکومت خودمختار آذربایجان، آنچه را که ابوالفضل بیهقی هزارسال پیش، [در ذکر بر دار کردن

امیر حسنک وزیر] آورده است، فراموش نکند: «هرچند مرا از وی بد آید، به هیچ حال، [چه عمر من به شصت و پنج آمده و بر اثر وی می‌بباید رفت. و] در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند [شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان] با من اندرین موافقت کنند [و طعنی نزنند].»[۴]



Source: Abrahamiam *Iran Between Two Revolutions*



Source: A. Altstadt *The Azerbaijani Turks*

۱

تبار آذربایجانی‌ها

عمربن خطاب با هرمزان مشورت کرد و پرسید [رأی تو چیست؟] از اصفهان آغاز باید کرد یا از آذربایجان؟ هرمزان پاسخ داد که: اصفهان سر است و آذربایجان دو بال. چون سر را ببری لاجرم دو بال و سر همه فرو افتد.

فتوح‌البلدان،
احمدبن یحیی البلاذری،
ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش،
به تصحیح استاد علامه محمد فرزان،
تهران، سروش، ۱۳۶۴، ص ۶۴.

ترک، آذری یا آذربایجانی؟

آذربایجانی که امروزه در شمال غربی ایران واقع است، منطقه‌ای است با جمعیت

۷٫۷۷۰٫۰۰۰ نفر (از کل جمعیت ۴۹٫۵۶۵٫۰۰۰ نفری کشور).[۱] مردم این منطقه زبان متمایز خود را دارند. این مطلب از هر عامل موجبه دیگری برای هویت قومی آذربایجان مهم‌تر است. اصطلاح جغرافیایی آذربایجان، مطابق نوشته مورخ نامبردار ایرانی، احمد کسروی، به احتمال زیاد از نام فرماندهی محلی به نام «آتورپات» که به هنگام اشغال ایران توسط اسکندر کبیر در سال ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح[۲]، در آن‌جا فرمانروایی داشته، گرفته شده است. این نام به معنی «نگاهبان آتش» است. اخلاف این فرمانروا، قرن‌ها بر «آتورپاتکان» جایی که «آتشکده‌ها در آنجا بسیار زیاد بوده است»[۳] حکومت کرده‌اند.

اسلامی شدن «آتورپاتکان»، هنگامی تحقق یافت که در قرن هفتم میلادی، ارتش عرب، در پی پیروزی‌های خود در جبهه‌های غرب ایران، به سوی شمال رو آورد و در سال ۶۴۲ میلادی / ۲۱ ق بر منطقه‌ای که در تلفظ عربی به آذربایجان شهرت یافته است،* غلبه یافت. جغرافی‌نویسان مسلمان، آذربایجان را از جنوب به زنجان، از خاور به دیلمستان، طارم و گیلان، از باختر به فاراسان یا وارادان محدود دانسته و رودخانهٔ ارس را نیز مرز شمالی این منطقه شمرده‌اند.[۴]

هم‌چنان که از این تعریف برمی‌آید منطقه‌ای که امروزه جمهوری [مستقل] آذربایجان (یعنی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی سابق) خوانده می‌شود، جزءِ مرزهای جغرافیایی آذربایجان قدیم نبوده است. کتاب جغرافیای مشهور قرن دهم [میلادی]، حدودالعالم،[۵] منطقهٔ شمالی رودخانهٔ ارس را با نام «اران» یاد می‌کند. بنابراین بدیهی است که رودخانه ارس شمالی‌ترین حد آذربایجان بوده است. به همین گونه، ابن حوقل، رودخانهٔ ارس را جنوبی‌ترین مرز منطقهٔ اران به شمار می‌آورد.[۶] باید به این سخن، مطلب المقدسی جهانگرد دیگر قرن دهم [میلادی] را بیفزاییم که ایران را به هشت منطقه: از جمله اران و آذربایجان تقسیم می‌کند:

> اران همانند جزیره‌ای است بین دریای خزر و رودخانهٔ ارس و شهر بزرگ آن برذعه است [فاماالران فانّها تکون نحوالثلث من الاقلیم فی مثل جزیرة بین‌البحیره و نهرالرس و نهرالملک یشقها، طولا قصبتها برذعه و من مدنها تفلیس][۷]

و نیز در قرن سیزدهم [میلادی] جغرافی‌دان (مسلمان) یاقوت حموی نیز آذربایجان را از اران جدا ثبت می‌کند:

---

* واژه آذربایجان هم فارسی است، منتها در تحوّل واژه‌ها از زبان پهلوی به زبان فارسی، آتورپاتکان به آذربایجان تغییر شکل داده‌است. معرّب این واژه، مطابق استعمال عرب‌ها، «آذربیجان» است. (مترجم)

بین آذربایجان و اران رودخانه‌ای است به‌نام ارس. منطقهٔ شمالی و غربی این رودخانه اران است و آنچه در [مشرق] آن واقع است آذربایجان خوانده می‌شود [و بین آذربیجان و اران نهر یقال له الرس کلّما جاوّرهُ من ناحیه المغرب والشمال نهر من ارّان و ماکان من جهة المشرق فهو من آذربیجان][۸]

و سرانجام برهان قاطع که شبیه یک دائرةالمعارف است و نوشتن آن در سال ۱۰۶۲ ق. پایان یافته واژهٔ ارس را چنین تعریف می‌کند: «نام رودخانه‌ای است مشهور که از کنار تفلیس و ما بین آذربایجان و اران می‌گذرد.»[۹]

استخری، جهانگرد اوایل قرن دهم [میلادی] به زبان اهالی آذربایجان به عنوان فارسی و عربی اشاره می‌کند اما می‌افزاید که «مردمان ساکن نواحی برذعه، به ارانی سخن می‌گویند.»[۱۰] بنا بر نوشته مورخ معروف مسعودی که او هم در قرن دهم [میلادی] می‌زیسته

ایرانی‌ها مردمانی‌اند که حد کشورشان کوهستان‌های ماهات و جز آن و آذربایجان تا بلاد ارمنستان و ارّان و بیلقان تا دربند که باب‌الابواب است، و تا ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و ابرشهر، که نیشابور است، و هرات و مرو و دیگر از شهرهای خراسان و سجستان و کرمان و فارس و اهواز و آنچه که اکنون بدین قسمت پیوسته است... و همه این شهرها کشور واحدی بوده که پادشاه و زبان واحدی داشته... جز این که در پاره‌ای موارد زبانشان باهم مباینت داشته اما این زبان واحدی است زیرا الفبای آن واحد است و یکسان نوشته می‌شود و بهم پیوستن حروفش مشابه است اما جدایی‌های آن در فهلوی یا دری یا آذری و جز این‌ها، از زبان فارسی است.»[۱۱]

لااقل روشن است که مسعودی آذری‌ها را به عنوان بخشی از خانوادهٔ فارسی زبان به شمار می‌آورد.

حتی تا اواخر قرن سیزدهم [میلادی]، شش قرن پس از گشایش آذربایجان به دست اعراب مسلمان، آذری هنوز در آذربایجان صحبت می‌شده است. یاقوت حموی دراین باره چنین شهادت می‌دهد:

سکنه [آذربایجان] چهره‌هایی زیبا و پوستی خوشرنگ داوند و به زبانی که آذری خوانده می‌شود سخن می‌گویند که این را خودشان می‌فهمند ولا غیر. [ولهم لغة یقال لها

الاذریه لایفهمها غیرهم و فی اهلها لین و حُسنُ معاملة...] [۱۲]

ورود ترکان

زبان ترکی در نتیجهٔ کوچ بزرگ ترک‌ها به آسیای صغیر، در قرن یازدهم [میلادی] وارد منطقه آذربایجان می‌شود. نخستین گروه غُزها شامل دوهزار چادر در سال ۱۰۲۹ [میلادی] (۴۲۰ ق.) وارد و بوسیله وهسودان پذیرفته شدند... در سال ۱۰۴۴ [میلادی] (۴۳۵ ق.) مجدداً نزدیک به پنجهزار ترکمن از طریق دیار بکر و ارمنستان، از بین‌النهرین به آذربایجان وارد شدند و شهر خوی را به تصرّف درآوردند.[۱۳] به هرحال، آنچه که می‌توان آن را بـه عنوان حادثه‌ای مهم به شمار آورد زمانی بود که طغرل‌بیگ، جنگجوی بلندآوازه سلجوقی، در سال ۱۰۵۴ [میلادی] (۴۴۶ ق.) به آذربایجان و اران وارد شد تا فرمانبری حکمرانان محلی را به دست آورد.[۱۴]

زبانی که این تازه واردان با خود [به آذربایجان] آوردند عبارت بـود از زبـان گـروه ترک‌های جنوب غربی [غُز]. این زبان تازه‌وارد، اگرچه قویاً تحت تأثیر رقیب نزدیکش زبان بومی آذری قرار داشت که تا پیش از اشغال آذربایجان به وسیلهٔ ترکان به آن سـخن گـفته می‌شد، اندک اندک جای زبان آذری را گرفت و زبان مسلط آذربایجان شد.

در پی ورود سلجوقیان، [منطقهٔ] آذربایجان یک بار دیگر، در بهار سال ۱۲۲۱ [میلادی] (۶۱۸ ق.) به وسیله مغولان اشغال شد. با این‌که تاخت و تازهای بی‌امان و انبوه چنگیزخان با خونریزی و خرابی همراه بود، آذربایجان کم و بیش در سـال‌های پس از ایـن یـورش‌ها، به‌آهستگی رو به بهبودی گذاشت و سرانجام به دوره‌ای از آرامش و نعمت وارد شد. حاکم مغول، هلاکوخان، به هنگام بازگشت از بغداد، در سال ۱۲۵۸ [میلادی] (۶۵۶ ق.) شهر مراغه را که بعدها پایتخت سلسلهٔ ایلخانیان ایران شد، برای اقامت خود برگزید. این سرآغاز دورهٔ اعتلای فرهنگی [دراین منطقه] بود. پس از این، [خواجه] نصیرالدین طوسی، وزیر اعظم، به تشویق خان مغول، نام‌آورترین رصدخانهٔ ستارگان را در این شهر بنیادکرد. تبریز نیز در عصر قدرت ایلخانیان، مانند مراغه، از آبادانی برخوردار بود. در واقع، در سال ۱۲۶۵ [میلادی] (۶۶۳ ق.) هنگامی که آباقا [خان]، جانشین هلاکو، به تخت نشست، پایتخت امپراتوری را به ابتکار خود از مراغه به تبریز منتقل ساخت.[۱۵]

[در قرن پانزدهم، در دوره چیرگی اخلاف تیموری، آذربایجان بیشتر به‌دست قراقویونلوها

و آق‌قویونلوهای ترکمان اداره می‌شد. چون این دو رقیب اصلی تیموریان بودند، بنابراین مکرر آذربایجان به دست ترکمان‌ها افتاد و در نتیجه این ناحیه دچار خرابی‌های بسیار شد. در دورهٔ حکومت قره قویونلوها (از ۱۳۷۸ تا ۱۴۶۹ میلادی / ۷۸۰ تا ۸۷۴ ق.) که تبریز پایتخت «گوسفند سیاهان» ترکمن بود حوزهٔ حکومت اینان از آناتولی تا هرات گسترش داشت.[۱۶]

گسترش [زبان] آذربایجانی، که لهجهٔ محلی ترکمنی و شعبه‌ای از زبان ترکی بود، چنان فراگیر بود که در آغاز قرن شانزدهم [میلادی] هنگامی که شاه اسمعیل سلسلهٔ صفوی را دراین ناحیه بنیاد نهاد، به ندرت اثری از آذری قدیم دیده می‌شد و از آن پس آذربایجانی «زبان مشترک مردم آذربایجان» شد.[۱۷]

در طی قرن‌های شانزدهم و هفدهم، تاریخ سیاسی این منطقه با رقابت‌ها و در پاره‌ای مواقع با درگیری‌های آشکار نظامی بین دو امپراتوری بزرگ، یعنی عثمانی‌ها در آناتولی و صفویان در ایران، همراه بود. صفویان با تأکید بر روی اسلام شیعی، در منطقه‌ای که سکنهٔ آن از دیرباز مسلمان سنی بود، قصد داشتند بازدارنده‌ای مذهبی پی‌ریزی کنند که بتواند حاکمیت آنان را در رودررویی با تهدید عثمانی سنی تضمین کند.

بنا بر قول مورخ قرن شانزدهم، حسن‌بیگ روملو، زمانی که شاه اسماعیل، پایه‌گذار سلسله صفویان، منزلگاه (Residence) خود را تبریز قرار داد، فرمانی صادر کرد تا همه آثار دین‌پژوهی شیعی را که در آنجا موجود بود گردآوری کنند. (روملو می‌نویسد) در شهر بزرگی مانند تبریز تنها یک کتاب پیدا شد.[۱۸] این داستان نشان‌دهنده این است که در آن زمان آموزش رسمی شیعی در این منطقه وجود نداشته است.

در اثنای دو قرن یا بیشتر، در حکومت خاندان صفوی، آذربایجان با لشکرکشی ارتش عثمانی چندبار رو به ویرانی نهاد. بی‌گمان، اندوه‌بارترین این رشته از لشکرکشی‌ها در سال ۱۶۳۵ [میلادی] (۱۰۴۵ ق.)، زمانی که نیروهای سلطان مراد چهارم عثمانی تبریز را به تصرف درآوردند و آن را ویران ساختند رخ داد.

در خلال نیمه نخست قرن هجدهم، جنگ با عثمانیان در داخل آذربایجان ادامه یافت. با بهره‌گیری از آشوب‌های سیاسی ایران، در پایان دوره صفویان، و توجیه عملیات لشکرکشی بر پایه قلع و قمع رافضیان، عثمانیان بار دیگر آذربایجان و اردلان (یا کردستان) را به تصرف آوردند. به هرحال، بعداً، در نیمه قرن هجدهم، هنگامی که نادرشاه افشار که فرماندهی سنّی بود، قدرت را در ایران به دست گرفت، عثمانیان این نواحی را با بی‌میلی ترک کردند.[۱۹]

سیاست منظم توسعهٔ‌نظامی عثمانی در آذربایجان، همراه با درگیری‌های عمدهٔ مذهبی که طی قرن‌ها رو به افزایش گذاشته بود می‌تواند حالت دشمنی آذربایجانی‌ها را نسبت به آنچه که جمهوری نوین ترکیه خوانده می‌شود، بیان کند. از سویی دیگر، علی‌رغم شاخشانه کشیدن پیوسته عثمانی نسبت به آذربایجان که بیشتر به بی‌ثباتی منطقه می‌انجامید، باید از زمان‌های متناوباً آرام و آبادان این منطقه نیز یاد کرد. از این روی، در نتیجهٔ موقعیت استراتژی راه با ارزش بازرگانی و خط ارتباطی بین طرابوزان و ایران مرکزی، آذربایجان به لحاظ تجاری، رو به گسترش نهاد.

از دیدگاه سیاسی ایرانیان، تاریخ آذربایجان در قرن نوزدهم، به‌طور زیادی تحت تأثیر برخورد با یک امپراتوری جدید است. آذربایجان، با هم‌مرز بودن با امپراتوری روسیه، اندک اندک زیرفشار سخت دیپلوماسی، اقتصادی و نظامی روسیان درآمد. در پی شکست‌های خوارکننده نظامی در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ (میلادی) / ۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ ق. مرز ایران و روسیه (به ترتیب) با پیمان‌های گلستان و ترکمان‌چای تعیین شد. از این روی، ایران برخلاف میل خود مجبور شد ایالات شرقی قفقاز را برای همیشه از دست بدهد. از این گذشته، روسیه به وسیلهٔ شرایط معاهدات مذکور، به زور امتیازهای تجاری و مالی در ایران به دست آورد.

از این روی، موقعیت آذربایجان به عنوان گذرگاهی برای نفوذ اقتصادی روسیه در دیگر مناطق ایران از اهمیت حیاتی برخوردار شد. در مرکزیت آذربایجان زمانِ قاجار، تبریز به عنوان یکی از نقاط مهم تجاری ایران و از نظر سیاسی دومین شهر مهم کشور به شمار می‌رفت که ولیعهد و محفل درباریش در آن زندگی می‌کردند. از این گذشته، در طی این دوره بود که شهر تبریز با جهان خارج روابط بازتری پیدا کرد و توانست نشان دهد برای پذیرش اندیشه‌های جدید از دیگر شهرهای ایران آمادگی بیشتری دارد. به این ترتیب، تبریز به صورت جایگاه بزرگ پیشروترین اندیشه‌مندان سیاسی درمی‌آید و هم از این روست که به این پرسش که چرا آذربایجانی‌ها آن‌چنان سهم پیشگامی را در جنبش مشروطیت در اوایل قرن بیستم داشتند می‌توان پاسخ داد.

آذربایجانی‌ها، یک ملت یا گروهی قومی‌اند؟

پاسخ به این‌که آذربایجانی‌ها یک ملت یا یک گروه قومی‌اند، مستلزم تعریفی رسا از این اصطلاحات اجتماعی ـ سیاسی است. در حدود مطالعهٔ حاضر، سؤال اساسی این است که

چگونه مفهوم «آذربایجانی» به جای قوم (یاگروه قومی) ملت خوانده شده است و حداقل بین گروهی از آذربایجانی‌هایی که سیاسی فکر می‌کنند، طرفدارانی پیداکرده است. چه این سؤال برای جنبش خودمختاری در آذربایجان پی‌آمدهای مهمی داشته است.

سقوط دو امپراتوری بزرگ، یعنی روسیهٔ تزاری و عثمانی، در اوایل قرن بیستم، به طور کلی در رواج مفهوم حق ملل برای خودمختاری مؤثر بوده است. بعدها، حتی در دوره پس از جنگ دوم جهانی، این مفهوم، نظر به فرایند پرشتاب استعمارزدایی و به‌وجود آمدن تعداد زیادی از دولت ـ ملت‌های جدید، اهمیّت سیاسی بیشتری پیداکرد. به ویژه در آن قسمت‌های جهان که مفاهیم سیاسی مزبور تازه روی فکر مردم عادی اثر گذاشته بود. این مسائل که چه چیزی یک ملت را به وجود می‌آورد و چه چیزی پایهٔ حق خودمختاری است، نسبتاً از مسائل مهم آن دوره به شمار می‌رفتند. آیا هر گروهی از مردم، که به سادگی خود را ملت بنامد می‌تواند در خور بهره‌وری از حق خودمختاری باشد و به جریان تأسیس یک کشور مستقل بپردازد؟ اگر پاسخ منفی باشد، در آن صورت، معیارهای لازم برای توجیه ایجاد ملتی جداگانه و مجزّا چه چیزهایی است؟ و آیا تفاوتی اساسی مابین یک ملت و یک گروه قومی وجود دارد؟ و اگر چنین تفاوتی وجود دارد، این تفاوت، دقیقاً چیست؟

در مباحث بعدی، کوشش شده است لااقل تا اندازه‌ای به این پرسش‌ها که در شکل‌پذیری اسلوب نوین تفکر سیاسی ایرانیان، به هنگام آغاز دورهٔ تجدّد اهمیت فراوان داشته است، پاسخی داده شود. سرگذشت ایران و امپراتوری عثمانی به عنوان دو بافت ملی جداگانه، البته باتوجه به شباهت‌ها و اختلافاتشان، بررسی و مقایسه خواهد شد. همان‌گونه که خواهیم دید در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مفاهیم سیاسی کلیدی مانند قومیت، ملیت و تابعیت، در کنار تحولات سیاسی دیگر، دگرگونی و تعدیلاتی قابل توجه پیداکردند.

ملیّت در برابر قومیّت

برای پیشگیری از انتظاری خوش‌بینانه به این معنا که بتوان به پرسش‌های یاد شده پاسخ‌هایی روشن، قاطع و علمی داد، بهتر است اظهارنظر استون ـ واتسون را یادآوری کنیم که می‌گوید:

> من کم و بیش به این نتیجه رسیده‌ام که نمی‌توان از ملت «تعریفی علمی» به دست داد، هرچند این پدیده در گذشته وجود داشته و حالا هم وجود دارد.[۲۰]

شاید پاسخی ساده و گذرا به این پرسش که ملت چیست، این باشد که:

> دو نفر از یک ملت به شمار می‌روند اگر، و فقط اگر، در فرهنگ انباز باشند. دراین جا، فرهنگ به معنای نظامی از عقاید و نشانه‌ها و پیوندها و هنجارهای رفتاری و ارتباطی است.[۲۱]

ممکن است این تعریف در نظر اول کافی بیاید، اما در این تعریف، به «قرابت نَسَبی» یا «دودهٔ مشترک» به عنوان زیربنای گردهم‌آیی مردمان در چارچوب یک ملت، هیچ‌گونه وَقعی گذاشته نمی‌شود. ریشه واژهٔ «ملت» (nation) از اصل لاتین *nascere* به معنای زاده شدن، نشان آن‌است که «پدیدهٔخویشاوندی» با مفهوم «ملت»، در اصل، به هم آمیخته بوده است.

واژه «ملت» به معنای نوین خود در اروپای عصر روشنگری و انقلاب پدید آمد و «نخست به مفهوم گروه‌های هم‌خون»[۲۲] بود و شامل رابطهٔ دیگری به غیراز (رابطه از طریق) «خون» نبود. چنین رابطه‌ای می‌توانست گروه معینی یا مردم معینی را به هم پیوند دهد. بنابراین، نخستین رسالتی که این مفهوم جدید ملت داشت عبارت از برافکندن بنیاد نظریهٔ قدیمی پذیرفته شده‌ای بود که از نژاد همخون ثابت و متمرکز حکایت داشت. هم‌چنین مفهوم جدید به «تخریب مشروعیت سلسله مراتب مقرر الهی پادشاهی دودمانی» منجر می‌شد.[۲۳] ادعای حاکمیت و مشروعیت به وسیله مفهوم جدید ملت بی‌گمان به چارچوب اجتماعی ـ سیاسی اروپا در قرون هفدهم و هجدهم برمی‌گردد.

> از اوایل قرن هفدهم ملت، بدون توجه به ترکیب قومی ـ ملی جمعیت، برای توصیف ساکنان یک کشور به کار برده می‌شد. بدین گونه، اصطلاح ملت بدل یا جانشینی برای عناوین مقولات انسانی نسبتاً معین‌تری مانند مردم یا گروه شهرنشینان گردید.[۲۴]

جای آن است که اشاره کنیم واژهٔ ملت در هیچ جای اروپا، هرگز معنای قاطعی نداشته است. در حالی که برای نمونه، ملیت در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی، به معنای تابعیت آمده است، در زبان آلمانی واژهٔ nationalität علامت هویت قومی یک فرد است و ملیت به staatsangehörigkeit ترجمه گردیده که از لحاظ لفظی به معنای «تعلق داشتن به یک کشور» است. اصطلاح آلمانی nationalität در معنای گروه قومی، به ویژه در چارچوب امپراتوری اتریش ـ هنگری یا در امپراتوری‌های روسیه و اسپانیا کاربرد داشت که آنجا، گوناگونی قومی امری استثنایی نبود بلکه اصل شمرده می‌شد.

در سال ۱۹۱۷ (میلادی)، هنگامی که بولشویک‌ها اداره قسمت اعظم سرزمینی را که قبلاً

توسط امپراتوری روسیه اداره می‌شد در دست گرفتند، یکی از مسائل آنان این بود که چگونه ملیت‌های ناهمگونی راکه در آن سرزمین بزرگ می‌زیستند، دور هم گِرد آورند. برای انجام این کار، بولشویک‌های اولیه، کوشیدند به مفهوم ملت تعریفی «فرمایشی» بدهند. در این زمینه برای سال‌ها، نظریه‌پردازان کمونیست به‌ویژه در جهان سوم، تعریف استالین را پذیرفته و سامان داده بودند. بنابراین تعریف، یک ملت عبارت است از: «جامعهٔ استواری از مردم که در طول تاریخ بالیده و بر پایه زبان، سرزمین و زندگی اقتصادی مشترک برپا شده است.»[۲۵]

آن‌چه در تعریف استالین دیده نمی‌شود تمایل مردمی است که برخی از این ملاک‌ها را ـ هرچند نه این‌که به ناچاری همه آن‌ها را ـ می‌توانند داشته باشند تا بتوان آنان را یک ملت تلقی کرد و به حساب آورد. چنین تمایل یاگروشی که حتی در پاره‌ای موارد ممکن است پنهان هم باشد در تعریفی که بندیکت آندرسون (Benedict Anderson) از ملت می‌کند، از عوامل برتر شناخته شده است:

> ملت، یک جامعهٔ فرضی سیاسی است و فرض می‌شود که به طور ذاتی دارای حاکمیّت و حدود است.[۲۶]

او آنچه راکه جامعهٔ فرضی خوانده است، چنین تبیین می‌کند:

> ملت جامعه‌ای است فرضی زیرا اعضای آن، حتی درحد کوچکترین ملت‌ها، هرگز همهٔ هم‌میهنان خود را نمی‌شناسند، همه همدیگر را ندیده‌اند و یا حتی از یکدیگر چیزی نشنیده‌اند، با این همه در ذهن هرکدام تصویری از پیوندهایشان حضور دارد.[۲۷]

درکنار اصطلاح «ملت» کلمه دیگری که معمولاً در مطالعهٔ مسائل منطقه‌ای، از نظر تعریف کردن، مشکلات ویژه خود را دارد، صفت «قومی» و اسم مربوط به آن یعنی «قومیت» است. این‌ها غالباً بدلی از (اصطلاحات) «ملی» و «ملیت» هستند. گروه قومی، البته، به عنوان اصطلاحی برابر «ملت» مورداستفاده واقع می‌شود. کاربُرد پیچیدهٔ کلمه «قومی» و مشتقات آن، هنگامی که صرفاً برآمده از تلقی ساده‌انگارانه‌ای از هویت منطقه‌ای نیست، معمولاً، دلالت‌های سیاسی خاصی به همراه دارد.

در جامعه‌ای قبیله‌ای، شخص ممکن است به قبیلهٔ معینی پیوسته و، در عین حال، در گروه بزرگتری از مردم که با او در «سرنوشت مشترک» پیوند دارند عضو باشد. واقعیت ارتباط زبانی، لهجه‌ای یا رسوم شخص با دیگر اعضای قبیله ضرورتاً پایهٔ پیوستگی او را باگروه‌های

همسایه نفی نمی‌کند. آن دسته از فعالیت‌های ذهنی و عاطفی و حیاتی را که گروهی را از دیگر گروه‌های مجاور خود جدا می‌سازد می‌توان به عنوان مبنا به شمار آورد. به این معنا، هویت یک گروه عبارت است از «وجهه یا تصوری که این گروه با آن شناخته و متمایز می‌شود و، براساس آن، گروه می‌تواند، با توالد و تناسل، نسل‌های پی درپی از دیگر گروه‌ها و معمولاً از گروه‌های مجاور بازشناخته شود.»[۲۸]

برای جمع و جور کردن بحث، شاید بیان کردن اختلاف بین ملت و ملیت از یک سوی، و گروه قومی و قومیت از سوی دیگر سودمند باشد. در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که اصطلاحات دسته اول اختصاصاً به مرزهای سرزمینی اشاره دارد، در حالی که اصطلاحات دسته دوم برپایهٔ عوامل فرهنگی که الزاماً به مرزبندی‌های سرزمینی منتهی نمی‌گردد، تکیه دارد. قومیت، در واقع ادراک «هویت قومی» است. حال آن که «هویت قومی» می‌تواند بر پایه هریک از مظاهر فرهنگی استوار باشد که مردمی به آن چنگ زده‌اند تا خود را از دیگر گروه ها مشخص کنند؛ یعنی: زبان، مذهب و جز این‌ها. برای نیل به این مرحله، در داخل نظام سیاسی یا فراتر از آن، این هوّیت رسماً مورد شناسایی قرار می‌گیرد. سیلان و خلجان پنهانی این شناسایی، به زودی به صورت نوعی هشیاری نسبت به وحدت منافع آن گروه درمی‌آید که به نوبهٔ خود به ارائه یک‌رشته درخواست‌های سیاسی، ازجمله پاره‌ای حقوق مربوط به این گروه، منجر می‌گردد. هنگامی که این گروه قومی به‌حرکت‌درآمده به استقرار کشوری با مرزهای سیاسی معین مربوط به خود و با حاکمیتی کامل توفیق یابد، صورت یک ملت پیدا خواهد کرد.

ترک‌ها ملت‌اند یا امت؟

در قرن نوزدهم یک نفر ارمنی استانبولی که به تریست (Trieste) که آن زمان در قلمرو اتریش بود رسید و به وسیلهٔ مأمور مرزی متوقف شد و مورد سؤال قرار گرفت که چه ملیّتی دارد. «پاسخ ساده‌لوحانه و عجولانهٔ او این بود که او یک کاتولیک است. با این پاسخ، آن مأمور دچار نوعی حیرت گردید و به آن ارمنی یادآوری کرد که در اینجا همه کاتولیک هستند، اما خود را اتریشی یا ایتالیایی می‌شمارند. و بعد پرسید حالا ملیّت تو کدام است؟ با این پرسش، دوست محترم ما با بی‌پروایی تکرار کرد که او یک کاتولیک است و تا آنجا که می‌داند هیچ چیز دیگری جز کاتولیک نیست. با مداخلهٔ سفیر فرانسه و یک مطران هم‌کیش،

آن ارمنی به عنوان یک ملت مورد شناسایی قرار گرفت!» دوست ارمنی نوکیش ما، با اعلام این که او عضو ملت به اصطلاح کاتولیک است، به طور ساده اصطلاح ملت را ترجمه می‌کرد. از قرار معلوم، او به تفسیر قرن نوزدهمی اروپائیان از این اصطلاح (ملت) آگاهی نداشت. برای او «ملت» به معنای یک آیین (ملة) و بنابراین عضو یک آیین، به معنای پیرو آیین یا دینی خاص بود.

ابیات زیر از زبدة‌الاسرار، اثر منظوم صفی‌علی‌شاه در قرن نوزدهم (میلادی) حاکی از بار منحصراً مذهبی اصطلاح «ملت» است:

ای نصارا چون تو عیسی ملتی نیست با اسلام هیچت نسبتی[۳۰]

مأمور اتریشی برای پرهیز از این همه سردرگمی، بهتر بود از آن ارمنی حیرت‌زده بپرسد رعیت کیست تا بپرسد که به چه ملتی تعلق دارد. اصطلاح رعیت یا رعیه، که با مسامحه‌ای می‌توان به تبعه ترجمه کرد، اصطلاح معمولی و پذیرفته شدهٔ مردمانی بود که در سرزمین‌های تحت حکومت امپراتوری عثمانی، بدون توجه به زبان یا اعتقاد آنان یا این که مسلمانند یا غیرمسلمان، زندگی می‌کردند. تا زمانی که فردی وظیفه خود را با پرداخت مالیات انجام می‌داد، حق داشت خود را در زمرهٔ رعیه به شمار آورد.

از دو اصطلاح ملیت و رعیت که بگذریم، اصطلاح سومی هم در امپراتوری عثمانی رواج داشت که عضویت در جامعهٔ مسلمانان را نشان می‌داد. هر مسلمانی، بدون توجه به این که ترک یا کرد یا عرب یا از شبه جزیرهٔ بالکان است، عضو «امت» (یا «اومه» به تلفظ ترکی) به شمار می‌رفت. اصطلاح «امت» یا جامعهٔ اسلامی به عنوانِ اصطلاحی فراگیر نه تنها سنّیان را شامل می‌شد بلکه از لحاظ نظری شیعیان را نیز که در زیر سلطه عثمانیان متحمل زجر و آزار بودند، در برمی‌گرفت.

بنابر قول نیازی برکس (Niyazi Berkes)، نویسندهٔ روشنفکر و اصلاح‌طلب ترک، ابراهیم شیناسی (۱۸۲۴ - ۱۸۷۱ میلادی) برای نخستین بار اصطلاح ملت را به معنای nation به کار برد:[۳۱]

> در نخستین سرمقاله ترجمان احوال، چاپ ۱۸۶۰ میلادی، شیناسی، به بحث پیرامون منافع وطن می‌پردازد و خاطرنشان می‌کند که اتباع غیرمسلمان امپراتوری در حالی که از خودشان روزنامه دارند، روزنامه‌ای واقعاً عثمانی وجود ندارد، زیرا دراین‌جا، هیچ یک از اعضای «ملت قاهره» نمی‌خواهد روزنامه‌ای به چاپ برساند.[۳۲]

زمامداران عثمانی، این اصطلاح جدید ملت را علی‌الظاهر کاملاً مناسب تشخیص دادند و آن را به کار بردند. این کار توجه گروه دیگری از روشنفکران عثمانی، یعنی عثمانیان جوان در تبعید را جلب کرد. نامق کمال، نویسندهٔ وطن‌پرست، در سال ۱۸۶۸ (میلادی) استفادهٔ باب عالی را از اصطلاح ملت به معنایی که با اصطلاح امت مشتبه می‌شد، مورد نکوهش قرار داد. او ملت را فقط به جامعهٔ مذهبی اطلاق می‌کرد.[۳۳]

علت اشکال پیروان نامق کمال عقیدهٔ جدید به سرزمین دولت ـ ملت برپایه یک ملت واحد بود که از اروپای قرن نوزدهم ناشی شده بود. به کارگیری اصطلاح امت در معنای قدیمش تنها مسلمانان را دربر می‌گرفت و ترکان جوان از این واقعیت آگاه بودند که اسلام به عنوان یک مذهب برای اتحاد ماهیگیران دریای سیاه و کشاورزان نواحی اطراف دمشق، در چارچوب یک ملت، بسنده نیست. از چنین عناصر فوق‌العاده پراکنده‌ای می‌توان چشم داشت که به نام شهروند یکپارچه شوند. اما اگر از مشکل تشتت فرهنگی بگذریم، به کارگیری اصطلاح امت در معنای شهروند واقعاً می‌توانست به معنای ایجاد مانعی بر سر راه غیرمسلمانان به شمار آید. این وضعیت دشوار که بر سر اصطلاح‌شناسی بروز کرده بود، تحت‌الشعاع این پرسش آزاردهنده قرار گرفت که: «این چه گونه تابعیّتی است که همهٔ شهروندان را دربر نمی‌گیرد؟»

بدبختانه، راه بازگشت به «ارزش‌های خوب قدیمی» نیز بسته شده بود. به کار بردن واژه رعیت دیگر مقدور نبود، چه همان‌گونه که نوشته شد اصطلاح رعیت اختصاص به کسی داشت که مالیات می‌پرداخت، در حالی که طبقهٔ حاکم و ارتشیان (عسکریه) بنابر عرف از مالیات‌دهی بخشوده شده بودند و نمی‌توانستند جزء رعیت به شمار آیند. در واقع مفاهیم رایج در اواخر قرن نوزدهم مانند ملت و ملیت، شهروند و تابعیت، به هر فردی، بدون توجه به جنسیت، طبقه و مذهب آن فرد قابل اطلاق بود.

سقوط امپراتوری عثمانی و بنیاد جمهوری جدید ترکیه، بسیاری از این مشکلات را حل کرد. بازدارنده‌ها و موانعی که گروه غالب یعنی ترک‌ها را به عقب می‌راند، ازبین رفت. جمهوری ترکیه برپایه آن‌چه در میثاق ملی ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ (میلادی) تصریح شده است، بنیاد شد. آناتولی به عنوان سرزمین «محل سکونت اکثریت مسلمانان عثمانی شناختهٔ شد که در مذهب، نژاد و مقاصد خود وحدت دارند.» این شناسایی، مدت‌ها پیش از آن بود که در آناتولی دولت حاکمه جدید «ترکیه» به نام میهن پدری ملت مشهور به ترک تأسیس شود: یک کشور، یک ملت.

ایرانیان، یک امت یا یک ملت یا اهالی‌اند؟

ایرانیان، مانند عثمانیان، جمعیت گوناگون قومی نداشتند تا با مسأله‌ای روبه‌رو شوند. درنتیجه، ایرانیان اصطلاحات موردبحث را با نرمش بیشتری به کار می‌بردند. یک اختلاف مهم در مورد ملاحظات قومی بین ایران و عثمانی در این بود که طی قرن نوزدهم، تعداد مسیحیان در ایران، به نسبت وضعیت در عثمانی، زیاد نبود. ناپلئون سوم این مطلب بدیهی را به‌طور ساده، در مکاتبه با ناصرالدین شاه، به‌هنگام مقایسهٔ ایران با امپراتوری عثمانی، چنین بیان می‌کند:

> مزیّت وضعیت اعلی‌حضرت بر سلطان در این است که او با اقلیت مسلمان و اکثریت مسیحی سر و کار دارد.[۳۴]

محمدشاه، پدر ناصرالدین‌شاه در فرمان معروف مورخ بیستم‌آوریل ۱۸۴۰ میلادی (برابر اول اردیبهشت ۱۲۲۰ خ / اول صفر ۱۲۵۷ ق) خود، به کاتولیک‌ها به عنوان قوم و نه ملت اشاره می‌کند. در این سند، شاه قدمی فراتر نهاده، اعلام می‌کند که کاتولیک‌ها همان حقوقی را دارند که مسلمانان از آن‌ها برخوردارند:

> قوم کاتولیک در اِتّباع احکام و شرایع مذهب و رفاهیّت احوالشان، به طوری که اعلی‌حضرت شاهنشاهی دربارهٔ نوکران دربار سپهرمدار مقرر فرموده‌اند، خواهند بود.[۳۵]

همان‌گونه که ذکر شد، در امپراتوری عثمانی اصطلاحات امت و ملت به‌طورکلی برای تشخیص مسلمانان و مسیحیان به ترتیب به کار می‌رفت. برعکس، ایرانیان ترجیح می‌دادند که به مسلمانان عثمانی نه به عنوان اعضای یک امت بلکه به عنوان یک ملت اشاره کنند. میرزا حسین‌خان آجودان‌باشی نخستین سفیر محمدشاه در سال ۱۸۳۹ میلادی (برابر ۱۲۱۸ خ) در فرانسه، به هنگام عبور از امپراتوری عثمانی بر سر راه فرانسه، «ملت عثمانیه» را مورد تحسین قرار می‌دهد زیرا پشتیبان اصول اسلام هستند. او یادآور می‌شود که:

> انصافاً ملت عثمانیه در باب اداء فرایض خمسه، به مرتبه‌ای اهتمام دارد که تحریری نیست.[۳۶]

و بعد با رسیدن به فرانسه نادلخوشی خود را از آنچه به نظر او روابط متزلزل بین شاه و ملت فرانسه است، این گونه بیان می‌کند:

منظور جمعی از ملت فرانسه این است که اساس سلطنت را بالمرّه برهم زده، امر ولایت را برعهدهٔ جمهور خلق و وکلای ملت گذارند.[۳۷]

همین‌طور که دیده می‌شود، برای (میرزا) حسین خان آجودان‌باشی فرانسویان و عثمانیانِ مسلمان هردو به عنوان یک ملت واقعی به شمار می‌روند. کاملاً روشن است که هنگامی که او اصطلاح ملت را برای مسلمانان عثمانی به کار می‌برد به اهمیت تفاوتی که خود عثمانیان در به‌کارگیری اصطلاحات امت و ملت دارند، توجهی نمی‌کند. (میرزا) حسین خان، «ملت عثمانیه» را در معنای ملت (nation) عثمانی به کار می‌گیرد.

یوسف خان مستشارالدوله، کمتر از نیم قرن بعد، در کتاب مشهور خود پیرامون سیاست، یعنی رسالهٔ موسوم به یک کلمه، آزادانه و به‌طور مکرر، اصطلاحات ملت، امت و اهالی را استفاده می‌کند. مستشارالدوله که یکی از اصلاح‌طلبان پرآوازه و روشن‌بین ایران در قرن نوزدهم (میلادی) است، رساله موسوم به یک کلمه را در سال ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۴۹ خ) در پاریس به رشتهٔ تحریر درآورد. او در آن جا، از سوی حکومت ایران مقام «کاردار»ی را به عهده داشت. وی اهل آذربایجان و پسر یک تاجر تبریزی بود. این مستشارالدوله بود که نخستین بار این عقیده را که «ریشهٔ اقتدار دولت در ارادهٔ جمهور ملت است»[۳۹] ترویج و حمایت کرد. در رساله یک کلمه، وی روی اهمیت داشتن یک «قانون نوشته» تأکید می‌کند که باید به وسیله ملت تصویب شود و همهٔ وجوه پیوندهای دولت و ملت را تعریف و اداره کند.[۴۰] از این گذشته، او، در همین رساله، اصطلاح اهالی (به معنای مردم) را مُرادف با اصطلاح ملت به کار می‌برد:

اهالی نسبت به مشروعیت کارکرد حکومت اقتدار تام دارند.[۴۱]

تعریف او از ملت و اهالی چنان است که همهٔ شهروندان ایرانی (یعنی اهالی یا ملت ایران) را بدون توجه به مذهب، نژاد، زبان یا موقعیت طبقاتی فرد «پادشاه و گدا، رعیت و ارتشی» دربر می‌گیرد و آنان را اعضای اهالی و ملت می‌انگارد.[۴۲]

روشن است که مستشارالدوله اصطلاح رعیت را به همان معنایی مورداستفاده قرار می‌دهد که در نوشته‌های عثمانیان معاصر وی به کار می‌رفت. او همهٔ مالیات دهندگان را در مقایسه با یک لشکری ایرانی و یا یک عسکر عثمانی، رعیت می‌خواند.

از سویی دیگر، مستشارالدوله، اصطلاح امت را به معنایی کاملاً متفاوت از آن‌چه در

محافل عثمانی رواج داشت، به‌کار می‌بندد. در حالی که عثمانیان اصطلاح امت را برای تمایز همه سکنه مسلمان امپراتوری استعمال می‌نمایند، ایرانیان اصطلاح امت را به همان معنای اصطلاحی ملت به‌کار می‌گیرند:

> چون اهالی فرانسه و سایر دول متمدّنه به واسطهٔ وکلای خود از حق و ناحق مباحثه و گفتگو کنند... امور و مصالحی راکه در اکثر احوال موجب شکایت‌ها تواند شد، بعد از آن که به دیوان وکلای ملت اعلام و آرای عامه را استحصال کردند، دیگر بر دولت و امّت چه غایله و هایله خواهد ماند.[۴۳]

جالب این است که در نظر مستشارالدوله، فرانسویان را می‌توان هم به عنوان یک امت شمرد هم به نام یک ملت. این اصطلاحات، در نظر او، قابل تبدیل است و معانی یکسان دارند.

در سال ۱۸۸۸ میلادی (برابر ۱۲۶۷ خ)، مستشارالدوله، در نامه‌ای خطاب به مظفرالدین (میرزا) ولیعهد، از سوء اداره حکومت انتقاد و او را تشویق می‌کند که به «کلیه اهالی مملکت، در برابر قانون برابری اعطا شود، زیرا همه طوایف (اقوامی) که در ایران زندگی می‌کنند باید در خوشبختی و یا بدبختی میهن (خود) سهیم شوند.»[۴۴]

همان‌گونه که از این جمله برمی‌آید، تصور مستشارالدوله این است که ملت یا اهالی ایران همه طوایف یا اقوام گوناگونی راکه در سرزمین ایران زندگی می‌کنند، دربر می‌گیرد.

مستشارالدوله نیز همانند بسیاری دیگر از اصلاح‌گران روشنفکر، بهای سنگینی برای عقاید خود پرداخت. در زندان قزوین، با رسالهٔ یک کلمه‌اش آن‌قدر بر سر او زدند که کور شد. وی اندکی بعد در سال ۱۸۹۵ میلادی (برابر ۱۲۷۴ خ) درگذشت.[۴۵]

عقاید مستشارالدوله و افراد همانند او، راه را برای انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۹ میلادی / ۱۲۸۴ ـ ۱۲۸۸ خ) هموار ساخت. اصل دوم قانون اساسی سال ۱۹۰۶ میلادی (برابر ۱۲۸۵ خ)، مجلس را به عنوان «نمایندگی کل اهالی مملکت ایران» وصف می‌کند. اصل یازدهم این قانون، هرعضو مجلس را برای دفاع از اصول سلطنت، پشتیبانی از حقوق ملت و نیز اقدامات صرفاً «در جهت نفع و سود دولت و ملت ایران»، مکلف به ادای سوگند می‌کند.[۴۶]

نه در قانون اساسی سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۶ خ) و نه در متمم آن که یک سال بعد به آن افزوده شد، هیچ‌گونه ارجاعی به قوم یا اقوام نیست و همه ایرانیان به عنوان اعضای ملت یا اهالی ایران، شناخته شده‌اند.

کاربرد این اصطلاحات در قانون اساسی به هیچ وجه محدود نشده است. در مقدمه رساله چاپ شده در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۶ خورشیدی) به نام راه نجات، صنیع‌الدوله، رئیس مجلس اول، برنامه اصلاحی خود را چنین اعلام می‌کند:

چنانچه ارکان دولت و افراد ملت از امروز هریک به مقام شخصیّه و نوعیه خود برنیایند، دیری نخواهد گذشت که این سیل‌های متفق و بادهای مختلف ریشهٔ قومیّت ما را از بیخ برکند. [۴۷]

در اینجا صنیع‌الدوله، اصطلاح قومیت را به معنای ملیت و به جای ملیت به کار می‌گیرد که آن موقع و هنوز هم اصطلاحی معین در فرهنگ‌های زبان فارسی برای nationality است. عثمانیان در آن موقع مدتی طولانی بود که اصطلاح ملیت را برای اعلام nationality به کار می‌گرفتند و نه قومیت را. [۴۸] شاید اینکه صنیع‌الدوله این اصطلاحات غیرمتعارف را به کار می‌برد به پیشینهٔ تحصیلی‌اش بستگی داشته باشد. او پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی به تحصیل عربی می‌پردازد [۴۹] و احتمالاً بیشتر با اصطلاحات سیاسی عربی سر وکار داشته است. در زبان عربی معاصر، قومیت همیشه اصطلاحی است که برای nationality به کار می‌رود نه برای ملیّت.

برای شرح این مطلب که چگونه طبقهٔ روشنفکر ایرانی، به‌طورکلی، کاربرد کلمات عثمانی را بر آنچه که در زبان عربی آن دوره رواج داشته است ترجیح داده و آن‌را پذیرفته است باید از کتاب غیرمعروف حق دفاع شر و قیام برضد ظلم که بی‌نام مؤلف چند سال پس از انقلاب مشروطیت چاپ شده است، مطالبی نقل کنیم. در این کتاب پس از حمایت و دفاع از حق ملت، برای قیام و جنگ علیه «بیرحمی و بیداد» نویسنده اخطار می‌کند که اگر ملت به این امر اقدام نکند، به‌زودی اثری از ملیت و ایرانیگری باقی نخواهد ماند. [۵۰]

از سال‌های بلافاصله پس از انقلاب مشروطیت غالباً به عنوان دورهٔ دموکراسی یاد می‌شود، زیرا در آن دوره محدودیتی بر نوشته‌های ادبی و سیاسی اعمال نمی‌شد. در آن دوره، بار جدیدی به اصطلاح ملت افزوده شد، بدین‌گونه که از این واژه برای تعریف ملت به عنوان انبوه ستمدیدهٔ مردم ایران استفاده شد. برپایهٔ این پدیده نوپا، طبقه بالای جامعه، چنین وصف می‌شود که از دسترنج کارگران، تولیدات کشاورزان، کارگران و صنعتگران زندگی می‌کند. از آن‌جا که این نخبگان اندک، خودشان به کار نمی‌پردازند و دیگران را صرفاً به منظور ادامهٔ زندگی به بند می‌کشند، لذا حق نیست که اینان را در زمرهٔ ملت به شمار آورد. در

'شب نامه‌ای به تاریخ ۱۹۰۹ میلادی (برابر ۱۲۸۸ خ) به عنوان ملت کیست؟ و حقوقش چیست؟ این تعریف جدید چنین نشان داده می‌شود:

ملت عبارت است از ساکنین زحمت‌کش یک مملکت. ملت آن کسانی هستند که از حاصل دسترنج و نتیجهٔ زحمات خود معاش نموده و با غمخواری زندگی می‌کنند. به عبارتی دیگر، ملت آنان اند که در امور مدنیه، محتاج به معاونت و همراهی یکدیگرند و برای راحت همدیگر کار می‌کنند. یعنی: باید مثلاً یکی کفاشی کند تا دیگران بی‌کفش نمانند و یکی حدادی کند تا کفاش و غیره را از این احتیاج بیرون آورد. همین طور، یکی بقالی کند، یکی عطاری کند، یکی علافی، یکی خیاطی، یکی بزازی، یکی زراعت. پس تمام افراد مردم که برای رفع احتیاجات یکدیگر کار می‌کنند از زارع و عامی تا اصناف تاجرها و غیره همگی ملت‌اند.

فراتر ازاین، نشریهٔ مزبور به استثناء کردن آن طبقات و گروه‌های اجتماعی که ظاهراً نمی‌توان آنان را جزء ملت شمرد، می‌پردازد:

سوای مفتخورها، که آنها را نباید جزو ملت حساب کرد. زیرا آنها برای آسایش مردم و رفع احتیاج خود کار نمی‌کنند. ایشان، کسانی هستند که در سال همه را در خانه و یا جاهای خوب و خوش‌منظر راحت زندگی می‌کنند و به خوشی می‌گذرانند. و ابداً یک دینار به کار مردم نمی‌خورند و فقط منتظراند که دیگران کار کنند و اینها از حاصل دسترنج آنها لوازم زندگی و عیش و نوش خود را فراهم نمایند. پس این دستهٔ مفتخور و بیکار را نمی‌توان ملت گفت.[۵۱]

یکی از معدود گروه‌های سیاسی که به‌روشنی این تعریف از ملت را در برنامه‌اش پذیرفت «انقلابیون اجتماعی ایران» (سوسیال رولوسیونرهای ایران) بودند که ترجیح می‌دادند «اجتماعیون انقلابیون» خوانده شوند. علامت رسمی آنان مشتمل بر این عنوان بود: جمعیت سوسیال رولوسیونر ایران (احرار ـ هوالقادر). در برنامهٔ رسمی این گروه، جمعیت سوسیال رولوسیونر، پس از اعلام همدردی و توجه خود به «ملت ستمدیدهٔ ایران» که «گرفتار در چنگال‌های گرگان داخلی و خارجی» شده‌اند، زارعان، اصناف، تجار، صنعتگران، اهل نظام و طلاب را به هماهنگی تلاش‌های خود به تشکیل یک حکومت حاکم «ملی» فرامی‌خواند.[۵۲] به‌خصوص لازم به یادآوری است که این اجتماعیون انقلابیون نخستین گروه سیاسی

بودند که به کارگیری انحصاری زبان فارسی را به عنوان «زبان رسمی کشور» مورد حمایت قرار داده با تأکید بر این که این زبان نه تنها باید در مجلس ملی بلکه در شوراهای ایالتی نیز به کار رود.[۵۳]

باید توجه داشت که در طی دورهٔ موردبحث، توجه جدی در تعریف اصطلاحاتی مانند ملت، امت، قوم و اهالی به گروه‌های کوچکی از روشنفکران ایرانی منحصر بود. به همین ترتیب، تغییر درمعانی یا تعاریف جدید کلماتی نظیر ترک، آذری یا آذربایجانی توجه تعداد حتی کمتری از طبقهٔ روشنفکر را به خود جلب کرده بود. اهمیت این دلمشغولی‌های روشنفکرانه وقتی کاملاً روشن می‌شود که به این نکته توجه کنیم که در ایران، از لحاظ تاریخی، یک دولت پیوسته متمرکز و نیرومند یا اتفاق نظر مردم روی این مطالب وجود نداشته است. لذا، معانی جدید این اصطلاحات که در این فصل مورد اشاره قرار گرفت، به وسیله بسیاری از اندیشه‌مندان سیاسی آن زمان، بالقوه خطرناک و تفرقه‌انگیز تلقی می‌شد.

آذربایجانی‌ها، ملتی در قفقاز و گروهی قومی در ایران

افول حکومت امپراتوری روسیه، زمینه را برای پدید آمدن یک جمهوری مستقل در ماوراء قفقاز آماده ساخت. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ میلادی (برابر آبان ۱۲۹۶ خ)، کمیساریای ماوراء قفقاز در (شهر) تفلیس برپا شد. در نخستین اعلامیهٔ رسمی این کمیساریا که به نام «دموکراسی انقلابی ماوراء قفقاز» صادر شد، بر لزوم اجرای «حق ملل برای خودمختاری، که انقلاب روسیه آن را اعلام کرده بود» تأکید گردید. و پنج ماه بعد، در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۱۸ میلادی (برابر ۱۲۹۷/۲/۲ خ) منشویک‌های گرجی، داشناکیست‌های ارمنی و مساواتی‌های مسلمان در تلاشی جمعی هماهنگ شدند و تشکیل «جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز» را اعلام کردند.[۵۴]

وحدت ماوراء قفقاز عمر کوتاهی داشت. در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۱۸ میلادی (برابر ۵ خرداد ۱۲۹۷ خورشیدی) در طی آخرین جلسه کنفرانسی که به منظور دستیابی به یک مصالحه‌نامه با امپراتوری عثمانی برگزار شده بود «دشمنی‌های پنهانی بین سه عضو جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز خیلی سریع آشکار شد و همکاری بین آنها به زودی گسسته گردید.»[۵۵] در همان روز، «مجمع ماوراء قفقاز»، به قصد انحلال جمهوری ناپایدار فدراتیو (ماوراء قفقاز) جلسه‌ای برگزار کرد. بلافاصله پس از آن، شورای ملی گرجستان، تشکیل جمهوری مستقل گرجستان و دو روز بعد ارمنی‌ها، به دنبال گرجی‌ها، استقلال جمهوری خود را اعلام داشتند.

در همین ایام، در ۲۷ مه (ششم خرداد ۱۲۹۷خ)، شورای ملی مسلمانان در تفلیس برگزار شد و «اعلامیهٔ استقلال آذربایجان را به تصویب رسانید، جمهوری‌ای که قفقاز جنوبی و شرقی را دربر می‌گرفت.»[۵۶] روز بعد از آن، «هیأت حکومت تاتارهای ماوراء قفقاز که اکنون خود را آذربایجان می‌خواندند گنجه را که بعدها کیروف‌آباد نام گرفت، به نام پایتخت موقت جمهوری برگزیدند.»[۵۷]

پذیرش نام آذربایجان برای منطقهٔ جنوبی و شرقی ماوراء قفقاز، به زودی در ایران و آذربایجان نگرانی درست کرد. محمدامین رسول‌زاده، پایه‌گذار جمهوری آذربایجان در ماوراء قفقاز، از همان روزهای نخست، سرزمین آذربایجان جدید را شامل حوزهٔ‌حکومتی «باکو، الیزابت پُل گوبرنیاس، حوزه حکومتی نواحی جنوبی تفلیس و ایروان و سرزمین زاکاتال»[۵۸] می‌دانست. بعدها، هنگامی که این جمهوری به وسیله بولشویک‌ها برانداخته شد و رسول‌زاده مجبور شد به خارج پناهنده شود، وی قبول کرد که برگزیدن این نام برای جمهوری تازه پای مذکور اشتباه بوده است.

رسول‌زاده در مقاله‌ای که دربارهٔ تاریخ جمهوری مستعجل آذربایجان نوشت تصدیق نمود که «آلبانیا (آذربایجان شوروی سابق) از آذربایجان (آذربایجان ایران) متفاوت است.»[۵۹] از این گذشته، او در نامه‌ای به تقی‌زاده اشتیاق خود را برای «انجام هر کاری که از ناخشنودی بیشتر بین ایرانیان جلوگیری کند» اعلام داشت.[۶۰]*

به‌هرحال، اگرچه «جمهوری آذربایجان» نام پذیرفته شده‌ای به وسیله مساواتیان مسلمان بود، هنگامی که بولشویک‌ها حکومت خود را در این منطقه استوار ساختند، از ادامه دادن به این عنوان اجتناب نورزیدند. در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ میلادی (برابر هشتم اردیبهشت ۱۲۹۹ خ) حکومت مساواتیان توسط بولشویک‌های انقلابی برانداخته شد و جمهوری مستقل شوروی آذربایجان بنیان یافت.[۶۱]

با پذیرش خط‌مشی ملیّت شوروی و ایجاد یک عده دولت ـ ملت در سرزمین امپراتوری قدیمی روسیه، یک ملت هم به نام آذربایجانی، مشخّص گردید. این ملت، با زبان متمایز خود، عبارت بودند از سکنهٔ منطقهٔ جنوب قفقاز که بعدها به جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان شهرت یافت.[۶۲]

علی‌رغم تحولات سیاسی در جنوب قفقاز، ایالت آذربایجان در ایران جزئی جداناشدنی از کشور باقی ماند. از این گذشته، در سال‌های پس از آن، هنگامی که در دورهٔ رضاشاه، دولت ـ ملت نوینی در ایران به وجود آمد، آذربایجانی‌ها گروهی قومی به‌شمار آمدند که همراه با دیگر اقوامی که در محدودهٔ ایران زندگی می‌کردند، ملت ایران را تشکیل می‌دادند.

---

* همچنین نگاه شود به مقالهٔ «مسأله آذربایجان» نوشتهٔ کاوه بیات در مجلهٔ گفتگو، ش ۱۲، تابستان ۱۳۷۵، ص ۲۹ تا ۴۵ (مترجم).



پیدایش نهضت خودمختاری آذربایجان

پادشاهمان قدری بی‌شعور است... تصور نمی‌کند که هرگاه مردم به ستوه آمده، یک‌دل و یک‌جهت سر از اطاعت و تمکین برداشته جواب بدهند، چه خواهد کرد. همهٔ مردم را یک‌دفعه خواهد کشت؟ نمی‌تواند! بلکه یک‌دفعه هجوم عام و بلوا شود، جان خودش و وزراء و دولتش در خطر است... این مردم، این حرکات را برحسب وحشیگری نکرده و نمی‌کنند؛ بلکه به واسطهٔ ناچاری است که آنچه به لسان عجز و انکسار و استدعا و تظلمات کرده‌اند، اصلاً اعتنایی نکرده‌اند، لذا در این مقامات برآمده‌اند.

«بیدارشدگان مملکت»، شبنامه

توزیع شده ۲۱ آوریل ۱۹۰۶ / اول اردیبهشت ۱۲۸۵ خ

(م.م. شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار ما، ج ۱ ص ۲۱)

انقلاب مشروطه

در خلال وقایع انقلاب مشروطیت، از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ خ)،

اثری از تمایل به خودمختاری محلی بین مشروطه‌طلبان دیده نمی‌شد. آنچه در نوشته‌های آن روزگار در ایران دیده می‌شود، عقیدهٔ عمومی است مبنی بر اینکه انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی تنها در گرو حکومتی کاملاً پابرجا و متمرکز براساس قانون و نظم است. لااقل تا یک دهه پس از انقلاب مشروطه، مشخصهٔ عمده‌ای که مشروطه‌طلبان را از مخالفان محافظه‌کارشان «که حامی استبداد بودند» متمایز می‌ساخت چنین آرمان‌های سیاسی بود.

در انقلاب مشروطیت همدلان آذربایجانی، فارس، بختیاری و گیلانی در کنار یکدیگر علیه آن نیروهایی که از «بی قانونی» و قدرت خودسرانهٔ مطلق سلطنت پشتیبانی می‌کردند، جنگیدند. آنان در مخالفت با دولتی که تصمیم‌گیری را منحصر به خود ساخته بود، متحد بودند. هدف آنان این نبود که قدرت تصمیم‌گیری مزبور را بین اقوام گروه‌بندی شدهٔ مختلف کشور تقسیم کنند تا کشورهایی مستقل بر پایهٔ هویت قومی به وجود آید. گرچه، به نظر آنان، انقلاب مستلزم دگرگونی در ساختار قدیمی قدرت بود که ساختاری متمرکز، خودکامه و مستبد داشت، اما هنوز معتقد بودند که حکومت جدید می‌بایست متمرکز باشد. با این تفاوت که حکومت تازه باید حکومتی باشد که به صورت معقول و بر پایهٔ یک قانون اساسی به اجرای وظیفه بپردازد.

قانون اساسی ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ خ)، باشتاب نوشته شده و به همین دلیل جنبه‌های اساسی یک حکومت مشروطه را نادیده گرفته یا به طور کامل پیش‌بینی نکرده بود. همان‌گونه که یکی از درباریان بعدها نوشت، پادشاه قاجار در شرف مرگ بود و همه در وضعی نابسامان بودند. بعضی تا آنجا پیش رفتند که از «پزشک شاه خواسته بودند که مرگ او را حداقل برای یک هفته دیگر به عقب بیندازد تا قانون اساسی آماده شود.»[۱] امید می‌رفت که پادشاه بتواند متن نهایی قانون اساسی را پیش از مرگ توشیح کند. از سر اتفاق، پادشاه در ماه دسامبر (دی‌ماه ۱۲۸۵ خ) رسماً با متن قانون اساسی موافقت کرد و سپس ده روز بعد از آن درگذشت.

وکلای مجلس، که تنها با تعلق به بعضی از طبقات اجتماعی و مشاغل معین[۲] می‌توانستند به مجلس راه یابند، به زودی کمبودهای نخستین متن قانون اساسی را دریافتند و بنابراین کمیسیونی مرکب از شش نفر از وکلا را مأمور کردند مواد متممی را که به متمم قانون اساسی معروف شد، بنویسند.[۳]

نقطه‌ضعف عمده در متن قانون‌اساسی، عدم پیش‌بینی تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضاییه بود. برای مثال وزراء به جای اینکه در برابر مجلس مسؤول باشند، نزد پادشاه مسؤول بودند. از اینها گذشته، اصول اساسی دموکراتیکی که باید حاکمیت مردم را تضمین کند در فرایند عملی

حکومت وجود نداشت.

کمبودهایی از این دست، چنان بدیهی و درگیری‌های بین مجلس و حکومت آن‌چنان وخیم بود، که از قول وکیلی به عنوان شکایت نقل شده است که:

> مگر ما حکومت مشروطه نداریم؟ اگر چنین است، چرا مقتضیات اساسی مشروطه‌طلبی را ایفاء نمی‌کند؟

نخست‌وزیر، مشیرالدوله، بلافاصله با پرخاش جواب داد که:

> خیرا اینجا حکومت مشروطه نیست. شاه به شما مجمعی داده تا به قصد مشورت دادن دربارهٔ قوانین کشور تشکیل جلسه دهید.[۴]

از آنجاکه به نارسایی‌های قانون اساسی پی برده شده بود، سرانجام در ماه اکتبر ۱۹۰۷ (مهرماه ۱۲۸٦ خ)، پس از ماه‌ها جرّ و بحث بین مشروطه‌طلبان و شاه تازه به سلطنت رسیده، که بعداً مورد پشتیبانی گروهی از روحانیان قرار گرفت، متمّم قانون اساسی که پیشنهاد کمیسیونی بود که برای این کار تعیین شده بود، به تصویب رسید.[۵]

یکی از موضوعات مهمی که در متمم قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته بود حق مردم ایالات بود به داشتن انجمن‌های ایالتی و ولایتی. مطابق با مواد ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی، هر شهر و هر ایالت می‌توانست انجمنی داشته باشد. وظیفهٔ ابتدایی این انجمن به عنوان نمایندگی حکومت مرکزی عبارت از سرپرستی امور محلی و وصول و تخصیص مالیات‌های منطقه‌ای بود.

نمی‌توان سهم آذربایجانی‌ها را در ترغیب مجلس به قبول طرح انجمن‌های ایالتی نادیده گرفت. به‌هرحال، تبریزی‌ها در استقرار انجمن ایالتی آذربایجان، حتی ماه‌ها پیش از تصویب متمم قانون اساسی، پیشگام بودند.

انجمن تبریز

انجمن تبریز در سپتامبر ۱۹۰٦ (برابر شهریور ۱۲۸۵ خ) تأسیس شد. اگرچه وظیفه اصلی این انجمن برگزیدن و نامزد ساختن وکلا برای مجلس بود[٦] اما به زودی رأساً به صورت پارلمانی منطقه‌ای درآمد.[۷] برخی از تاریخ‌نگاران تا آنجا پیش رفته‌اند که آن را با

شوراهایی که طی انقلاب ۱۹۰۵ [۸] روسیه تشکیل شده بود مقایسه کرده‌اند و گمان برده‌اند که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر این انجمن تأثیر گذاشته است.[۹]

این انجمن از خود روزنامه‌ای به‌نام جریدهٔ ملی داشت که نخستین شمارهٔ آن در ماه اکتبر ۱۹۰۶ (آذر ۱۲۸۵ خ) نشر یافت. پس از این‌که سی و هفت شمارهٔ آن هر دو هفته یک‌بار چاپ شد نام آن به انجمن تغییر یافت. لازم به یادآوری است که این روزنامه، با نام قدیم و جدیدش، به زبان فارسی نوشته می‌شد و علاوه بر درج اخبار مربوط به انجمن و صورت‌جلسات مختلف آن، اخبار ملی هم چاپ می‌کرد و به‌خصوص اخبار مربوط به مجلس را. در بعضی شماره‌ها، سرمقاله‌های آموزندهٔ طولانی، در مورد اصول اساسی مشروطه‌طلبی با عناوینی مانند «معنی واقعی آزادی، برابری و برادری» درج می‌شد.[۱۰]

در نخستین روزها، مشروطه‌طلبان تبریزی، در سخنرانی‌ها و انتشارات خود انجمن را مجلس ملی می‌خواندند. در واقع، در نخستین شماره جریدهٔ ملی سرمقاله‌ای است که به طور کامل از تأسیس «مجلس ملی» گفتگو دارد.[۱۱] در تهران فوراً بر سر استعمال این عنوان ابراز نگرانی شد. تنی چند از وکلای مجلس در تهران، تبریزی‌ها را به تجاوز از حدود وظایف خود و تصوّر منزلت دارالشورای مرکزی برای انجمن ایالتی متهم کردند.[۱۲]

وکلای آذربایجانی حاضر در تهران، بلافاصله با انکار اینکه اعضای انجمن چنین مقاصدی داشته‌اند، واکنش نشان دادند. در همین خلال، روزنامهٔ انجمن در شمارهٔ ۴۱، مورخ نهم فوریه ۱۹۰۷ (۲۰ بهمن ۱۲۸۵ خ)، آنچه را که وکلای آذربایجانی در مجلس گفته بودند، تأیید کرد. وکلا اصرار ورزیده بودند که انجمن تبریز یک انجمن ایالتی است و نه یک مجلس ملی. از آن پس، مشروطه‌خواهان تبریزی در به کار بردن یکی از دو عنوان «انجمن تبریز» یا «انجمن ایالتی آذربایجان» برای انجمن بیشتر از گذشته دقت به خرج دادند.

بعضی از مورخان در مورد اثری که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر انقلاب مشروطه ایران داشته است، مبالغه ورزیده‌اند. برای نمونه، هما ناطق، مورخ ایرانی، معتقد است که در واقع اصطلاح «انجمن» که تبریزی‌ها برای شورای خود پذیرفته بودند ترجمهٔ کلمه روسی «سویت» (شورا) بود. او برای تأیید این استدلال به کتابی دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به نام تاریخ انقلاب روسیه تألیف دکتر خلیل بیگ لبنانی ارجاع می‌دهد. در ترجمهٔ فارسی این اثر، مترجم، سیدعبدالحسین رضوی، عبارت Petersburg Soviet را به انجمن پترزبورگ برگردانده است.[۱۳] لیکن ترجمهٔ مزبور در ژوییه ۱۹۰۸ چاپ شده و بلافاصله هم به وسیله حکومت وقت منع گردیده و چاپ دوم آن هم در اکتبر ۱۹۰۹ نشر یافته است.[۱۴] به هرحال، ترجمه

دیرتر از آن چاپ شده است که بر مؤسسان انجمن تبریز اثری بگذارد.

انجمن تبریز، غیر از رسیدگی به امور محلی و عمل به عنوان محکمه‌ای قضایی و رسیدگی به تعداد زیادی شکایت از سرتاسر ایالت، به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر مجلس (شورای ملی) در تهران اثر می‌گذاشت. وکلای آذربایجانی در تهران با تبریز تماس نزدیکی داشتند و در بسیاری از مواقع درباره مسائل مطروحه در مجلس با انجمن مشورت می‌کردند.[۱۵] حتی در مواردی انجمن برای دستیابی به اهداف خود از وارد آوردن فشار مستقیم روی مجلس و حکومت پروایی نداشت. برای مثال، هنگامی که محمدعلی میرزا، که تازه به سلطنت رسیده بود، رفتاری را آغاز کرد حاکی از اینکه حضور مجلس و وجود قانون اساسی را تاب نمی‌آورد، انجمن تبریز تلگرافی به مجلس فرستاد و ضمن طرح هفت تقاضا از جمله درخواست کرد که شاه کتباً تأیید کند که حکومت ایران یک حکومت به‌تمام مشروطه است و اینکه هر شهر و ایالت حق دارد انجمنی محلی داشته باشد.[۱۶] بعدها، که شاه با چاپ اعلامیه‌ای زیرعنوان «راه نجات و امیدواری ملت» [۱۷] مخالفت خود را با مجلس علنی ساخت، انجمن تبریز فوراً به انجمن‌های ایالتی خراسان، فارس، کرمان و اصفهان تلگرافی فرستاد و شاه را به «نقض وعده‌هایش» متهم کرد. در همین تلگراف‌ها، از شاه به عنوان «یک خائن به کشور و به ملت» یاد می‌شود و ملتمسانه خواسته می‌شود که «همه برادران ایرانی قیام کنند و مجلس کبیر و قانون اساسی را حفاظت نمایند.»[۱۸]

محمدعلی میرزا واقعاً مواعید خود را شکسته بود. او سه روز بعد در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (برابر ۲ تیر ۱۲۸۷ خ) دستور داد ساختمان مجلس را بمباران کنند و بدین‌گونه فصل کاملاً جدیدی در انقلاب مشروطه ایران گشوده شد.[۱۹] مدتی پس از این، شاه در نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت، مشیرالسلطنه، اعمال خود را با ملامت «انجمن‌های» غیرمُجازی که «دخالت‌هایشان در امور حکومت، آشفتگی در کشور را عنان گسیخته کرده و او را مجبور نموده تا مجلس را منحل کند» توجیه می‌کند. او وعده می‌دهد که «تعلیق مجلس، در هر صورت، بیشتر از سه ماه به درازا نخواهد کشید.»[۲۰]

اخبار بمباران مجلس فوری در تبریز به اطلاع مردم نرسید. دلیل این امر تصمیم میرزا [محمدعلی] خان تربیت، مشروطه‌طلب مشهور تبریزی بود که (درآن هنگام) متصدی تلگراف‌خانه بود. در عوض او مطلب را در جلسه‌ای محرمانه به انجمن اطلاع داد تا انجمن را بی‌درنگ به عملی مستقل، یعنی در دست گرفتن اداره قسمتی از شهر (تبریز) وادار کند.[۲۱] انجمن که نظارت بر زرّادخانه را در دست گرفته بود سرانجام به مسلح کردن داوطلبانی که

آموزش آنان ماه‌ها پیش در طی دوره‌های ویژه‌ای آغاز شده بود، مبادرت کرد.[۲۲] تبریزی‌ها به طور قطع در انتظار وقوع چنین روزهای پردردسری بودند و به همین دلیل برای دفاع از آرمان‌های سیاسی خود آمادگی داشتند.

از ماه ژوئن ۱۹۰۸ تا ماه ژوئیه ۱۹۰۹ (برابر خرداد ۱۲۸۷ تا تیر ۱۲۸۸ خ)، یعنی دوران سیزده ماهه کودتای محمدعلی میرزا، در نهضت مشروطه ایران مرحله‌ای سرنوشت‌ساز محسوب می‌شود. علی‌رغم این واقعیت که کودتای شاه، لااقل برای مدتی، به‌طور موفقیت‌آمیزی سد راه حکومت مشروطه شده بود، در مجموع و در درازمدت، مداخلهٔ خشونت‌آمیز او، نهضت را به جنب و جوش واداشت. طبقات ثروتمند که از همان روزهای نخستین نهضت سنگرها را رها ساخته بودند و حتی در بعضی موارد به دروغ خود را با مردم هماهنگ نشان می‌دادند، اینک تکان خورده و وجدانشان بیدار شده بود. برای همه واضح بود که نهضت مشروطه این توانایی را دارد که در ساختارهای اجتماعی - سیاسی قدیمی و موجود، دگرگونی‌های مهمی به وجود آورد. از جانب دیگر، عامهٔ مردم به این نتیجه رسیدند که حکومت مشروطه برای خوراک همگان «کبابی به پهنای یک کف دست تهیه نساخته است.» این نقل اشاره به اظهار شیخ سلیم یکی از طرفداران انقلاب است. چه در روزهای نخستین نهضت در تبریز، او به مردم وعده داده بود که وقتی قانون اساسی تنظیم شود آنان از این‌گونه امتیازات برخوردار خواهند شد.[۲۳]

روی‌هم رفته، سهمی که آذربایجان، و خصوصاً مشروطه‌طلبان تبریزی، در طول مدت این سیزده ماه آکنده از جنگ و قحطی داشتند آن چنان مؤثر بود که از آن زمان تاکنون، از دید بسیاری از ایرانیان، آذربایجان به عنوان مرکزی شناخته شده که هر دگرگونی سیاسی پیشروی از آنجا ریشه خواهد گرفت. کسروی، کسی که یکی از شاهدان وقایع «انقلاب» تبریز بود، تبریز را با این جملات با پاریس مقایسه می‌کند:

> این پیش‌آمد می‌رسانید که چنان که در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بی‌چیزان و پابرهنگان پیش آمده‌اند و کم‌کم چیره می‌گردند و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون می‌آورد. این خاصیت شورش است که یک توده نخست دست به‌هم داده خود را از زیر دست خودکامگان و درباریان بیرون آورند و سپس گروه بی‌چیزان و سختی‌کشان پیش آمده به کینه‌جویی از توانگران و خوش‌زیندگان پردازند. درپاریس‌دانتون(G.J.Danton)و روبسپیر(M.Robespierre) و هبر(J.R. Hebert) بجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که به یک رشته کارهای هراس‌انگیز تاریخی

برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند وگرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید. بدینسان تبریز با شور و آشوب روز می‌گزاشت». [۲۴]

پیش از این گفته شد که مشروطه‌طلبان تبریزی در قبال خبرهای تهران بی‌درنگ عکس‌العمل نشان دادند و توانستند نظارت بخشی از شهر را در دست گیرند. در همین هنگام، رقبای محافظه کار، گروه سلطنت‌طلبان و اسلامیه بخش‌های دیگر شهر را به زیر لوای خود درآوردند. اینان از مردم تبریز خواستند که «حساب خود را با برافراشتن پرچمی سفید بر سر در خانه‌هایشان از بابی‌ها و کفار مشروطه‌طلب جدا کنند.» [۲۵] در واقع تبریز بین این دو جناح تقسیم شده بود. «پرلاشز» تبریز، امیرخیز بود که در کنار محله‌های مارالان و خیابان، سنگر مشروطه‌طلبان محسوب می‌شد. به استثنای امیرخیز، سلطنت‌طلبان، شمال شهر، یعنی محله‌های دَوَه‌چی، سرخاب و شش کلان را در دست داشتند. این تقسیم‌بندی، به همین صورت، برای چند ماه برقرار بود. [۲۶]

در این اوضاع و احوال، سازمان نظامی غیرمنسجمی جای انجمن تبریز را گرفت. این سازمان تحت فرماندهی ستارخان اداره می‌شد. ستارخان یک نفر شیخی دلال اسب بود از محله امیرخیز که به همراهی باقرخان بنّا که او هم شیخی و از محله مارالان بود، داوطلبان را گرد آورده، آنان را مسلح کرده و گروهی شبه نظامی برپا کردند که اعضای آن را مجاهدین می‌خواندند. این مجاهدین تبریز، که تعدادشان را حداکثر تا ده هزار نفر تخمین زده‌اند [۲۷] با قوای مجهز دولتی جنگی به راه انداخته و در برابر سلطنت‌طلبان به جنگ جانانه‌ای پرداختند. در طول این دوران، مجاهدان برای اینکه درخواست‌های خود را به اطلاع تهران برسانند، غالباً تلگراف‌هایی از این گونه به تهران می‌فرستادند:

آذربایجانی بدبخت، به رغم مفتریات مغرضین، نه شرارت‌طلب است و نه یاغی و نه دعوی سلطنت دارد، نه خیال استقلال و انفکاک. نه شور خونریزی در سر دارند، نه هوای انتقام. در هر فرصتی به مدعیان خود و به تمام عالم اعلام کرده که مقصودِ مقدس و معشوقهٔ گمشدهٔ وی، مشروطیت سلطنتِ ابد مدتِ ایران است و کعبهٔ محبوب وی، دارالشورای ملی تهران، و قاضی عدل و حاکم رفیع همه اختلافات، همان کتاب مقدس قانون اساسی است. [۲۸]

عین‌الدوله رهبری گروه سلطنت‌طلبان را به عهده داشت که به تازگی از سوی شاه به عنوان

حکمفرما نصب شده بود. در حالی که والی قبلی، مخبرالسلطنه، از درگیری و رودررویی با مشروطه‌طلبان طفره می‌رفت[۲۹]، عین‌الدوله، علاوه بر دارا بودن حمایت علمای مهمی مانند امام جمعه و میرزاصادق[۳۰] از حمایت محلی گروه‌های ایلیاتی، به‌ویژه شاهسون‌ها برخوردار بود.

از سوی دیگر، مجاهدین از حمایت معنوی همهٔ انقلابیان و اصلاح‌طلبان خارج از آذربایجان برخوردار بودند. در استانبول انجمن سعادت که به وسیلهٔ ایرانیان در تبعید تشکیل شده بود، آرمان‌های مشروطه‌طلبان تبریزی را در سطح بین‌المللی تبلیغ می‌کرد.[۳۱] دموکرات‌های ارمنی و گرجی، در پاسخ به درخواست هم‌مسلکان آذربایجانی خود، از مرز عبور کردند تا پشتیبانی خود را نسبت به مدافعان «کومون» تبریز اعلام نمایند. کسروی تخمین زده است که این عده جمعیتی حدود یکصدنفر بودند که بیشترشان در ساختن بمب تخصص داشته‌اند.[۳۲]

تاریخچه سوسیال دموکرات‌های تبریز به پایان قرن نوزدهم برمی‌گردد. «از سال ۱۸۹۸ (میلادی) در تبریز یک سلسله جلسات مخفی برگزار می‌شد که طی آنها، اعضاء دربارهٔ امور سیاسی کشور گفتگو می‌کردند... در سال ۱۹۰۴ آنان بیانیه‌ای چاپ کردند که در آن خودشان را اجتماعیون عامیون (که اصطلاحی معادل «سوسیال دموکرات» بود) خواندند.»[۳۳] از آن پس، اجتماعیون عامیون تبریز یک حزب مخفی متمرکز و سازمان یافته و از آنجا که تقریباً همهٔ آنان ارمنی بودند به‌زودی به عنوان «مرکز غیبی» شهرت یافتند.[۳۴] اینان هم در جنگ‌های داخلی در خیابان‌ها شرکت جستند و هم کوشیدند تا کارگران شهر را به اتحادیه‌های کارگری ملحق کنند. اعتصاب‌هایی ترتیب داده شد و به طور کلی کوشش‌هایی صورت گرفت تا به زبان عامیانه معنای «انقلاب ایران» توضیح داده شود.[۳۵]

درحالی که جنگ داخلی ادامه داشت، دربار با رشته مشکلاتی روبه‌رو شد که به تقلیل بنیهٔ مالی منجر گردید. حکومت که با بی‌پولی دست به گریبان بود، نمی‌دانست چگونه مواجب قوای خود را بپردازد و بانک‌های بیگانه نیز از دادن هرنوع اعتبار جدید خودداری می‌ورزیدند. دربار، در پایتخت، با دشواری فراوان، إعمال حاکمیت می‌کرد اما همین مایه از قدرت که برای شاه مانده بود مدت زیادی دوام نیاورد. اعتصابات در حوالی بازار بود و نتیجه‌اش این شد که شاه را نزد دو متحدش، بریتانیا و روسیه، بی‌اعتبار گردانید. این دو کشور، در سال ۱۹۰۷ (شهریور ۱۲۸۶ خ) معاهده‌ای بستند که به موافقتنامهٔ روس و انگلیس شهرت یافت، و، برحسب آن، دو رقیب قدیمی، در نظر داشتند ایران را به مناطق نفوذ جداگانه‌ای تقسیم کنند.[۳۶]

پس از سیزده ماه جنگ داخلی توأم با خونریزی، کوشش‌های هماهنگ مشروطه‌طلبان در خلع شاه به پیروزی رسید. نیروهای مسلح مشروطه‌طلبان، از شمال و جنوب به طرف تهران سرازیر شدند و یک‌رشته تقاضا نظیر اینکه «حکومت تعهد کند که در رابطه با نصب والیان با انجمن (های) محلی مشورت خواهد کرد» تنظیم نمودند.[۳۷]

اکنون برای شاه دیر شده بود تا با قبول تقاضاهای مشروطه‌طلبان وضعیت را به جای اول خود برگرداند. شاه مجبور شد استعفا کند و به کنسولگری روسیه پناه ببرد. در نتیجهٔ این وضع، پسر دوازده ساله‌اش، احمد، به عنوان شاهِ جدید به پادشاهی رسید. از نتایج مهم سیاسی دیگر این مبارزه این بود که قانونِ انتخابات طبقاتی و صنفی مربوط به وکلای مجلس تغییر یافت و ایالت‌ها توانستند وکلای بیشتری داشته باشند. برپایهٔ این دگرگونی‌ها، مجلس دوم شکل گرفت.

در تابستان ۱۹۰۹ (۱۲۸۸ خ)، صحنهٔ سیاسی ایران، به طور قابل توجهی، نسبت به چهار سال قبل، دگرگون شده بود. فجایع و مصیبت‌هایی که در جنگ داخلی روی داد به ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و شناخت هویّت طبقاتی منجر شد. این گرایش خصوصاً به محض اینکه دومین دورهٔ مجلس شورای ملی شروع به کار کرد، مشهود بود. ایران به مرحله دگرگشت سیاسی وارد شده بود که شاید بهترین وصف برای آن «بحران آزادی» باشد.

مجلس دوم و شکل‌گیری احزابِ سیاسی

نخستین مجلس، مجلسی مرکب از احزاب نبود. احزاب سیاسی، تنها در ضمن جریان‌های مربوط به انعقاد مجلس دوم، در افق سیاسیِ ایران، پیدا شدند.[۳۸] همان‌گونه که از خلاصه آنچه گفته شد برمی‌آید پیشگامان شکل‌دهی و سازمان بخشی حزب به عنوان یک نهاد سیاسی در ایران سوسیال دموکرات‌ها بودند.

یکی از نخستین کوشش‌ها برای برپایی حزب سوسیال دموکرات در ایران به‌وسیله حیدرخان عمواوغلی، که بعد نخستین دبیر حزب کمونیست ایران شد، انجام گرفت. او پانزده ماه (۱۹۰۳ تا ۱۹۰۴ / ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ خ) به عنوان مهندس برق در مشهد به کار پرداخت. در آنجا کوشید تا گروهی سیاسی تشکیل دهد ولی کامیاب نشد. در خاطراتش از این موضوع چنین یاد می‌کند:

> در تمام آن مدتی که در خراسان زندگی می‌کردم برای برپایی گروهی سیاسی سخت کوشیدم اما در انجام چنین کاری هرگز موفق نبودم. دلیل عدم موفقیت من عبارت بود از

این‌که مردم هنوز برای چنین امری آماده نبودند.[۳۹]

با سابقهٔ شکست در این کار، حیدرخان عمواوغلی به تهران رفت و شعبه سوسیال دموکرات‌ها را در تهران پی‌ریزی نمود.[۴۰]

هم‌زمان، در سال ۱۹۰۴ / ۱۲۸۳ خ، سوسیال دموکرات‌های تبریزی، همان‌گونه که پیش‌تر آمد، نخستین بیانیه سیاسی خود را چاپ کردند که در آن خود را اجتماعیون عامیون خوانده بودند. چاپ این بیانیه، سه سال پیش از تلاش برای تأسیس شعبه سوسیال دموکرات‌ها در خراسان بود. سوسیال دموکرات‌های خراسان هم در بیانیه‌ای زیرعنوان مرام‌نامه و نظام‌نامهٔ شعبهٔ ایرانی جمعیت مجاهدین متشکّله در مشهد مواضع خود را اعلام کردند. اینان پانزدهم شعبان ۱۳۲۵ ق. (سپتامبر ۱۹۰۵ م) روز تولد امام دوازدهم را برای اعلام پیدایش شعبه محلی حزب جدید برگزیده بودند.[۴۱]

این احزاب و نیز گروه‌های همساز دیگر، به این یا آن طریق، با حزب سوسیال دموکرات ایران (اجتماعیون ـ عامیون) که در سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۵ خ) در باکو به وجود آمده بود، در رابطه بودند.[۴۲] حزب اخیر خودش فرع حزب دیگری بود که همت خوانده می‌شد و یک سال قبل از آن تاریخ در باکو به قصد سازماندهی علنی کارگران مسلمان قفقاز پایه گذاری شده بود.[۴۳]

درست پس از انعقاد مجلس دوم (۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ برابر با ۲۳ آبان ۱۲۸۸ خ) وکلای تندرو به تشکیل گروه‌های سیاسی پارلمانی خود دست زدند. پیلوسیان (Pilosiyan) یکی از ارامنه سوسیال دموکرات از تبریز به تقی‌زاده وکیل تندرو آذربایجانی در مجلس شرحی نوشت و او و همکارانش را به یکپارچه ساختن تلاش‌هایشان برای تشکیل یک حزب سیاسی ترغیب نمود.[۴۴] اندکی پس از آن، فرقهٔ دموکرات ایران (حزب دموکرات ایران) با کمیته‌ای مرکزی مرکب از هشت نفر عضو پایه‌ریزی شد.[۴۵] در وهلهٔ اول، نام برگزیده شده برای این حزب، نگرانی برخی از سوسیال دموکرات‌ها را برانگیخت. پیلوسیان در نامه‌ای به تقی‌زاده از او می‌خواهد که آیا «او کلمهٔ فارسی یا عربی‌ای که بتواند معادلی برای دموکرات باشد سراغ دارد... زیرا ایرانیان به کلمات خارجی دشمنی دارند.»[۴۶] اما چنین به نظر می‌رسد که وکلای حاضر در تهران چنان درگیر با مسائل پارلمانی بودند که توجهی به این مشکلات مربوط به فقه‌اللغه نداشتند.

گروه پارلمانی دموکرات‌ها مشتمل بود بر حدود بیست و هفت نفر عضو از جمله ۱۲ نفر آذربایجانی.[۴۷] این گروه پارلمانی عبارت بودند از: «هشت نفر کارمند دولت، پنج نفر

روزنامه‌نگار، و پنج نفر رهبر مذهبی، یک‌نفر مالک و یک‌نفر پزشک. از پنج نفر رهبر مذهبی، سه نفر شیخی و یک‌نفر به طور نهانی ازلی بود.»[۴۸]

در نخستین بیانیهٔ منتشر شدهٔ این‌گروه، زیرعنوان «مرام‌نامهٔ فرقهٔ سیاسی دموکرات ایران ـ عامیون» دموکرات‌ها خواستار حکومتی مقتدر، قانونی و متمرکز شده بودند که « با اجرای اصلاحات ضروری گوناگون، ایرانیان را به چنان ملتی تبدیل کند که آزادی و استقلال خود را پاس دارند.»[۴۹] اندکی بعد، مفاهیم تمرکز سیاسی، وحدت قومی و اتحاد ملی در یکی از سرمقاله‌های روزنامهٔ مهم دموکرات‌ها ایران نو زیرعنوان «ما یک ملت هستیم»، شرح داده شد. برگزیده‌های زیرین، نمونه‌ای است از روحیهٔ حاکم در محافل این دموکرات‌ها:

استبداد ما را به عنوانات مختلفه و اسامی متعدده از همدیگر منفرد نموده، به یکدیگر دشمن می‌نمود و یک ملت واحد ایرانی را در شکل و هویت جداگانه القاء نموده، ما را از همدیگر دور کرده است... یک هیئت واحده ایرانی را که همه پرورش یافته یک آب و خاک بوده و همه بالتساوی هوای مسموم مستبده را به یک اندازه تنفس می‌نمودند، همچو خیال می‌کردند که دشمن ایشان برادر خودشان است که یا در زبان دیگر حرف می‌زند و یا این که خدا را به طور علیحده ستایش می‌نماید... کار دولت مستبده و سعی حکمداران مطلقه همه جا این طور بوده و همیشه مشاهیر ظلام دنیا این ترتیب را دستور خود قرار داده‌اند. برای آن که حکومت جابرانهٔ خود را به همه ساری بنمایند به پلتیکی (politic) که یک هیئت مجتمعه را از همدیگر متفرق ساخته و ایشان را به جان همدیگر بیندازند، همیشه تمام مستبدین روی زمین متوسل گشته‌اند و مستبدین ما ایرانیان نیز در این مورد از کسی کمتر نبوده و اصول ژزوئیتیزم (Jesuitism) (نفاق بینداز تا این که حکمرانی بتوانی) را خوب اخذ نموده و همیشه در حافظه داشته‌اند.

خط مشی شیطانی استبداد که در هر کجای عالم به کار می‌رود، این‌گونه تشریح می‌گردد. در پی آن مقاله‌نویس، نهضت مشروطه را به عنوان تنها درمان کارآمد برای مردم گوناگون ایران توصیف می‌کند:

هرقدر که استبداد ما را از همدیگر متفرق ساخته و تخم عداوت یکدیگر را در قلب‌مان می‌پاشید، آن‌قدر هم بایستی که حریّت و مشروطیت حالیه - که نتیجه یک پروتست خونین برعلیه اصول اداره سابقه است ـ مایهٔ محبت و اتحاد را در میانه ما ساری بنماید. در حکومتی که در سایه مجاهدات جانسپارانه اولادهای از سرگذشتهِ خودِ وطن اجرای اقتدار

می‌نماید که آن مجاهدین بلافرق ملت و مذهب در راه استحصال آزادی و برابری می‌کوشند، نباید دیگر حرفی برای مخالفت ملی و مغایرت مذهبی بماند... امروز وطن ما، آن مادر بلادیدهٔ عزیزِ تمام ایرانیان، خواه آن ایرانی مسلمان باشد، خواه یهودی، خواه ارمنی باشد، خواه زرتشتی، خواه ترک باشد و خواه فارس، تمام اولادهای خود را با یک صدای مظلومانه به اتحاد دعوت می‌نماید. ایرانی یک ملت است، ملتی که به زبان‌های مختلف متکلم بوده و به اشکال مختلفه خدای خود را پرستش می‌نماید.[۵۰]

از ده روزنامه و مجله که به وسیله دموکرات‌ها اداره می‌شد، پنج تای آنها در تهران و یکی در تبریز چاپ می‌گردید.[۵۱] بانفوذترین اینها روزنامهٔ ایران نو بود که «سردبیر حقیقی و واقعی و نیز نویسندهٔ اصلی‌اش، به‌هرحال، محمدامین رسول‌زاده بود.»[۵۲]

رسول‌زاده (۱۸۸۴ - ۱۹۴۵ / ۱۲۶۳ - ۱۳۲۵ خ) یک سوسیال دموکرات باکویی بود که زندگی سیاسی را با پیوستن به حزب همت در باکو آغاز کرده بود. او زمانی کوتاه سردبیر روزنامه رسمی حزب همت به نام تکامل بود. در سال ۱۹۰۸ پس از اینکه تکامل به وسیله مقامات [روس] تزاری منع شد حزب سوسیال دموکرات قفقاز رسول‌زاده را به رشت، مرکز گیلان، فرستاد تا به سوسیال دموکرات‌های ایرانی و مشروطه‌طلبان در مبارزه علیه شاه کمک کند. او هنگامی که مشروطه‌طلبان به سوی تهران آمدند همراهشان بود. پس از آن، او به دیگر سوسیال دموکرات‌ها پیوست که حزب دموکرات را پایه‌گذاری کرده بودند.[۵۳]

رسول‌زاده، علاوه بر مقالات متعددش که در ایران نو به طبع می‌رسید، در زیر و بم جر و بحث‌های سیاسی، به ویژه در مباحثاتش با فرقهٔ اعتدالیون (که حزب میانه‌رو بود) شخصیتی پیشگام به شمار می‌رفت. در یکی از مقالات انتقادی از برنامه فرقهٔ اعتدالیون، پس از اینکه نخست برنامه‌های احزاب سیاسی مختلف روسیه و انگلستان را بررسی می‌کند چنین می‌افزاید که: «سرزمین عزیز ما، ایران، نمی‌تواند از روندهای تکاملی که هر جامعهٔ انسانی آن را درنوردیده است برکنار بماند.» او از این مقدمه نتیجه می‌گیرد که: «زد و خورد بین طبقات مرفّه و ملت غیرقابل اجتناب است.»[۵۴]

به‌زودی شبح این «زد و خوردهای غیرقابل اجتناب» بر سراسر کشور سایه گسترد. مباحث توأم با شور و شوق پارلمانی، در چاردیواری مجلس باقی نماند. خیابان‌های تهران به محل زد و خوردهای خونین بین دموکرات‌ها و میانه‌روها تبدیل شد. دموکرات‌ها در مرگ امین‌الملک، شخصیت بانفوذ حزب میانه‌رو و همین‌طور مرگ سیدعبدالله بهبهانی، مجتهد

پیشرو (روحانی بلندمرتبه) و مدافع قانون اساسی، مسؤول بودند. سرانجام آتش شرارت از این جبهه به طرف دموکرات‌ها روگشود و دموکرات‌ها خودشان قربانی حملات سختی شدند. در پایان، رهبران مهم دموکرات‌ها، همچون حیدرخان عمواوغلو، تقی‌زاده و نوبری مجبور به ترک کشور شدند.[۵۵]

دموکرات‌ها با در پیش گرفتن روش‌های تروریستی، نه تنها اعتبار خود را به عنوان حامیان قانونمندی و چندگرایی (pluralism) از دست دادند، بلکه با کمال تأسف سهم زیادی در ایجاد وقفه در تاریخ نوین ایران داشتند، به طوری که آبراهامیان به درستی آن‌را «دورهٔ از هم پاشیدگی» می‌خواند.

به‌هرحال، عامل عمدهٔ دیگری که این ازهم پاشیدگی سیاسی را فراهم آورد، فشار قدرت‌های خارجی بود. در اکتبر سال ۱۹۱۰ (۱۲۸۹ خ) بریتانیا که در اصطلاح سیاسی ایرانی، همسایه جنوبی به شمار می‌رفت، اولتیماتومی در رابطه با امنیت قسمت جنوبی ایران به ایران تسلیم کرد. این کار بریتانیا روسها را برانگیخت که اقدام مشابهی کنند. قوای روسیه، پیش از این ایالات شمالی را اشغال کرده بود. در نوامبر ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ خ) روسیه تزاری، ایران را با اولتیماتوم خود روبه‌رو ساخت که مقصد آن چیزیِ کمتر از تبدیل کردن شمال کشور به حالتِ نیمه مستعمره نبود.[۵۶] به‌هرحال، زمانی که مجلسِ بهره‌مند از حمایت مردم کوچه و بازار در برابر اولتیماتوم روسیه مقاومت کرد، حکومت ضعیف ایران تصمیم به قبول آن گرفت و مجلس را منحل ساخت. مقاومت مجلس تنها اقدام مؤثری بود که در مقابله با بحران موجود از دست وکلا برمی‌آمد.[۵۷]

مجمع کبیر ملی (یا مجلس شورای ملی) که ما پیشتر، از آن به‌عنوان «مکهٔ عزیز» انقلابیان یاد کردیم، سرانجام به دست خود عاشقان مجلس منحل شد.

جنگ جهانی اول: پایانِ نظم قدیم، ورود آرمان‌های جدید

سرآغاز جنگ جهانی اول فرایند ازهم پاشیدگی سیاسی را در ایران متوقف نکرد. در واقع، فشار روزافزون خارجی موجب شد که نابسامانی دیرپای سیاست ایران گسترده‌تر شود. در عین حال، اشغال شمال و جنوب ایران به وسیله قوای روسیه و بریتانیا، نیروهای عثمانی را برانگیخت تا غرب و شمال غربی ایران را در اوایل دورهٔ جنگ تصرف کنند. اگر ما به این فهرست از شوربختی‌ها، فعالیت لورنس آلمانی را به ویژه درمیان ایلات جنوب بیفزاییم

می‌فهمیم که دولت ایران، در خلال آن دوران، تا چه اندازه ناتوان بوده است.

حکومت مرکزی دچار تشتت بسیار بود و به وسیله کابینه‌های مختلفی اداره می‌شد که عمر آنها هرگز بیش از چندماه به درازا نمی‌کشید. و تازه چنین حکومتی، تنها مرجع اقتدار کشور نبود. همان‌طور که بلوشر، شاهد آن دوره می‌نویسد: «در آن هنگام برای إعمال قدرت سیاسی در کشور، دو مرکز وجود داشت: یکی منبع رسمی که از جمله حکومت و اذناب حکومت بود. دیگری منبع غیررسمی» که بنابر گفته او شامل «نیروهای ملی» می‌شد.[۵۸]

واکنش اولیّه حکومت ایران در آغاز جنگ عبارت از اعلام بی‌طرفی کامل ایران طی فرمان اول نوامبر ۱۹۱۴ (۹ آبان ۱۲۹۳ خ) بود. با وجود این، وقتی که بخش نسبتاً وسیعی از سرزمین ایران به وسیله قوای دول متفق اشغال شده بود، اعلامیه بی‌طرفی حکومت ایران چه اثری می‌توانست داشته باشد؟ هنگامی که مستوفی‌الممالک، نخست‌وزیر ایران، به مقامات روسی متوسل شد واز آنان خواست که آذربایجان را از قوای خود تخلیه کنند زیرا حضور قوای روسی بهانه‌ای برای تصرف ایران به دست ترک‌ها می‌دهد: «وزیر [مختار] روسیه ضمن تأیید نقطه نظر ایران سؤال کرد چه تضمینی وجود دارد که پس از خروج قوای روسی ترک‌ها به جای آنان وارد [ایران] نشوند.»[۵۹]

بدیهی است اگر حکومت ایران حکومتی متمرکز و توانمند بود، امکان داشت که بتواند سیاست بی‌طرفی را دنبال کند. واقعیت این است که به‌هرصورت، هم شاه که در ماه ژوئیه ۱۹۱۴ (تیر ۱۲۹۳ خ) تاجگذاری کرده بود و هم کابینهٔ مستوفی الممالک، روی‌هم‌رفته ناتوان بودند. تنها دلیل ضعف حکومت را باید فقدان یک دولت متمرکز در ایران ذکر کرد.

در اثر ناتوانی در حفظ بی‌طرفی، بعضی ایرانیان، آن راهی را برگزیدند که در نظرشان امن‌ترین مسیرها بود، یعنی در جستجوی یک متحد برآمدند. آلمان، از آن نظر که از لحاظ جغرافیایی دوردست بود، متحد برتری به شمار می‌آمد. در مقابله با بریتانیا که منافعش در هند، به خودی خود، او را به تعقیب سیاست مداخله در ایران سوق می‌داد، آلمان، ظاهراً تهدید مستقیمی نبود. آلمان، همچنین در روابطش با ایران، بر روسیه و عثمانی نیز، که به اتحاد با ایران بی‌میل نبودند، برتری داشت. این درست است که آلمانی‌ها «کوشش مصرانه‌ای کرده بودند که جایی در مشرق به‌دست آورند، اما همواره مخصوصاً مواظب بودند که روسیه را به دشمنی برنیانگیزند.[۶۰]

احساسات ضد روسی و ضد بریتانیایی دموکرات‌ها، در نهایت امر، آنان را به این نتیجه رسانید که آلمانی‌ها را متحد مناسبی به حساب آورند. هنگامی که مجلس سوم، در دسامبر ۱۹۱۴ (برابر آذرماه ۱۲۹۳ خ) گشایش یافت، سی نفر از یکصد و سی و شش نفر وکیل

مجلس، عضو حزب دموکرات بودند.[۶۱] فعالیت دموکرات‌های جانبدار آلمان، به وسیله بریتانیا و روسیه که تصمیم گرفته بودند نیروهای اشغالگر خود را در ایران افزایش دهند، با عدم اطمینان و بیمناکی زیرنظر بود. وضعیت آن‌چنان دشوار بود که قوای روسی مستقر در قزوین به سوی تهران حرکت و تهدید کردند که پایتخت را به تصرف درخواهند آورد. سی وکیل دموکرات، به‌همراه دسته‌ای از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران بانفوذ، یک «راهپیمایی» ترتیب دادند. نخست در قم توقف کردند که در آنجا کمیتهٔ دفاع ملی برپا شد. سپس عازم کاشان شدند و سرانجام خود را به کرمانشاه[ان] رساندند و در آنجا خود را حکومت ملی خواندند. حکومت ملی که رسماً به عنوان قدرت مرکزی (کشور) شناخته شده و تنها حکومت مشروع ایران محسوب گردیده بود در مقابله با فشارهای روزافزون بریتانیا نتوانست پایداری کند. در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ خ) کرمانشاه[ان] به دست قوای بریتانیا افتاد و حکومت ملی پایان یافت.

در همین احوال، با گسترش احساسات پان-ترکیسم و پان-تورانیسم (که در نهایت به سرزمین متحد بزرگتری برای همه مردم ترک منجر می‌شد)، عثمانی‌ها جبهه جدیدی را علیه نیروهای متفقین در آذربایجان گشودند. نتیجهٔ فوری این بود که آذربایجان به صورت یکی از میدان‌های بزرگ جنگ جهانی اول درآمد. اطرافِ جنگ، روس‌ها، بریتانیایی‌ها و عثمانی‌ها، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی، سیاست تحریک و تشدید دشمنی موجود بین گروه‌های قومی و مذهبیِ مختلف در این منطقه را تعقیب می‌کردند. حتی برای استقرار دولت‌های مستقل به کردها، آسوری‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان آذربایجان وعده‌هایی داده شده بود. چنین تدابیر عوام‌فریبانه به خونبارترین و وحشیانه‌ترین درگیری‌ها بین گروه‌های قومی و مذهبی منتهی شد. در طول نهضت مشروطه، هرچند که آذربایجان بین اصلاح‌جویان مشروطه‌طلب و سلطنت‌طلبان محافظه کار تقسیم شده بود، اما برای آذربایجانی‌های مسلمان این امکان وجود داشت که با داوطلبان گرجی و ارمنیان مسیحی انگیزهٔ مشترکی پیداکنند. در حالی که اینک، از برکت اِعمال نفوذِ بیگانگان، آذربایجان به صورت «سرزمینی پراکنده» و جایگاهی درآمده بود که در آن رؤسای ایلات وگروه‌های گوناگون برای اتحاد امت اسلام تحت شعار «اتحاد اسلام» با یکدیگر درگیر بودند.[۶۲]

می‌توان گفت که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه (برابر بهمن ۱۲۹۶ خ) اثر سریع‌تری در گیلان داشته است تا آذربایجان. علاوه بر سرگشتگی عمومی نیروهای روسی، دگرگونی در طرز برخورد بعضی از واحدهای ارتش روسیه با مردم محلی آذربایجان نیز قابل توجه بود. در

تبریز، «سالدات»های روسی تبریزی‌ها را دوست یا «رفیق» (comrade) می‌خواندند، اما واقعاً در روزهای نخست، روس‌ها در اشاعهٔ عقیده به تغییرات اساسی پیشگام نبودند.[۶۳] از این گذشته، آذربایجانی‌ها، پس از هفت سال جنگ و اشغال نظامی مداوم، چنان سرخورده شده بودند که به دعوت سوسیال دموکرات‌های ایرانی، برای پیوستن به موج انقلابی که از شمال ایران برخاسته بود، شور و شوقی نشان ندادند.

در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ خ)، سوسیال دموکرات‌های ایرانی در باکو، که از آغاز جنگ درگیر فعالیت‌های سیاسی مخفی شده بودند، تشکیل حزب سیاسی مستقل خود را به نام «فرقهٔ عدالت» اعلام داشتند. نخستین روزنامهٔ این حزب بیرق عدالت، دوام چندانی نیاورد و به جای آن حریّت و یولداش (رفیق) که به دو زبان آذربایجانی و فارسی چاپ می‌شد، انتشار یافت. سردبیر یکی از این روزنامه‌ها و از همکاران نزدیک به این دو، میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) بود.

در سال ۱۹۱۸ (۱۹۲۷ خ)، فرقهٔ عدالت، گروهی مرکب از هجده نفر از اعضای خود را به گیلان فرستاد. رهبری این گروه به عهده اسدالله جعفرزاده، دبیر اول فرقه بود. اگرچه نخستین تلاش این حزب در برقراری رابطه با [میرزا] کوچک‌خان، رهبر نهضت جنگل در گیلان، به ثمر نرسید، اما فرقهٔ عدالت، به زودی دومین گروه شامل بیست نفر را به گیلان گسیل داشت. در ماه ژوئن ۱۹۲۰ (برابر ۱۲۹۹ خ) فرقهٔ عدالت، نخستین کنگرهٔ خود را در [بندر] انزلی برگزار کرد.[۶۴] در این کنگره که مرکب از ۵۱ نفر از اعضای صاحب رأی ازجمله هفده نفر آذربایجانی بود، فرقهٔ عدالت به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام یافت و برنامهٔ کوتاه مدتی که دوماه پیش از آن به‌وسیله حیدرخان عمواوغلی نوشته شده بود رسماً به تصویب رسید و پذیرفته شد.[۶۵] ماده چهارم این برنامه دعوت به استقرار «جمهوری خلق ایران، یک جمهوری مستقل و غیرقابل تجزیه» بود.[۶۶] یک سال بعد، در ماه ژوئیه ۱۹۲۱ (تیر ۱۳۰۰ خ)، کمیتهٔ ایالتی حزب کمونیست ایران در خراسان، برنامه خود را چاپ کرد. در این سند، وحدت ملی ایران، چنین مورد تأکید قرار گرفته است:

> هدف ما استقرار حکومتی در ایران است که از مردم زحمت‌کشیدهٔ ایران سرچشمه می‌گیرد.[۶۷]

در این نخستین روزهای تشکیل، حزب کمونیست [کشور] ایران را به عنوان سرزمینی مشتمل بر ملت‌های جداگانه تصور نمی‌کرد و از این مفهوم لنین‌گرایان یعنی «حق ملت [ها] برای خودمختاری، حق جدایی کامل از دیگران و حق تشکیل دولت مستقل ملی» ذکری به

میان نمی‌آید.[۶۸] تنها هفت سال بعد بود که چنین نظری بروز کرد. بدین معنا که در برنامهٔ جدید مصوبه در پایان دومین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران که در روستوف (Rostov) برپا شد،[۶۹] برای نخستین بار، ایران رسماً به نام سرزمینی که «ملت‌های گوناگون» دز آن زندگی می‌کنند، وصف می‌شود. در این مرحله، وظیفهٔ حزب عبارت شده بود از اینکه «برای آزادی همهٔ این ملت‌ها حتی تا جایی که از حکومت مرکزی [ایران] جدا شوند، بجنگد.»[۷۰]

* * *

درحالی که شبح کمونیسم بال‌های خود را بر قفقاز می‌گسترد، در همسایگی آن، در آناتولی، پان‌ترکیسم به جای مکتب‌های رقیب مانند پان‌عثمانیسم و پان‌اسلامیسم در حال رشد بود. ریشه‌های پان‌ترکیسم به آغاز این قرن برمی‌گردد. در آن زمان، هم پان‌عثمانیسم و هم پان‌اسلامیسم، در مقابله با مشکلات روزافزون امپراتوری عثمانی ناتوان شده بودند. «افول عثمانیسم مسلم شده بود. گرچه هنوز وفاداری اسلامی مانند قرن‌های گذشته بر احساسات توده‌های عظیم ترک غلبه داشت، اما پدیدهٔ سیاسی نوین آن، یعنی پان‌اسلامیسم، موفقیت چندانی به دست نیاورده وکم وبیش نزد تحصیل‌کرده‌های در غرب مقبولیتی نیافته بود.»[۷۱]

در واقع روشنفکرانِ (منورالفکران) ترک عثمانی، نخستین کسانی بودند که از آن حال و هوایی که نام ترک را ملتزم با خواری تلقی می‌کرد به‌در آمدند. محمت امین، برای نمونه، معنای تازهٔ غرور ملی را در شعر خود این چنین بیان می‌کند:

من یک ترکم، ایمان من و نژاد من بسی والاست...
ما ترک هستیم، با این خون و با این نام است که
زندگی می‌کنیم.[۷۲]

آنچه در آغاز موردِاعتنا نبود، به‌زودی به احساس غرور تبدیل و در نهایت امر، در قالب ملیّت ترک متجلی گردید. موجب کمال شگفتی است که کسی که پان‌ترکیسم را طرح کرد خودش تبعه امپراتوری عثمانی نبود. در سال ۱۹۰۴ (۱۲۸۳ خ) آکچوراوغلو یوسف (که بعداً به یوسف آکچورا معروف شد) و تاتاری از امپراتوری روسیه بود جزوه‌ای به نام سه گونه سیاست چاپ کرد که به‌زودی به عنوان بیانیهٔ پان ترکیست‌ها شهرت یافت. در این بیانیه مشهور که در اصل به‌وسیله ترکان تبعیدی در قاهره چاپ شد، آکچوراوغلو یوسف پیرامون موانعی بحث می‌کند که از نظر تاریخی ذاتاً سد رشد پان عثمانیسم و پان‌اسلامیسم شده‌اند و از اتّحاد اتراک (یگانگی ترک‌ها یا پان‌ترکیسم)، به‌عنوان تنها مفهومی که می‌تواند ملت ترک را برقرار

نگاه دارد، پشتیبانی می‌نماید. او ضمن پذیرش این که «اطلاع ندارد آیا این عقیده هنوز هم در بیرون از امپراتوری عثمانی هواداری دارد یا نه»، بخصوص در قفقازیه و شمال ایران، ولی امیدوار است که در آیندهٔ نزدیکی نظرش دربارهٔ هویت ترکی، جانبداری بسیاری از ترک‌ها را، هرکجا که هستند، به سوی خود جلب کند.[۷۳]

اتحاد اتراک، یا آنچه بعداً به‌وسیله آکچوراوغلو یوسف، تورکچولوک (ترکیسم) نامیده شد[۷۴]، اندکی بعد به عنوان خط مشی احزاب سیاسی و «سازمان‌های فرهنگی» در امپراتوری عثمانی پذیرفته شد. در سال ۱۹۰۸ (۱۲۸۷ خ)، انجمن ترک‌ها The Turkish Society (تورک درنیگی) در استانبول تأسیس شد. مقصود از این انجمن بررسی فعالیتها و اوضاع زندگی گذشته و حال همه مردمی بود که ترک خوانده می‌شدند.[۷۵] به‌دنبال انجمن مذکور، انجمن دیگری به نام «کانون ترک‌ها» (تورک اوجاقی) برپا شد. این انجمن در بیانیه سیاسی سال ۱۹۱۲ (۱۲۹۱ خ) خود، هدف اصلی خود را «ترقی آموزش ملی و تعالی سطح علمی، اجتماعی و اقتصادی ترک‌هایی که طلایه‌داران اسلام بوده‌اند و تلاش برای به‌سازی نژاد و زبان ترکی» اعلام می‌دارد.[۷۶]

موضوعاتی که این «انجمن‌ها» هنوز می‌باید طرح می‌کردند عبارت بود از اینکه: چه کسی ترک است و سرزمین ترک‌ها کجاست؟ ضیاء گوک‌آلپ (۱۸۷۶ - ۱۹۲۴) از بانفوذترین ملی‌گرایان ترک و از بنیان‌گذاران کانون ترک‌ها، در شعری که به سال ۱۹۱۱ چاپ کرد و عنوانش توران بود سرزمین ترک‌ها را این چنین وصف می‌کند:

سرزمین ترک‌ها، نه ترکیه و نه ترکستان است،
سرزمین آنان، پهناور سرزمینی ابدی است: توران[۷۷]

ضیاء گوک‌آلپ، اندکی بعد، در کتاب پُرآوازهٔ خود به نام اصول ترکیسم از عقاید قدیمی برگشته، رویکرد «واقع بینانه‌تری» را در تعریف تـرک و سـرزمین تـرک‌ها پـیش گـرفت. بدین‌گونه، او ترک را چنین تعریف می‌کند که «ملتی دارای فرهنگ خاص خودش و لذا یک ترک فقط یک زبان دارد و تنها یک فرهنگ.»[۷۸] با درنظرگرفتن موانعی که بر سر راه نگرش ناکجاآبادی قبلی‌اش، یعنی حضور همه ترکان در سرزمین «توران»، قرار داشت او تاتارها، قرقیزها و ازبک‌ها را از مشارکت در اتحادیه آرمانی خـود استثناء مـی‌کند و فـقط روی ترک‌های غز تکیه می‌نماید:

امروزه ترک‌هایی که وحدت فرهنگی را آسان‌تر می‌پذیرند ترک‌های غز هستند که شامل

ترکمن‌ها، ترک‌های آذربایجان، ایران و خوارزم و ترک‌های ترکیه می‌باشند و همه اینها به اتّحاد غز تعلق دارند یا اتّحاد ترکمن.

سپس او به توصیف این‌گونه وحدت پیشنهادی‌اش می‌پردازد:

وحدتی سیاسی؟ برای زمان حاضر، خیرا ما نمی‌توانیم امروز پیرامون آنچه در آینده رخ خواهد داد به داوری بنشینیم. اما برای زمان حال، هدف فقط وحدت فرهنگی مردمان غز است.[۷۹]

شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول و درگیری عثمانی با روسیه راه را برای رونق پان‌ترکیسم آماده کرد. برای پان ترکیست‌ها، روس‌ها نه تنها «کافر» بودند بلکه متجاوزانی به حساب می‌آمدند که سرزمین‌های جنوبی قفقاز را که به عنوان قسمتی از سرزمین اسلامی ترکی به شمار می‌رفت، تصرف کرده‌اند. بنابراین، جنگ با روسیه می‌توانست براساس همه شرایط جهاد تلقی گردد.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و اضمحلال امپراتوری روسیه، بسیاری از پان‌ترکیست‌ها را معتقد ساخت که زمان آزادسازی سرزمین پدری و متحد کردن ملت ترک فرارسیده است. هرچند که این خوش‌باوری مدتی طولانی دوام نیاورد و بلشویک‌ها بعداً نشان دادند که نسبت به هر دگرگونی در سرزمین‌های امپراتوری، تساهل نخواهند ورزید. با این‌همه برای چند سال هواخواهان معتقد به پان ترکیسم کم و بیش به هر وسیلهٔ ممکنی برای تحقق آرزوی دیرینهٔ خود روی می‌آوردند.

برخلاف انتظار پان‌ترکیست‌ها، دستاوردهای‌شان در خلال و بلافاصله پس از جنگ جهانی اول در آذربایجان چندان چشمگیر نبود. این ایالت اگرچه سال‌ها تقریباً در اشغال قوای عثمانی بود اما کوشش‌های پان‌ترکیست‌ها برای جلب علقه و حمایت آذربایجانی‌ها به شکست انجامید. روزنامه‌های پان‌ترکیستی مانند آذرآبادگان، که به زبان آذری چاپ می‌شد، به تسهیل روابط عثمانی‌ها و آذربایجانی‌ها موفق نشد. از این بدتر، عثمانئی‌ها هرگز پشتیبانی احزاب سیاسی محلی را به‌دست نیاوردند. مخصوصاً روابط آنان با دموکرات‌ها تیره بود و با حضور درازمدت قوای عثمانی در ایران، روابط با دموکرات‌ها پیوسته بدتر می‌شد. حتی در یک مورد، عثمانی‌ها خیابانی و نوبری، رهبران محبوب دموکرات‌ها را دستگیر کرده و به تبعید در خاک عثمانی فرستادند.[۸۰] هرچند که آنان بعداً کوشیدند تا عمل خود را با متهم

ساختن خیابانی به «همکاری با ارامنه علیه نیروهای اسلام»[۸۱] توجیه کنند، با این همه سعی آنان در این زمینه، به افزایش جدّی احساسات ضدعثمانی بین دموکرات‌ها، که در آن هنگام درشرف به دست گرفتن ادارهٔ امور آذربایجان بودند، منجر گردید.

نهضت خیابانی

در روزهای مبارزه برای مشروطیت و هنگامی که تبریز علیه کودتای سلطنت‌طلبانهٔ محمدعلی میرزا به مقاومت برخاسته بود، روحانی جوان تندرویی در صحنهٔ سیاسی ظهور کرد که به عنوان عضو انجمن مهم ایالتی برگزیده شد. سرنوشت چنین بود که این جوان در حوادث محلی سهم برجسته‌ای پیدا کند.[۸۲] این روحانی شیخ محمدخیابانی بود که در سال ۱۸۸۰ (۱۲۵۹ خ) در خامنه که دهکده‌ای است در حومهٔ تبریز زاده شده بود. پدر وی تاجر بود و در شهر پترووسک (Petrovsk) که بعدها در جمهوری سوسیالیستی فدرال شوروی روسیه «ماخاچ کالا» (Makhachkala) نام گرفت، مغازه‌ای داشت. خیابانی بعد از به پایان رسانیدن مدرسهٔ‌ابتدایی در خامنه، راهی روسیه شد و مدتی در مغازه پدرش به‌کار پرداخت. هنگامی که به تبریز برگشت در مدرسه علمیّه حضور یافت و سرانجام روحانی شایسته‌ای شد.[۸۳]

در آغاز نهضت مشروطه، خیابانی، امامتِ دو مسجد را در تبریز به‌عهده داشت و غیراز این، در مدرسهٔ طالبیه تبریز هم آموزگار ریاضی بود. در همین مدرسه بود که احمد کسروی مورخ نام‌آوری که بعدها ضد خیابانی شد، در درس‌های او شرکت می‌کرد.[۸۴] در نزاع بین انجمن تبریز و [انجمن] اسلامیه خیابانی خود را با مشروطه‌طلبان همراه ساخت و همین نقطهٔ زمانی، شروع زندگی‌سیاسی‌اوست. درانتخابات‌دورهٔ دوم‌مجلس، باموفقیت به‌عنوان‌نامزد آذربایجان وارد عمل شد و به‌همراه یازده تن دیگر کرسی وکالت مجلس را در تهران به دست آورد.

در ابتدای دورهٔ دوم مجلس، هنگامی که وکلا مجبور شدندکه پیوستگی خود را به یکی از احزاب سیاسی اعلام نمایند، خیابانی گرچه عضویت حزب خاصی را منکر شد، ولی پذیرفت که در جلسات فراکسیون دموکرات‌ها شرکت کند.[۸۵] وی در سخنرانی مبسوطی که در مجلس ایراد کرد عدم رابطه خود را هم با سوسیال دموکرات‌ها (اجتماعیون عامیون) و هم با دموکرات‌هایی که از جمهوری‌خواهی حمایت می‌کردند، تصریح کرد. در همین سخنرانی وی اعلام داشت تا جایی که به او مربوط است هرگز در نظر نداشته است به حزب سیاسی خاصی

بپیوندد.[۸۶]

اما به طوری که بعداً معلوم شد خیابانی نتوانست به این طرز برخورد مستقلانه همواره ادامه دهد. هفت سال بعد، در ماه مارس ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷ خ)، به اتفاق نوبری و چایچی، علناً تأسیس دوبارهٔ حزب دموکرات را اعلام کرد و در پی آن، به چاپِ روزنامهٔ تجدّد بـه عنوان ارگان حزب دموکرات پرداخت.[۸۷] از آنجا که وی در نوامبر ۱۹۱۱ (آذر ۱۲۹۰ خ) موضع محکمی در برابر اولتیماتوم روسیه اتخاذ و سخنرانی‌های مفصّلی پیرامون این موضوع در مجلس ایراد کرده بود، در تأسیس حزب دموکرات از حمایت گستردهٔ مردمی هم در داخل و هم در خارج از آذربایجان برخوردار شد.

هنگامِ قحطی زمستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خ) در آذربایجان، اقدامات دموکرات‌ها، ازجمله توزیع غله بین مردم، هم در خود ایالت و هم در دیگر نقاط ایران، آوازه و وجههٔ ملیِ حزب را افزایش داد. در منطقه‌ای که سنت ریشه‌دار دزدی مسلّحانه وجود داشت مقدّر شده بود کـه چنین اقداماتی از سوی دموکرات‌ها، خیابانی را چهره‌ای هم‌چون عیّار آن روز و روزگـار ببخشد.به این طریق دموکرات‌ها اختیار امور تبریز و چند شهر مهم دیگر آذربایجان را در دست گرفتند.[۸۸]

به‌هرحال، درتابستان ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خ)، وقتی که قوای عثمانی به آذربایجان بازگشت، ماه عسل دموکرات‌ها به پایان رسید. یوسف ضیاء، مشاور غیرنظامی قوای عثمانی، چـنین می‌پنداشت که سربازان و افراد دموکرات، شکست خورده و ازبین رفته‌اند. بار دیگر، شعار کهنه و پوسیدهٔ اتحاد اسلام سرداده شد. با حمایت مخالفان خیابانی، یوسف ضیاء، اقدامات خود را به‌خصوص با دوباره راه‌اندازی جبههٔ پان‌ترکیسم، تشدید کرد. وسیله مهمی کـه در سرتاسر آذربایجان، در راه تبلیغ عقاید پان‌ترکیسم به کار می‌رفت روزنـامهٔ تـازه تأسـیس آذرآبادگان بود.

اندکی پس از آمدن عثمانی‌ها، خیابانی، نوبری و بادامچی دستگیر و روانهٔ تبعید شدند. مأموران حکومتیِ ایران در تبریز، نه تنها با تصمیم مقامات عثمانی مخالفتی ابراز نکـردند بلکه این شایعه در تبریز دهان به دهان می‌گشت که عثمانی‌ها در واقع برحسب درخـواست حکومتِ ایران به چنین عملی دست زده‌اند. دستگاه ولایتعهد، محمدحسن میرزا، خصوصاً به داشتن سهم عمده‌ای دراین توطئه سیاسی متهم شد.[۸۹]

خیابانی و پیروان دموکراتش، از مشاهدهٔ تمایل حکومتِ محلی به همدستی بـا دشـمن سخت برآشفته گردیدند. در طول سال‌های پیش از این، هرچند که دموکرات‌ها خود را بـه

عنوان بدیل سیاسی [مرکز] نشان داده بودند ولی آگاهانه می‌کوشیدند تا مناسبات خوبی را با حکومت نگاه دارند و از درگیری‌های رو در روی غیرضروری دوری می‌کردند. اما حالا احساس می‌شد که حکومت با آنان غدر کرده و آنان را فروخته است. پس از تخلیه قوای عثمانی از آذربایجان و بازگشت خیابانی از تبعید، بین دموکرات‌ها، او به‌نام پیشروترین رهبر جلوه نمود. لیکن، خیابانی درس تلخی را که آموخته بود هرگز فراموش نکرد. از این به‌بعد است که او به خط مشی تندتری ملتزم و مخصوصاً به لزوم خودمختاری محلی بیشتری برای آذربایجان راضی شد.

شورش خیابانی در واقع با مبارزه انتخاباتی وی برای مجلس چهارم آغاز شد. انتخابات در ماههای اوت تا سپتامبر ۱۹۱۹ (برابر مرداد تا شهریور ۱۲۹۸ خ) برگزار شد. از نه نفر وکیل انتخابی تبریز و حومهٔ آن، شش نفر نامزد حزب دموکرات بودند که مشهورتر از همه اینان خود خیابانی بود.[۹۰]

حکومت مرکزی از نتایج انتخابات به‌هیچ‌وجه خشنود نبود. نخست وزیر وثوق‌الدوله با افزایش فعالیت‌های دموکرات‌ها متوجه خطر شد و تصمیم گرفت تا یک گروه چهل و سه نفرهٔ پلیس به فرماندهی دو افسر سوئدی برای مستقر ساختن اقتدار حکومت مرکزی و «تجدید سازمان» در تشکیلات پلیس آذربایجان، به آنجا گسیل دارد.[۹۱] برابر گزارش کنسولگری بریتانیا «از همین ابتدای کار به نظر می‌آید که افسران سوئدی وظیفه‌ای را که به آنان محول شده است بسیار بد اجرا می‌کنند و می‌خواهند به همه چنین بفهمانند که قصد آنان سرکوبی حزب دموکرات است.»[۹۲]

رابطه بین تشکیلات پلیس و دموکرات‌ها به شدت رو به تیرگی گذاشت. سرگرد بورلینگ (Burling) افسر عالی‌رتبهٔ سوئدی موظف بود که اقتدار حکومت مرکزی را در منطقه‌ای که بر لبه پرتگاه سیاسی بود، بگستراند. از آن‌جا که مسیحی بود، امید به موفقیتش نمی‌رفت. دموکرات‌ها از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا از نقطهٔ ضعف او بهره‌برداری کنند و در این راه با تهییج احساسات مذهبی عامه علیه او بهره‌ها بردند. هنگامی که پلیس یکی از جانبداران دموکرات‌ها را دستگیر کرد، دموکرات‌ها خواستار آزادی او شدند و اعضا و هواداران خود را به مسلح شدن فراخواندند. دموکرات‌ها همچنین، جلو تأسیسات روزنامهٔ حزب گرد آمدند و از آنجا این جماعت به سوی قرارگاه پلیس راه افتاد و فرد زندانی شده را با زور آزاد کرد. کمی پس از این واقعه، دموکرات‌ها یک کمیسیون عمومی به‌نام هیأت اجتماعی تشکیل دادند و اعلامیه‌ای چاپ کردند و ضمن آن «صلح و نظم عمومی» و «اعادهٔ قانون اساسی ایران» را

خواستار شدند.[۹۳] خیابانی اینک کاملاً آمادهٔ شوریدن شده بود.

زمان زیادی نگذشت که خیابانی و دموکرات‌های پیرو او امور محلی را در دست گرفتند. در ۲۴ ماه ژوئن ۱۹۲۰ (برابر ۳ تیر ۱۲۹۹ خ)، کمتر از دو ماه پس ازحوادثی که ذکر شد، خیابانی تشکیل حکومتی محلی که آن‌را «میلّی حکومت» می‌خواند، اعلام داشت. اعلام این مطلب، با برگزاری جشن در عالی‌قاپو، مرکز ایالتی حکومت مرکزی، همراه بود. در حالی که مردم سرود مارسی (Marseillaise) راکه به نام سرود خود پذیرفته بودند، زمزمه می‌کردند.

مراد خیابانی از «میلّی حکومت»، بیشتر حکومتی مردمی بود تا یک حکومتِ مستقل محلی. در بسیاری از موارد، در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش، خیابانی، به هنگام عنوان کردن ملت ایران به نام یک واحد، اصطلاح «ملت آزاد و مستقل ایران» را به کار می‌برد. در چنین مواردی، واژه ملت به روشنی حکایت از آن داشت که خیابانی مخصوصاً به یک گروه قومی خاصی اشاره نمی‌کند. هرچند در به کارگیری واژه‌های ملی یا ملت پیوسته دقیق نبود. به‌هرحال، حکومت ملی، آن‌گونه که برای وصف حکومت محلی آذربایجان به کار می‌رفت، هرگز به قصد ایفای معنای یک ملت - دولت (Nation-State) مستقل آذربایجان نبود.

در مصاحبه‌ای باکنسول بریتانیا در تبریز، هنگامی که از خیابانی پرسیدند که: «آیا او در تبعیت حکومت تهران است» او «قاطعانه اتهامی راکه علیه او ساخته‌اند منکر می‌شد» و «با قطعی‌ترین عبارات...» به کنسول اطمینان داد که «نهضت دموکرات‌ها ماهیتی جدایی‌طلبانه ندارد.» از این گذشته «او آذربایجان را به عنوان جزء جدانا‌شدنی ایران می‌شمارد.»[۹۴]

از جمله مسائل مهم برای خیابانی و پیروان دموکرات او این بود که چگونه خودشان را تاحد ممکن، از قدرت‌های بیگانه دور نگه دارند. روابط [دموکرات‌ها] با عثمانی، با توجه به موضع اولیهٔ عثمانی‌ها علیه خیابانی سرد و غیردوستانه باقی ماند. هم چنین به‌نظر نمی‌آید باتوجه به مواضع و روش‌های دیرپای ضد دموکرات بریتانیا، رابطهٔ مناسبی با این دولت داشتند. تنها قدرت بیگانه‌ای که ممکن بود آن‌را به طور فرضی حامی دموکرات‌ها بشماریم، دولت نوپایی بود که انقلابیانش به تازگی حکومت امپراتوری تزارهای روسیه را سرنگون ساخته بودند.

دموکرات‌های آذربایجانی نخست انقلاب ۱۹۱۷ روسیه را استقبال کردند و به کمیته‌های محلی حزب چنین دستور دادند که با «آن گروه‌هایی که در روسیه نه تنها در کار تلاش برای دموکراسی در سرزمین خودشان می‌باشند بلکه ضمناً نسبت به حاکمیت ملت‌های دیگر احترام می‌گذارند»[۹۵] روابط دوستانهٔ دوجانبه برقرار کنند. دیری نکشید که روش‌های اجرا شده به وسیله انقلابیان آن سوی رودخانهٔ ارس، دموکرات‌های آذربایجان را واداشت که احتیاط

بیشتر و برخورد ملاحظه کارانه‌تری نسبت به همسایهٔ غول‌آسای خود در پیش بگیرند.

در ۲۷ مه ۱۹۱۸ (برابر ۶ خرداد ۱۲۹۷ خ) هنگامی که در سرزمین آن سوی ارس تا جنوب شرقی قفقاز جمهوری جدید آذربایجان برپا شد، گذاردن نام آذربایجان بر این جمهوری، در ایران و به‌ویژه در بین روشنفکران آذربایجانی موجب اعجاب گردید. خیابانی و پیروان دموکراتش، برای جدا نشان دادن خودشان از قفقاز، تصمیم گرفتند نام ایالت را به «آزادیستان» (سرزمین آزادی) تغییر دهند.[۹۶] آنان برای توجیه کردن این تصمیم، به اهمیت «سهم قهرمانانهٔ» آذربایجان در تلاش برای استقرار قانون اساسی ایران اشاره کردند که در نظر آنان پذیرش نام جدید را ایجاب می‌کرد.

در تمام این دوران، خیابانی اظهار می‌داشت که «او تمایلی یا قصدی برای جدایی آذربایجان از ایران ندارد»[۹۸] و پی درپی این موضع خود را آشکارا اعلام می‌کرد. باوجود این، بسیاری از ناظران، خصوصاً بریتانیایی‌ها، مطمئن بودند که او در واقع یک تجزیه‌طلب است.[۹۹] در برابر چنین اتهاماتی که از سوی مخالفان سیاسی او ایراد می‌شد، وی تسلیم نشد و هرگز از هدف اولیه خود که تحصیل خودمختاری برای آذربایجان در چارچوب ایران [یکپارچه] بود، دست برنداشت. چنین هدفی که او برای خود تعیین کرده بود سبب شد بسیاری از سیاستمداران، از جمله [احمد] کسروی، عقیده به «میلّی حکومت» را مورد مخالفت قرار دهند. مخالفان، مانند کسروی، قاطعانه به یک حکومت مقتدر و متمرکز معتقد بودند که جایگاه قدرتش در شهر تهران باشد و نه در ایالات. آنان براین باور بودند که پایتخت تنها جایگاه مناسب و مشروع است که می‌توان تغییرات عمیق را از آنجا به دیگر ایالات ایران عرضه داشت. برای همین هنگامی که اندکی بعد، کابینهٔ مردمی مشیرالدوله، جای حکومت موردتنفّر وثوق‌الدوله را گرفت، مخالفان خیابانی در حزب دموکرات در هم‌خط شدن با حکومت جدید، علیه میلّی حکومت خیابانی تردیدی به خود راه ندادند.

سیاست سازش‌ناپذیر خیابانی، نه تنها مذاکره‌اش را با حکومت مرکزی ناممکن ساخت بلکه او را در هماهنگی کوشش‌هایش با دیگر نهضت‌های منطقه‌ای معاصرش در ایران، ناتوان کرد. او در مخالفت با هرگونه مداخله بیگانه در امور سیاسی ایران، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، انعطاف‌ناپذیر بود و بنابراین با کوچک‌خان، رهبر نهضت جنگل در گیلان، همکاری نکرد و وقتی [میرزا] کوچک خان برای بنیاد یک جبههٔ مردمی به منظور اعادهٔ قانون اساسی ایران از او دعوت کرد خیابانی تا جایی پیش رفت که او را با وثوق‌الدوله مقایسه نمود:

چه تفاوتی بین شما و وثوق‌الدوله است؟ او می‌خواهد ایران را با کمک نیروهای بریتانیایی اداره کند و شما مایلید همین کار را با پشتیبانی روس‌ها انجام دهید.[۱۰۰]

زمانی که مشیرالدوله، مخبرالسلطنه هدایت را در ماه اوت ۱۹۲۰ (برابر مرداد ۱۲۹۹ خ) به عنوان والی [جدید] آذربایجان گماشت دورهٔ افول خیابانی آغاز گشت. مخبرالسلطنه در ماه سپتامبر [شهریور] به تبریز رسید و طی یک‌هفته پس از ورودش، در ۱۲ سپتامبر (۱۸ شهریور) بریگارد قزاق[۱۰۱]، ادارهٔ همه نقاط استراتژیک سرتاسر شهر را به دست گرفت. در زمانی کوتاه، قزاق‌ها به هدف‌های خود رسیدند و پنجاه دموکرات ازجمله خیابانی کشته شدند و بار دیگر اقتدار حکومت مرکزی بدون معارضه در همهٔ منطقه برقرار شد.[۱۰۲]

گرچه حکومتِ خیابانی مستعجل بود اما او بر افکار و برخوردهای سیاسی در ایران و به‌خصوص در رابطه با گرایش‌های اصلاح‌طلبان نفوذ زیادی برجای گذاشت. ابتکار عملی که در برپا کردن حکومت خود به عنوان جایگزین حکومت مرکزی در آذربایجان به کار برد گروه اصلاح‌طلبان را به انشعاب کشانید. در حالی که گرایش نوین در نهضت ملی به سوی کاستن از وظایف حکومت مرکزی و اعطای خودمختاری بیشتر به ایالات روی داشت، شاخهٔ سنتی اصلاح‌طلبان هنوز کلاً به یک حکومت مقتدر و متمرکز (و نه لزوماً استبدادی) ملتزم بود. سرکوبی پیروزمندانه شورش خیابانی را می‌توان به عنوان نشانهٔ مشروعیت گسترده‌ای دانست که این جریان سنتی هنوز از آن برخوردار بود.

۳

سلطنت رضاشاه:
یک کشور، یک ملّت

شما نمایندگان مجلس امروز می‌خواهید رضاخان سردار سپه را سلطان کنید. ایشان اکنون نه تنها رئیس‌الوزراء هستند، بلکه فرمانده کل قوا نیز می‌باشند. امروز مملکت ما بعداز بیست سال و این‌همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند. یک شخص هم پادشاه، هم رئیس‌الوزراء، هم وزیرجنگ، هم فرمانده کل قوا. در زنگبار هم این‌طور نیست.

از نطق دکتر محمدمصدق در جلسهٔ تغییر سلطنت
مجلس ششم ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵
برابر ۹ آبان ۱۳۰۴ خ

بنای یک ملت – دولتِ نوین

سرانجامِ دردناک شورش خیابانی، نشانهٔ آغاز دوره‌ای تاریخی بود که در آن آذربایجان هم، مانند بقیهٔ ایران، در همه بخش‌های زندگی دستخوش دگرگونی‌های وسیعی شد. پس از

مرگ خیابانی، به جز دو واقعهٔ پی درپی تقریباً طی بیست سال هیچ نشان دیگری از تمایل آشکار به شورش در آذربایجان دیده نشد.

نخستین این رویدادها، که بلافاصله پس از سقوط خیابانی رخ داد عبارت از تمرّدی بود که به رهبری قیامی، یکی از دستیاران خیابانی صورت گرفت. قیامی کسانی را که در این رویداد شرکت داشتند «قیامیون انتقامیون» می‌خواند. اما او در تلاش برای تداوم بخشیدن به جنبش خیابانی موفق نبود. او به ویژه در کلیبار از نواحی اهر در شمال تبریز فعال بود.[۱]

دومین حادثهٔ مهم عبارت از طغیان یاور (سرگرد) لاهوتی فرمانده ژاندارمری تبریز در اول فوریه ۱۹۲۲ (برابر ۱۲ بهمن ۱۳۰۰ خ) بود. لاهوتی، در این هنگام، با تصرف ادارات دولتی در تبریز و استقرار کمیتهٔ ملی قدرت حکومت مرکزی را به مبارزه طلبید. این طغیان بیش از یک هفته به درازا نکشید. لاهوتی مجبور شد در آخر فوریه [اسفند] از تبریز فرار کند. او به «سرزمین شوراها»، جایی که او زندگی تازهٔ خود را به عنوان یک شاعر انقلابی آغاز نمود، پناهنده شد.[۲]

هرچند که رضاخان به عنوان فرمانده بریگاد قزاق، در سرکوبی خیابانی شرکت نداشت ولی شخصاً فرماندهی عملیات نظامی را علیه طغیان لاهوتی در تبریز به‌عهده داشت. درست یک سال قبل، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (برابر ۳ اسفند ۱۲۹۹ خ) رضاخان به همراه روزنامه‌نویسی به نام سیدضیاء طباطبایی کودتایی را با موفقیت در تهران به ثمر رسانده بود. چهار سال طول کشید تا رضاخان بتواند خود را به عنوان شاه ایران بر تخت سلطنت بنشاند. با این ترتیب، رضاشاه با تأسیس سلسلهٔ پهلوی، حکومت ایران را برای بیست سال بعد، قبل ازاینکه با فشار متفقین در سال ۱۹۴۱ استعفا دهد و به تبعید برود، در دست داشت.

سیاست تمرکزگرایی

روش سیاسی رضاشاه در تمرکزبخشی به قدرت حکومت و اجرای نوسازی در ایران دقیقاً همان چیزی بود که اکثریت وسیع شهرنشینان ایرانی خواستار آن بودند. طبقات متوسط و روشنفکران ایران به‌خصوص به این روش امید داشتند و در انتظار آن بودند. از اوایل سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ خ) بسیاری از سیاستمداران مردمی در رابطه با مسألهٔ نوسازی کشور به اتّخاذ موضع پرداخته بودند. مستوفی‌الممالک، در برنامهٔ کابینهٔ دوم خود که در سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ خ) مورد مخالفت مجلس واقع شد، این پیشنهادها را ارائه داد: لغو نظام مقرّری سابق،

تسریع در تدوین دوره‌ای از قوانین جدید، تأسیس مدرسهٔ حقوقی غیرمذهبی برای تربیت قضات وزارت دادگستری، استقرار مدارس متعدد برای دختران و وضع قوانین جدید مربوط به ارتباطات تلگرافی.»[۳]

در همین سال، مشیرالدوله در معرفی کابینه‌اش به مجلس سوم این برنامه را پیشنهاد کرد: «تنظیم قوانین تجارتی، وضع قوانین ورشکستگی، استقرار مدرسهٔ عالی تربیت معلم برای زنان، پذیرش یکنواختی برنامه تحصیلی و یکنواختی کتاب‌های درسی در همه مدارس، انتقال تدریجی مکتب‌خانه‌ها (مدارس مذهبی) به مدارس ابتدایی غیرمذهبی و تشکیل اتاق تجارت.»[۴]

روند تمرکزگرایی که ازجمله شامل اقدامات تند و تکان دهنده‌ای مانند کوچانیدن دهها هزارنفر ایلیاتی و اجبار آنان به اسکان در یک محل (ثابت) بود، به طورکلی از حمایت بسیاری از روشنفکران به‌ویژه آنان که گرایش‌های لیبرالی و چپ‌گرایی داشتند برخوردار بود. در چنان اوضاعی، عقیدهٔ مشترک این بود که مشکلات فزایندهٔ توسعه کشور را تنها یک حکومت متمرکز و مقتدر (نه اینکه لزوماً استبدادی) که در عین حال نگاهبان وحدت و استقلال ملت هم باشد می‌تواند حل و فصل کند.

مجلات ایرانشهر و آینده در چاپ این نظرات پیشگام بودند. ایرانشهر بار نخست در ژوئن ۱۹۲۲ (برابر خرداد ۱۳۰۱ خ) در برلین چاپ شد. سردبیر آن، حسین کاظم‌زاده با روشنفکران اروپا که به مطالعات ایرانی اشتغال داشتند، در تماس نزدیک بود و مجله‌اش به‌زودی بر محافل سیاسی و روشنفکری ایران تأثیر شایانی گذاشت. طی پنج سالی که ایرانشهر چاپ می‌شد ۴۸ شماره از آن نشر یافت و توجه مخصوص (ایرانشهر) غالباً متوجه آذربایجان بود. در واقع منحصراً نُه مقاله بلند به آذربایجان اختصاص یافته بود.

هنگامی که درسال ۱۹۲۳ مجلهٔ ترکی ینی مجموعه (مجله جدید) گزارشی دربارهٔ کنفرانس مربوط به آذربایجان منعقده به وسیله «کانون ترک» در استانبول چاپ کرد، ایرانشهر به سرعت در برابر آن واکنش نشان داد. در ضمن کنفرانس مزبور، روشنی‌بیگ، پان‌ترکیست معروف، دولت ایران را به خاطر شقاوت و روش‌های سیاسی مستبدانه نسبت به آذربایجانی‌های ساکن ایران محکوم کرده و همه آذربایجانی‌ها را در ایران به اتحاد با جمهوری جدید ترکیه فراخوانده بود.[۵] ایرانشهر در پاسخ مقاله‌ای به قلم مارکوارت (J.Marquart)، ایران‌شناس پرآوازهٔ اوایل قرن بیستم آلمان، راجع به روابط تاریخی موجود بین آذربایجان و بقیه ایران چاپ کرد. در پایان این مقاله شعری از عارف [قزوینی]

شاعر مشروطه‌طلب و تندرو ایرانی در مذمّت زبان ترکی چاپ شده بود:

زبان ترک از برای از قفاکشیدن است
صلاح، پای این زبان، ز مملکت بریدن است
دواسبه با زبان فارسی، از ارس پریدن است
نسیم صبحدم خیز
بگو به مردم تبریز
که نیست خلوتِ زرتشت
جای صحبتِ چنگیز[۶]

درحالی که ایرانشهر با چاپ این مقالات در پی روشن ساختن زمینهٔ پیوندهای تاریخی بود، مجلهٔ آینده، طرح شرایط ضرور برای یکپارچگی و «ایرانی‌سازی» همه ایرانیان را به عنوان یک ملت، به‌عهده گرفته بود. در نخستین شمارهٔ آینده عنوان سرمقاله به قلم سردبیر، محمود افشار، گذشته - امروز - آینده بود. نویسنده پس از اظهار نگرانی راجع به وحدت ایران، بر اهمیت پذیرش زبان فارسی به عنوان زبان ملی ایران تأکید می‌کند و معتقد است که این تنها ابزار مؤثر برای ایجاد یکپارچگی فرهنگی و سیاسی است:

مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که درحدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان، شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد. اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیّت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک‌الطوایفی کاملاً ازمیان برود. کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره باهم فرقی نداشته، هریک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند. به عقیده ما، تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هرلحظه برای استقلال سیاسی و تمامیّت ارضی، احتمال خطر می‌باشد.[۷]

سردبیر، محمود افشار، فراتر رفته و برای نیل به «وحدت ملی» به پیشنهادی عملی می‌پردازد:

[پس همه باید یکدل و یکصدا بخواهیم و کوشش کنیم که] زبان فارسی در تمام نقاط ایران

عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبان‌های بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی‌شود مگر به وسیله تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن.

با امحاء اختلاف‌های قومی و ترویج وحدت ملی، نویسنده می‌افزاید که:

باید هزارها کتاب و رساله دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید کم‌کم وسیله انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان‌قیمت محلی را، به زبان ملی، در نقاط دوردست مملکت فراهم آورد. تمام اینها، محتاج به کمک دولت است و باید از روی نقشهٔ منظمی باشد. می‌توان بعضی ایلات فارسی زبان را به نواحی بیگانه‌زبان فرستاد و در آنجا ده نشین کرد و در عوض، ایلات بیگانه زبان آن نقاط را به جای آنها به نواحی فارسی زبان کوچ داد و ساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبان‌های خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است باید به اسامی فارسی تبدیل کرد. باید مملکت را از لحاظ اداری، مناسب با مقصود، تقسیمات جدید نمود.[۸]

در مقالهٔ دیگری زیر عنوان «مسألهٔ ملیت و وحدت ملی ایران» محمود افشار «ملت ایران» را چنین وصف می‌کند:

[امروز وقتی گفته می‌شود «ملت ایران» مقصود تمام مردمی است که از نژاد ایرانی در ایران یا خارج از آن توطن دارند به استثنای ارامنه و یهودیها و البته خارجی‌های مقیم ایران. یهودیها و ارامنهٔ ساکن ایران اگرچه حالیه هموطن ما و تقریباً در کلیهٔ حقوق ملی با ما سهیمند ولی مسلماً از خارج به این مملکت مهاجرت کرده و چون با ایرانیان ازدواج و اختلاط ننموده تشکیل اقلیت خاصی در ایران داده و به جامعهٔ ملیت دیگر تعلق دارند که عبارت از ملیت ارمنی و جامعه یهود باشد... ولی بعکس آنها زردشتی‌ها، اگرچه از حیث مذهب با مسلمانان ساکن ایران یکی نیستند و قرنهاست که با سایر ایرانیان نیز ازدواج نمی‌کنند ولی از حیث نژاد و تاریخ چندین هزار ساله یکی می‌باشند. همچنین پارسیان مقیم هند... اما سایر اهالی ایران از آذربایجانی، کرد، لر، طهرانی، خوزستانی، گیلانی، خراسانی، اصفهانی، بلوچ و غیره که از حیث زبان و مذهب با یکدیگر اختلاف دارند هم ایرانی و متعلق به ملیت ایران میباشند] در ایران وحدت ملی ما، متکی بر یگانگی نژاد، اشتراک مذهب و زندگی اجتماعی و وحدت تاریخ در مدت چندین هزار سال است.[۹]

در همین مقاله، محمود افشار به طور کاملاً واضح اعلام می‌دارد که: «وحدت ملی ایران، تا زمانی که ایرانیان با زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند شکستنی و ناقص باقی خواهد ماند.» او اظهار می‌دارد که در اینکه مذهب مشترک قادر است برای مدتی طولانی به عنوان مبنای وحدت ملی ایرانیان قرار گیرد تردید وجود دارد.[۱۰]

کارهایی که او در اینجا برای ایفای وحدت کامل ایرانیان پیشنهاد می‌کند وارد جزئیات شده و با اطالهٔ کلام خسته کننده می‌شود اما اساس آنها همان‌هایی است که وی در مقالات قبلی‌اش طرح کرده است. تنها نظر جدیدی که او وارد بحث می‌کند نوع حکومتی است که برای اجرای این التزام مهم می‌تواند بهترین توانایی را داشته باشد. او اطمینان دارد که فقط «حکومتی قوی و مقتدر (با قدرت مؤثر)» می‌تواند به این وظیفه بپردازد. در اینجا او در حاشیهٔ بحث می‌افزاید که چنین حکومت پیشرفته و توانمندی را «نباید با یک رژیم استبدادی اشتباه کرد.»[۱۱]

در کلی‌ترین جوانب، جدای از مخالفت‌هایی که درباره استبداد در این آثار دیده می‌شود، رضاشاه همه توقعات طرح شده به وسیله چنین روشنفکرانی نظیر حسین کاظم‌زاده و محمود افشار را برآورده می‌ساخت. در نتیجهٔ اصلاحات آموزشی شاه، مدارس ابتدایی نوین جای مکتب‌خانه‌های مذهبی سنتی راگرفت. تعداد این مدارس که در ۱۹۲۲ (۱۳۰۱ خ) [حدود] ۴۴۰ بود در سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۰ خ) به ۲۴۰۱ بالغ شد. در همین دوره، تعداد شاگردان این مدارس از ۴۳۰۲۵ نفر به ۲۴۴۳۱۵ نفر رسید.[۱۲] از این گذشته، در ۱۹۲۲ (۱۳۰۱ خ) تنها ۴۶ دبیرستان با ۹۳۰۸ نفر شاگرد وجود داشت در حالی که در پایان سلطنت رضاشاه، تعداد دبیرستان‌های دائر به ۳۲۰ با ۲۶۸۱۲ نفر شاگرد رسید.[۱۳] کتاب‌های درسی جدید همه به فارسی بودند و در تهران چاپ می‌شدند. این کتابها جای متون قرآنی و قدیمی مورداستفاده درگذشته راگرفت. در همین ایام، تعلیم دیگر زبانهایی که در ایران به آن سخن گفته می‌شد، منع گردید. در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ خ) حتی زبان عربی از دروس مدارس ابتدایی کنار گذاشته و فقط در دبیرستانها درس داده می‌شد.

با این ترتیب فارسی نه تنها زبان ملی ایران گردیده بلکه همه زبان‌های قومی دیگر در کشور تحریم شده بود. اجازه داده نمی‌شد که کتاب یا روزنامه‌ای به زبانی جز فارسی چاپ شود. در ژوئن ۱۹۳۵ (خرداد ۱۳۱۴ خ) نخست‌وزیر، فروغی، کابینهٔ خود را به مجلس دهم معرفی کرد و با اغتنام فرصت، برپایی نهاد جدیدی که آن‌را فرهنگستان می‌خواندند اعلام کرد. این نهاد نوعی آکادمی یا مؤسسهٔ فرهنگی بود. وظیفه این مؤسسه «پاکسازی زبان فارسی

با ارائه واژه‌های فارسی جدید به جای واژه‌های تازی و بیگانه بود.»[۱۴] مطبوعات تحت‌نظر دقیق شعبه خاصی از تشکیلات پلیس بود که نه تنها در محتوای مطالب چاپ شده بلکه نسبت به پاکسازی زبان هم سانسور به کار می‌بست.[۱۵]

برای دستیابی به یکنواختی ملی بیشتر، رضاشاه، در ژانویهٔ ۱۹۳۸ (بهمن ۱۳۱۶ خ) دستور داد که اداره‌ای دولتی به نام «سازمانِ پرورش افکار» بنا شود. در رأس این سازمان وزیر دادگستری بود که تصدی وظیفهٔ ارشاد و راهنمایی نسل جوان‌تر را برای خدمت به میهن به گردن گرفته بود.[۱۶]

روش سیاسی رضاشاه، در کوچانیدن و جایگزین ساختن اجباری ایلات، در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ خ) رسماً آغاز شد. با وضعی بی‌رحمانه دهها هزار نفر کرد در مازندران (ناحیهٔ شمالی ایران) و خراسان (ناحیهٔ شمال شرقی) و اصفهان و یزد (ایران مرکزی) سکونت داده شدند. آذربایجانیها را به کردستان راندند، در حالی که بختیاریها و لرها را اجباراً به سکونت در بخش‌های مرکزی و جنوبی ایران مجبور ساختند.[۱۷]

ایران از قدیم به لحاظ جغرافیایی به چهار ایالت بزرگ و تعدادی ولایت تقسیم شده بود. آذربایجان دراصل یکی از این ایالات بود که والی خودش را داشت. بین پایان سال ۱۹۳۷ و آغاز سال ۱۹۳۸ (دی‌ماه ۱۳۱۶ خ)، دو قانون خاص به تصویب رسید که همه نظام اداری کهن را ازبین برد. ایران به استان‌ها تقسیم شد. استان واژه سره فارسی بود که به وسیلهٔ فرهنگستان پیشنهاد شده و با ایالت که ریشهٔ عربی داشت معادل بود. استان‌ها به شهرستان‌ها و شهرستان‌ها نیز به بخش‌ها و دهستان‌ها تقسیم شده بودند. هر استان، استاندار خودش و هر شهرستان فرماندار خودش را داشت. این هر دو مدیر مستقیماً به وسیلهٔ شاه نصب می‌شدند. وزیر کشور مسؤول انتصاب شهردارها و دیگر مأموران ذی‌ربط شهرداری‌ها بود.

برطبق این تقسیمات جدید اداری، آذربایجان به دو استان تقسیم شد: آذربایجان خاوری که مرکزش تبریز بود و آذربایجان باختری که شهر عمده‌اش رضاییه بود (این شهر سابقاً ارومیه خوانده می‌شد ولی به افتخار رضاشاه نامش تغییر یافته بود). در نتیجهٔ این تغییر و تبدیل‌ها، آذربایجان باختری نه تنها مشتمل بر مناطق آذربایجانی‌نشین بود بلکه قسمت‌هایی از کردستان مانند شهرهای مهاباد و سردشت را هم دربر می‌گرفت.

* * *

در دوران سلطنت رضاشاه، آذربایجان کم‌کم پیشگامی گذشته خود را در تجارت از دست داد. با اینکه آذربایجان زمانی دروازهٔ تجارت ایران با جهان غرب نامیده می‌شد، در این

دوران به این حد تنزّل یافته بود که آن را تنها انبار غلّه ایران می‌نامیدند. روش سیاسی رضاشاه در تمرکز تجارت در تهران، به اضافهٔ مشکلاتی که بازرگانان آذربایجانی در رابطه تجاری خود با رژیم تازه بنیاد شوروی در آن سوی مرزهای شمالی داشتند از عوامل عمده کاهش رونق تجاری این منطقه بود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه که جنگ داخلی درپی داشت، تجارت ایران و روسیه را سالها دچار رکود کرد. اما در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ خ) اتحاد شوروی، دوباره بزرگترین شریک تجاری ایران شد. بَنانی با اشاره خاص به شمال ایران در طی این دوران، وضعیت امور تجارت را این‌گونه شرح می‌دهد:

> ایالات حاصلخیز شمالی ایران، برای فروش غلات، برنج، تنباکو، پنبه، پشم، چرم و میوهٔ اضافی، متکی به بازار روسیه بودند. این ایالات به‌هرحال تا وقتی که روس‌ها شرایط انحصار تجارت خارجی خود را برای ایران به اجرا درآوردند، به طور نسبتاً آزادانه‌ای به بازارهای روسیه دسترسی داشتند. این امتیاز دسترسی به بازارهای روسیه در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ خ) محدود و سپس در ۱۹۳۰ (۱۳۰۷ خ) تماماً ازبین رفت.[۱۸]

اجرای سیاستِ صنعتی کردن در مازندران، که خود شاه در آنجا به‌دنیا آمده بود، و در ایالات مرکزی ایران در عمل از اولویت برخوردار بود. در نتیجهٔ این سیاست، اصفهان (که به «منچستر ایران» شهرت یافت) و مازندران به عنوان مرکز ثقل صنایع نساجی ایران و تهران به عنوان قلب تولید صنایع سنگین ایران شناخته شد. به عنوان فهرستی از ترجیحات شاه، شایسته است ذکر شود که در طی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ (برابر ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ خ) از بیست کارخانهٔ جدیدی که در چهار شهر آذربایجان (تبریز، رضاییه، میاندوآب و مراغه) برپا شد تنها دو کارخانه از سرمایه‌گذاری مستقیم دولت برخوردار شده بودند[۱۹] درحالی که در همین مدت، حکومت در ایالات مرکزی و شمالی کشور برای بیست کارخانه از ۱۳۲ کارخانه تأسیس شده، سرمایه‌گذاری نموده بود.[۲۰]

این حکومت متمرکز و توانمند که دارای نیروی کارآمدی بود و در شخص رضاشاه متجلی شده بود ضمن برآوردن خواسته‌های روشنفکران لیبرال ایرانی، به‌هرحال نمی‌توانست وجود این چنین روشنفکران را نیز تحمل کند. در درازمدت، بسیاری از این روشنفکران که هریک به نحوی زمینهٔ ایدئولوژیکی روی کار آمدن رضاشاه را فراهم ساخته بودند برای موفقیت‌های او بهای بسیار زیادی پرداختند. در این دوران، چندتن از روشنفکران یا کشته یا زندانی یا رهسپار تبعید شدند. حتی ناظری محافظه کار مانند مشاور مالی آمریکا میلسپو که

چندسال را در ایران به‌سر برده است، یادآوری می‌کند که هرچند «قانون اساسی، قـوانـین، مجلس و کابینه» در دوران سلطنت رضاشاه برقرار بود» با این همه،

«در واقع [رضاشاه] به‌طور تام و تمام علی‌رغم روح قانون اساسی عمل می‌کرد و بسیاری از اصول آن ازجمله میثاق حقوقی‌اش را نقض نمود. انتخابات انجام می‌گرفت اما ادارهٔ آن را شاه به‌عهده داشت. مجلس نمایشی ترسو و فاسد، لوایح قانونی را به شکل مقتضی، اما کاملاً مطابق دستور شاه، تصویب می‌کرد. نخست وزیر و وزراء منصوب شاه بـودند و دستورهای خـود را از او مـی‌گرفتند و بـفرموده اسـتعفا مـی‌دادنـد. او هـمچنین آزادی مطبوعات را که پیش از آن وجود داشت مانند آزادی نطق و اجتماعات از بین بُرد.»[۲۱]

۴

پیدایش دوبارهٔ نهضتِ خودمختاری آذربایجان

پس از شهریور ۱۳۲۰ (اوت ۱۹۴۱) و به‌وجود آمدن آزادی‌های نسبی، جریان‌های اجتماعی که پشت سدهای دیکتاتوری راکد مانده بود، پس از شکستن سد، مانند سیلِ خروشانی به حرکت افتاد. اما مجاری ملی و میهنی وجود نداشت که به خواست‌ها و آرزوهای ملی راه صحیح و مستقیمی نشان دهد... نسلِ جوان و روشنفکر، بدونِ داشتن ایده‌ئولوژی، درصدد تغییر دادن اوضاع و تغییر و تحول بخشیدن به آن برآمده بودند. بسیاری از جوانانِ پرشور، نمی‌دانستند که فاشیست هستند یا کمونیست. اما یک چیز را محقق و مسلم می‌دانستند و آن این بود که همه چیز باید تغییر کند و دنیای نویی طبق آمال و آرزوی همگانی به وجود آید.

خلیل ملکی، خاطرات سیاسی
ص ۳۳۱ - ۳۳۶

بحران دموکراسی تازه پا

در سپتامبر ۱۹۳۹ (شهریور ۱۳۱۸ خ)، هنگامی که لهستان به دستِ ارتش رایش سوم

افتاد تنها تنی چند ممکن بود پیش‌بینی کنند که در کمتر از دو سال جهان به کام آتش جنگ فروخواهد رفت. آلمان مأیوس از به دست آوردن برتری هوایی در جبهه‌های غربی خود، تمام نیروی خود را به سوی شرق متوجه ساخت. یوگسلاوی و یونان را تصرف کرد و در جبهه‌ای به پهنای سه‌هزارو دویست کیلومتر در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (برابر اول تیر ۱۳۲۰ خ) به اتحاد شوروی حمله بُرد.

ایران، از همان آغاز درگیری جنگ، روشِ رسمی بی‌طرفیِ سیاسی را برگزید و این بی‌طرفی، برای دو سال هم از سوی بریتانیا و هم از طرف شوروی‌ها پذیرفته بود. گرچه وقتی که آلمان‌ها در جبههٔ شرقی آغاز به جنگ کردند، هردو این قدرت‌های بزرگ هم روش خود را در مورد ایران دیگرگون ساختند. این دگرگونیِ روش سیاسی قدرت‌های بزرگ، عمدتاً به منظور پشتیبانی از تلاش‌های دفاعی اتحاد شوروی بود که در پرتگاه سقوط قرار گرفته بود. راهِ خلیج‌فارس به قفقاز در مقایسه با سایر راه‌های موجود برای فرستادن تدارکات به سوی اتحاد شوروی ـ مثلاً راه سانفرانسیسکو به مورمانسک (Murmansk) یا آرخانخگلسک (Arkhangelsk) ـ مناسب‌تر بود. بعد این مسأله مطرح گردید که چگونه چنین خط ارتباطی را بنیاد نهند و از بهره‌برداری مداوم و بی‌دردسر این راهروی حیاتی مطمئن شوند.

امکان این‌که حکومت ایران را به رهاکردن روش بی‌طرفی راضی کنند کاری بس نامطمئن بود که به سادگی هم عملی نبود. گرچه حکومت ایران مایل بود که از برانگیختن دشمنی با متفقین دوری کند ولی روش‌های طرفدارانه‌اش از آلمان، به‌خصوص در هیأت روابط اقتصادی رو به تزاید، چشمگیر بود. در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خ) سهم آلمان در بازرگانی خارجی ایران به ۴۵/۴ تا ۴۸ درصد بالغ شده بود.[۱] در همین سال، تعداد رسمی اتباع آلمان که از طریق نخست‌وزیری در ایران شاغل بودند به ۶۹۰ نفر می‌رسید[۲] گرچه منابع بریتانیایی این رقم را حدود ۲۰۰۰ نفر تخمین زده بودند.[۳] رقم دقیق هرچه بوده باشد، متفقین حضور این آلمانی‌های مقیم ایران را به عنوان توجیهی برای تصرف ایران در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (برابر ۳ شهریور ۱۳۲۰ خ) به کار گرفتند. در واقع دلیل واقعی (که به طور یکدست از اسناد مربوطه بریتانیایی حذف شده است) تمایل حکومتِ این کشور در دست گرفتن نظارت بر آبادان و مناطق نفت‌خیز جنوب بود.

ارتش ایران، که هرگز رسماً نهادین نشده بود و در بیست سال گذشته بی‌واسطه به شخص رضاشاه متکی بود، نمی‌توانست موقعیت خود را تثبیت و از اشغال نظامی متفقین جلوگیری کند. تنها اندکی مقاومت در برخی واحدهای نیروهای مسلح ایران دیده شد و غیر از این نتیجه

فوری اشغال متفقین، هرج و مرج گسترده و به‌هم ریختگی، نه تنها در بین صفوف و رسته‌های ارتش بلکه در سرتاسر سازمان اداری کشور بود.

دو روز پس از اشغال، منصور نخست‌وزیر استعفای کابینهٔ خود را به مجلس دوازدهم داد و روز بعد، بیست و هشتم اوت (٦ شهریور)، فروغی که سالخورده، تحصیل کرده، و سیاستمداری از طبقهٔ بالا بود، رسماً کابینهٔ موقت خود را به همان مجلس معرّفی کرد.

فروغی، نخستین وظیفهٔ اساسی کابینهٔ خود را حفظ نظم و قانون در کشوری که در آستانهٔ به‌هم ریختگی تمام عیار قرار داشت می‌دید. در دستیابی به این هدف او به‌زودی متوجه شد که دیگر سیاست تهدید به کار نمی‌آید و بنابراین وقت آن است که روش تشویق و تطمیع را پیشه کند. او کار انتقال سلطنت را از رضاشاه به پسرش محمدرضاشاه به‌زودی سامان داد. در ۱٦ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خ)، رضاشاه مستبد پیر، به نفع پسرش استعفا داد و به تبعید رفت و عاقبت در سال ۱۹۴۴ (۴ مرداد ۱۳۲۳ خ) در خارج (از ایران) درگذشت. در ۱۷ سپتامبر (۲٦ شهریور)، محمدرضا، به عنوان دومین پهلوی، مراسم سوگند جلوس به سلطنت را در مجلس انجام و به مردم ایران تعهد داد که به عنوان پادشاهی مشروطه، با احترام به قانون اساسی، همه اقدامات احتیاطی را برای دوری ورزیدن از لغزش‌هایی که پدرش بدان دچار شده بود به کار ببرد. یعنی در واقع نهایت کوشش خود را برای اصلاح چنان اشتباهایی به کار خواهد برد.

فروغی، برای پاسخ دادن به اعتراضات مردم، پیگرد قانونی هیأت حاکمهٔ رژیم رضاشاه، به‌خصوص پلیس مخفی آن دوره را در دستور کار قرار داد. از این گذشته، او در جلب نظر مجلس برای تصویب لایحه‌ای که حکومت را به آزادی کلیه زندانیان سیاسی ملزم می‌کرد توفیق یافت. افزون بر این، به منظور سست کردن امکان هرگونه مخالفت از سوی طرفداران شاه سابق و نیز در انجام تقاضاهای روبه افزایش روشنفکران، سانسور سخت روزنامه‌ها و جراید را از بین برد و تشکیل احزاب سیاسی را آسان‌تر ساخت.

هنگامی که متفقین ایران را اشغال کردند، در کشور تنها دوازده روزنامه و مجله وجود داشت، بین سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷ (۱۳۲۰ تا ۱۳۲٦ خ) این شماره به ۵۸۰ افزایش یافت که از این تعداد چهل فقره جریدهٔ روزانه بود.[۴] در همین مدت تعداد احزاب سیاسی از صفر به بیست و یک حزب رسید.[۵]

در انجام این اقدامات، فروغی از پشتیبانی بریتانیا و شوروی توأماً برخوردار بود. با در نظر گرفتن «بیگانه‌هراسی» دیرپای ایرانیان، همان گونه که سفیر بریتانیا در آن موقع نوشته

است[۶]، متفقین کوشیدند تا با مخالفان رژیم رضاشاهی خط رابطه‌ای برقرار کنند و اشغال ایران را به وسیله پراکندن تبلیغات ضدمحور که متضمن ضدیّت با استبداد و حمایت از آزادیخواهی بود، توجیه نمایند.

روش سیاسی اولیه‌ای که شوروی‌ها در ایران دنبال می‌کردند جدا ساختن خودشان بود از درگیری مستقیم در سیاست‌های روزمرّه کشور و با هر قیمتی دوری کردن از انجام هر چیزی که امکان می‌داشت روابط آنها را با بریتانیا دچار تزلزل کند:

> آشکارترین جلوهٔ دوستیِ روس‌ها، نسبت به ما، پس از ورود قوای انگلیس ـ روسیه، به داخل ایران، در اوت ۱۹۴۱ بود.[۷]

از نمونه‌های بارز این دوستی که هیچ جای تردیدی در تأیید هماهنگی روش‌های جنگی متفقین در ایران باقی نمی‌گذارد، چاپ روزنامه‌ای بود که مردم ضدفاشیست نام داشت. نخستین شمارهٔ این روزنامه در اول فوریه ۱۹۴۲ (۱۲ بهمن ۱۳۲۰ خ) نشر یافت. هیأت نویسندگان این روزنامه راگروهی تشکیل می‌دادند که نمایندهٔ طیف وسیعی از افکار سیاسی بودند. در این گروه، علاوه بر کمونیست‌های سرشناس هوادار شوروی، ایرج اسکندری و بزرگ علوی، شخصیت‌های طرفدار انگلیس مانند مصطفی فاتح که شغل مهمی در شرکت نفت ایران و انگلیس داشت نیز دیده می‌شد. انور خامه‌ای، مارکسیست سابق، که از اعضای هیأت نویسندگان مردم بود، در خاطراتش که اخیراً چاپ شد دربارهٔ کوشش هماهنگ انگلیس و شوروی، در برپایی این روزنامه می‌نویسد:

> شوروی‌ها پذیرفتند که کاغذ و وسایل چاپ را فراهم آورند درحالی که انگلیسی‌ها، مایل به برآوردن دیگر نیازها بودند.[۸]

اما شاید مهمترین حادثه در حیات سیاسی ایرانیان، در دورهٔ اشغال، تشکیل حزب توده بود.[۹] در ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۱ (۷ مهر ۱۳۲۰ خ) نزدیک به بیست نفر از سیاسیون فعال در تهران، در خانهٔ دموکرات قدیمی، سلیمان میرزا، گرد آمدند تا یک حزب سیاسی را پایه‌ریزی نمایند. از این شخصیت‌های سیاسی، چندین نفر بی‌تردید گذشته سیاسی چندان درخشانی نداشتند. در میان ایشان، هم‌چنین، تنی چند از اعضای حزب کمونیست و همین‌طور دموکرات‌ها و ملیّون قدیمی هم دیده می‌شدند. لیکن هسته سازمان راکمونیست‌های جوان تحصیل‌کرده‌ای تشکیل می‌دادند که به عنوان گروه پنجاه و سه نفر نام‌آور شده بودند.[۱۰]

گروه مشهور به پنجاه و سه نفر، گروهی کمونیست بود که در حول و حوش نشریهٔ ادواری دنیا پا گرفته بود. نشریهٔ مذکور در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ خ) تأسیس شده بود و به‌مدت سه سال انتشار یافت.[۱۱] وقتی در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶ خ) پلیس مخفی به رضاشاه اطلاع داد که دنیا علاوه‌بر این‌که مجله‌ای علمی و نظری است شعبه‌ای از حزب کمونیست ایران نیز هست، شاه برای بستن این نشریه درنگ نکرد و همه اعضای وابسته به آن را نیز دستگیر ساخت. رهبر مشهور گروه، دکتر تقی ارانی، فیزیکدانی آذربایجانی بود که در زندان انفرادی، اندکی پس از اینکه به ده سال زندان محکوم گردید، کشته شد.

حزب توده در نخستین اعلامیه‌اش خود را به عنوان «حزب قانونی مشروطه‌طلب» معرفی کرد که به «استقلال و حاکمیت ایران» التزام دارد. حزب (در این اعلامیه) متذکر شد که جد و جهدش نه تنها در نیل به آن «آزادی‌هایی است که در متن قانون اساسی برای ملت ایران منظور شده است» بلکه از «یک‌رشته اصلاحات دربارهٔ مالکیت بر زمین، بهداشت، مالیات‌گیری و آموزش» پشتیبانی می‌کند. مقصود از اصلاحات آموزشی از دیدگاه حزب توده «آموزش مجانی و اجباری برای همه بود.»[۱۲]

یکی از دلایل مهم افزایش محبوبیت حزب توده، به‌خصوص نزد کارگران شهری و طبقات متوسط، بحران اقتصادی شدیدی بود که کشور به آن دچار بود. این وخامت اوضاع اقتصادی موجب شد که فروغی از کار کنار بکشد و مقام خود را به سهیلی بدهد.

کابینهٔ فروغی، از همان روزهای نخستین روی کار آمدنش، با تزاید سریع کمبود مواد غذایی، به ویژه گندم، در تمام نقاط کشور، روبه‌رو شده بود. عوامل متعددی در تشدید وضعیت دست به دست هم داده بود. از زمان اشغال کشور به وسیله متفقین، بین کشاورزان جوّی از نااطمینانی حاکم شده بود. در اثر کمبود وسیله‌های حمل و وضع بد راه‌های ارتباطی بین روستاها و مراکز شهری، توزیع مواد خوراکی دشوار شده بود و به‌طور کلی کمبود فراورده‌های تولیدی به چشم می‌خورد. سرانجام هنگامی که «پیمان سه جانبه متفقین» در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰ خ) به امضاء رسید،[۱۳] حکومتِ ایران مجبور شد که نیازهای فوری نیروهای متفقین را در حین گذشتن از ایران یا توقف در آن برآورده سازد. بحران اقتصادی، نه تنها به استعفای نخست‌وزیر فروغی منجر شد بلکه همچنین موفقیت جانشین او سهیلی را هم غیرممکن ساخت.

کابینهٔ فروغی (براساس درخواست بریتانیا) تصمیم گرفت که ارزش پول ایران را نسبت به پوند استرلینگ از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال تضعیف کند و حجم پول در گردش را به تقاضای

بریتانیا و شوروی، هردو، افزایش دهد. هیچ‌یک از این اقدامات نه تنها به بهبودی اقتصادی کمکی نکرد بلکه بحران را عمیق‌تر ساخت. در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خ)، میزان پول در گردش از ۱۸۵۰ میلیون ریال بیشتر نبود. دو سال بعد، این مبلغ به ۶۳۲۰ میلیون ریال رسید.[۱۴] اثری که این سیاست‌های پولی داشت، سرعت بخشیدن به افزایش گیج کنندهٔ هزینهٔ زندگی بود. در پایان سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۱ خ)، به نسبت آغاز آن سال، هزینه زندگی ۴۳۹ درصد افزایش نشان می‌داد.[۱۵]

کابینهٔ فروغی، به عنوان آخرین اقدام در اجرای برنامه سیاسی‌اش برای تداوم نظم، مجلس سیزدهم را که تقریباً در آخرین روزهای حکومتِ رضاشاه پاگرفته بود منعقد ساخت. بدین معنا که فروغی علی‌رغم اعتراض عمومی به اینکه نمایندگان مجلس نصب شده بودند و نه انتخاب، مجلس سیزدهم را در چهارم دسامبر ۱۹۴۱ (۱۳ آذر ۱۳۲۰ خ) رسماً گشود و با این عمل، از حمایت بریتانیا و دربار هردو برخوردار شد. به‌هرحال این تصمیم حکومت بر زندگی سیاسی ایران اثری فوری گذاشت، به این معنا که از این پس، عرصهٔ اقدامات سیاسی از مجلس به خیابان‌های شهرهای بزرگ منتقل شد و آن گروه‌های سیاسی که از داشتن رأی در مجلس محروم شده بودند نیروی خود را برای تحرّک توده‌ها به عنوان ابزار اعمال فشار روی حکومت به کار بستند.

صحنهٔ نبرد سیاسی تنها خیابان‌ها نبود. صدها روزنامه شروع به کار کردند. در این وسایل جدید ابراز نظر سیاسی، افکار دسته دسته احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری را که پس از اشغال متفقین از زمین سبز شده بودند، منعکس می‌شد. بیشتر این احزاب و مطبوعات جدید به گونه‌ای با یکی از دو قدرت خارجیِ اشغالگر پیوند داشتند. شوروی‌ها نفوذ خود را در بخش‌های شمالی ایران، از جمله آذربایجان، و بخشی از کردستان، گیلان، مازندران و خراسان به کار می‌بردند، در حالی که منطقهٔ نفوذ بریتانیایی‌ها مشتمل بر مناطق جنوبی کشور بود. در عین حال، در پایتخت که دو قدرت خارجی مشترکاً دست به اشغال آن زده بودند حکومت نظامی اعلام شده بود.

دریفوس (Dreyfus) وزیر مختار وقتِ (ایالات متحد) آمریکا در تهران، در نامه‌ای که به وزیرخارجه کشورش نوشته وضعیت را با چنین عبارتی ارزیابی می‌کند:

> وضعیت مبهم و ناگوار کنونی، از لحاظ سیاسی، هم متأثر از دگرگونی غیرطبیعی حکومت دیکتاتوری به دموکراتیک است که کشور برای آن به درستی آماده نشده بود و هم ناشی از عکس‌العمل مردمی نسبت به اشغال واقعی کشور از جانب دو قدرتی است که به عنوان

دشمن تلقی می‌شده‌اند.[۱۶]

در مقابله با ابعاد غیرقابل ادارهٔ بحران اقتصادی و کمبود شدید موادغذایی، فروغی استعفای خود را به مجلس و شاه جوان عرضه کرد و در جلسهٔ محرمانهٔ مجلس، در تاریخ ۴ مارس ۱۹۴۲ (۱۳ اسفند ۱۳۲۰ خ)، از روی کارآمدن سهیلی که بوروکراتی سلطنت‌طلب و وفادار بود حمایت نمود.

انتصاب سهیلی به نخست‌وزیری از سنگینی بحران سیاسی آن دوران ایران حکایت می‌کند. بدون هیچ تردیدی، در آن هنگام سیاستمداران شایسته‌تر و تواناتر دیگری بودند که می‌توانستند با مشکلاتی که ملت با آن روبه‌رو بود، به گونهٔ مؤثرتری دست و پنجه نرم کنند. مانع عمده‌ای که این سیاستمداران را از پذیرش نخست‌وزیری باز می‌داشت، وجود همین مجلس سیزدهم بود. برای بیشتر سیاستمداران مردمی مانند (دکتر) مصدق، این مجلس چیزی نبود جز وکلای دست‌چین شدهٔ رضاشاه.[۱۷]

در سی‌ام ژوئیه ۱۹۴۱ (۸ مرداد ۱۳۲۱ خ)، سهیلی پس از ۱۴۴ روز نخست‌وزیری احساس کرد که باید از کار کناره گیرد. در برنامهٔ کابینهٔ او دو اولویت وجود داشت: یکی حل مشکل کمبود مواد غذایی و دیگری برقراری نظم عمومی. کابینهٔ سهیلی در هر دو مورد ناموفق بود.

وقتی سهیلی استعفای خود را اعلام کرد مدتها بود که همه در انتظارش بودند و بنابراین کوشش‌هایی صورت گرفته بود تا برای او جانشین مناسبی پیدا شود. اما همان وضعیت سیاسی که انتصاب آدم میانمایه‌ای مانند سهیلی را روا داشته بود هنوز ادامه داشت، یعنی سیاستمداران شایسته‌ای که از لحاظ سیاسی خوش‌سابقه بودند تمایلی به همکاری با آن مجلس نداشتند. دریفوس در پاسخ به این پرسش وزیرخارجه ایالات متحد امریکا که پرسیده بود آیا هیچ سیاستمدار صالحی نیست که بتواند با مشکلات بسیار زیادی که ایران با آن درگیر است روبه‌رو شود، چنین نوشته است:

> در ایران، چند شخص سالم، قابل اطمینان و آزمایش داده وجود دارد، اما همین چندنفر نیز یا در دسترس نیستند یا از پذیرش مقام در کابینه سر باز می‌زنند.[۱۸]

عده‌ای چنین فکر می‌کردند کسی که می‌تواند در این بحران ملی از عهدهٔ مشکلات برآید و سرانجام هم پس از مذاکرات طولانی نامزد نخست‌وزیری شد احمد قوام (قوام‌السلطنه) بود.

او از ثروتمندان اشراف‌سالاری و مالک بود که در دستگاه حکومتی سابقه‌ای طولانی داشت. از زمان خروج او از صحنهٔ سیاسی تقریباً بیست سال می‌گذشت. در آن زمان نیز متصدی نخست‌وزیری بود.[۱۹] او در دورهٔ پادشاهی رضاشاه، نخست به تبعید رفت و سپس به حالت بازنشستگی اجباری، در مزارع وسیع چای خود در شمال ایران به سر می‌برد.[۲۰]

واقعیت این است که املاک قوام‌السلطنه در منطقهٔ اشغالی روس‌ها قرار داشت و همین امر به رواج این شایعه منجر شد که او با روس‌ها روابط خیلی خوبی دارد. گرچه چنین شایعاتی ممکن است بی‌اساس باشد، اما به‌طورکلی قوام از حمایت متفقین برخوردار بود.[۲۱] چیزی که نخست‌وزیری او را خصوصاً دشوار می‌ساخت، روابط تیره‌اش با دربار بود.

شاه جوان، موقع نشستن بر تخت سلطنت، به عنوان شاهی مشروطه‌طلب، سوگند وفاداری خورده بود که از کارهای پارلمانی حکومت به دور بماند. در واقع تضییقات ناشی از سوء استفاده پدرش از قدرت، بر قدرت شاه اثر گذاشته و او را به چیزی درحد مقام تشریفاتی بدون قدرتی درآورده بود. اما اکنون روشن بود که محمدرضاشاه در پی نیل به درجه‌ای نامشروع از قدرت شخصی است. این مطلب، در حوزهٔ امور نظامی از همه جا آشکارتر بود. مطابق قانون اساسی، نیروهای مسلح زیرنظر مستقیم وزارت جنگ بود.

قوام با آگاهی از تمایل شاه به قبضهٔ‌قدرت، هنگامی که در ۱۳ اوت ۱۹۴۲ (۲۲ مرداد ۱۳۲۱ خ) کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد منصب وزارت جنگ را بطور عمد خالی گذاشت و از همان روز نخست، درگیری بین دربار و قوام آغاز شد.

در عمل، برای دربار مشکل نبود، همان‌طور که با دو سلف قوام رفتار شده بود، بحران اقتصادی موجود، مخصوصاً کمبود مواد غذایی، را در راستای منافع خود، برای به سقوط کشیدن قوام، به کار گیرد. در واقع، قوام خودش از همان آغاز کار، به اهمیت غلبه سریع بر مشکلات اقتصادی واقف بود. در شبی که نخست‌وزیری او مسلم به نظر می‌رسید، وقتی در مصاحبهٔ مطبوعاتی از او پرسیده شد که برنامه‌اش چیست، او قطعه نانی از روی میزش برداشت و گفت: «این برنامه من است. اگر بتوانم نان را با کیفیت خوبی به دست همه ایرانیان بدهم مشکلات دیگر به آسانی حل خواهد شد.»[۲۲] در مدت شش ماهی که او زمامدار بود، همه توجه‌اش به سامان بخشیدن به مشکل کمبود مواد غذایی معطوف بود.

باگذشت چهار ماه از نخست‌وزیری قوام، روشن بود که او هنوز موفق نشده است مشکل کمبود مواد غذایی را حل کند. در هشتم دسامبر (۱۷ آذرماه)، بلوایی که در خیابان‌های تهران به راه افتاد آن‌چنان گسترده بود که تاکنون دیده نشده بود. این بلوا دو روز تمام ادامه

یافت.[۲۳] برابر با گزارش یکی از گواهان، بلوای مزبور خلق‌الساعه بود.[۲۴] اما سفیر آمریکا در تهران احساس کرده بود که موضوعات سیاسی در ریشه‌گیری این حادثه نقش بی‌چون و چرایی دارد:

> دسیسه‌بازان سیاسی، کمبود مواد غذایی را به عنوان عاملی محرّک برای دستیابی به مقاصدشان به کار گرفته‌اند... به نظر من احتمال می‌رود که شاه برای برقراری حکومتی نظامی متشکل از گروهی از افسرانش مسؤول این تظاهرات باشد.[۲۵]

قوام مجبور شد برای تأمین نظم و قانون در خیابانها ارتش را فرابخواند و به منظور کاستن از هیجان سیاسی، مطبوعات را برای چهل روز تعطیل کند. در انجام چنین اموری، و در مقابله با این وضعیت فوق‌العاده، او مایل بود قاطع و توانا جلوه کند، اما در همان اوقات معلوم بود که روزهای قدرت سیاسی او به سر آمده است. قوام نبرد قدرت را به شاه باخته بود زیرا توانایی شاه را دست کم گرفته بود. سرانجام در ۱۳ فوریه ۱۹۴۳ (۲۴ بهمن ۱۳۲۱ خ) مجلس با استیضاح قوام که به استعفایش منجر گردید به نبرد شش ماهه قوام علیه شاه پایان داد. شاه، در عین حال، برای شرکت در دور بعدی نبرد، به تحکیم قوای خود مشغول بود.

انتخابات مجلس چهاردهم

دومین دور زمامداری سهیلی، چهار روز پس از رفتن قوام آغاز شد. همان عواملی که در دورهٔ اول نخست‌وزیری‌اش منجر به تصدی او شده بود بار دیگر موجب انتصاب او گردید. از این گذشته، بسیاری از ناظران انتخاب او را از سوی مجلس به عنوان برخوردی دوستانه با شوروی به شمار آوردند. سهیلی، بعد از قوام، از جمله سیاستمدارانی بود که تصور می‌رفت از بیشترین اعتماد شوروی‌ها برخوردار است.[۲۶] هرچند که پیشرفت شوروی‌ها در جنگ کند بود اما پس از پیروزی چشمگیرشان در ژانویه ۱۹۴۳ در استالین‌گراد، مجلس برای انتخاب خود دلایل سیاسی زیاد داشت.

نخستین و مهمترین وظیفهٔ سهیلی در دورهٔ دوم زمامداری‌اش این بود که به انتخاباتی که برای دورهٔ چهاردهم مجلس برگزار شده بود، رسیدگی کند. از همان اول به نظر نمی‌رسید که این کار را بتوان به سادگی انجام داد. کشور در اشغال دو قدرت متفق بود. خصوصاً شوروی‌ها، که حالا به عنوان پیروزمندان جنگ درآمده بودند، موضع خود را نسبت به ایران

تغییر داده بودند. آن روش سیاسی اولیه‌شان که حداقل دخالت در امور داخلی ایران و اجتناب از برانگیختن دشمنی متفقانشان بود، تبدیل شد به روش سیاسی مبارزه‌طلبی و رودررویی. تاکنون، ایران به عنوان «راهرویی» که مواد حیاتی و ضروری از طریق آن به جبههٔ روسیه می‌رسد شمرده می‌شد و سعی براین بود که «جریان این مواد حیاتی گسسته نشود.»[۲۷] اما اکنون نسیم دیگری می‌وزید و اتحاد شوروی دیگر با آن ترس محتاطانه‌ای که در روزهای اول اشغال ایران داشت عمل نمی‌کرد.

انتخابات مجلس چهاردهم، که در بیست سال اخیر اولین انتخاباتی بود که احزاب سیاسی مستقل می‌توانستند درآن شرکت کنند، همان‌گونه که آبراهامیان می‌نویسد: «طولانی‌ترین، رقابت‌آمیزترین و از این روی معنادارترین انتخابات در ایران نوین بود... که نه تنها دولت، بلکه به همان نسبت از یک‌طرف گروه‌های رقیب اجتماعی و از سوی دیگر گروه‌های سازمان یافته به‌خصوص احزاب سیاسی و فراکسیون‌های پارلمانی و جانبداران خارجی آنها در داخل بوروکراسی حکومت، در حاصل آن ذی‌سهم بودند.»[۲۸]

در این انتخابات پارلمانی، بیشتر از یک دوجین حزب سیاسی که دربین آنها به‌خصوص دو حزب از همه احزاب دیگر برجسته‌تر و معرف محورهای مخالف با طیف سیاسی بودند، رقابت می‌کردند. یکی از این دو حزب، حزب دست راستی افراطی به نام ارادهٔ ملی بود که تحت رهبری سیدضیاء طباطبایی قرار داشت. او کودتای فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹ خ) رضاشاه را برنامه‌ریزی کرده بود. وی عاقبت به وسیله رضاشاه مجبور شد به تبعید برود و اندکی پس از استعفای رضاشاه، با موافقت بریتانیا، به ایران بازگشت. در آن سوی این طیف سیاسی، حزب چپ توده بود که «پس از نبرد استالین‌گراد در ژانویه ۱۹۴۳ به جانبداری یک طرفه روسیه گراییده بود.»[۲۹]

هرچند حزب توده خود پذیرفته بود که طرفدار روسیه است اما مطابق مندرجات روزنامه رسمی حزب، رهبر، حزب توده هنوز خود را حزبی مشروطه‌طلب و غیرکمونیست و حتی متمایل به جلب حمایت سرمایه‌داران به شمار می‌آورد:

> نسبت کمونیستی به‌حزب‌تودهٔ‌ایران، نسبتی که دستهٔ سیدضیاء می‌کوشند به‌ما واردسازند و بدا وسیله سعی‌دارند سرمایه‌داران و تجاربرانی را از ما بترسانند، نسبتی‌است غلط و دور از حقیقت. حزب‌تودهٔ‌ایران حزبی‌است‌مشروطه‌خواه و طرفدارقانون‌اساسی. ما معتقدیم‌که افکارکمونیسم و سوسیالیسم زاییده شرایط‌اجتماعی خاصی‌است که درایران وجودندارد و اگر روزی حزب‌کمونیست درایران به‌وجودآید، آن‌حزب قطعاً حزب‌توده‌نخواهدبود.[۳۰]

«جبههٔ آزادی»، متحد مهم حزب توده در مبارزات انتخاباتی بود. این جبهه در خلال تابستان ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ خ) به وسیله مجمعی سیاسی متشکل از چهارده مجله و روزنامهٔ مختلف پایه گذاری شده بود. جبههٔ آزادی در اعلامیه‌ای که صادر کرد فشردهٔ نظرات سیاسی جبهه را چنین بازگو کرد:

۱. مبارزه شدید با هرنوع انحراف از اصول قانون اساسی و حکومت ملی؛
۲. قطع ایادی عمّال استبداد و ارتجاع از دستگاه اجتماعی؛
۳. مجاهده در برانداختن اصول و تشکیلات دورهٔ دیکتاتوری و به دست آوردن مشروطیت حقیقی؛
۴. مجاهده در تمرکز قوای ملی و وحدت عناصر آزادیخواه.[۳۱]

یکی از امضاءکنندگان این اعلامیه جعفر پیشه‌وری بود که روزنامه‌ای به نام آژیر را سه بار در هفته از ماه مه ۱۹۴۳ (خرداد ۱۳۲۲ خ) در تهران به چاپ می‌رسانید.[۳۲]

با برخورداری از حمایت جبههٔ آزادی، نه فقط در تهران بلکه درایالات، حزب توده به تشکیل فراکسیونی در مجلس مرکب از دوازده نفر وکیل موفق شد. رقیب اینان، به نام «فراکسیون میهن» که حامی بریتانیا بود از موقعیت مستحکمتری در مجلس برخوردار بود زیرا می‌توانست طرفداری بیست و یک نفر وکیل، از جمله خود سیدضیاء را داشته باشد.[۳۳]

اگرچه مجلس چهاردهم در ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ (٦ اسفند ۱۳۲۲ خ) گشایش یافت ولی رسماً کار خود را سه هفته بعد یعنی در ۱۷ مارس (۲٦ اسفند) آغاز نمود. گرچه تقدیر چنین بود که این مجلس در بین همهٔ ادوار پارلمانی در ایران استثناء باشد و «تعداد هفت نخست‌وزیر، نه کابینه و یکصد و ده نفر عضو کابینه»[۳۴] را روی صحنه آورد، در دورهٔ دو ساله‌اش، از نظر بسیاری از وکلا، مشکلات سیاسی گذشته یعنی مسأله حاکمیّت ملی و تمامیّت ارضی را لاینحل باقی گذاشت.

نخستین کار مجلس جدید بررسی اعتبارنامه وکلا بود. از مجموع ۱۳٦ نفر نماینده‌ای که انتخاب شده بودند اعتبارنامه دو نفر رد شد. این دو نفر خویی و پیشه‌وری نخستین و دومین نمایندگان منتخب تبریز بودند. در واقع نفر سومی هم بود که اعتبارنامه‌اش رد شد، اما او توانست کرسی نمایندگی خود را با برگزاری دومین دور انتخابات به‌دست آورد.[۳۵] تعداد وکلای تبریز در مجلس چهاردهم جمعاً نه نفر بود: خویی، پیشه‌وری، اسکندری، صادقی، ثقة‌الاسلام، ایپکچیان، پناهی، مجتهدی و سرتیپ‌پور. خویی و پیشه‌وری در اوج محبوبیت

بودند و در فهرست انتخاباتی به ترتیب ۱۵۸۸۳ و ۱۵۷۸۰ رأی از مجموع ۴۷۷۸۰ رأی را به دست آورده بودند.[۳۶]

در جلسه‌ای غیرمعمول و جنجالی، چهل و هشت نفر از نود و نه نفر نماینده حاضر در جلسه به خویی و چهل و هشت نفر دیگر علیه او رأی دادند و سه نفر هم ممتنع بودند.[۳۷] ده روز بعد، در سیزدهم ژوئیه (۲۲ تیر) جلسه دیگری در مجلس برگزار شد که در آن اعتبارنامه دومین نمایندهٔ تبریز هم موضوع بحثی دقیق قرار گرفت و پس از بحثهای طولانی در رابطه با نحوهٔ رأی‌گیری، مجلس تصمیم گرفت که رأی‌گیری مخفی باشد. نتیجه این رأی‌گیری برای جناح چپ و لیبرال مجلس کاملاً شگفتی‌آور بود. از یکصد رأیی که به صندوق ریخته شده بود چهل و هفت رأی در تأیید اعتبارنامهٔ پیشه‌وری و پنجاه رأی در رد آن بود.[۳۸] بحث‌های بعدی، در مورد اعتبار رأی‌گیری تحت‌الشعاع همهمه و داد و فریاد معمول و همیشگی که در مجلس رواج داشت قرار گرفت.[۳۹]

روز بعد، در آژیر، سرمقاله‌ای با حروف درشت، به چاپ رسید. در سرمقاله با سوگند اظهار شده بود که نسبت به رد [اعتبارنامهٔ] نمایندهٔ تبریز از سوی طرفداران حزب توده، عکس‌العمل نشان داده خواهد شد. لحن اعلامیه شدید و تهدیدآمیز بود:

> ما افتخار می‌کنیم که نمایندگان زور، پول و نیرنگ و تزویر ما را از خود ندانستند و برعلیه ما مهره سیاه دادند. ما این عمل خائنانه را یکی از تظاهرات گوناگون مبارزه اجتماعی می‌دانیم. قضاوت ما در حق مخالفین خود بیطرفانه ولی قضاوت ملت نسبت به آنها شدید و بیرحمانه و مرگبار خواهد بود. از امروز در تاریخ مبارزهٔ‌اجتماعی ما صفحه پرافتخار دیگری باز می‌شود.

ادامه سرمقاله بر این مطلب تأکید داشت که چگونه مکانیسمی غیردموکراتیک اجازه می‌دهد چند نفری انگشت‌شمار خواست سیاسی مشروع تودهٔ رأی دهنده را باطل کند:

> شانزده هزار رأی مردم پاک و بی‌غل و غش تبریز را با پنجاه رأی مغرضانه ازبین می‌برند. این بزرگترین قدمی است که مرتجعین از روی بی‌شعوری برعلیه خود و به نفع ما برمی‌دارند. این شکست ظاهری که پیروزی واقعی است، ما را از جهاد مقدّسی که برعلیه ارتجاع آغاز کرده‌ایم بازنخواهد داشت. یأس و نومیدی کار مردمان عاجز است. ما با نیروی توانای اتحاد عناصر آزادی‌خواه ملی و روزنامه‌های متین و میهن‌پرست کاخ ظلم و زور و استبداد و خیانت و دورویی را برانداخته، جای آن بیرق مشروطیت حقیقی و

آزادی واقعی ملت ایران را مستقر خواهیم نمود. ما بیدی نیستیم که از این بادها بلرزیم. ما امتحان خود را داده‌ایم. هدف و آرمان ما ریشه‌کن کردن ظلم و بیدادگری است. پیروزی قطعی فقط و فقط در اثر نبرد و فداکاری و زد و خورد به دست می‌آید. آینده مال ماست. مبارزه را ادامه بدهیم.[۴۰]

توجیه مخالفان پارلمانی حزب توده، در رد کردن (اعتبارنامه‌های) خویی و پیشه‌وری این اتهام (بسیار معمول و معروف آن روزها) بود که آنان تنها در سایهٔ مداخلهٔ قوای بیگانه توانستند انتخاب شوند. در واقع شوروی‌ها و بریتانیایی‌ها، هرجا که توانسته بودند، در انتخابات مجلس چهاردهم مداخله کرده بودند اگرچه همواره هم موفق نبودند:

دربعضی مناطق حوزهٔ شمالی، علی‌رغم مخالفت کاندیداهای مورد حمایت روسیه، دست راستی‌ها انتخاب شده بودند. حزب توده، در حوزهٔ شمالی به‌طور قطع به حمایت روسیه از همه نامزدهای خود امیدوار بود. به غیراز چند مورد روسیه این حمایت را انجام داده بود. آن چند مورد هم نشانهٔ آن بود که روش سیاسی فعلی روسیه این نیست که صد درصد به یک حزب کمک کنند. دخالت بریتانیایی‌ها در انتخابات را می‌توان با اطمینان بیان کرد. حمایت اینان... به‌طور عمده محدود به روش‌هایی مانند تماس با متنفذترین مردم یک ناحیهٔ به‌خصوص و توصیه به آنها بود.[۴۱]

انتخابات آذربایجان هم از این بابت به هیچ وجه نمی‌توانست استثناء باشد. حزب توده با اعتقاد به این مطلب که «مجلس چهاردهم آینده ایران را رقم خواهد زد» در آغاز انتخابات برای تبریز شش نامزد معرفی کرده بود. این افراد عبارت بودند از: علی امیرخیزی، جعفر پیشه‌وری، رحیم همداد، آقازاده شاهین، احمد اصفهانی و عبدالقاسم موسوی.[۴۲] در گروه رقبای سیاسی، نامزدان مستقل، ازجمله کارخانه‌دارانی نظیر جورابچی، کلکلته‌چی و خویی بودند که: «آمادگی داشتند مبالغ زیادی برای نیل به مصونیت مجلس در جهت پیشرفت منافع خود خرج کنند.»[۴۳] در تفسیر چنین اوضاعی که دو گروه سیاسی مزبور در آن با یکدیگر مبارزه می‌کردند کنسول بریتانیا در تبریز چنین نتیجه گیری می‌کند:

حومه‌های شهرها قطعاً هنوز محافظه‌کارند: آگاهی طبقاتی پرولتاریای شهری هنوز رشد نیافته، طبقات تاجر، با چند استثنا، مایلند بدون موانع قانون‌گذاری اجتماعی و مالیات‌گیری که موردنظر عناصر پیشرفته است، به راه خود ادامه دهند.[۴۴]

حکومت ایران جداً نگران نتایج انتخابات تبریز بود. حکومت امیدوار بود با به تأخیر انداختن روز برگزاری انتخابات، معاون استاندار امکان رسیدن به تفاهم با شوروی‌ها را که فهرست نامزدان خود را داشتند، داشته باشد.[۴۵] نامزدان مورد حمایت شوروی‌ها عبارت بودند از: ایپکچیان، ماشین‌چی و پیشه‌وری. از این سه نفر تنها پیشه‌وری بود که نامش در فهرست نامزدان حزب توده هم قرار داشت.

انتخابات تبریز سرانجام در روز دوم مارس (۱۱ اسفند) آغاز شد و هجده روز به درازا کشید. جایگاه رأی‌گیری در منطقه‌ای از شهر قرار داشت که ساختمان استانداری است و «همزمان با کارخانجات» بسته می‌شد.[۴۶] این و دیگر تدابیری که استاندار اتخاذ کرده بود، حزب توده را واداشت که به نحوهٔ برگزاری انتخابات اعتراض کند.[۴۷] از سوی دیگر، نامزدان مخالف حزب توده، برای بی‌اعتبار ساختن مخالفان خود، پی‌درپی از پیشه‌وری به عنوان «زندانی سیاسی سابق که جرایمی علیه دولت و ملت مرتکب شده است» یاد می‌کردند. آنان به نخست‌وزیر و مجلس «برای عدم قبول اعتبارنامه او [از لحاظ مشروعیت]» فشار می‌آوردند.[۴۸]

البته مجلس چهاردهم هم از اینکه قدرت خود را علیه نامزدان حزب توده در آذربایجان به موقع به کار برد، درنگ نکرد. تصمیم مجلس در رد دونفر از مجموع نه نفر نمایندهٔ تبریز، حاکی از جانبداری آن بود. در واقع رد اعتبارنامهٔ وکلا براساس وضعیت کلی انتخابات بود و نه بر پایهٔ دلایل مشخص دال بر سلب صلاحیت (و محرومیت) نامزدان نمایندگی. همان‌گونه که مصدق بعداً خاطرنشان ساخت «هیچ چیزی نمی‌توانست عمل مجلس را توجیه کند زیرا جریان رأی‌گیری برای همه وکلا یکسان صورت گرفته بود.»[۴۹]

مجلس چهاردهم: ماندگاری آن و مسألهٔ رفاه عمومی

مجلس جدید رسماً در ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ (۶ اسفند ۱۳۲۲ خ) گشایش یافت. کمتر از سه هفته بعد سهیلی استعفای خود را تسلیم کرد و ساعد، دیپلمات ۶۹ سالهٔ آذربایجانی جای او را در مقام نخست‌وزیری گرفت. ساعد، با سابقهٔ تحصیل در روسیه و سپس خدمت به عنوان سفیر ایران در مسکو، ظاهراً فردی شایسته به‌نظر می‌رسید، به‌ویژه در مورد درک چگونگی سیاست خارجی شوروی. به‌هرحال، او پس از هشت ماه تلاش مداوم برای ایجاد رابطه رضایت‌بخشی بین ایران و اتحاد شوروی شکست را پذیرفت و لذا مسؤولیت نخست‌وزیری را ترک گفت.

نگرانی عمدهٔ ساعد و چهار کابینه مختلفی که در هشت ماه نخست‌وزیری‌اش تشکیل داد متوجه چاره‌جویی تقاضاهای تازهٔ همسایه شمالی بود.

حتی پیش از آغاز نخست‌وزیری ساعد، زمانی که سهیلی درصدد استعفا کردن بود، گزارش‌هایی در مورد دیدار نمایندگان شرکت‌های بریتانیایی شِل، و دو شرکت آمریکایی استانداردوکیوم (Standard Vacuum) و سینکلراویل (Sinclair Oil) شایع شده‌بود. هدف از این دیدارها آن‌طور که بعداً معلوم شد بررسی امکان اکتشاف و استخراج نفت در بیرون از حوزهٔ جنوبی ایران بود که عملاً به‌طور وسیعی به وسیله شرکت نفت ایران و انگلیس مورد بهره‌برداری قرار داشت.[۵۰] عکس‌العمل اولیهٔ حکومت ساعد، به هیچ وجه اکراه‌آمیز و یا نادیده‌گرفتن پیشنهادهای شرکت‌های نفتی نبود. حکومت با استخدام دو مشاور امریکایی برای بررسی پیشنهادهای شرکتهای مزبور، وانمود کرد که تمایل دارد در این زمینه به نحو شراکت وارد عمل شود.[۵۱] جلسات طوفانی مجلس نشان داد که حکومت، به همین خاطر دورهٔ آرامی را در پیش نخواهد داشت.

در پی پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس مبنی بر محرمانه نگاه داشتن این مذاکرات رادمنش، رهبر فراکسیون هشت نفری حزب توده در مجلس، بلند شد و در سخنرانی خود روش سیاسی حزب خود را در رابطه با امتیازات نفتی به این نحو بیان کرد:

> ... من با رفقایم با دادن امتیاز به دولت‌های خارجی به‌طورکلی مخالفیم. همان‌طور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند من یقین دارم که با کمک مردم و سرمایهٔ داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم.[۵۲]

در این روزهای نخست، موضع حزب توده در ارتباط با این موضوع نمی‌توانست از این روشن‌تر بیان شود. باری، یک‌ماه بعد، وقتی هیأت شوروی با همین تقاضا برای خودشان با حکومت ایران وارد گفتگو شد، رهبری حزب توده و نیز ساعد، نخست‌وزیر، در موقعیتی قرار گرفتند که می‌توانست برای زندگی سیاسی‌شان بسیار حیاتی باشد. این لحظه به‌خصوص در تاریخ حزب توده نقطهٔ عطفی بود.

سرگی کافتارادزه (Sergei Kavtaradze) به عنوان رئیس هیأت نفتی شوروی، برای دیداری طولانی، در پانزدهم سپتامبر ۱۹۴۴ (۲۴ شهریور ۱۳۲۳ خ) به تهران آمد.[۵۳] وی در مصاحبه مطبوعاتی‌اش، نظرات حکومت خود را پیرامون تقاضای یک امتیاز نفت در مناطق شمالی ایران به روشنی مطرح ساخت. منطقه موردنظر حکومت شوروی برای اکتشاف،

از لحاظ جغرافیایی شامل آذربایجان، گیلان، مازندران و قسمتی از خراسان می‌شد.[۵۴] نخستین قدم‌هایی که شوروی‌ها برای به‌دست آوردن امتیاز مطلوب خود برداشتند از جمله شامل مذاکرهٔ مستقیم با کابینهٔ ساعد بود. در این مرحله، ساعد به‌هرحال، از هرگونه تعهدّی دوری جست و در حالی که به مشکلات داخلی مجلس به‌طور ضمنی اشاره می‌کرد، سیاست صبر و انتظار را پیش گرفت.

در همین احوال، شوروی‌ها، توجه خود را به فشار آوردن به حکومت ایران معطوف کردند. وسیله‌ای که در این راه به کار بردند این بود که از حزب توده خواستند موضع قدیمی خود را پیرامون امتیازات نفتی تغییر دهد و سیاست طرفداری از شوروی را بپذیرد. در یک رشته سرمقاله، که در روزنامه رسمی حزب توده چاپ شد، موضع سازش‌ناپذیر اولیهٔ حزب، به برخوردی ظریف‌تر و مبهم‌تر که حمایت از بررسی «محتوای امتیازات» و نیز ملاحظه «اوضاع و احوالی که درآن امتیاز قبول می‌شد» اصلاح گردید.[۵۵]

اما، باتوجه به برداشت عمومی از آن، قدم فاجعه‌آمیز حزب توده تن دادن به تقاضای شوروی و راه انداختن تظاهرات بود به نفع دادن امتیاز نفت بـه اتـحاد شـوروی.[۵۶] این تظاهرات در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ (۵ آبان ۱۳۲۳ خ) در خیابان‌های تهران، زیرحمایت قوای شوروی، برگزار شد. حضور قوای شوروی، بـرای آیـندهٔ سیاسی حـزب تـوده و جـنبش کمونیستی ایران، به‌طورکلی، در بردارندهٔ فاجعه و شکست بود. حزب توده، دو ماه قبل در پایان اولین کنگره‌اش مخالفت بی‌چون و چرای خود را با دادن امتیاز به بیگانگان با این کلمات بیان کرده بود:

> حزب ما، مخالف همهٔ امتیازات اقتصادی است که استقلال کشور را سست و بر ملت بردگی اقتصادی تحمیل می‌کند.[۵۷]

در آن هنگام، صدور چنین اعلامیه‌ای محبوبیت این حزب را به‌خصوص بین روشنفکران به‌طور گسترده‌ای افزایش داد. حزب، با ترک موضع اولیّه خود، بلافاصله، حمایت قشر وسیعی از همان روشنفکران را از دست داد.[۵۸] با آنکه رهبری حزب مدتها کوشید تا به توجیه تغییر در مواضع اولیه خودش بپردازد،[۵۹] اما در همین اواخر بود که رهبران قدیمی حزب توده، با چاپ خاطرات خود، سرانجام «نتیجهٔ فجیع» عمل خود را پذیرفتند.[۶۰]

دو روز پس از تظاهرات حزب توده، دکتر مصدق نطقی طولانی در مجلس ایراد کرد و این استدلال حزب توده را که چون انگلستان امتیاز نفتی در جنوب ایران دارد، باید امتیاز

مشابهی را در شمال به شوروی‌ها داد تا تعادل بین دو قدرت حفظ شود رد نمود. مصدق با روش محکوم ساختن هرگونه امتیاز، عقیدهٔ به «موازنهٔ منفی»، یعنی حفظ تعادل بین دو قدرت با ردکردن هر امتیازی به هرکس را در قبال «موازنهٔ مثبت» ترویج کرد. او دراین باره چنین گفت:

> ملت ایران آرزومند توازن سیاسی است یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن توازن منفی است. ملت ایران هیچوقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولت‌های بعداز شهریور از نظر توازن مثبت نموده بودند، مخالفت کردم.[۶۱]

شوروی‌ها از روش سیاسی تعهدناپذیر ساعد برای تحقق هدف‌هایشان رضایت نداشتند و فکر می‌کردند که تحت حکومت جدیدی می‌توانند با فشارهای روزافزون به هدف‌های خود نایل آیند. شکنندگی دولت ساعد زمانی آشکار شد که خواست با نفوذ شوروی مقابله کند. بالاخره در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ (۲۰ آبان ۱۳۲۳ خ) ساعد علی‌رغم برخورداری از حمایت اکثریت در مجلس،[۶۲] از نخست‌وزیری کناره گرفت.

عکس‌العمل بریتانیا، در برابر استعفای ساعد، غیرقابل پیش‌بینی نبود. وزارت خارجه (بریتانیا) چنین می‌پنداشت که:

> اگر حکومت ایران مجبور شود همهٔ نفت شمال را به روسیه بدهد، مطمئناً گرایش طبیعی این خواهد بود که در جنوب هم امتیازی درجهت منافع حکومت ایالات متحد به یک شرکتِ آمریکایی داده خواهد شد.[۶۳]

چنین وضعیتی، از نظر آنان، «منافع حکومت بریتانیا را در منطقه به خطر می‌انداخت.» در نتیجه، وزارت خارجه (بریتانیا) به سر ریدر بولارد (Sir Reader Bullard) سفیر بریتانیا در تهران دستور داد تا روشن سازد که حکومت بریتانیا «مایل به نصب نخست‌وزیر جدیدی است که در قبال مسألهٔ اعطای امتیازات، همان روش سیاسی ساعد را دنبال کند.»[۶۴]

شوروی‌ها بی‌ذره‌ای تردید از استعفای ساعد حسن استقبال کردند. این دلالت بر این داشت که دستیابی به این هدف، در مرکز روش سیاسی تهاجمی جدیدشان قرار دارد. از این گذشته، همان‌طور که تحولات بعدی نشان داد، شوروی‌ها راجع به آنچه که امید داشتند با برکناری ساعد به‌دست آورند، بیش از اندازه خوش‌بین بودند. استعفای ساعد در واقع پایان

کار نبود بلکه آغاز دورهٔ بی‌ثباتی سیاسی بود.

در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۴ (۴ آذر ۱۳۲۳ خ) بیات نخست‌وزیر جدید شد. او از خانواده‌ای مربوط به طبقات بالا بود و مدت‌های طولانی وکیل مجلس. طی روزهـای نـخستین دورهٔ حکومت مستعجل بیات که مجلس هنوز دست اندرکار بررسی برنامهٔ پیشنهادی کابینهٔ او بود، مصدق توانست لایحهٔ معروف خود، که هر حکومت آتی در ایران را از اعطای امتیاز نفت به بیگانگان منع می‌کرد، از مجلس بگذراند. یک هفته بعد در هشتم دسامبر (۱۷ آذر ۱۳۲۳ خ) کافتارادزه رئیس هیأت نفتی شوروی، این اقدام نابجای مجلس را محکوم ساخت و بعد هم در پایان سفر طولانی‌اش به ایران، به سوی اتحاد شوروی رهسپار شد.

مبارزه‌ای که حزب توده بی‌درنگ علیه مصدق به راه انداخت و حتی تا آنجا پیش رفت که مصدق را به خدمت در راه منافع بریتانیا متهم ساخت، چندان طولانی نشد.[۶۵] حزب توده، با پی بردن به اینکه موضعش در مورد امتیازات نفتی دربین سلسله مراتب و سازمان‌های حزب و روزنامه‌های طرفدار حزب چه اندازه عدم رضایت به‌بار آورده است، توجه خود را به سوی مسألهٔ «رفاه کشور و وحدت آن تحت قانون اساسی» معطوف کرد. در خلال ایـن مـبارزهٔ [جدید] بود که به عنوان تقاضای اصلی خود، به اجرا درآوردن اصول نود تا نودو سه متمم قانون اساسی را پیرامون انجمن‌های ایالتی و ولایتی طرح کرد.

روزنامهٔ پیشگام در این مبارزه آژیر به سردبیری پیشه‌وری بود که اعتبارنامهٔ نمایندگی‌اش از آذربایجان رد شده بود. او با فراخوانی به اجرای اصول مذکور و با به راه انداختن مبارزه بر سر حق ایالات و نواحی به داشتن انجمن‌های محلی خودشان، هم به تعهد نسبت به قـانون اساسی تظاهر می‌کرد، و هم می‌کوشید تا این انجمن‌ها را به عنوان بدیلی برای مجلس معرفی کند. کریم کشاورز یکی از دبیران ایـن روزنـامه در سـرمقالهٔ طـولانی خـود، زیـرعنوان «انجمن‌های ایالتی و ولایتی، برنده‌ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه‌طلبی» حزب سیدضیاء طباطبایی را به دامن زدن احساسات تجزیه‌طلبانه بین ایلات جنوب متهم کرد و در همانجا اعلام نمود که:

> اجرای قانون اساسی، اجرای عدل و انصاف، حکمفرما کردن قانون نشر فرهنگ و معرفت، بهبودی بخشیدن اوضاع مادی مردم و سهیم کردن ایشان در اداره و نظارت امور محلی، اینها وسائلی هستند که با به‌کار بردن آن نه تنها از نشر افکار تجزیه‌طلبی می‌توان جلوگیری کرد بلکه با اجرا و مراعات مرتب و متداوم آن، می‌توان ایرانی واقعاً مستقل و لایتجزا و آزاد و نیرومند و دموکرات بنا کرد.[۶۶]

گروه پارلمانی حزب توده در مجلس، به همین طریق، از هر فرصتی برای جلب توجه نسبت به «مسألهٔ وحدت ملی ایران» بهره‌برداری کرد زیرا از نظر آنان «وحدت ملی وقتی پایدار می‌ماند که قانون اساسی» با «حاکمیت انحصاری حکومت مرکزی» به اجرا درآمده باشد.[۶۷] دراین هنگامه که الزام شدید و بی‌پرده به اصول مشروطه ایران به صورت یکی از شعارهای حزب توده درآمده بود، نخست‌وزیری به دست صدرالاشراف افتاد.

بسیاری از ناظران، حکومت پنج ماههٔ بیات را ماه‌های زرّین «دموکراسی سیاسی» در ایران خوانده‌اند. گرچه قسمت‌هایی از کشور هنوز در اشغال بیگانه و تحت حکومت نظامی بود، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری به درجهٔ بی‌سابقه‌ای از آزادی برخوردار بودند. اینها آزاد بودند که تظاهرات خیابانی به راه بیندازند و حتی اعتصاب کنند.[۶۸] مطبوعات می‌توانستند تقریباً پیرامون هر موضوعی بی‌ترس از سانسور شدید بنویسند. حزب توده هم مانند هر حزب دیگری از این فضای باز سیاسی بهره بُرد. هرچند مطابق خاطرات یکی از رهبران سابق حزب، که اخیراً چاپ شد، حزب توده از جوّ نسبتاً بردبارانهٔ غالب، آن‌طور که شایسته بود بهره نگرفت:

> دورهٔ حکومت بیات، برای حزب توده، آزادترین و مساعدترین دوره در دوران حکومت‌های زمان جنگ بود. روزنامه‌ها و مطبوعات حزب از آزادی کم‌سابقه‌ای برخوردار بودند و تقریباً دربارهٔ تمام مقامات حتی ارتش و دربار افشاگری می‌کردند... افسوس حزب از این آزادی بهرهٔ کافی نگرفت و به جای آن‌که بکوشد تا کابینه بیات را نگاه دارد، تا حدّی به سقوط آن هم کمک کرد.[۶۹]

تعهد نسبتاً قوی بیات به اصول مشروطه و اقدامات مؤثری که او آماده بود طی دوره نخست‌وزیری‌اش انجام دهد «منابع قدرت» بسیاری را علیه او برانگیخت.[۷۰] رقبای پیر سابق او، دربار و احزاب دست راستی به رهبری سیدضیاء طباطبایی آماده شده بودند که اختلافات خود راکنار بگذارند و علیه بیات متحد شوند. نخست‌وزیری بیات در ۱۷ آوریل ۱۹۴۵ (۲۸ فروردین ۱۳۲۴ خ)، نه مانند سایر نخست‌وزیران قبلی به وسیله استعفا بلکه در نتیجه به‌دست نیاوردن رأی اعتماد از مجلس، به پایان رسید. از نود نفر نمایندهٔ حاضر در مجلس، فقط ۴۴ نفر به نفع او رأی دادند که از اکثریت لازم کمتر بود. همان‌طور که انور خامه‌ای ذکر کرده است، رأی عدم‌اعتماد مجلس، نه استعفای داوطلبانه بیات، که به پایان‌پذیری نخست‌وزیری‌اش منجر شد، بسیار استثنایی به نظر می‌رسد:

> کارنامهٔ حکومت بیات، درمیان تمام نخست‌وزیران دوران ۵۳ ساله سلطنت پهلوی، به استثناء حکومت مصدق، از همه مثبت‌تر بوده است. وی با شهامت وارد میدان شد. چند کار برجسته انجام داد و مطابق قانون اساسی حکومت کرد. مرد مردانه از خود دفاع کرد و سقوط کرد. وی پس از سوم شهریور نخستین نخست‌وزیری بود که زیربار استعفا نرفت و با رأی عدم اعتماد مجلس ساقط شد.[۷۱]

در همان روزی که بیات عزل شد، ترتیبات یافتن جانشین مناسب وی به کار افتاد. برای مجلس پیدا کردن جانشین او دو هفته طول کشید، اما نخست‌وزیر جدید فقط چهارهفته بر سر کار ماند. در سوم ژوئن ۱۹۴۵ (۱۳ خرداد ۱۳۲۴ خ) ابراهیم حکیمی که در آذربایجان پرورش یافته بود و تجربه‌ای طولانی در ادارهٔ حکومت داشت، مجلس را بی‌آنکه فرصت تثبیت قدرت خود را به عنوان نخست‌وزیر منتخب پیدا کند، ترک نمود. حکیمی، جز یک مقام تشریفاتی موقت نبود که وسیلهٔ تسهیل انتقال حکومت نسبتاً مشروطه‌طلب بیات را به رژیم «مرد نیرومندی» که محافظه کاران او را برای آینده درخاطر داشتند، فراهم سازد.

ائتلاف دست راستی، شامل شاه و طرفداران طباطبایی می‌خواستند شخصیتی قوی برای نخست‌وزیری نامزد شود که بتواند ادارهٔ انتخابات آیندهٔ مجلس پانزدهم را به عهده بگیرد و آن را به راهی که منافع آنها اقتضا می‌کند سوق دهد. بعد کاشف به عمل آمد که نامزدی که آنان برگزیده بودند فردی بود که آزمایش بسیار داده بود: محسن صدر (صدرالاشراف)؛ سیاستمدار هفتاد و چهارسالهٔ مذهبی و محافظه کاری که به عنوان قاضی عدلیه در دورهٔ سیزده ماههٔ استبداد صغیر در محاکماتی که از ژوئن ۱۹۰۸ تا ژوئیه ۱۹۰۹ (خرداد ۱۲۸۷ تا تیر ۱۲۸۸ خ) ادامه داشت و طی آن بسیاری از مشروطه‌طلبان به وسیلهٔ عدلیه و به فرمان محمدعلی میرزا به مرگ محکوم شده بودند، شرکت داشت.

صدرالاشراف در انکار اتهام شرکت جستن در چنان محاکماتی پافشاری می‌کرد.[۷۲] اما مخالفان او، به ویژه حزب توده، هیچ‌گاه فرصت جلب توجه عموم را به شغل سابق وی در عدلیه و ملقب ساختن او به «جلاد باغ شاه» برای بی‌اعتبار کردن او، از دست ندادند.[۷۳]

صدر، از لحظه‌ای که به زمامداری رسید، با مخالفان سرسختی روبه‌رو شد. دسته پنجاه و چهار نفره وکلا به رهبری مصدق مصمم شدند تا تشکیل جلسات مجلس را برای به حد نصاب رسیدن جلسه که صدر شدیداً به منظور معرفی کابینه‌اش لازم داشت، نا‌ممکن سازند. کارشکنی در تشکیل جلسه ۵۳ روز به طول انجامید و وقتی نخست وزیر قول داد که وی در

زمان معرفی کابینه‌اش به مجلس استعفای خود را هم به مجلس خواهد داد به پایان رسید.[۷۴] اما صدر بعداً به این وعده وفا نکرد.

در تداوم مبارزات مخالفان، حزب توده، حکومت صدر را به عنوان سپر محافظ «استبداد و ضد مشروطه» وصف کرد، در حالی که خود را نگاهبان راستین مشروطه در ایران و جانبدار غیر سازش‌کار اصول مشروطه معرفی می‌نمود. رهبران حزب توده، در چهلمین سالگرد انقلاب مشروطه، فرصت یافت به‌طور علنی در انظار عمومی وفاداری خود را به مشروطه نشان دهد. در پنجم اوت ۱۹۴۵ (۱۴ مرداد ۱۳۲۴.خ) در جشن انقلاب مشروطه، حزب توده، در آن شهرهایی که حزب به قدر کافی موردحمایت بود، راه‌پیمایی توده‌ای و تظاهرات خیابانی به راه انداخت. در تهران حزب توانست دهها هزار نفر از طرفداران خود را به خیابانها بیاورد. بیشتر این افراد به‌طور ساده مایل بودند نسبت به سقوط کابینه‌های پی درپی که نتوانسته بودند اصلاحات لازم را به عمل آورند اعتراض کنند. در پایان راه‌پیمایی ایرج اسکندری قطعنامه‌ای خواند که در آن، بین موارد دیگر، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی بر پایهٔ این اعتقاد که چنین تشکیلاتی «جزء لایتجزای دستاوردهای بزرگ انقلاب مشروطه» است، درخواست شده بود.[۷۵]

حکومت صدر، که محافظه کاران به آن رأی داده بودند، در وهلهٔ نخست، به این امید که بتواند از پس حزب توده برآید، اینک خودش را با مخالفت مؤثر و رو به افزایش از این سوی روبه‌رو می‌دید. در واقع راه‌پیمایی حزب توده در پنجم اوت (۱۴ مرداد)، بیشتر نمونه‌ای از مبارزهٔ تهاجمی سیاسی آن حزب بود که از ابتدای سال ۱۹۴۵ (اواخر ۱۳۲۴ خ) آغاز شده بود. هنگامی که آلمان‌ها در ۷ مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) تسلیم شدند، حزب توده که به عنوان حزبی ضدفاشیست پایه‌ریزی شده بود و در طی حیات سیاسی پنج‌ساله‌اش مشتاقانه هواخواه شکست «نیروهای محور» بود، حالا به اتکاء این واقعه معتقد بود که «آینده‌اش امیدبخش است» و اینکه حزب درحیات سیاسی خود، وارد مرحله عمل شده است. به این‌گونه، وقتی در ژوئیه ۱۹۴۵ (خرداد ۱۳۲۵) حزب کارگر در انگلستان به قدرت رسید، حزب توده عکس‌العمل خود را با شور و هیجان نشان داد و در مقر مرکزی حزب جشنی برگزار نمود. حزب توده، در نامه‌ای به نخست‌وزیر جدید انگلستان، کلمنت اتلی (Clement Attlee) اظهار داشت که امیدوار است «برای استقرار دموکراسی در ایران، از حمایت، حکومت جدید کارگر بهره‌مند شود.»[۷۶]

تقدیر نبود که این روزهای خوش از حیات حزب توده همچنان ادامه داشته باشد.

حکومت (صدر) اینک تصمیم گرفته بود که همه اقدامات ممکن را برای محدود ساختن فعالیت‌های حزب توده به‌کار گیرد تا مطمئن شود که هیچ‌گونه امکانی برای ظهور این «مهمان ناخوانده» در آیندهٔ افق سیاسی کشور وجود نداشته باشد. صدرالاشراف، پس از سرباز زدن از اجرای وعده‌اش دال بر کناره‌گیری از نخست‌وزیری، طرحی را به مجلس برد که متضمن این پیشنهاد بود که تا زمانی که قوای خارجی در خاک ایران مستقر است انتخابات پارلمانی به عهدهٔ تعویق افتد. احزاب دست راستی همواره از مداخله حکومت در انتخابات مجلس بهره می‌بردند. در اوضاع و احوال آن روز، با حضور قوای شوروی در شمال ایران، بدیهی بود که قصد صدرالاشراف خصوصاً متوجه محروم کردن حزب توده و احزاب و طرفدارانش از هر مداخلهٔ احتمالی شوروی بود.[۷۷]

در ۲۳ اوت (اول شهریور) حملهٔ حکومت علیه حزب توده وارد مرحلهٔ جدیدی شد. در این تاریخ روزنامهٔ حزب، به نام رهبر به دستور فرماندار نظامی تهران توقیف شد. چهار روز بعد مقر حزب توده در تهران به وسیله نیروهای نظامی حکومت به تصرف درآمد. این اقدام باتوجه به این واقعیت که وکلای حزب توده هنوز کرسی‌های پارلمانی خود را داشتند، کاملاً حیرت‌انگیز بود.

در حالی که این حوادث و برخوردهای دیگری بین حکومت و مخالفان حکومت در قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران رخ می‌داد، اخبار نگران‌کننده‌ای به پایتخت می‌رسید که حاکی از این بود که شمال ایران، به ویژه آذربایجان در آستانهٔ آشوب سیاسی قرار داد.

آذربایجان در آستانهٔ حوادث

به غیراز مقاومتی جزئی که ارتش ایران در قوشچی، دهکده‌ای نزدیک ارومیّه، نشان داد، قوای شوروی به هنگام اشغال آذربایجان در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ خ) با مانعی جدی روبه‌رو نشد. درکمتر از یک‌ماه، شوروی‌ها جمعاً چهل هزار نفر در خاک ایران پیاده کردند و آنان را در منطقه‌ای که از رودخانهٔ ارس به طرف جنوب تا شریف‌آباد، دهکده‌ای نزدیک قزوین، ادامه داشت مستقر ساختند.[۷۹] اشغال آذربایجان توسط [نیروهای] شوروی تقریباً پنج سال تا حرکت آخرین سرباز شوروی به سوی میهن خود و عبور از مرز در ماه مه ۱۹۴۶ (خرداد ۱۳۲۵ خ) به درازا کشید. دز طی این پنج سال آذربایجان بحرانی‌ترین دورهٔ تاریخ اخیر خود زاگذرانید.

در خلال سال‌های جنگ دوم جهانی، اقتصاد در آذربایجان، مانند بیشتر قسمت‌های دیگر ایران به رکود فوق‌العاده‌ای دچار شد. در زمانی اندک کالاهای اساسی با کمبود کلی روبه‌رو شد و این امر به تنگسالی و شیوع بیماری‌های همه‌جاگیر منجر گردید. به‌زودی از همان ماه ژانویه ۱۹۴۲ (دی ۱۳۲۰ خ) کمبود فاجعه‌آمیز نان در شهر تبریز که در آن هنگام جمعیتی دویست و بیست هزار نفره داشت[۸۰]، رخ نمود، گرچه نان غذای عمده و روزمرهٔ محلی بود، نانواها مجبور شدند سیب‌زمینی را به جای نان بفروشند.[۸۱] در هفدهم مارس (۲۶ اسفند)، مردم خشمناک به خیابانها ریختند و به سوی مقر استاندار به راه افتادند و فریاد زدند: «ما گرسنه‌ایم، ما نان می‌خواهیم.»[۸۲]

درحالی که در سال ۱۹۴۳ (۲۲-۱۳۲۲) در تمام کشور هزینه زندگی، نسبت به سال پیش، چهارصد درصد افزایش یافته بود[۸۳]، شرایط اقتصادی در آذربایجان بسیار وخیم‌تر بود. گزارشی از وضع اقتصاد آذربایجان در آن هنگام حاکی است که:

بازرگانی به‌طورکلی خیلی محدود شده و به خاطر مشکلات به‌دست آوردن مواد اولیه، قیمت همه اجناس بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ درصد نسبت به سال قبل بالاتر رفته است.[۸۴]

چندسال بعد، اورکوهارت (R.W. Urquhart) کنسول بریتانیا در تبریز، بررسی جالبی انجام داد: این بررسی به وضوح نشان می‌دهد چگونه قیمت‌ها در مورد کالاهای اساسی مانند نان، برنج و شکر، خصوصاً طی دو سال مورد بررسی، به‌طور وحشتناکی افزایش یافته است. ملاحظهٔ این بررسی آدمی را دچار حیرت می‌کند زیرا متوسط حقوق یک کارگر در آن موقع ده ریال در روز بوده است. کنسول بریتانیا، در پایان یکی‌از گزارش‌های دوماهه خود به‌طور طعنه‌آمیز از جوّ محرومیّت آن زمان چنین یاد می‌کند که:

در واقع شوخی تلخی بین مردم رایج شده است که ضدفاشیسم نوعی نان جدید است.[۸۵]

عدم توزیع عادلانهٔ مواد خوراکی در سرتاسر کشور، بیشتر آذربایجانی‌ها را متقاعد کرد که در نظر حکومت مرکزی، ایران فقط یعنی تهران. در تلگرافی رسمی به حکومت [در تهران] تبریزی‌ها گله می‌کنند که:

از زمان اشغال [آذربایجان] جیره پارچه یک متر و نیم بوده است و یک سوم ساکنان شهر آن‌را دریافت نکرده‌اند. از این گذشته، تبریزی‌ها هنوز جیرهٔ شکر خود را برای شش ماه آخر سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ خ) دریافت نکرده‌اند.[۸۶]

در قبال چیزهایی که به‌عنوان تبعیض ناروا و سوء مدیریت حکومت تلقی می‌شد، آذربایجانیان مرتباً از مقامات دولت مرکزی سؤال می‌کردند که:

در حالی که جیره شکر در مرکز ۱/۵ کیلو برای هر ماه است، چرا سهمیهٔ آذربایجان بیشتر از ۴۰۰ گرم نیست و آن هم نه برای هر ماه بلکه برای هر فصل؟![۸۷]

حکومت به این‌گونه پرسش‌ها پاسخی درخور نداشت و به نظر هم نمی‌رسید که چندان توجهی به مشکلات آذربایجان داشته باشد. همان‌گونه که کنسول انگلستان خاطرنشان می‌کند در نظر بیشتر «مأموران جنوبی، تبریز و رضائیه (ارومیه) چیزی بیشتر از دهکده‌یی کوچک نبود» جایی که می‌توانند در آنجا «پولی درآورده، به تهران یا هرجای دیگری از جنوب برگردند.»[۸۸]

جدول یک

قیمت بعض از اجناس در تبریز (به ریال)

(۴۳ - ۱۹۳۸ / ۲۲ - ۱۳۱۷ خ)[۸۹]

جنس به کیلو	ژوئن ۱۹۳۸ / خرداد ۱۳۱۷	ژوئن ۱۹۴۱ / خرداد ۱۳۲۰	ژوئن ۱۹۴۲ / خرداد ۱۳۲۱	فوریه ۱۹۴۳ / بهمن ۱۳۲۱
گندم	۰/۵۹	۱/۶۵	۱/۱۱	-/۱۳
نان	۰/۶۹	۱/۵۰	۱/۱۰	-/۱۲
برنج	-/۳	۳/۳۰	-/۶	-/۳۲
شکر	-/۴	۵/۹۵	۷/۵۰	-/۱۰۰
قند	۴/۳۰	-/۷	۸/۵۰	-/۱۱۳
گوشت گوسفند	۲/۶۰	۵/۲۰	-/۶	-/۱۱۶
نفت	۱/۳۵	۱/۶۵	۲/۶۵	-/۴
هیزم	۰/۲۱	۰/۳۶	۰/۳۰	۰/۵۵
زغال	۰/۵۰	۰/۸۰	۱/۲۰	۲/۸۰
شیر	۰/۸۵	۱/۲۵	۱/۶۰	۳/۲۰
سیب‌زمینی	--	-/۱	۱/۶۰	۳/۶۰
مرغ (دانه)	-/۴	-/۱۰	۱/۶۰	-/۴۰
تخم‌مرغ (دانه)	۰/۱۰	۰/۱۷	۰/۳۰	۱/۱۰
روغن حیوانی	۱۰/۸۰	-/۱۶	-/۳۶	-/۶۸
چای	-/۴۴	-/۷۰	-/۱۲۰	-/۱۸۰

در اثنای نخستین روزهای اشغال آذربایجان به وسیله شوروی، با ازمیان رفتن اقتدار حکومت مرکزی، شورش‌هایی در منطقه رخ داد که مهمترین آنها طغیان دهقانان به رهبری سوملی قاسم بود. بنابر گفته چشم آذر، عضو برجسته فرقهٔ دموکرات آذربایجان، اندکی پس از استقرار نیروهای شوروی در آذربایجان، قاسم از زندان گریخت و به سومه دهکدهٔ محل تولد خود در ناحیه بیرگوش نزدیک ارومیه بازگشت. او در آنجا دهقانان بی‌زمین را گردآورد و آنان‌را برانگیخت تا به‌مالکان و اشراف‌محلی حمله کنند. قاسم، با مصادرهٔ املاک زمین‌داران ثروتمند

و توزیع زمین بین دهقانان فقیر، توانست مدتی قدرت را در منطقه به‌دست گیرد. غلام‌یحیی دانشیان، از رهبران مهم فرقهٔ دموکرات آذربایجان، از وقوع چنین حوادثی در منطقهٔ سراب گزارشی به دست می‌دهد.[۹۰] حزب توده نیز وقوع این شورش‌ها را تصدیق می‌کند. چنان‌که روزنامهٔ رسمی حزب، رهبر، در شمارهٔ ۲۴ مه ۱۹۴۵ میلادی (۳ خرداد ۱۳۲۴ خ) خود می‌نویسد:

> پس از شهریور [یعنی پس‌از کناره گرفتن رضاشاه و اشغال مملکت]، عکس‌العمل فشار بیست ساله، همین شد که دهقانان هرکجا دیدند زنجیر ارتجاع و دیکتاتوری ازهم پاشیده شد تشکیلات دادند و مبارزه کردند. جلو آمدند و شاید بعضی جاها، دهقانان شلوغ هم کردند.[۹۱]

یکی از دلایل ناکام ماندن این شورش‌ها فشار غیرمستقیم از سوی مقامات شوروی بود. همان گونه که قبلاً گفته شد، روش اولیه شوروی‌ها در ایران، نخست حمایت از آرامش و نظم بود به‌طوری که «راهروی ایران برای تهیه ملزومات و کمک» بتواند به خوبی کار کند. از جمله نتایج فرعی این روش این بود که از هرگونه درگیری با حکومت ایران دوری شود. دراین مورد اظهارنظرهای کنسول بریتانیا که تازه وارد تبریز شده بود، جالب توجه است:

> من تبریز را در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) ترک گفته بودم. از آن‌زمان تاکنون، در ظاهر این استان و یا اهالی آن، تغییرات بزرگی به بار نیامده بود. اما آنان دچار کابوس واقعی همه ایرانیان سیاست‌پیشه شده بودند که: روس‌ها در اینجا هستند. من پیش از ترک لندن، در نقاط مختلف سر راه و در تهران، از سخت‌گیری روس‌ها، از دوز و کلک و روش‌های فاقد اصول اخلاقی آنان زیاد شنیده بودم به‌طوری که در سفر به تبریز برای تصدّی سرکنسولگری، از روی احتیاط، در اولین پاسگاه، آمادهٔ روبه‌رو شدن با دردسر بودم. من با هیچ کسی روبه‌رو نشدم. اگر کسی مایل باشد تجربهٔ دو ماهه مرا در آذربایجان تحت اشغال روس‌ها بیاموزد بگذارید چنین کسی بداند که روس‌ها گرچه قطعاً فرشته نیستند، اما به آن اندازه‌ها هم واقعاً اهریمن نمی‌باشند.[۹۲]

تغییر خیلی چشمگیری که در پایان حکومت خودکامهٔ بیست سالهٔ رضاشاه پیدا شدن نوع جدیدی از کثرت‌گرایی سیاسی بود. سالها بود که چنین آزادی وجود نداشت و تا جایی که به نسل جوان ایران مربوط می‌شد، واقعاً پدیده ناشناخته‌ای بود. از همان اکتبر سال ۱۹۴۱ (مهر

۱۳۲۰ خ) نخستین محفل سیاسی در آذربایجان برپا شد. این محفل را آذربایجان جمعیّتی (جمعیّت آذربایجان) می‌خواندند. بنا بر گفتهٔ چشم‌آذر، که خاطراتش اخیراً در باکو چاپ شد، «انعقاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در قانون اساسی تضمین شده بود، از جمله تقاضاهای اولیّه این جمعیّت بود.»[۹۳] این مأخذ، پایه‌ریزان اصلی این محفل را چنین معرفی می‌کند: اِخگری، هلال ناصری، رحیمی، رزیان، چاووشی، شبستری و شمس.[۹۴] در اول نوامبر ۱۹۴۱ میلادی (۱۰ آبان ۱۳۲۰ خ) جمعیت آذربایجان، نخستین شماره روزنامه آذربایجان را که به زبان آذری نوشته شده بود، چاپ کرد.[۹۵] تقریباً بیست سال بود که روزنامه‌ای به این زبان انتشار نیافته بود. این حادثه، توجه زیاد ناظرانی را که به تحولات سیاسی منطقه علاقه داشتند به سوی خود کشاند.[۹۶]

اندکی پس از تأسیس جمعیّت آذربایجان، محافل و جوامع سیاسی دیگری برپا شدند. در ژانویه ۱۹۴۲ میلادی (دی‌ماه ۱۳۲۰ خ) گروه هشت نفره‌ای از زنان و مردان تحصیل‌کرده که بعضی از آنان صاحب تجارب سیاسی هم بودند، جلسه‌ای برای تشکیل «اتحادیهٔ زحمتکشان آذربایجان» (آذربایجان زحمت‌کشلر تشکیلاتی) منعقد کردند.[۹۷] اعضای کمیتهٔ مرکزی این اتحادیه عبارت بودند از: بادگان، ولایی، قادری، علم‌دوست، میزانی، نان‌کرانی، هامبارسونیان و حاجی‌زاده. آنان نیز در اعلامیهٔ چاپ شدهٔ اتحادیه، به ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آذربایجان دعوت کردند.[۹۸]

در فوریهٔ ۱۹۴۲ (بهمن ۱۳۲۰ خ) روزنامهٔ ضدفاشیست مردم در تهران تأسیس شد. بلافاصله، پس از این، شبکه‌ای از کمیته‌های ضدفاشیست در شهرهای اردبیل، مراغه، ارومیه، سراب، اهر و تبریز برپا گردید که مهمترین وظیفه‌شان «اشاعهٔ تبلیغات ضدفاشیستی و کمک کردن به قوای متفقین» بود. از این گذشته، به اجرای نمایش‌ها، نشان دادن فیلم‌ها، برپا کردن نمایشگاه‌ها و تعبیهٔ بلندگو در شهرها برای «پخش اخبار رادیویی متفقین» پرداختند. کمیتهٔ تبریز هم‌چنین روزنامه‌ای به نام یوموروق [مشت] که شدیداً تبلیغاتی و به زبان آذری بود چاپ می‌کرد.[۹۹] از این تاریخ، آذربایجان سه روزنامه به زبان آذری داشت. سومین آنها، وطن یولوندا [برای وطن] بود که به وسیله بخش تبلیغات شوروی‌ها منتشر می‌شد.[۱۰۰] بین ماه اکتبر ۱۹۴۱ تا ماه سپتامبر ۱۹۴۵ (مهر ۱۳۲۰ تا شهریور ۱۳۲۴ خ)، جمعاً ۲۱ روزنامه در آذربایجان چاپ می‌شد. از این تعداد، چهارده روزنامه به فارسی، سه تا به آذربایجانی و سه تای دیگر دوزبانه و یکی هم به ارمنی انتشار می‌یافت. احزاب دست راستی، شش روزنامه از این مجموعه را در دست خود داشتند که همه به فارسی بود. دیگر روزنامه‌ها، به وسیلهٔ

چپ‌گرایان یا سازمان‌های لیبرال چاپ می‌شد.[۱۰۱]

پس از نخستین روزهای نسبتاً آزاد، حکومت مرکزی به تدریج به اعادهٔ اقتدار اداری خود در منطقه پرداخت. دولت سهیلی، در نیمهٔ آوریل ۱۹۴۲ (فروردین ۱۳۲۱ خ) از بیم اینکه قدرت خود را بر این ایالت از دست بدهد، نخستین فعالیت تهاجمی خود را در آذربایجان به کار انداخت. این مبارزه منع همه روزنامه‌های محلی و اتحادیه‌ها و انجمن‌های موجود را به همراه داشت.[۱۰۲] عکس‌العمل شوروی‌ها، با روش سیاسی کلی که در آن هنگام داشتند، هماهنگ بود. بدین معنا که آنان قلع و قمع به وسیله دولت را مسأله‌ای در حوزهٔ امور داخلی ایران تلقی می‌کردند و بنابراین به دعوت‌های محلی برای مداخله ترتیب اثر ندادند.[۱۰۳]

به‌هرحال، حکومت مرکزی آن‌چنان ضعیف بود که نمی‌توانست مدتی طولانی به اقدامات بازدارندهٔ خود در سرتاسر آذربایجان ادامه دهد. درنتیجهٔ فراز و نشیب‌های ائتلاف احزاب در تهران، کم‌کم در صحنه سیاسی آذربایجان، انجمن‌های غیرمجاز به کار پرداختند و روزنامه‌های ممنوعه بار دیگر، در شهرهای این استان توزیع شد. علاوه بر این، اینک گروه‌های سیاسی جدیدی هم مانند «مرکز طرفداران دموکراسی» که در خلال تابستان ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ خ) در تبریز پایه گذاری شد، برای جانبداری از گروههای قدیمی، به وجود آمد.[۱۰۴] اما هیچ شرحی از زندگی سیاسی دوران اشغال آذربایجان توسط شوروی‌ها، بدون نگرش به فعالیت‌های حزب توده و نهضت کارگری این استان، کامل نخواهد بود.

در هفتم آوریل ۱۹۴۲ میلادی (۱۸ فروردین ۱۳۲۱ خ)، درست هفت ماه پس از تشکیل حزب توده در تهران، شعبه محلی این حزب به نام «کمیتهٔ ایالتی آذربایجان حزب تودهٔ ایران»، رسماً در تبریز به وجود آمد.[۱۰۵] هستهٔ فعّال این شعبه از این اشخاص تشکیل می‌شد: میرزاعلی بیرنگ، که اندکی بعد درگذشت، آقازاده شاهین، سردبیر روزنامهٔ شاهین[۱۰۶]، و دیگران عبارت بودند از بادگان، وِلایی، اسدی، اسکندری، کاویان، شبستری و کلانتری.[۱۰۷] اندکی بعد، حزب توده، در دیگر شهرهای آذربایجان نیز شعبه‌هایی دایر کرد، ازجمله در شهرهای زنجان، ارومیه، اردبیل، آستارا، مراغه و میانه. تنی چند از اعضای مؤسس این شعبه‌ها، بعدها، در صحنهٔ سیاست محلی آنجا، شخصیت‌های نام‌آوری شدند. نمونهٔ چنین کسانی غلام یحیی دانشیان، چشم‌آذر و شاندرمنی است که به ترتیب رهبر شعب حزب توده در سراب، ارومیه و میانه بودند.

نخستین کنفرانس حزب توده در آذربایجان، که به «کنفرانس تبریز» شهرت یافت، در پایان سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۱ خ) در مرکز آن ایالت برگزار شد. روش کار این کنفرانس، به

کنفرانس حزب در تهران که در ماه اکتبر [مهر] همین سال برگزار شده بود، خیلی شبیه بود. بین موضوع‌هایی که در کنفرانس تبریز بحث شد، یکی هم نیاز فوری به انعقاد کنگرهٔ ایالتی حزب بود. کم و بیش دو سال طول کشید تا حزب موفق به برپایی چنین کنگره‌ای شود.

نخستین کنگره ایالتی حزب توده در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۵ میلادی (۲۱ دی ۱۳۲۳ خ) در تبریز با شرکت یکصد و چهل و پنج نماینده[۱۰۸] برگزار گردید.[۱۰۹] آنچه طی چهار روز کنگره مزبور از سوی هیأت‌های شرکت کننده، قویاً ابراز شد، اظهار تعهدی صمیمانه به قانون اساسی بود. به‌هرحال، نمایندگانی هم بودند که شدیداً از زبان آذربایجانی حمایت می‌کردند و آرزو داشتند که زبان آذری دومین زبان رسمی در این ایالت باشد.

افزایش نگرانی نسبت به مسأله زبان، با رویدادی در دومین کنفرانس در تهران که در ماه اوت ۱۹۴۵ (مرداد ۱۳۲۴ خ) برپا شد، به منصه ظهور رسید. جریان واقعه عبارت بود از این که احمد حسینی، نمایندهٔ میهمان از آذربایجان، از سخن گفتن به فارسی برای اعضای کنفرانس سرباز زد. رئیس کنفرانس مجبور شد هنگام سخنرانی این نماینده علی شمیده یکی از اعضای حزب را به عنوان مترجم به کار گیرد. درگیری بر سر مسأله زبان آذربایجانی نشان از اختلاف بزرگتری بود که حزب را در آذربایجان به انشعاب تهدید می‌کرد.

گزارش‌های رسیده به مرکز حزب در تهران حاکی از آن بود که اعضای حزب در آذربایجان به دو گروه جداگانه منشعب شده‌اند. این دو گروه را گروه محلی و گروه مهاجر می‌خواندند. گروه مهاجر به آن آذربایجانی‌هایی گفته می‌شد که برای زمانی دراز و در بعضی موارد طی نسل‌ها، در روسیه (شوروی بعدی) زندگی کرده‌بودند و درسال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶ خ) در نتیجهٔ روش سیاسی استالین موسوم به «بازگشت به وطن» تعداد زیادی از آنان از مرز گذشته و بار دیگر در ایران سکنی گزیده بودند. این‌گونه مهاجران که پیشتر فرهنگ و زبان روسی را جذب کرده و از آذربایجانِ تحت تصرف شوروی آمده بودند از نخستین وهله آماده بودند با مقامات شوروی همکاری کنند.

نظر به بالا گرفتن کشمکش بین این دو گروه در شعبه آذربایجانی حزب توده، کمیته مرکزی حزب، خلیل ملکی را که یکی از رهبران پیشرو حزب توده و آذربایجانی بود، به‌عنوان بازرس کمیتهٔ مرکزی به تبریز فرستاد. مأموریت ملکی این بود که برای این اختلافات که تهدیدی جهت نظم حزبی و مانعی برای گسترش آن در این استان بود راه‌حلی بیابد. به ملکی برای سهولت انجام مأموریتش «برای اخراج همهٔ عناصر ناجور از حزب اختیار تام» داده شده بود.[۱۱۰]

از طرف حزب، دو نفر به نام‌های قیامی و مالک مأمور کمک به ملکی شدند، اما وظیفه ملکی ساده نبود. او رو در روی گرایش سخت طرفداران باقراوف در سازمان محلی حزب قرار داشت.[۱۱۱] تاکتیک ایدئولوژیکی که ملکی در پیش گرفت آن بود که بر هویت ایرانی آذربایجان تأکید کند و مفهوم وحدت ملی را به عنوان تکیه‌گاهی در حفاظت از استقلال کشور مورد شرح و بسط قرار دهد. در خطابه‌ای که ملکی برای اعضای حزب در تبریز ایراد کرد برخورد او با موضوع‌هایی مانند ملت، همبستگی ملی، حاکمیت ملی و زبان به خوبی توضیح داده شده است:

از مشخصات کلی تشکیل ملت، وحدت زبان، وحدت قلمرو حکومت، وحدت سیاست اقتصادی و یا جاذبهٔ اقتصادی و بالاخره وحدت مدنیّت معنوی یعنی ادبیات و غیره را اسم می‌برند. ولی مطالعهٔ احوال ملل نشان می‌دهد که در طی تاریخ گذشته و حاضر، حتی یک ملت پیدا نمی‌شود که واجد تمام وحدت‌های نام‌برده باشد. در صورتی که ملیت چندین وحدت از عوامل نامبرده را دارا بوده و بعضی از آنها را فاقد باشد، ضرری به وحدت ملی آن ملت وارد نمی‌سازد.

و در رابطه با مسأله زبان، ملکی چنین اظهارنظر می‌کند:

دراین‌جا فقط به وحدت زبان اشاره می‌نماییم. مطالعهٔ اوضاع و احوال ملل نشان می‌دهد که اختلاف زبان، دلیل نبودن وحدت ملی نیست و یکی بودن زبان دو ملت، دلیل وحدت آنها نیست... باری، ترکی بودن آذربایجان ابداً دلیلی برای نبودن وحدت ملی نیست و لزومی برای ازبین بردن زبان مادری آذربایجان وجود ندارد. محکوم کردن زبان مادری آذربایجان، کوچکترین اثری در تحکیم وحدت ملی ندارد و بدون این اقدام آذربایجانی خود را ایرانی‌تر از هر ایرانی حس می‌کند. تنها ضامن وحدتِ ملی ما، ارادهٔ ملت ایران، علی‌رغم نغمه‌های منحوس شمال و جنوب برای حفظ استقلال و تمامیّت خاک‌ایران است.

تمام احزاب و دسته‌های سیاسی که دارای ارزش اجتماعی می‌باشند باوجود اختلاف مسلک و عقیده که داشته باشند، در حفظ تمامیت خاک ایران کوچکترین اختلاف نظری ندارند... اختلاف زبان آذربایجان با سایر نقاط ایران دلیل سستی وحدت ملی نیست. ملت مرکب از طبقات مختلف است و نماینده هر طبقه که به شکل حزب مخصوص آن تظاهر می‌نماید، به وسیله نمایندگان خود، در مجلس با سایر احزاب مبارزه یا همکاری می‌نماید و تعدیل و تنظیم روابط طبقات مختلف اجتماع از راه مشورت و مبارزه فکری جامهٔ عمل

می‌پوشد و از تجزیه شدن وحدت ملی جلوگیری می‌شود.[۱۱۲]

ملکی کوشید با تغییر مقام بعضی از مأموران حزب، با اخراج عده‌ای به‌نام عناصر نامطلوب[۱۱۳] و با القاء لحن ملی‌گرایانه‌تری به زندگی حزب در آذربایجان، خط حزب را در آذربایجان بقبولاند.[۱۱۴] ملاحظهٔ حوادث بعدی نشان داد که برای به راه درست کشانیدن امور حزب، تغییراتی به مراتب زیادتر و اصلاحات بنیادی‌تری ضرور بوده است.[۱۱۵]

مأموریت ملکی، تنها به تعالی بخشیدن به وحدت حزب در آذربایجان و ارتقاء فعالیت‌های آن محدود نمی‌شد، او همچنین وظیفه داشت ساختار اتحادیه کارگری ایالتی را که پیوسته رابطهٔ تنگاتنگی با حزب توده داشت سر و صورت مجدد بدهد.

در دورهٔ اشغال آذربایجان به وسیله قوای شوروی، شهر تبریز با داشتن سی و پنج هزار نفر کارگر «صنعتی»[۱۱٦] طبیعتاً کانون نهضت کارگری ایالت بود. در آن هنگام، کارگران کارخانه‌های نساجی و کارخانه‌های کبریت‌سازی شهر، در برپایی نخستین حلقه‌های کارگری پیشگام بودند.[۱۱۷] نخستین سازمان رسمی کارگری شهر تبریز توسط کارگری فعال از تهران پایه گذاشته شد. در سپتامبر ۱۹۴۲ (مهر ۱۳۲۱ خ)، خلیل انقلاب‌آذر، رهبر اتحادیهٔ کارگران ایران، که مرکزش در تهران بود، شعبهٔ محلی اتحادیه را در تبریز گشود.[۱۱۸] شرایط، به‌خصوص با وجود افزایش نرخ‌ها برای به راه انداختن نهضت کارگری مطلوب بود[۱۱۹] و انقلاب‌آذر حمایت اکثریت نیروهای کارگری شهر را به دست آورد.

حزب توده، در آذربایجان به هیچ وجه از ابتکارات و موفقیت‌های انقلاب‌آذر در تلاش‌هایش خرسند نبود. گرچه حزب توده، اتحادیه کارگری حزب را شش ماه پیشتر در تهران برپا ساخته بود، اما نسبت به حمایت از نهضت کارگری مشابه در نواحی اشغالی اکراه داشت. چون بزرگترین کارخانه‌های تبریز مشغول تولید برای ارتش سرخ بودند از نظر حزب فعالیتهای اتحادیه کارگران ایران، که می‌توانست بازده صنعتی را مختل کند، مسأله‌ساز به شمار می‌رفت.

به‌هرصورت، اینک حزب توده خود را با اتحادیه کارگری رقیبی روبه‌رو می‌دید که در تبریز به فعالیت پرداخته است. حزب به دایر کردن شعبهٔ محلی «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران» که مستقیماً به حزب پیوسته بود، علاقه‌مند بود. در همان نخستین بیانیه‌ای که این اتحادیه تازه‌تأسیس صادر کرد، انقلاب‌آذر، با بیانی صریح به عنوان خائن محکوم شده بود. این اتحادیه «از همهٔ کارگران کارخانه‌های محلی دعوت می‌کرد تا سر کار بمانند و اجناس

و کالاهای موردنیاز ارتش سرخ را تولید کنند.»[۱۲۰]

شوروی‌ها سرانجام، به‌دلیل ایجاد اغتشاش در فرایند تولید، اما در حقیقت به علت «فعالیت‌های نامطلوبِ» انقلاب‌آذر و اتحادیه‌اش، اخراج او را از شهر خواستار شدند. روزنامهٔ ترود (Trud) که ارگان رسمی تشکیلات کارگری شوروی بود، با تمام قدرت، تهاجمات خود را علیه این سازمان کارگری رقیب به راه انداخت و به یکی از اولین بنا کنندگان این اتحادیه، یعنی یوسف افتخاری، به‌عنوان آدمی «رذل و آشوبگر» برچسب زد.[۱۲۱]

سرانجام، دو اتحادیهٔ رقیب به هم پیوستند و سازمانی جدید تشکیل شد که نام طولانی آن «شورای متحدهٔ ایالتی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان آذربایجان» بود.[۱۲۲] این ادغام در تاریخ ۲ اوت ۱۹۴۴ میلادی (۱۱ مرداد ۱۳۲۳ خ) صورت گرفت. اتحادیه تازه‌پا را یک کمیته مرکزی مرکب از ۲۷ نفر اداره می‌کرد. این کمیته یک‌نفر عوام‌گردان (Lampoonist) تبریزی را به‌نام بی‌ریا به‌عنوان نایب رئیس اتحادیه برگزید.[۱۲۳] «ادغام» دو اتحادیه مزبور، که از نظر بعضی از ناظران، با فشار اتحاد شوروی به نتیجه رسیده بود[۱۲۴]، به عمر کوتاهِ نهضت کارگری مستقل آذربایجان پایان داد. در آغاز مرحلهٔ جدید، حزب توده، در پذیرش این اتحادیهٔ تازه‌پا اشتیاق داشت. اما به زودی برای رهبران حزب روشن شد که بی‌ریا برای اِعمال قدرت مطلق خود و در دست‌گرفتن امور اتحادیه با مشتی آهنین، بیشترِ طرفداران حزب را منزوی ساخته است.[۱۲۵]

هنگامی که جنگ جهانی دوم پایان یافت ارتش سرخ از سفارش دادن کالا به کارخانه‌های آذربایجان دست کشید و بنابراین حیات اقتصادی آذربایجان رو به افول نهاد. بنابر نوشته کنسول بریتانیا در تبریز:

> حالا همه کارخانه‌های شهر معتقد شده‌اند که یا ضرر خواهند دید یا حداقل زورکی هزینه‌های جاری را به‌دست می‌آورند.[۱۲۶]

اما این تنها کارخانه‌های این منطقه نبودند که تغییر اوضاع و احوالِ بر آنها اثر گذاشته بود. کارفرمایان دیگر بخش‌های اقتصاد محلی نیز به‌نحو زیادی به تقاضای بازاری که در نتیجهٔ جنگ ایجاد شده بود، متکی بودند. حسب گزارش کنسول آمریکا، بحران اقتصادی پس از جنگ در آذربایجان، پاره‌ای از مردم را به این اعتقاد سوق داد که اعطای یک امتیاز نفتی به اتحاد شوروی رونق اقتصادی به این منطقه بازخواهد آورد. باری در تابستان ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ)، بیشتر کسانی که در بخش تولید مواد مصرفی کار می‌کردند بیکار شدند. کارخانهٔ

دخانیات تبریز بیش از سیصد تن از کارگران خود را اخراج کرد.[۱۲۸] اتحادیه کارگری، یک رشته اقدامات را برای کاهش بیکاری به حکومت مرکزی پیشنهاد نمود. یکی از این پیشنهادها، پروژهٔ ایجاد کار بود که هیچگاه باوجود هرج و مرج مسلط بر جلسات پر سر و صدای مجلس در تهران، امکان نداشت از مرحلهٔ طرح وارد مرحلهٔ اجرا شود. حزب توده، در این هنگام، بیشتر از هر زمان دیگری، معتقد شده بود که راه حل مشکلات اقتصادی که مبتلا به آذربایجان است، در به راه اندازی انجمن‌های ایالتی است.

از آغاز سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۲ خ)، تقاضای هر تجمع سیاسی در منطقه تقریباً این بود که باید متن قانون اساسی، به ویژه اصول نود تا نود و سه که به حق ایالات در داشتن مجامع محلی مربوط بود، به اجرا درآید. برای دوره بین سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵ (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۳ خ)، گزارش‌ها حاکی است که در شهرهای تبریز، اردبیل، مشگین‌شهر، مرند، سراب و ارومیه در پانزده تجمع سیاسی یا تظاهرات، برای انجمن‌های ایالتی تقاضایی مطرح شده بود.[۱۲۹]

در حالی که نهضت خودمختاری در آذربایجان نیروی محرک اجتماعات بود، رهبری حزب توده، در ایضاح این مطلب که جانبدار خودمختاری است و نه جداطلبی، دچار زحمت بود. حزب توده مایل بود از تفسیر روش سیاسی‌اش به عنوان جانبداری از جداطلبی آذربایجان از ایران جلوگیری کند. برای همین، در واکنش به پخش خبری از رادیو آنکارا مبنی‌بر این که انجمن ایالتی آذربایجان خواهان جدایی آذربایجان از ایران و الحاق آن به شوروی است، روزنامهٔ‌حزب، رهبر، فوری اعلام کرد که:

> اولاً آذربایجان انجمن ایالتی ندارد، ثانیاً اگر داشته باشد، کی و کجا این کار را کرده است؟! به‌علاوه کدام آذربایجانی است که علیه تمامیّت ارضی میهن عزیز خود، ایران، چنین تقاضایی داشته باشد؟![۱۳۰]

در زمانی که حزب توده و اتحادیه کارگری می‌کوشیدند برای ایجاد انجمن‌های ایالتی در آذربایجان حمایت عمومی گسترده‌ای را جلب کنند، احزاب مختلف دست راستی در منطقه سعی داشتند خود را از این موضوع به دور نگاه دارند. احزابی مانند «وطن» و «استقلال» در تبریز، و «انجمن خیریه» در میانه به‌طور مداوم حزب توده را مسبّب عدم آرامش و «بی‌ثباتی اجتماعی» و دعوت به جدایی از ایران می‌کردند. ابلینگ (S.G.Ebling) کنسول آمریکا در تبریز، دراین زمینه، خاطرنشان می‌کند که:

> همفکران مرتجع مالکان زمین‌دار عبارتند از «اشراف» محلی یا نمایندگان خانواده‌های

قدیمی، کارمندان دولت، پلیس و رهبران دینی مسلمان مانند ملاها و مجتهدان... که با هرگونه تغییر در سازمان اقتصادی و سیاسی فعلی مخالف هستند.[۱۳۱]

دربارهٔ مسألهٔ جدایی از ایران، شعبهٔ محلی حزب توده، برای اینکه احزاب دست راستی منطقه را معتقد کند که بی‌هیچ تردیدی به حفظ تمامیت اراضی ایران پای‌بند است، از همه توان خود بهره جُست. برای گریز از درگیری در بحثِ روش سیاسی اتحاد شوروی نسبت به الحاق سرزمین‌های مجاور خود، یکی از سخنگویان حزب توده کوشید برای نشان دادن وفاداری حزب توده به ایران، با انتقاد از تمایلات توسعه‌طلبانهٔ ترکیه همسایه، وجههٔ محلی حزب را تقویت کند، به عبارتی دیگر به در زد تا شاید دیوار بشنود:

مدتی است که زمامداران ترکیه، داعیه قیادت شرق را در سر می‌پرورانند... و نقشه مندرس پان‌ترکیسم را روی میزگذارده و با نظر حسرت و آرزو به مطالعهٔ آن می‌پردازند... باید به اینان گفت که کدام آذربایجانی است که برخلاف تمامیت میهن عزیز خود گام بردارد... آذربایجانی میهن خود ایران را از هر ایرانی دیگر بیشتر دوست دارد و در هر موردی برای دفاع از آزادی و استقلال و تمامیّت آن حاضر و آمادهٔ فداکاری است.[۱۳۲]

علی‌رغم همهٔ این اقدامات، حزب توده در کوشش خود برای کاستن از ترس مخالفانش کامیاب نبود. جوّ نسبتاً آرامی که به مدتی طولانی بر اردوگاههای مخالفان چیره بود، به درازا نکشید. در اواسط سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ) گزارش‌ها دال بر این بود که زد و خورد بین گروههای سیاسی رقیب در این منطقه به میزان نگران کننده‌ای رسیده است. اعضای حزب توده و دفاتر این حزب آماج عمدهٔ حملات دست راستی‌ها بودند. خانهای ایلات ذوالفقاری و شاهسون اعلام داشتند که این حملات را سازماندهی کرده‌اند.

درآوردن نمونه‌ای از بی‌نظمی‌های گسترده آن روزها، موارد عملیات شبه‌نظامی و افزایش خشونت در آذربایجان، روزنامه رسمی حزب توده، رهبر، چنین گزارش داده است: در زنجان، ذوالفقاریهای مسلح، حمله علیه حزب توده را اداره کردند و تقریباً بر تمام منطقه تسلط دارند.[۱۳۴] در اردبیل، یورتچی، خان معروف شاهسون، مورد حمایت کامل ملاهای محلی است و بنابراین قضیه را به عنوان جهاد علیه حزب توده در منطقه می‌شمارد. به همین‌نحو، اسفندیاری و مظفر صولتی، دو زمین‌دار ثروتمند، گروه اوباش را در مراغه مسلح ساختند.[۱۳۵] «انجمن خیریه» هم گروه نظامی خودش را در میانه سازماندهی می‌نماید.[۱۳۶]

در سراب، مرد فعال معروفِ حزب توده، غلام‌یحیی دانشیان به دست لات و لوت‌هایی که مقامات شهرداری آنان به راه انداخته بودند، مضروب شد[۱۳۷] و سرانجام در ارومیه، پس از این که قائم‌مقام استاندار سرهنگ زنگنه، همه فعالیت‌های حزب توده را منع کرد، چماق به دست‌ها خانهٔ چند هوادار حزب را به آتش کشیدند.[۱۳۸]

شاید شدیدترین این زد و خوردها، در دهم اوت (۱۹ مرداد) رُخ داد، هنگامی که گروهی از هوادارن حزب توده با به راه انداختن جشنی به مناسبت سالگرد انقلاب مشروطه تصمیم گرفتند که تا ده لیقوان، که چندان هم از تبریز دور نیست، راه‌پیمایی کنند. حاج احتشام لیقوانی، زمین‌دار عمدهٔ منطقه، با حمله به تظاهرکنندگان جشن را برهم زد. هواداران حزب توده به دادگاه تبریز شکایت بردند و برای تجمع خود اجازهٔ قانونی گرفتند و یک‌بار دیگر به سوی لیقوان به راه افتادند. این بار قاضی دادگاه بخش هم با آنان بود. در زد و خورد مسلحانه‌ای که بیرون از دهکده روی داد هشت نفر از جمله خود حاج‌احتشام لیقوانی کشته شدند.[۱۳۹]

در حادثهٔ لیقوان، برای نخستین بار، احزاب دست چپی در آذربایجان در برابر مخالفان، تصمیم به مسلح کردن خودشان گرفتند. شعبهٔ آذربایجان حزب، در تلگراف ارسالی به حکومت تهران اعلام کرد که:

> لیقوان اولین سنگری است که آنجا شعار «مشت در برابر مشت، و خون در برابر خون»، اجرا شده و بعد از این هم این شعار دستورالعمل مبارزین آذربایجان خواهد بود.[۱۴۰]

از این گذشته، [روزنامه] رهبر گزارش داد که در پایان کنفرانس مشورتی منعقده در تبریز، ۱۱۵ نماینده از ۳۳ شعبه محلی حزب توده در آذربایجان بی قید و شرط اعلام کرده‌اند که:

> انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی باید از هر راهی که پیش آید عملی شود. سی و هفت سال است که این انجمن‌ها را تعطیل کرده‌اند. اهالی آذربایجان دیگر اجازه نخواهند داد که قانون اساسی اجرا نشود.[۱۴۱]

نخست‌وزیر صدر[الاشراف] صریحاً بی‌اعتنایی خود را به این‌گونه اعلامیه‌ها ابراز داشت. او در مجلس اعلام داشت که حتی اگر صدها فقره از چنین تلگراف‌هایی به تهران فرستاده شود، نگران نیست. در همین اوضاع و احوال، در تهران شایعاتی دربارهٔ تبریز رواج یافته‌بود که «آذربایجان، در التهاب است و آماده شوریدن.» اگر حکومت مرکزی، پیش از بروز این

نشانه‌ها توجه خود را به رفاه آذربایجان نشان داده بود، وضعیت تشنج به این درجهٔ بسیار حاد نمی‌رسید. بسیاری از آذربایجانی‌ها احساس می‌کردند که حکومت مرکزی نه تنها در پاسخ به تقاضای آنان برای اصلاحات و دگرگونی‌ها کاری انجام نداده بلکه از این گذشته، از زمان نخست‌وزیری سهیلی، روش سرکوبی تمام‌عیار را دنبال کرده‌است. در نخست‌وزیری صدر [الاشراف] فشار حکومت به اوج خود رسید و نیل به سازشی سیاسی که بتواند از درگیری نهایی جلوگیری کند خیلی دیر شده‌بود. اینک آذربایجان آبستن حوادث ناگواری بود.

۵

حزب دموکرات آذربایجان

در ایران طبقات هنوز خیلی از هم دور نشده‌اند. مخصوصاً طبقات پایینی مثل کارگر، دهقان، کسبه و پیشه‌وران در بسیاری از موارد باهم منافع مشترک دارند. بنابراین، در ایران زمینه‌ای برای تشکیل یک حزب، به معنای دقیق کلمه طبقاتی، وجود ندارد. فعلاً در اینجا حزب یا احزابی می‌توانند پیشرفت کنند که حفظ منافع طبقات مشترک‌المنفعه‌ای را که نام بردیم، هدف خود قرار دهند.

جعفر پیشه‌وری، «دربارهٔ حزب: حزب درست و حسابی کدام است؟»
آژیر، شماره ۱۵۶

تشکیل حزب

از زمان‌های کهن، مشخصهٔ تاریخ ایران، دوره‌های متناوبی از اشکال متمرکز و غیرمتمرکز حکومت بوده است. طی دوره‌هایی که حکومت متمرکز، مقتدر و مؤثری وجود

نداشته، در مناطق مختلف ایران جریان‌های نامتجانس سیاسی به صورتی آشکار بر طبل جدایی سیاسی می‌کوبیدند. این امر غالباً به تحولات ناهموار سیاسی و در نتیجه و به‌خصوص به فقدان تفکر سیاسی هماهنگ در سطح ملی منتهی می‌شد. در چنین دوره‌هایی نه تنها برای حکومت مرکزی نگه‌داشتن یک خط‌مشی سیاسی ملی در سراسر کشور دشوار بوده، بلکه برای مخالفان سیاسی هم متقابلاً مشکل بود که به برنامهٔ حزبی منسجمی دست یابند. هم حکومت و هم مخالفان، با این مشکل روبه‌رو بودند که چگونه برای یک حزب «ملّی» با برنامهٔ «ملّی» کارآمدی، بسیج مطلوب را به‌راه اندازند. از آغاز تشکیل احزاب سیاسی در ایران این موضوع بیشترین توجه برنامه‌ریزان حزب‌ها و به‌ویژه کاردانان سیاسی اردوی مخالف دولت را به خود جلب کرده است.

بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، دموکراتهای پیشگام، با مشکل تنظیم خط‌مشی سیاسی که در سطح ملی قابل اجرا باشد، روبه‌رو شدند. به همین نحو، در طی جنگ جهانی دوم، حزب توده می‌بایست مسألهٔ تنظیم خط‌مشی ملی منسجمی را سر و صورت می‌داد. حزب توده که بیشتر براساس نمونهٔ «جبههٔ متحّد» کمینترن پایه‌ریزی شده بود، نه مانند ساختار حزب‌های پرولتاریایی بر مبنای یک طبقهٔ خاص،[۱] یک خط‌مشی ملی را بر پایهٔ نهضت طبقاتی در پیش گرفت. به هرصورت، رهبری حزب توده خیلی زود این واقعیت را درک کرد که غیرممکن است روش سیاسی واقعی حزب در سطح ملی هوادارنی پیدا کند. هرچند حزب می‌توانست خارج از مقر خود در تهران، مانند حوادثی که در اصفهان روی داد، قدرت خود را به نمایش بگذارد، اما به صلاح نبود که اعضای حزب نظرات سیاسی خود را صریحاً ابراز کنند. البته، اعضای حزب و هوادارانش در جنوب (کشور) ملزم به تقیه بودند تا در امن و امان زندگی کنند اما در شعبه‌های شمال (کشور)، از امتیاز زندگی در سرزمین به اصطلاح «آزاد شده» برخوردار بودند.

در چنین جوّ حاکمی، برخی از کمونیست‌های قدیمی، مانند پیشه‌وری، برنامهٔ حزب توده را قبول نداشتند و به جای روش سیاسی طبقاتی، از روش سیاسی «ملی» جانبداری می‌کردند. پیشه‌وری در این مرحله از زندگی سیاسی‌اش اصطلاح ملت را به‌طور صریح برای اشاره به کل ملت ایران ازجمله آذربایجانیان به کار می‌برد. دلایل اصلی این کمونیست کهنه کار را می‌شد این چنین خلاصه کرد:

الف) در جامعهٔ ایران، اختلاف طبقاتی و در نتیجه آگاهی طبقاتی هنوز به آنجا نرسیده است که گفتگوی از منافع طبقاتی و مبارزهٔ طبقات معنا پیدا کند.

ب) مانع حقیقی توسعه بیشتر اقتصادی و سیاسی ایران، نیروهای امپریالیست بیگانه‌اند و نه طبقهٔ مالکان بومی.

در سلسله مقالاتی که در آژیر چاپ شد، پیشه‌وری با وضوح، مفهوم یک حزب سیاسی مبتنی بر طبقه را در ایران رد می‌کرد و یادآوری می‌نمود که:

> در ممالک عقب‌مانده تعیین مقام افراد، حتی دسته‌ها و طبقات، بسیار مشکل است. مثلاً در ایران خودمان هنوز طبقات به شکل کلاسیک که در دنیای مترقی مشاهده می‌شود تقریباً به نظر نمی‌آید. میان ملاک و رعیت دسته انبوهی از خرده مالکین وجود دارد که، در درجات متنوع، میان این دو طبقه را پُر کرده بلکه تا اندازه‌ای آن‌ها را به هم بسته و مربوط نموده است. اغلب کارگران شهری ما هنوز پیشه‌وراند و در کلبهٔ خود با شاگردان در یک جا کار می‌کنند. اغلب سرمایه‌داران صنعتی ما هنوز از تجارت، حتی ملاکی برکنار نیستند.[۲]

از این گذشته، پیشه‌وری، درباره سرشت احزاب سیاسی در ایران نظرات خود را چنین تشریح می‌کرد:

> در ممالک غیرپیشرفته، مثل ایران... حزب به تمام معنی طبقاتی ممکن نیست به وجود بیاید. اگر چنین سازمانی هم باشد قطعاً بسیار ضعیف خواهد بود. و روی این اصل است که بیشتر احزاب ممالک شرقی جنبهٔ ملی و توده‌ای پیدا می‌کنند.[۳]

یک سال بعد، در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴ خ)، زمانی که «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» تازه پاگرفته و بیش از چند روز از عمرش نمی‌گذشت، پیشه‌وری، در مقاله‌ای زیرعنوان «وظیفهٔ تاریخی حزب ما» حزب توده را این‌گونه ارزیابی کرد:

> حزب توده، در عمل به صورت حزبی طبقاتی درآمده بود. در این حزب، به جز کارگر و دهقان و برخی از روشنفکران طبقه پایین، به کسی اجازه ورود داده نمی‌شد. وظایف و شعارهای حزب را فقط منافع این طبقات و گروه‌ها تعیین می‌کرد. به همین خاطر حزب توده درمیان مردم به عنوان حزب چپ خوانده می‌شد و اعضای این حزب شعارهای چپی به کار می‌بردند. ما اما، برای تأمین آزادی ملی، دست کمک به سوی همه دراز می‌کنیم. از مالک تا رعیت، از کارگر تا سرمایه‌دار، همه باهم در راه ترقی و سعادت آذربایجان تلاش خواهیم کرد.[۴]

کسانی مانند پیشه‌وری، شبستری و بادگان که نخستین اعلامیهٔ فرقه دموکرات آذربایجان را امضاء کرده بودند، به راستی آگاهانه از هرگونه اشاره‌ای به مسأله تفاوت‌های طبقاتی دوری گزیده و به این موضوع چنین اندیشیده بودند که متن اعلامیه باید خطاب به وسیع‌ترین طیف اجتماعی باشد. در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ میلادی (۱۲ شهریور ۱۳۲۴ خ) اعلامیه یاد شده، به دو زبان فارسی و آذری، در تبریز به چاپ رسید. غیر از سه نفر مذکور، بیست و هشت نفر دیگر هم زیر اعلامیه را امضاء کرده بودند. در بین این عده، حتی مالک، تاجر و دیگر افراد سرشناس دیده می‌شد.[۵] بر پایهٔ اسناد فرقه دموکرات آذربایجان، پیشه‌وری و شبستری در اوایل شهریور ۱۳۲۴ خ (حدود اواخر اوت ۱۹۴۵ میلادی) به مشورتی طولانی و دقیق پرداختند. پس از آن، پیشه‌وری، روزنامهٔ آژیر را در تهران به یکی از همکاران خود واگذاشت و خود به سوی تبریز حرکت کرد و در آنجا به همراه شبستری با بادگان که در آن هنگام رئیس کمیته آذربایجانی حزب توده بود به مذاکره نشست و کوشید او را به ضرورت تشکیل حزب سیاسی جدیدی برای آذربایجان راضی کند.[۶]

ازجملهٔ کسانی که معتقدند «طرح» فرقهٔ دموکرات آذربایجان، عمدتاً به وسیلهٔ شوروی‌ها ریخته شده، انور خامه‌ای است. او می‌نویسد پیشه‌وری تهران را بین اواخر ژوئیه و آغاز اوت (یعنی حدود نیمهٔ اول مرداد) ترک کرد نه در آخر اوت. او در تبریز نفوذ خود را به کار برد تا بتواند اُوانسیان و گروه وی را که با گرایش طرفداران باقراوف مخالف بودند، اخراج کند. از این گذشته، پیشه‌وری توانست بادگان را به جای امیرخیزی به مدیریت کمیتهٔ آذربایجانی حزب توده برگمارد.[۷]

اعلامیهٔ اولیه فرقه دموکرات آذربایجان دوازده اصل دربر داشت. در این اصول، پس از اشاره به تعهدی استوار پیرامون استقلال و تمامیّت ایران، فرقه آزادی داخلی، و «مختاریت مدنی» (خودمختاری فرهنگی) را برای مردم آذربایجان خواستار می‌شود. دراین رابطه، در اعلامیه آمده بود که برای آموزش درسه سال اول مدرسه‌های ابتدایی، زبان آذربایجانی باید به عنوان تنها زبان به کار برده شود و پس از آن، زبان فارسی به عنوان «زبان رسمی» معرفی می‌گردید. و آن‌گاه در دبیرستان باید هردو زبان به کار رود. به همین نحو، فرقهٔ دموکرات آذربایجان، برگزاری هرچه زودتر انجمن‌های ایالتی و ولایتی را خواستار شد. فرقه، در رابطه با اقتصاد آذربایجان خواست خود را با اعلام جستجوی «راه‌های ارتباطی» جدید برای صدور تولیدات محلی و تنظیم خط‌مشی پیرامون استقرار صنایع جدید و مرمت صنایع قدیمی بیان داشت. اعلامیه می‌افزود که مالیات‌هایی که در آذربایجان گرفته می‌شود در بهتر شدن زندگی این

ایالت به کار برده خواهد شد. راجع به مالکیت، فرقه تنها خود را به مصادره آن زمین‌هایی ملزم ساخت که به وسیله مالکانی که آذربایجان را ترک گفته‌اند رها شده مانده است. آن‌گاه، این زمین‌ها، بدون هیچ قید و شرطی، بین کشاورزانی که روی این زمین‌ها کار می‌کنند، تقسیم خواهد شد. مالیات بر اراضی، برابر با نظام مالیاتی قدیمی ادامه خواهد یافت مگر «آن دسته از سیورسات‌های غیرقانونی که به وسیله مالکان وضع شده است» که ملغی خواهد شد. دربارهٔ مسألهٔ نمایندگی (مجلس شورای ملی) ماده نهم اعلامیه، پس از مخالفت ورزیدن با شیوهٔ کنونی نمایندگی آذربایجان در مجلس، چنین اعلام می‌دارد که: «از آن جا که چهار میلیون نفر آذربایجانی در ایران زندگی می‌کنند، لذا آذربایجان، به جای اینکه تنها بیست کرسی در مجلس داشته باشد، باید حدود یک سوم کرسی‌ها را تصاحب کند.»

برای توجیه اقدامات خود، در اعلامیه ذکر شده است که «هرکس مایل به استقرار قانون و نظم در سراسر کشور است، طبیعی است که باید گام نخست را با نظم دادن خانهٔ خود آغاز کند.» اعلامیه با ستایش از آذربایجان دموکراتیک، و ایرانی آزاد و مستقل و به‌ویژه با تمجید فرقه دموکرات آذربایجان به عنوان راهنمای راستین آزادسازی آذربایجان و نیز سرتاسر ایران، خاتمه می‌یابد.[۸]

گرچه فرقهٔ دموکرات آذربایجان، در طول سال بعد این خواسته‌ها را جرح و تعدیل کرد (که در فصل ششم بدان خواهیم پرداخت)، به اجرا درآوردن آنچه در اعلامیه سپتامبر [شهریورماه] گنجانیده شده بود به عنوان مبارزهٔ مهم این حزب باقی ماند. در نظر بسیاری از ایرانیان خارج از آذربایجان، پذیرش زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی (هرچند نه زبان «دولتی») حساس‌ترین مسأله بود. برای بسیاری از ایرانیان، حتی آنان که در جناح آزادی‌خواهان طیف سیاسی بودند، پذیرش هر زبان دیگری به غیر از زبان فارسی، به عنوان زبان رسمی، چیزی کمتر از نخستین قدم در راه دستیابی به جدایی نبود.

برای بسیاری از روشنفکران ایرانی که در دورهٔ پس از مشروطه‌خواهی، یعنی دورهٔ عدم تمرکز و بعد در زمان حکومت متمرکز رضاشاه پرورش یافته بودند، زبان فارسی یکی از عوامل مهمی به شمار می‌رفت که خواهی نخواهی ضامن پیوند بخش‌های گوناگون ایران و تمامیّت ارضی کشور بود. روزنامه‌های لیبرال، مانند آزادگان، ارس، داریا، و ایران ما ضمن ابراز بلادرنگ همدردی خود نسبت به تقاضاهای اولیه فرقه، کم و بیش به موضع حزب، راجع به مسأله زبان اعتراض کردند.[۹]

ایران ما، در سر مقاله‌ای زیرعنوان «زبان ملی هم‌میهنان آذربایجانی ما فارسی است» با

تجدید حمایت از فرقه، حکومت‌مرکزی و مجلس را به دادن پاسخ درخور به «درخواست‌های بجای» فرقهٔ دموکرات ترغیب کرد. اما به‌هرحال، دراین سرمقاله، ایران ما، عدم رضایت خود را از به کار بردن بعضی اصطلاحات توسط دموکراتهای آذربایجانی چنین بیان می‌داشت:

> ما در این‌جا نمی‌خواهیم بر سر الفاظ مبارزه کنیم، لیکن به نظر ما اگر نویسندگان فرقه دموکرات به جای «ملت آذربایجان» «مردم آذربایجان» بنویسند و بگویند خیلی مناسب‌تر خواهد بود.[۱۰]

درمورد مسألهٔ زبان چنین می‌نویسد که:

> احترام به زبان محلی آذربایجان، در نظر نویسندگان ما، به خوبی نمایان است، لیکن زبان محلی آذربایجان در نظر ما به هیچ وجه زبان ملی هم‌میهنان آذربایجانی ما نمی‌تواند باشد، زیرا ما مردم آذربایجان را ملتی جدا از خود و سایر هم‌میهنان نمی‌پنداریم.[۱۱]

از سوی دیگر، روزنامهٔ دوزبانه آذربایجان که در پنجم سپتامبر (۱۴ شهریور) به نام نشریهٔ رسمی فرقه دموکرات آذربایجان شروع به کار کرد در نخستین شماره خود تعهد مصالحه‌ناپذیر فرقه دموکرات را به قبول زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی ایالت آذربایجان، این‌چنین روشن ساخت:

> در طول سال‌ها، بسیاری از خائن‌ها و بیگانگان تلاش کرده‌اند تا زبان ما را از میان بردارند و یا مانع رشد آن شوند. به ویژه در زمان حکومت رضاخان دشمن آزادی، این تلاش بسیار گسترش یافت. اما ما نشان دادیم که از زبان خود دست‌بردار نیستیم.[۱۲]

مقایسهٔ موضع‌گیری دموکراتهای قدیمی آذربایجان در خصوص زبان با آن‌چه آشکارا دراعلامیهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان آمده نشان از آن دارد که چگونه زبان آذربایجانی از یک وسیله ارتباطی به صورت وسیله‌ای برای ابراز هویت درآمده بود. نه خیابانی و نه همراهانش و نه حتی پیشه‌وری در طول حیات سیاسی خود پیش از تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان، برای پیشبرد اهداف خود اشتیاقی برای به‌کارگیری زبان آذربایجانی نداشتند. نمی‌توان منکر شد که اقدامات شدیدی که رضاشاه برای از بین بردن زبان‌هایی غیراز زبان فارسی در پیش گرفت به پیش آمدن بازتاب‌های منفی از سوی روشنفکران غیرفارسی زبان منتهی شد. اما، به‌هرحال، خشمی که از سیاست رضاشاه پیرامون زبان برانگیخته شده بود تا آن

حد نبود که برنامهٔ بلندپروازانهٔ فرقه دموکرات وگنجانیدن این مسأله را در اعلامیهٔ فرقه توجیه کند. زبان، درکنار دیگر نشانه‌های نژادی و هویّت ملی، نیرویی بالقوه برای انگیزش حمایت مردمی است و می‌تواند «مردم را وارد جریان تاریخ» کند. این دقیقاً همان چیزی است که پیشه‌وری در ماه سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴ خ)انجام داد.

آری، پیشه‌وریِ سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴ خ) دیگر همان پیشه‌وری چندسال پیش نبود. حتی با چند ماه گذشته نیز قابل مقایسه نبود. تا این اواخر او به عنوان سردبیر آژیر که روزنامه‌ای فارسی زبان بود در تهران زندگی می‌کرد. او حال به این باور رسیده بود که برای به حرکت درآوردن آذربایجانی‌ها در نهضت قومی ـ سیاسیِ فراگیر، نخست به یافتن عناصر موجد یکپارچگی که بتوان روی آنها تکیه کرد، نیاز دارد. در نظر او این چنین عناصری باید فراتر از تقسیمات طبقاتی باشد و آذربایجانی‌ها را از هم‌میهنان ایرانی‌شان ممتاز سازد. دراین مورد پشتیبانی آذربایجانی‌ها از مسألهٔ زبان نشان داد که این عنصر می‌تواند در نیرو بخشیدن به یکپارچگی مردم حول یک محور، مؤثرترین حربه باشد. برخی پنداشته‌اند که توجه ناگهانی پیشه‌وری به مسألهٔ زبان، در اثر نفوذ آذربایجان شوروی و مردانی بود مانند باقراوف و میرزا ابراهیم‌اوف، مقاله‌نویس آذربایجان شوروی که او نیز هوادار آذربایجان بزرگ بود.[۱۴]

برای سازماندهی حزبی جدید برپایهٔ هویت آذربایجانی، مانع عمده وجود حزب توده بود. این حزب، تنها حزب چپی بود که در ایالت آذربایجان از پشتیبانی گسترده‌ای برخوردار بود وکم و بیش به جذب مردمی که بالقوه دارای ذهنی سیاسی بودند، موفق شده بود. در نتیجهٔ چنین وضعی، در نگاه نخست، برای فرقه دموکرات تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید تا با حزب قدیمی چپ‌گرایی که در سطح ملی طرفدارانی داشت و از همه مهم‌تر مورد حمایت شوروی بود، به رقابتی پیروزمندانه برخیزد. از این گذشته، براساس نظام نامهٔ حزب توده، اعضای آن اجازه نداشتند به دیگر احزاب سیاسی بپیوندند و تنها راه عملی برای پایه‌گذاران فرقه دموکرات این بود که کوشش کنند کمیتهٔ ایالتی حزب توده در آذربایجان برچیده شود و اعضای آن را تشویق نمایند به فرقه دموکرات بپیوندند. دانستن این نکته جالب است که در بین گروه رهبری کمیتهٔ ایالتی حزب توده افرادی بودند که اعتقاد داشتند چنین دگرگونی، در درازمدت، منافع حزب توده را محافظت خواهد کرد. بدین معناکه حزب توده باید خود را از درگیری در زد و خوردهای گفتگوبرانگیز با حکومت مرکزی دور نگاه‌دارد تا در نتیجه بتواند وضعیت قانونی خود را در پایتخت حفظ کند.

پس از رایزنی‌های مقدماتی بین پیشه‌وری، بادگان و شبستری، بادگان که رئیس کمیتهٔ

ایالتی حزب توده بود، مأمور انحلال این کمیته شد. دیدار کوتاه بادگان از تهران برای این بود که در واقع به‌طور ساده کمیته مرکزی حزب توده را از تصمیمی که گرفته شده بود آگاه کنند. فریدون کشاورز، عضو کمیتهٔ مرکزی (حزب توده) و نمایندهٔ وقت حزب در مجلس، دراین باره می‌نویسد:

> روز قبل از اعلام تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، کمیته مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت، زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و دفتر حزب در اشغال سربازان بود... من در جلسه بودم که مرا صدا کردند که بادگان، دبیر تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان از تبریز آمده و کار فوری دارد... او را به جلسه بردم... او در جلسه گفت: «من از تبریز حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم. من آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمام سازمان حزبِ ما در آذربایجان، از حزب توده ایران جدا شده و با موافقت رفقای شوروی، به فرقهٔ دموکرات آذربایجان، که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد می‌پیوندد.» کمیته مرکزی، ایرج اسکندری را مأمور کرد که نامهٔ اعتراضی دراین باره به حزب کمونیست شوروی بنویسد و او نیز نوشت ولی هیچ‌وقت جواب این نامه نرسید.[۱۴]

ایرج اسکندری که در آن هنگام دبیرکل حزب توده بود، در خاطرات خود با تأیید سخنان فریدون کشاورز چنین می‌نویسد:

> حزب توده، از تشکیل فرقه، اصلاً خبر نداشت. به همین خاطر برای ما تعجب‌آور بود... ما در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودیم و مخالف بودیم.[۱۵]

در هفتم سپتامبر (۱۶ شهریور) چهار روز پس از تشکیل فرقه، کمیتهٔ ایالتی آذربایجان حزب توده، کنفرانسی برگزار کرد. تنها دستور کار این کنفرانس، اجرای آخرین تشریفات در کمیتهٔ ایالتی (حزب) و اعلام به اعضای کمیته برای پیوستن به فرقه (دموکرات) بود.[۱۶]

کنفرانس فوق‌العاده کمیته ایالتی، در تبریز با شرکت یکصد و ده نفر از دست اندرکارانی که «نمایندگی» ۶۵۷۰۰ نفر عضو حزب را در آذربایجان به‌عهده داشتند، گشوده شد.[۱۷] پس از «بحثی طولانی پیرامون نیاز به تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان» کنفرانس پیشنهاد ادغام کمیته را در فرقه دموکرات، به این ترتیب که پنج نفر از نمایندان کمیته مؤسس فرقه دموکرات، از کمیته ایالتی حزب توده کنار بکشند طرح کرد. در نتیجه این پیشنهاد، قیامی، بادگان، شیخ حسن برهانی، واقف و یدالله کلانتری به مناصب جدیدی گماشته شدند. و نیز پیشه‌وری، شبستری، رفیعی و بی‌ریا به عنوان اعضای غیرتوده‌ای کمیتهٔ ایالتی (فرقه) برگزیده شدند.[۱۸]

این ادغام گرچه برای برخی از اعضای قدیمی حزب توده ناخوشایند بود، اما هنگامی که به سرانجام رسید تعداد اعضایِ فرقه دموکرات آذربایجان را از پنجاه نفر به ۶۵۷۵۰ نفر رساند.[۱۹]

در قبال تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان و «ادغام» با کمیته ایالتی حزب توده، بازتاب‌ها در آذربایجان کاملاً حکایت از موافقت نمی‌کرد. در رضائیه (ارومیه) شش تن از «معتمدان مردم شهر» پشتیبانی خود را از فرقه دموکرات آذربایجان با این شرط اعلام کردند که در اعلامیهٔ فرقه بعضی تغییرات کوچک انجام گیرد.[۲۰] در زنجان، شعبهٔ حزب توده، صراحتاً با پیوستن به فرقهٔ دموکرات آذربایجان مخالفت ورزید.[۲۱] اما این‌گونه واکنش‌های منفی، یکی از کم اهمیت‌ترین نگرانی‌های رهبران فرقه بود. روزنامهٔ آذربایجان، نشریهٔ فرقه، در سرمقالهٔ خود زیرعنوان، «قدرت در وحدت است» پس از «خوشامدگویی به تصمیم کمیته ایالتی (حزب توده) درادغام با فرقه دموکرات آذربایجان» به کسانی که هنوز به «اصول» حزب توده اعتقاد دارند اندرز می‌دهد که:

> پیوستن کمیته ایالتی حزب توده به فرقه، به معنای تحمیل اصول این حزب به فرقه نیست. برعکس، به معنای قبول مواضع فرقه است. راه انتخابی ما روشن است. ما مبارزهٔ طبقاتی را توصیه نمی‌کنیم. فرقه ما یک فرقهٔ ملی است. به غیر از خائنان و آنان که مخالف قانون اساسی‌اند، هر آذربایجانی می‌تواند به فرقه بپیوندد.[۲۲]

کنسول بریتانیا در تبریز هم این آخرین جابه‌جایی را در تحولات سیاسی (آذربایجان) گزارش می‌دهد. آن‌جاکه حزب توده را با فرقه دموکرات آذربایجان مقایسه می‌کند، در مورد سیاست درهای باز فرقه، با چنین عبارتی نظر می‌دهد:

> در حالی که همگان نمی‌توانند به حزب توده بپیوندند، هرکسی می‌تواند دموکرات باشد.[۲۳]

نخستین کنفرانس فرقهٔ دموکرات آذربایجان در سیزدهم سپتامبر ۱۹۴۵ میلادی (۲۲ شهریور ۱۳۲۴ خ)، هیأت سازماندهی موقت را مشتمل بر یازده نفر به ریاست پیشه‌وری برگزید و پیشنهاد کرد که نخستین کنگرهٔ فرقه، ظرف بیست روز برگزار شود.[۲۴] باری، نخستین کنگرهٔ فرقه دموکرات آذربایجان، در دوم اکتبر (۱۹۴۵ میلادی / ۱۰ مهرماه ۱۳۲۴ خ) در تبریز برپا شد. در این کنگره مجموعاً ۲۴۷ نفر شرکت کردند. این عده از طرف سی و هشت کمیته

منطقه‌ای، شهری و روستایی بودند.[۲۵] ترکیب جورواجور نمایندگی‌ها در خور تأمل بود. مطابق یکی از منابع مخالف با فرقه، آنانی که در کنگره شرکت کرده بودند مشتمل بر طبقات اجتماعی گوناگونی مانند حاجی، ملا، بازرگان، رئیس ایل، روشنفکر و کمونیست وجیه‌الملّه بودند.[۲۶]

کنگرهٔ سه روزهٔ فرقه، در پنجم اکتبر (۱۳ شهریور) به پایان رسید. در این روز، اساسنامه فرقه انتشار یافت. این اساسنامه مشتمل بر ۵۱ اصل بود. پس از مقدمه‌ای طولانی، که بر ضرورت تشکیل فرقه تأکید می‌کرد، موضوعاتی با دامنهٔ وسیع مانند خط‌مشی کلی سیاسی، اقتصادی، کشاورزی، آموزش، هنر، عدالت، ارتش و مسألهٔ ملیت موردبحث قرار گرفته بود. نکات مهم اساسنامه، با آنچه پیشتر از آن در اعلامیه فرقه آمده بود تفاوت چشمگیری نداشت و عبارت بودند از:

– فرقهٔ دموکرات آذربایجان، متعهد می‌شود که استقلال و تمامیّت ارضی ایران را تضمین کند، ضمن اینکه برای استقرار خودمختاری ملی و محلی آذربایجان مطابق آنچه در اصطلاحات مدنی، اقتصادی و فرهنگی تعریف شده است، کوشش به عمل می‌آورد.

– فرقه تلاش خواهد کرد که در سرتاسر کشور دموکراسی برپا شود و به این منظور از تشکیل حکومت مرکزی دموکراتیکی برپایهٔ انتخابات پارلمانی جانبداری می‌کند.

– فرقه هوادار اصلاح قانون انتخابات فعلی به قصد فراگیر ساختن آن است. به این معنا که به هرکس (از جمله زنان برای اولین بار) که بیش از بیست سال دارد، حق رأی دادن داده شود. کسانی که بین ۲۷ تا ۸۰ سال دارند می‌توانند داوطلب نمایندگی شوند.

– فرقه از تدوین قانون کاری که ساعات کار را محدود به هشت ساعت کار در روز کند و کار کودکان را منع نماید حمایت می‌کند. حضور اتحادیه‌های کارگری را می‌پذیرد و حق بیمه‌های اجتماعی را وضع می‌نماید.

– زمین‌های آن دسته از مالکانی که تاکنون آذربایجان را ترک گفته‌اند، به وسیله حکومت ایالتی مصادره می‌شود و همه أشکال غیرقانونی مالیات برزمین لغو خواهد شد.

– آموزش مجانی، اجباری و عمومی خواهد بود، به‌طوری که حق اقلیت‌هایی مانند ارمنیان، آسوریان، و کردان که در آذربایجان زندگی می‌کنند رعایت شود تا بتوانند زبان خودشان را فراگیرند.

– برخی اقدامات دموکراتیک در سازمان نظامی موجود به کار برده می‌شود.

– ملت‌های دیگر، مانند خود آذربایجانی‌ها، حق به کار بردن زبان خود را دارند.

خودمختاری ملی و محلی از طریق انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌کار گرفته خواهد شد.[۲۷]

همان‌طوری که گفته شد، اساسنامهٔ مصوب فرقه با اعلامیه مقدماتی یا اولیهٔ فرقه تفاوت اساسی نداشت. از بعضی نکات جدید در اساسنامه، مانند حق رأی عمومی و توجه به اجرای بعضی اصلاحات در ارتش، که بگذریم توجه خواننده به استعمال اصطلاح «ملت» جلب می‌شود. در اعلامیهٔ اولیه، به آذربایجانی به عنوان «خلق» اشاره می‌شد در حالی که در اساسنامه، آذربایجانی به عنوان یک «ملت» مانند ملت‌های دیگری که در ایران زندگی می‌کنند وصف می‌گردد. استعمال این اصطلاح جدید به‌هیچ‌وجه تصادفی نبود. چند روز پیش از انتشار اساسنامهٔ فوق، مسألهٔ ملیّت و تابعیت (شهروندی) برای اولین بار، به تفصیل در سرمقالهٔ روزنامهٔ آذربایجان موردبحث واقع شده بود. در عکس‌العمل به مقالهٔ اخیر، محمود افشار، که در آن وی یک‌بار دیگر بر وحدت ایرانیان و هویت ملی[۲۸] ایرانیان تأکید کرده بود، مقاله‌نویس روزنامهٔ آذربایجان روشن می‌سازد که فرقه به خوبی از واژگانی که به‌کار می‌گیرد آگاه است:

ملیّت و تابعیت (شهروندی) دو مفهوم مختلف‌اند. هرچند ما خود را تبعهٔ ایران می‌شماریم، اما ملیت خودمان را به عنوان آذربایجانی نگاه می‌داریم.[۲۹]

نخستین کنگره فرقه، افزون بر اساسنامه، آیین‌نامه‌ای را هم برای فرقه تنظیم کرد. در این آیین‌نامه ساختار سازمانی فرقه، همان‌گونه که کنگره پیش‌بینی کرده بود و با ساختار سلسله مراتب حزب توده تفاوت چندانی نداشت، ذکر شده بود. پایین‌ترین رده سازمانی «حوزه» خوانده می‌شد که مشتمل بر پنج تا هفت نفر عضو بود. پس از آن کمیتهٔ ناحیه‌ای قرار داشت با پانزده تا هفده عضو. کمیتهٔ بخش با ۲۱ تا ۲۷ نفر عضو و سرانجام کمیته مرکزی با ۳۱ تا ۴۵ نفر عضو. کمیتهٔ اجرایی فرقه شامل هفت تا یازده نفر عضو بود که مستقیماً به وسیله کمیته مرکزی برگزیده می‌شد و امور جاری فرقه را تصدی می‌کرد.[۳۰]

در طی آخرین جلسهٔ کنگره، نمایندگان، به انتخاب کمیته مرکزی مرکب از ۴۱ نفر عضو پرداختند که در رأس آن پیشه‌وری قرار داشت و نیز کمیته انضباطی که مرکب از ۱۲ عضو بود.[۳۱] از آنجا که کمیتهٔ مرکزی هنوز برای رأی دادن به یک کمیته اجرایی یازده نفره آمادگی نداشت، در عمل هیأتی که امور فرقه را اداره می‌کرد عبارت از یک هسته پنج نفری

بود: پیشه‌وری، شبستری، بی‌ریا، جاوید و بادگان.[۳۲] تنها دو نفر از اینان، بی‌ریا و بادگان، قبلاً در حزب توده فعّال بودند.

دورهٔ یک‌ماهه پس از انعقاد کنگره، نخستین دوره‌ای کوتاه بود که فرقه توانست خود را آمادهٔ حمله کند. با توسعهٔ سازمان فرقه در سرتاسر آذربایجان، اکنون توجه عمدهٔ رهبری فرقه به این معطوف بود که چگونه می‌تواند گامی جلوتر بردارد و ادارهٔ کامل ایالت را به‌دست گیرد. در هشتم نوامبر (۱۷ آبان ۱۳۲۴ خ) کمیتهٔ مرکزی فرقه، نخستین نشستِ سیاسی (پلونوم) خود را تشکیل داد. روزنامهٔ آذربایجان، نشریهٔ رسمی فرقه، در مقاله‌ای با عنوان «وظایف مرحلهٔ دوم» مذاکرات پلونوم را شرح داد و دربارهٔ پیامدهای «خیلی مهم» آن به توضیح پرداخت. دراین مقاله، فعالیت‌های پلونوم با عبارت زیر خلاصه شده بود:

– در مرحلهٔ اولِ تاریخچهٔ فرقه، فعالیت‌ها به‌طور عمده صرف گسترش سازمان در همه ایالت بود. این مرحله حالا به پایان رسیده است.

– اقدامات قبلی فرقه، ضرورت گام‌های عملی بعدی را قبل از ورود به مرحله دوم تعیین می‌کند که عبارت خواهد بود از تأسیس ساختار حکومتی خودمختار.

– گام بعدی فرقه عبارت خواهد بود از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آذربایجان.

– پس از تشکیل این انجمن‌ها، زمان آن فراخواهد رسید که نمایندگان آذربایجان برای مجلس پانزدهم که به زودی برپا می‌شود، برگزیده شوند.[۳۳]

همان گونه که انتظار می‌رفت، سرمقالهٔ آذربایجان هم‌چنین به «اقدامات نظامیِ عملی» اشاره می‌کرد که مورد موافقت «پلونوم» قرار گرفته است. چشم‌آذر، که در آن هنگام عضو کمیته مرکزی بود، می‌نویسد: «پس از اینکه پلونوم به دستورهای سیاسی رسیدگی کرد، وظیفه دیگری که در برابر خود داشت این بود که چگونه این دستورها را به اجرا درآورد.»[۳۴]

ظاهراً در «پلونوم» هیچ کس مخالف اقدام نظامی نبود. در واقع مسأله این بود که آیا هم‌زمان در تبریز و چند شهر بزرگ دیگر برای قیامی مسلحانه تلاش شود یا اینکه استراتژی جنگ چریکی کوتاه‌مدت و محدود پذیرفته گردد تا در نهایت این اقدام به خلع سلاح پادگان‌های ارتش حکومت مرکزی در ایالت بینجامد. با توجه به عکس‌العمل غیر قابل پیش‌بینی حکومتِ مرکزی، پلونوم به شق دوم رأی داد.[۳۵]

اندکی پس از برگزاری «پلونوم»، فرقهٔ دموکرات آذربایجان کار سازماندهی گروه‌های مسلح شبه نظامی را که فدائیان خوانده می‌شدند، آغاز کرد. چند ماه بعد، گرچه ارتش

منظم‌تری به نام قزلباش پایه‌ریزی شد اما هنوز، فدائیان، به عنوان ستون فقرات نظامی فرقه، در همه حوادثی که متعاقباً رخ داد، عامل بسیار مهمی به شمار می‌آمدند. اعضای گروه فدائیان در اصل، از نواحی روستایی دست‌چین شده بودند و به مثابه گروهِ هَمطراز با ژاندارمری کشور عمل می‌کردند.

در آغاز کار، افسرانی که به آموزش فدائیان پرداختند از بین فراریان ارتش حکومت مرکزی انتخاب شدند. این فراریان از قسمت‌های مختلف ایران می‌آمدند. اما گروه اصلی و قابل توجهی از این عده، همان افسران شورشی بودند که چندماه قبل از این[۳۶]، پس از کوششی نافرجام برای شروع حمله‌ای چریکی در خراسان به اتحاد شوروی فرار کرده بودند و در شاه‌اولان در حومهٔ باکو زندگی می‌کردند. از مجموع بیست و هشت نفر افسر مقیم در شاه‌اولان، یک گروه هفت نفری از مرز گذشتند و در اواسط نوامبر (آبان‌ماه) به تبریز وارد شدند. این گروه مشتمل بر دو نفر سرهنگ، سه نفر سروان، و دو نفر ستوان بود. به این گروه هفت نفری، به زودی دومین دسته شامل ده نفر ستوان، که از همان طریق آمده بودند، پیوستند. در آغاز ماه دسامبر ۱۹۴۵ (دی ۱۳۲۴ خ)، همهٔ این افسران، در مناطق گوناگون آذربایجان فعالیت داشتند. نکتهٔ قابل توجه این است که بیشتر این افسران از مناطق غیرآذری زبان ایران آمده بودند و در نتیجه مانند رفقای محلی خود با مسألهٔ بحث‌انگیز زبان درگیر نبودند.[۳۷] هرچند در آغاز کار این‌که بیشتر این افسران آذربایجانی‌الاصل نبودند مشکلی ایجاد نکرد، اما در پایان عمر حکومت خودمختار، ریشهٔ قومی این افسران برای گروه خاصی از اعضای فرقه، ازجمله چندتن از رهبران فرقه، به صورت مسأله‌ای حائز اهمیّت درآمد.

در اواخر ماه نوامبر (آذر)، گروه‌های مسلح فدائیان، در غرب و شمال غربی ایالت آذربایجان، دست به تهاجم زدند. مراغه، مرند، میانه، سراب و اردبیل از نخستین شهرهایی بودند که به دست فدائیان افتاد. در بیست و پنجم نوامبر (۱۴ آذر)، نیروهای چریکی در مواضع اطراف شهر زنجان، سیصد و بیست کیلومتری غرب تهران، به پیشرفت‌هایی نائل آمد. زنجان اگرچه از نظر اداری جزء استان آذربایجان نبود، اما از لحاظ زبانی و نیز غلبهٔ جمعیت آذربایجانی‌اش، مرز جنوب غربی این استان به شمار می‌رفت.

پیروزی فدائیان در به‌دست گرفتن ادارهٔ این شهرها، حداقل تاحدودی، مرهون پشتیبانی بی سر و صدایی بود که ارتش شوروی، که هنوز در سراسر استان حضور داشت، از آنان می‌کرد. از جمله کارهایی که ارتش شوروی از اول به قصد جانبداری از فرقه انجام می‌داد، تسلیم تسلیحاتی بود که در جریان اشغال آذربایجان ـ از اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ خ) ـ از

ارتش ایران به دست آورده بود. از این گذشته، می‌توان از جلوگیریِ حمل تدارکات به وسیله ارتش (حکومت) مرکزی، در آذربایجان یاد کرد.[۳۸] هنگامی که نیروهای حکومت (مرکزی) ایران که برای تقویت پادگان‌های محلی عازم آذربایجان بود در پست بازرسی شوروی‌ها، پشت دروازهٔ تهران، به وسیله ارتش شوروی متوقف شد، پشتیبانی شوروی بارزتر گردید.

در هفدهم نوامبر(۲۶ آبان)، وزارت امور خارجهٔ ایران یادداشت اعتراض‌آمیزی برای مقامات شوروی فرستاد و طی آن یادآوری کرد که اتحاد شوروی پیمان سه جانبه ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ میلادی (۹ بهمن ۱۳۲۰ خ) را امضاء کرده و خود را ملتزم ساخته است که در امور داخلی ایران مداخله‌ای نکند. در همین یادداشت به اتحاد شوروی اطلاع داده می‌شود که حکومت مرکزی قصد دارد «به خاطر تقویت نیروهای خود در آذربایجان و اعادهٔ قانون و نظم در این استان، دوگردان (سرباز) و یک گروهان ژاندارمری به آنجا گسیل دارد.»[۳۹] چند روز پس از این تصمیم، قوای ارتش سرخ در شریف‌آباد از پیشرفت نیروهای مذکور جلوگیری کرد. گرچه بسیاری از ناظران وضعیت را «آکنده از خطر»[۴۰] می‌دیدند اما روشن بود که ستارهٔ بخت فرقهٔ دموکرات رو به صعود است.

از دهم تا بیستم نوامبر (۱۹ تا ۲۹ آبان)، فرقهٔ دموکرات تلاش بسیاری به کار برد تا حمایت هرچه بیشتر مردم را برانگیزد. طی این ده روز، تقریباً در همه شهرهای بزرگ آذربایجان، یک سلسله راه‌پیمایی‌های از پیش برنامه‌ریزی شده و هم‌زمان ترتیب داده شده بود. عمده‌ترین خواست این تجمعات، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود.[۴۱] در پایان اغلب این راه‌پیمایی‌ها، راهپیمایان به «انتخاب» اعضای هیأت‌هایی که بتوانند نمایندگی آنان را در مجمعی که قرار بود به همان نزدیکی‌ها در تبریز برگزار شود وادار می‌شدند.

در بیستم نوامبر ۱۹۴۵ میلادی (۲۹ آبان ۱۳۲۴ خ) ۷۲۴ نفر از «نمایندگان»، که نمایندگی ۱۵۰،۰۰۰ آذربایجانی را داشتند، به تبریز وارد شدند تا در مجمعی که نخست به نام مجمع ملی آذربایجان خوانده می‌شد، شرکت کنند. در پایان دومین روز برگزاری این مجمع، نام استوارتر و در واقع توانمندتری را به نام مجمع قانون اساسی آذربایجان[۴۲] به آن دادند. علی‌رغم این که مشروعیت اقتدار این مجمع مورد سؤال بود،[۴۳] مجمع در بیانیه‌ای خطاب به «اعلیحضرت همایون شاهنشاه، جناب ریاست مجلس و جناب نخست‌وزیر»، توضیح زیر را برای حوادث جاری عرضه داشت:

> خلق آذربایجان، به دلایل بی‌شمار تاریخی و حوادث بسیاری که ذکر آن در این جا امکان‌پذیر نیست، صاحب ملیّت، زبان، آداب و رسوم و سایر مشخصات ویژهٔ خود

می‌باشد. این خصوصیات به او حق می‌دهد که با مراعات استقلال و تمامیّت ایران، بنابر پیمان آتلانتیک، مانند تمام ملل دیگر دنیا در تعیین سرنوشت خود آزاد و مختار باشد. خلق آذربایجان با دیگر ایالات و ولایات ایران رابطهٔ سیاسی، اقتصادی و مدنی دارد و نظر به فداکاری‌های این خلق در رابطه با تأسیس دولت ایران (در واقع دولت فعلی ایران به وسیله آذربایجانی‌ها تأسیس شده است)، خواستار مختاریت ملی است و به هیچ وجه راضی نیست که اجرای این خواست، به مرزهای ایران خللْ وارد کند و به تجزیهٔ آن منجر شود. خلق آذربایجان با تمام قوا طرفدار اصول دموکراسی می‌باشد که در ایران شکل مشروطه به خود گرفته است. آذربایجان مانند تمام استان‌ها و شهرهای ایران به مجلس شورای ملی نماینده خواهد فرستاد و در پرداخت مالیات عادلانه شرکت خواهد کرد.[۴۴]

این بیانیه سپس، برای توصیف هرچه دقیق‌تر ساختار عملی حکومت خودمختار آذربایجان، چنین ادامه می‌دهد که:

کنگرهٔ ملی آذربایجان... برای ادارهٔ امور داخلی آذربایجان یک هیأت ملی ۳۹ نفری انتخاب می‌کند و به آن اختیار می‌دهد که تدابیر لازم را برای عملی کردن خواسته‌های ملی اتخاذ و با مقامات صلاحیت‌دار وارد مذاکره شوند و هم‌زمان با آن، انتخابات مجلس ملی آذربایجان و هم‌چنین مجلس شورای ملی را اجرا کنند.[۴۵]

مجمع ملی (که باید بعداً مجمع قانون اساسی خوانده می‌شد) در پایان اجلاس خود، به ریاست شبستری، سی و نه نفر نماینده را برای شرکت در هیأت (یا کمیسیون) ملی برگزید. وظیفهٔ مهم این هیأت عبارت بود از: «فراهم کردن زمینه و برداشتن گام‌های ضرور» برای برگزاری انتخابات مجمع جدید ایالتی، یعنی «مجلس ملی»[۴۶] یا مجمع ملی. براساس صورت مذاکرات این کنگره، در حالی که بعضی نمایندگان مایل بودند همان نام قدیمی را برای مجمع آتی نگاه دارند، یعنی آن‌را انجمن ایالتی بخوانند، گروهی از «تندروان» حاضر در جلسه موفق شدند نام جدید یعنی مجلس ملی یا مجمع ملی را به تصویب برسانند.

در ۲۷ نوامبر (٦ آذرماه) رأی‌گیری که پنج روز ادامه داشت، شروع شد. این نخستین انتخابات در تاریخ مشروطهٔ ایران بود که در آن زنان هم شرکت داشتند.[۴۷] در اسناد فرقهٔ دموکرات، به تعداد آراء ریخته شده به صندوق‌ها در این انتخابات، هیچ اشاره‌ای نشده است. در تنها آمار دقیق ثبت شده، تعداد آراء داده شده به دوازده نفر نامزد نمایندگی در شهر تبریز

یعنی: پیشه‌وری، بی‌ریا، قیامی، بادگان، جاوید، رفیعی، شبستری، الهامی، نیک‌جو، ایپکچیان، ماشین‌چی و عظیما، جمعاً ۲۳۹۵۱ ذکر شده است.[۴۸]

در این‌جا، فرقهٔ دموکرات که مدعی داشتن دویست هزار نفر عضو بود[۴۹]، با پارلمانی منطقه‌ای مرکب از صد نفر نماینده[۵۰]، آماده بود حکومت سراسر استان را در دست بگیرد. در اطلاعیه منتشره به وسیله پیشه‌وری، دوران جدیدی از تاریخ فرقهٔ دموکرات آذربایجان، با این عبارت بیان می‌شود:

> اذا جاء نصرُاللّه وَالفتح وَ رَأیتَ الناس یَدخلونَ فی دینِاللّه اَفواجاً *
>
> آذربایجان دورهٔ تاریخی نوینی را آغاز کرده‌است. انتخابات موفقی که برای مجمع ملی برگزار شد، سرانجام تأیید کرد که زمان به دست‌گرفتن قدرت فرارسیده است.[۵۱]

هجده ماه پیش، که مجلس صلاحیت پیشه‌وری را رد کرد و پیشه‌وری اعلامیه تند و تهدیدآمیز ۱۶ ژوئن ۱۹۴۴ (۲۶ خرداد ۱۳۲۳ خ) خود را انتشار داد به هیچ‌رو نمی‌توانست پیش‌بینی کند که در کمتر از دو سال، به عنوان باش وزیر (نخست‌وزیر) در رأس کابینهٔ خودش در آذربایجان شروع به‌کار خواهد کرد. پیشه‌وری با موفقیت، تصویر سیاستمداری معتدل را از خود ارائه کرده بود. او از وجود ارزش‌های اسلامی در جامعهٔ معاصر آذربایجان آگاه بود و می‌توانست آنها را در زمان مقتضی مورد بهره‌برداری قرار دهد.[۵۲] او هم‌چنین می‌دانست که به تشکیل سازمانی سیاسی محتاج است که باید بسیار بیشتر از آنچه حزب دست‌چپی مانند (حزب) توده داراست، مورد حمایت نیروهای مردمی باشد. تشکیلات و روش‌های سیاسی فرقهٔ دموکرات آذربایجان بازگوکننده برخوردهای جدید پیشه‌وری سالخورده است نسبت به سالهای جوانی‌اش، که، به‌عنوان یک کمونیست، سازمان سیاسی را اصلاً بر مبنای مرکز تجمع اختصاصی یک عده انقلابی حرفه‌ای می‌شمرد.

شرح حال رهبران حزب

یکی از جنبه‌های برجسته دورهٔ مشروطه‌طلبی در ایران، ظهور طبقه‌ای از روشنفکران بود که درک آنان از جامعه منبعث از اندیشه‌های اجتماعی ـ سیاسی اروپای غربی بود. علی‌رغم تنوع نظرات سیاسی‌شان، آنچه این عدهٔ مستفرنگ یا غرب‌گرا را از دیگر افراد گوناگون

* آیات ۱ و ۲ از سوره نصر: «چون یاری خدا برسد و پیروزی رو کند، و مردم را بینی که در دین خدا، گروه گروه درآیند،...» [قرآن مجید، ترجمهٔ رهنما، ج ۴، ص ۶۲۹] (م).

تحصیل‌کرده و دانش‌آموختهٔ وطنی متمایز می‌ساخت، جامعهٔ نمونه‌ای بود که آن را به تمام معنی پذیرفته بودند. این نمونه، یعنی جامعهٔ اروپای غربی، جامعه‌ای طبقاتی و منسجم بود که مسلماً با مفاهیم تعریف شده و متفاوتِ ملت و دولت، سازمان یافته است. روشنفکران سیاسی ایرانی چه محافظه‌کاران دست راستی و چه چپ‌های تندرو، دراین نظر مشترک بودند که فعالیّت سیاسی با رابطه بین ملت و دولت ملازمه دارد.

سیدحسن تقی‌زاده، مشروطه‌طلب محافظه‌کار، محمود افشار روشنفکری با قالب ذهنی لیبرال، و سرانجام تقی ارانی، مارکسیست پیشرو میانهٔ دههٔ سی میلادی (حدود ۱۳۱۰ خ)، گرچه هریک به جناح‌های سیاسی گوناگونی تعلق داشتند، اما در عین حال، همه آنان جامعه را بیشتر از دیدگاه طبقاتی می‌نگریستند تا از منظر قومیّت. تقی‌زاده به انگلستان پناه بُرد. افشار تحصیلات عالی خود را در فرانسه انجام داد و ارانی در آلمان در دورهٔ جمهوری وایمار، برای نخستین بار با مارکسیسم آشنا گردید. گرچه سرنوشت سیاسی این سه نفر مشابه نبود، اما تجربهٔ زندگی این سه تن در اروپای غربی به آنان یک رشته فرضیات اجتماعی و سیاسی همانند می‌بخشد. اگر این سه، در واقع به روسیه تزاری یا به اتحاد شوروی انقلابی رفته بودند، نتیجه ممکن بود خیلی متفاوت از آب درآید.

پیش از این گفته شد که خیابانی نخستین شخصیت سیاسی از مکتب اصلاح‌طلبان دموکرات بود که می‌کوشید روی تغییرات سیاسی در سطح ایالت تکیه کند. او برای انجام چنین کاری، خود را از هم‌مشربان سابق خود، شخصیت‌هایی مانند بهار یا سلیمان میرزا اسکندری، دور نگاه می‌داشت. بعدها، آن عده از رهبران حزب کمونیست ایران، که پرچمدار حق خودمختاری «ملل» ایرانی بودند، با وجود اختلافاتی که در دیدگاه‌های سیاسی با خیابانی داشتند، مفهوم مورد نظر وی را از نهضت‌های منطقه‌ای و حکومت مرکزی به دست فراموشی نسپردند. باید یادآور شد که خیابانی و بیشتر رهبران بعدی حزب کمونیست، به خوبی با محیط اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی روسیه تزاری آشنا و مدتی طولانی از عمر خود را در قفقاز به سر برده بودند. قفقازی که زیر سلطهٔ استعماری روسیه بود.

رهبران حزب توده، از جانب دیگر، در دورهٔ رضاشاه پرورده شده بودند و با مکتب‌های اندیشه‌های سیاسی اروپای غربی آشنایی داشتند. با وجود مارکسیست بودن، در روزهای اولیه تأسیس حزب، به جای اینکه از راه و روش اسلاف خود در حزب کمونیست پیروی کنند، به سنّت روشنفکران مستفرنگ ایرانی، ادامه دادند. لازم به یادآوری است که از پانزده شخصیت پیشگام در تشکیل حزب توده، شش نفرشان تحصیلات عالی خود را در اروپای غربی، دو نفر

در تهران و فقط دو نفر در اتحاد شوروی به پایان رسانیده بودند.[۵۳] آبراهامیان در بحث از این نکته مهم می‌نویسد: «روشنفکران ایرانی از طریق مارکسیسم اروپای غربی کمونیست شده بودند و نه از طریق لنینیسم حزب بولشویک.»[۵۴]

به عکس، هیچ یک از رهبران فرقهٔ دموکرات، هیچ سابقه‌ای از زندگی در اروپای غربی نداشتند. هر هفت نفر رهبر بلندپایه فرقهٔ دموکرات، یعنی پیشه‌وری، شبستری، بادگان، جاوید، کاویان، دانشیان و بی‌ریا، یا تحصیل‌کردهٔ روسیه تزاری بودند یا مدت قابل توجهی از دوران فعالیت سیاسی خود را در آنجا و یا در اتحاد شوروی بعدی، سپری کرده بودند.

میرجعفر پیشه‌وری (که سابقاً به «جوادزادهٔ خلخالی» موسوم بود) در سال ۱۸۹۲ (۱۲۷۱ خ) در خلخال، در آذربایجان خاوری نزدیک دریای خزر به دنیا آمده‌بود.[۵۵] در سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ خ) خاک ایران را ترک کرد و به باکو رفت. در این سفر با پدرش همراه بود که در مناطق نفتی قفقاز دربه‌در به دنبال یافتن شغلی بود. پیشه‌وری، حرفه روزنامه‌نگاری را از سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ خ) آغاز کرد. در این هنگام، نخستین سرمقاله خود را در روزنامهٔ آچیق‌سوز* (*Achiq Söz*) به چاپ رسانید. این روزنامه به زبان آذربایجانی بود و در باکو انتشار می‌یافت.[۵۶] به‌هرحال، اولین مقالات فارسی‌اش در «آذربایجان جزء لاینفک ایران» نشریه رسمی کمیتهٔ باکویی فرقهٔ دموکرات ایران چاپ کرد.[۵۷]

در میانهٔ سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خ)، پس از پیوستن به فرقهٔ عدالت، پیشه‌وری به سردبیری روزنامهٔ دوزبانه حرّیت و روزنامهٔ یولداش («رفیق») وابسته به فرقهٔ عدالت، گمارده شد. در این جراید، سرمقاله‌های او، معمولاً با انتقاد از سیاست‌های مختلف حکومت ایران آغاز می‌شد. او نیاز به اصلاحات اجتماعی را ظاهراً در مسیر «انقلاب پرولتاریایی» توصیه می‌کرد. زمانی که او در این مقالات لحن وطن‌پرستانه‌ای می‌گرفت، روی این مطلب که ایران «ملتی بود با تاریخ و هویّت ممتاز» تأکید می‌ورزید. او در مقاله‌ای زیرعنوان «انقلاب فکری برای ایران ضرورت دارد» پس از ستایش از «رسوم و سنن ایرانی» می‌افزاید که:

> این یک واقعیت شناخته شده‌ای است که ایرانیان ملتی تاریخی‌اند که علی‌رغم تحمل فراز و نشیب‌ها درگذشته و پذیرش بسیاری مذاهب و اعتقادات، کم و بیش توانسته‌اند که فرهنگ و سنت شش هزار ساله خود را نگاه دارند.[۵۸]

نتیجه‌ای که او در آخر مقاله می‌گیرد غیرقابل پیش‌بینی نبود:

* به معنی «حرف روراست» و مجازاً به معنای صریح و بی‌پرده است. ـ م.

فقط یک انقلاب پرولتاریایی تداوم تاریخ ایرانیان را تضمین می‌کند.[۵۹]

تحوّل عظیمی که شورش جنگلیانِ (یا نهضت جنگل) گیلان به وجود آورد، باعث شد حرفه پیشه‌وری به عنوان یک روزنامه‌نگار انقلابی به هم بخورد. در اواخر ماه مه سال ۱۹۲۰ (حدود خرداد ۱۲۹۹ خ) او به عنوان عضو دومین هیأت فرقهٔ عدالت به گیلان اعزام شد تا با کوچک‌خان «روابطی برقرار کند»[۶۰] و جنگ چریکی که اقتدار حکومت مرکزی را در این منطقه کاهش می‌داد تقویت نماید.

در واقع، اوج تاریخ نهضت جنگل ژوئن ۱۹۲۰ (تیرماه ۱۲۹۹ خ) بود. در این موقع جنگلی‌ها با همکاری حزب کمونیست، یک جمهوری در گیلان برپا کردند که به «جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» شهرت داشت. در نخستین کابینهٔ این حکومت مستعجل، درحالی که کوچک خان کمیساریای عالی جمهوری را به‌عهده داشت، پیشه‌وری، به‌عنوان کمیسار امور خارجه انتخاب شده بود. ماه عسل جنگلی‌ها و کمونیست‌ها چندان به درازا نکشید. در پی کودتایی که حزب کمونیست ترتیب داده بود، کوچک‌خان خلع شد و در دومین کابینهٔ حکومت مزبور، پیشه‌وری، کمیساریای امور داخلی جمهوری را برعهده داشت.[۶۱] از این گذشته، پیشه‌وری، در ادامهٔ حرفه‌اش به عنوان یک روزنامه‌نگار، سردبیری روزنامهٔ حزب کمونیست به نام کمونیست ایران را در رشت به عهده داشت. البته چاپ این روزنامه بیش از چند ماه دوام نیاورد.[۶۲]

در سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹ خ) کنگرهٔ معروف رنجبران شرق در باکو برپا شد.[۶۳]* گرچه نام پیشه‌وری یا جوادزاده، در فهرست شرکت کنندگان ایرانی کنگره ذکر نشده است،[۶۴] برپایهٔ گزارش یکی از شرکت کنندگان، پیشه‌وری بین گروه اعزامی حزب کمونیست در این کنگره حضور داشته است.[۶۵]

در مراجعت به ایران، پیشه‌وری با بحران عمیق نهضت جنگل روبه‌رو شد و یک‌بار دیگر به سوی اتحاد شوروی حرکت کرد. در این سفر وی به عنوانِ نمایندهٔ کمیته تبریز حزب کمونیست ایران در سومین کنگره بین‌الملل کمونیست که طی ماههای ژوئن ـ ژوئیه ۱۹۲۱ (تیر ـ مرداد ۱۳۰۰ خ) در مسکو برگزار شد، شرکت کرد.[۶۶]

از سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۱ خ) به‌بعد، پس از دومین مراجعت به ایران، پیشه‌وری در تهران اقامت گزید. در تهران، فعالانه، در نهضت اتحادیه کارگری تازه تأسیس شده درگیر شد و

* دربارهٔ تاریخچه این کنگره رجوع شود به: J.Riddle: *To See the Dawn*, Baku, 1920. ـ م.

روزنامهٔ حقیقت را که با این نهضت مرتبط بود برپا کرد و بر نهضت اثراتی گذاشت.[۶۷] تعطیل این روزنامه توسط حکومت، نشانه آغاز دورهٔ جدیدی از زندگی پیشه‌وری است. طی هشت سال بعدی، او اندک اندک از یک انقلابی بی‌تاب و حرفه‌ای به کارمندی آرام و پرکار در بخش خصوصی مبدّل شد. بعضی معتقدند که البته او هنوز روابط نهانی خود را با حزب کمونیست ادامه می‌داد.[۶۸] دستگیری او در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ خ) به آنچه ظاهراً زندگانی آرام غیرفعالِ سیاسی به نظر می‌رسید پایان داد.[۶۹] ده سال بعدی را او در زندان گذرانید. جایی که او نسل جدیدتر مارکسیست‌ها را شناخت، همان کسانی که به ۵۳ نفر معروف شده‌اند. و پیشه‌وری پیش از آن با هیچ‌یک از ایشان از نزدیک آشنا نبود. پیشه‌وری هیچ‌گاه با اینان کاملاً موافقت نکرد. در واقع، در برخورد با این گروه همواره رفتاری متکبرانه داشت. در نظر او، هنوز زمینه‌های بورژوازی در آنان موجود بود و هم‌چنین آنان را فاقد تجربهٔ سیاسی می‌شناخت. این برخورد انتقادآمیز، رابطهٔ آیندهٔ پیشه‌وری را با حزب توده تحت‌الشعاع قرارداد.[۷۰] از سال ۱۹۴۰ (۱۳۱۹ خ) محکومیت زندانش، به تبعید در کاشان، تغییر یافت. او یک سال بعد، به‌هرحال به تهران برگشت و به فراهم کردن زمینه انتشار روزنامه‌ای به نام آژیر مشغول گردید.[۷۱]

پیشه‌وری، در گردهمایی خانهٔ سلیمان میرزا در روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۱ (۷ مهر ۱۳۲۰ خ)، زمانی که حزب جدید توده تشکیل شد، حضور داشت اما در آن موقع به این حزب وارد نشد.[۷۲] ایرج اسکندری می‌نویسد گرچه احتیاط پیشه‌وری در پیوستن به حزب توده طولی نکشید، دورهٔ عضویت او نیز چندان به درازا نینجامید. ایرج اسکندری هم‌چنین نوشته است که حزب توده در اولین کنگرهٔ خود تصمیم گرفت که پیشه‌وری را براین اساس که «او به اصول حزب متعهد نیست» از حزب اخراج کند. این مطلب ظاهراً اشاره‌ای است به تسلیتی که او به هنگام مرگ رضاشاه به چاپ رسانده بود.[۷۳]

اختلاف نظر، بر سر واقعیات زندگی پیشه‌وری به اوایل زندگی او محدود نیست. چگونگی مرگش نیز منازعهٔ پرجوش و خروشی را در بین سردمداران قدیم فرقهٔ دموکرات و هم‌چنین بین تاریخ‌نگاران متخصص دورهٔ استالین به وجود آورده است. مرگ او در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶ خ) در آذربایجان شوروی، یک سال پس از سقوط حکومت خودمختار آذربایجان و عزیمت رهبری فرقه به وقوع پیوست. مقامات شوروی، مرگ پیشه‌وری را رسماً نتیجهٔ تصادف اتومبیل اعلام کردند. اما در منابع دیگر گفته شده است که او را عوامل استالین ـ باقراوف، در بیمارستانی که پس از تصادف اتومبیل در آن‌جا بستری بود به قتل رساندند.[۷۴]

حاج میرزاعلی شبستری در سال ۱۸۹۸ (۱۲۷۷ خ) در شبستر، شهری در شمال غربی تبریز، به دنیا آمد. پس از به پایان بردن دورهٔ مکتب‌خانه، کار خود را مانند پدرش به عنوان تاجری خرده‌پا در بازار آغاز کرد. او هم مانند پدرش در شورش خیابانی شرکت داشت و لذا سرانجام به آذربایجان شوروی گریخت و تا سال ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۲۰ خ) همان‌جا زندگی کرد.[۷۵] در پی بازگشت به ایران، در اکتبر ۱۹۴۱ (مهر ۱۳۲۰ خ)، شبستری «انجمن آذربایجان» را پایه نهاد و یک ماه بعد روزنامهٔ آذربایجان را چاپ کرد. این روزنامه به زبان آذربایجانی بود. در فوریه ۱۹۴۲ (بهمن ۱۳۲۱ خ)، به جامعهٔ ضدفاشیست آذربایجان پیوست و دو ماه بعد، به عضویت نخستین مرکز حزب تودهٔ آذربایجان درآمد. عضویت او در حزب توده، به‌هرحال، کوتاه بود. در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ خ) از حزب توده بیرون آمد. گرچه شبستری هرگز تصدی امور اجرایی نداشت، اما مقامش به عنوان رئیس آذربایجان ملی مجلسی (مجلس ملّی آذربایجان) او را به عنوان شخصیت بانفوذی در فرقهٔ دموکرات درآورده بود.

صادق بادگان، در سال ۱۸۹۹ (۱۲۷۸ خ) در تبریز به دنیا آمده بود. پس از اتمام مکتب‌خانه رهسپار روسیه شد و تا سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ خ) در آن جا به عنوان تاجر اقامت داشت. [۷۶]در بازگشت به ایران، کار تجارت را در بازار تبریز ادامه داد. با تشکیل حزب توده در آذربایجان، وی در همان شهر، کار سیاسی خود را شروع کرد.[۷۷] در مدتی کوتاه، توانایی‌های «آپاراتچیک»* او آشکار شد، و او به زودی به ریاست کمیته ایالتی حزب توده آذربایجان رسید. هنگامی که فرقهٔ دموکرات و حزب توده به هم آمیختند، بادگان معاون (دبیرکل) فرقه شد. بادگان این مقام را حتی پس از اینکه رهبری فرقه به اتحاد شوروی فرار کرد حفظ نمود.[۷۸]

سلام‌الله جاوید (که قبلاً به مدادزاده شهرت داشت) در سال ۱۸۹۸ (۱۲۷۷ خ) در خلخال به دنیا آمده و هنگامی که ده ساله بود به باکو رفته بود. در آنجا، در اتحاد ایرانیان مشغول به تحصیل شد. این مدرسه را سوسیال دموکرات‌های ایرانی تأسیس کرده بودند. در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ خ) جاوید به انجمن دانشجویان مسلمان قفقاز پیوست و نخستین گروه دانشجویان ایرانی باکو را سازمان داد.[۷۹] پس از آشنایی با حیدرخان عمواوغلی، عضو فرقهٔ عدالت شد و بعد، به نام نمایندهٔ این فرقه به تبریز گسیل و مأمور شد با شیخ محمد خیابانی رابطه برقرار کند. ورود جاوید به تبریز، همراه با سرکوبی شورش خیابانی بود.[۸۰] وی هنوز

* apparatchik، واژه‌ای است روسی به معنای عضو دستگاه، عامل، نماینده یا جاسوس. آپاراتچیک یعنی جاسوسی و نمایندگی. ـم.

در تبریز بود که لاهوتی شورش خود را به‌راه انداخت. جاوید به شورش لاهوتی پیوست اما پس از درهم شکسته شدن آن به باکو فرار کرد. نُه سالِ بعد را جاوید در باکو گذرانید و در دانشگاه این شهر به تحصیل پزشکی پرداخت و به نام یک انقلابی در حزب تازه‌پای شوروی آذربایجان به‌کار مشغول شد.[۸۱] در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ خ)، یعنی شش ماه پس از آمدن به ایران، به وسیله پلیس مخفی رضاشاه دستگیر شد و دو سال در زندان به‌سر برد. بعد به‌کاشان تبعید گردید تا این که در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خ) رهایی قطعی یافت.[۸۲] جاوید هرگز به حزب توده نپیوست اما پس از بنیاد فرقهٔ دموکرات، عضو کمیتهٔ اجرایی آن شد. مقام وزارت امور داخله وی در حکومت خودمختار، بعد توسط حکومت مرکزی به استانداری آذربایجان تبدیل شد و در پی سقوط حکومت خودمختار، جاوید در تهران به‌سر می‌برد و دومین حرفه خود را که پزشکی بود دنبال می‌کرد.

جعفر کاویان، وزیر بعدیِ ارتش خلق (خلق قوشونی) در حکومت خودمختار آذربایجان، در سال ۱۹۰۰ (۱۲۷۹ خ) در تبریز به دنیا آمد. زندگی نظامی‌اش به دورهٔ شورش خیابانی برمی‌گردد. در آن موقع او رئیس گروه شبه نظامی بود. با سرکوبی شورش خیابانی، توجه خود را به نهضت اتحادیهٔ کارگری معطوف کرد و سازمان کارگری موسوم به «حزب کارگران» را پایه گذاشت[۸۳] که «تنها کارگران را به عضویت می‌پذیرفت.»[۸۴] او، به همراه جاوید، در شورش لاهوتی هم شرکت داشت. پس از درهم شکسته شدن شورش ناپایدار لاهوتی، کاویان به آذربایجان شوروی فرار کرد. در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ خ)، پس از اقامتی کوتاه در باکو، به ایران برگشت و محفل دست‌چپی جدیدی را بنا نهاد که در نتیجه دستگیر و به هفت سال زندان محکوم شد.[۸۵] او سال‌های بعد را در تبعید داخلی، در زنجان، گذرانید و در آن‌جا نانوایی باز کرد. هنگام اشغال ایران به وسیله متفقین به تبریز برگشت.[۸۶] او هم مانند جاوید هرگز عضو حزب توده نشد ولی از معماران اصلی فرقهٔ دموکرات بود.

برای ایرانیان، وقتی از فرقهٔ دموکرات سخن می‌گویند، یادآوری دو نام بسیار عادی است: پیشه‌وری و غلام‌یحیی. غلام‌یحیی دانشیان، در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ خ) در سراب به دنیا آمده بود. دانشیان در سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خ) سراب را ترک گفت و به پدرش که در مناطق نفتی باکو کار می‌کرد پیوست. پس از برقراری حکومت شوروی در آذربایجان، به‌کامسامول (Komsomol) (سازمان جوانان حزب) پیوست که نهادی بود وابسته به حزب کمونیست آذربایجان شوروی و در دورهٔ «تربیت کادر» این سازمان شرکت کرد. بعد به ریاست کمیتهٔ حزب کمونیست محلهٔ صابونچی، ناحیه‌ای نزدیک باکو، گمارده شد. این مقام را تا

مراجعت‌اش به ایران، در سال ۱۹۳۷ میلادی (۱۳۱۶ خ)، برای پانزده سال نگاه‌داشت.[۸۷] دانشیان پس از بازگشت دستگیر شد و شش ماه در زندان بود. در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خ) کوشید تا دهقانان بی‌زمین کوچانده شده راکه علیه مالکان در ناحیه سراب سر برافراشته بودند سازمان دهد.[۸۸] بعد به شهر میانه در جنوب غربی تبریز رفت و در آن‌جا به شعبه محلی حزب توده و سازمان کارگری وابسته به آن پیوست.[۸۹] به‌هنگام تشکیل فرقه، او در پیوستن به آن تردید نکرد و به‌زودی یکی از سازمان‌دهندگان عمدهٔ نیروی شبه نظامی موسوم به فدائیان گردید.

غالباً جنبه‌های فاجعه‌آمیز هر جریان سیاسی که منجر به شکست شود، به شخص اول یا دوم از پیشگامان عمده آن جریان به عنوان قربانیان ناشی از اوضاع و احوال تاریخی نسبت داده می‌شود. در مورد حکومت خودمختار آذربایجان، بی‌ریا، قطعاً چنین شخصیتی است. محمد بی‌ریا (یا حاج غلام اوغلو) در سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ خ) در تبریز به دنیا آمد.[۹۰] پدرش از درودگری امرار معاش می‌کرد. در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ خ) به آذربایجان شوروی گریخت و تحصیلات خود را در باکو دنبال کرد.[۹۱] بعد به ایران برگشت و به عنوان کارگر شهرداری در تبریز آغاز به‌کار کرد. بعد به راه‌آهن منتقل شد.[۹۲] پس از تأسیس حزب توده، بی‌ریا، عضو این حزب شد و به زودی در سازمان کارگری وابسته به این حزب فعّال گردید. در زمان ادغام حزب توده با فرقهٔ دموکرات، او در اتحادیهٔ مرکزی کارگران و رنجبران آذربایجان، دبیر اول شد.

بی‌ریا جدای از استعداداش به عنوان «آپاراتچیک»، مسلمانی معتقد و شاعر بود. اشعار او به آذری و فارسی، «گرچه خالی از ظرافت است، متضمن بعضی مفاهیم ادبی» است. کنسول بریتانیا در تبریز از او به عنوان «هجویه‌سرای حزب توده» نام می‌برد.[۹۳] در حکومت خودمختار، بی‌ریا، به عنوان وزیر فرهنگ و معاون پیشه‌وری گمارده شد. او این دو مقام را در حالی که دبیر اول اتحادیه کارگری هم بود، حفظ کرد. معاونت پیشه‌وری را چندان طولانی ادامه نداد. درست پیش از سقوط حکومت خودمختار، زمانی که پیشه‌وری غایب بود، بی‌ریا به عنوان رئیس فرقه تعیین شد اما او این سمت را فقط چند روز به‌عهده داشت.[۹۴]

در مورد مسألهٔ زبان، بنابر نوشتهٔ نصرالله جهانشاه‌لو افشار، بی‌ریا به عنوان دست‌پرورده میرزا ابراهیم‌اف، به زودی نشان داد که «یکی از جانبداران پر و پا قرص زبان آذربایجانی» است. جهانشاه‌لو افشار هم چنین می‌نویسد که «در چند فرصت، او حتی علناً از عقیده به آذربایجان بزرگتر حمایت می‌کرد، یعنی این که آذربایجان ایران باید از ایران جدا شود و به آذربایجان شوروی بپیوندد.»[۹۵] پس از سقوط حکومت خودمختاری، بی‌ریا، در تبریز ماند

و از سوی جمعیت طرفدار حکومت مرکزی مورد حمله قرار گرفت و سخت مجروح شد. این حادثه باعث شده است که بعضی از شاهدان عینی، از جمله روسو (R. Rossow) کنسولیار (ایالات متحد) آمریکا در تبریز، تصور کند که بی‌ریا کشته شده است[۹۶]. در واقع، بی‌ریا نجات یافت و به آذربایجان شوروی فرار کرد. جایی که مشکل‌ترین دورهٔ زندگی خود را گذرانید. او پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ خ) به تبریز آمد و در سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴ خ) همانجا درگذشت. بی‌ریا زندگی خود را در تبعید، با سردبیری آذربایجان، نشریه رسمی فرقهٔ دموکرات که در باکو چاپ می‌شد، شروع کرد. او همچنین متصدی برنامه رادیویی تبلیغاتی بود که از آذربایجان شوروی برای ایران پخش می‌شد. پس از دو سال زندگی در آنجا، در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ خ) درخواست کرد به وی اجازه مراجعت به ایران داده شود. متأسفانه او عکس‌العمل مقامات شوروی را نادرست برآورد کرده بود زیرا پس از این درخواست به داشتن روابط مخفی با حکومت ایران متهم و به تبعید در سیبری محکوم شد.

در سال‌های پس از آن، برخورد ایدئولوژیکی بی‌ریا کاملاً تغییر یافت و به یک مسلمان ملتزم تبدیل شد. بیشتر اشعاری که دراین دوره نوشته در ستایش از پیامبر اسلام، حضرت علی و رضاشاه است. پس از مرگ استالین و شروع بعضی از مراتب استالین زدایی در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴ خ)، از وی دوباره اعادهٔ حیثیت شد و اجازه یافت به باکو برگردد. بی‌ریا، در واقع این بار، مسلمانی متعهد شده بود و لذا بار دیگر با مقامات شوروی به مشکل برخورد. در جریان کارهای خیریه، به‌خصوص در تغذیهٔ بعضی بچه‌های فقیر بی‌پناه، دستگیر و به اتهام ساختگی لواط به پنج سال زندان محکوم شد. در واقع او هفت سال در زندان گذرانید. بی‌ریا در آزادی دوباره، بار دیگر در باکو ساکن شد و تا سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ خ) در آن‌جا بود و در این سال توانست به ایران مراجعت کند.

مرکز ثقل رهبری فرقهٔ دموکرات، یعنی هفت تن از متنفذترین شخصیت‌هایی که سوابق و شرح زندگی آنان را در این‌جا به‌تفصیل آوردیم همه از طبقهٔ متوسطِ پایین یا طبقه‌ای با پیشینهٔ کارگری بودند. آنان اصلاً آذربایجانی نژاد و متولد ایران بودند. در زمان تشکیل فرقه متوسط سن این گروه چهل و چهار سال بود. ضمناً هریک از اینان سالی چند را در روسیه یا آنچه بعداً اتحاد شوروی شد، گذرانیده بودند. از این هفت تن، پنج نفرشان به‌طور فعال با نهضت جنگل، خیابانی و نخستین جنبش کمونیست‌ها رابطه داشتند. در زمان تشکیل فرقه، از این عده تنها سه نفر عضو حزب توده بودند.

اگر به جدول دو نگاه کنیم، روشن می‌شود که گروه بزرگتری از ۲۵ تن از رهبران فرقه که مشخصات عمده آنان ارائه گردیده، هریک، به استثنای عابدین نوایی، از تبار آذربایجانی‌اند و در ایران به دنیا آمده‌اند و متوسط سن‌شان ۳۹ سال بوده است. ۳۶٪ اینان از طبقه پایین متوسط یا از خانواده کارگرانند. ۴۸٪ از خانواده‌های طبقات متوسط یا بالای متوسط و ۱۶٪ از قاجار یا از سرشناسان ایلات بوده‌اند. در حالی که ۱۱٪ ، یا در همین حدود، از امتیاز تحصیلات عالی‌تر برخوردارند بقیه یا مکتب‌خانه را تمام کرده‌اند، یا مدارس سنتی مذهبی یا چندسال از تحصیلات دبیرستانی را. چیزی که دربارهٔ این درصدها قابل توجه است اهمیت روبه افزایش سهمی است که لایه‌های پایین‌تر یا میانهٔ جامعه در زندگی سیاسی ایران داشته‌اند.

جدول ۲ [۹۷]

پیشینهٔ اجتماعی و سیاسی رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان و حکومت خودمختار آذربایجان[۹۸]

نام	محل تولد	تاریخ تولد میلادی/خورشیدی	ریشهٔ‌نژادی	پایگاه‌طبقاتی	تحصیلات	شغل پیش‌از پیوستن به‌فرقه	محل اقامت	سابقه سیاسی
پیشه‌وری	خلخال	۱۲۷۱/۱۸۹۲	آذربایجانی	طبقه کارگر	دبیرستان	روزنامه‌نگار	تهران	حزب‌کمونیست،جنگلی
شبستری	شبستر	۱۲۷۷/۱۸۹۸	〃	طبقه متوسط شهری	دبستان	تاجر/روزنامه‌نگار	تبریز	خیابانی
بادگان	تبریز	۱۲۷۸/۱۸۹۹	〃	〃	〃	تاجر	〃	توده
جاوید	خلخال	۱۲۷۷/۱۸۹۸	〃	طبقه پایین شهری	پزشکی	پزشک	تهران	حزب‌کمونیست
کاویان	تبریز	۱۲۷۹/۱۹۰۰	〃	طبقه کارگر	دبستان	نانوا	تبریز	حزب‌کمونیست،خیابانی
دانشیان	سراب	۱۲۸۵/۱۹۰۶	〃	〃	〃	فلزکار	میانه	حزب توده، اتحادیه کارگری
بی‌ریا	تبریز	۱۲۹۳/۱۹۱۴	〃	〃	〃	کارگر	تبریز	حزب توده، اتحادیه کارگری
قیامی	تبریز	۱۲۷۰/۱۸۹۱	〃	طبقه فرامتوسط شهری	حقوق	استاندارآذربایجان	تبریز	حزب‌کمونیست،خیابانی، توده
کبیری	مراغه	۱۲۶۸/۱۸۸۹	〃	ازتبار قاجاریه	دبیرستان	کارمند	تبریز	نداشته
جهانشاهلوافشار	تهران	۱۲۹۲/۱۹۱۳	〃	سران ایلیاتی	پزشکی	مدرس دانشگاه	تهران	پنجاه‌وسه‌نفر،حزب توده
شاهین	تبریز	۱۲۹۵/۱۹۱۶	〃	طبقه متوسط شهری	دبیرستان	کارمند	تبریز	〃
شمیده	خلخال	۱۲۹۳/۱۹۱۴	〃	طبقه کارگر	〃	نداشته	تهران	حزب‌کمونیست،توده،اتحادیه کارگری

نام	محل تولد	تاریخ تولد میلادی/خورشیدی	ریشهٔ‌نژادی	پایگاه‌طبقاتی	تحصیلات	شغل پیش‌از پیوستن به‌فرقه	محل اقامت	سابقه سیاسی
چشم آذر	تبریز	۱۲۹۹/۱۹۲۰	آذربایجانی	طبقه فرومتوسط شهری	دبستان	نداشته	تبریز	حزب توده
پناهیان	تبریز	۱۲۸۳/۱۹۰۴	«	طبقه متوسط شهری	تحصیلات‌نظامی	سرهنگ	تهران	حزب توده
ولایی	تبریز	۱۲۹۰/۱۹۱۱	«	طبقه متوسط روستایی	دبستان	نداشته	تبریز	حزب توده
ابراهیمی	آستارا	۱۲۹۷/۱۹۱۸	«	طبقه متوسط شهری	حقوق	نداشته	تبریز	حزب توده
عظیما	تبریز	۱۲۹۰/۱۹۱۱	«	طبقه متوسط شهری	حقوق	قاضی	تبریز	حزب توده
الهامی	تبریز	۱۲۸۳/۱۹۰۴	«	طبقه بالای شهری	علوم سیاسی	شهردار تبریز	تبریز	نداشته
آذر	مشهد	۱۲۸۲/۱۹۰۳	«	ارتشی	تحصیلات‌نظامی	سرهنگ	تهران	حزب توده
مهتاش	اسکو	۱۲۹۱/۱۹۱۲	«	طبقه متوسط روستایی	دامپزشکی	رئیس ادارهٔ کشاورزی	تبریز	حزب توده
اورنگی	تبریز	۱۲۸۹/۱۹۱۰	«	طبقه متوسط شهری	پزشکی	رئیس اداره بهداری	تبریز	نداشته
نوایی	تهران	۱۲۸۵/۱۹۰۶	فارسی	طبقه فرامتوسط شهری	تحصیلات‌نظامی	سرهنگ	مشهد	حزب توده
رسولی	تبریز	۱۲۸۳/۱۹۰۴	آذربایجانی	« «	دبیرستان	کارمند	تبریز	نداشته
پیشنمازی	سردرود	۱۲۸۴/۱۹۰۵	«	طبقه پایین روستایی	«	تاجر	تبریز	حزب توده
رفیعی	تبریز	۱۲۶۵/۱۸۸۶	«	ازتبار قاجاریه	دبستان	کارمند	تبریز	«

جدول ۳

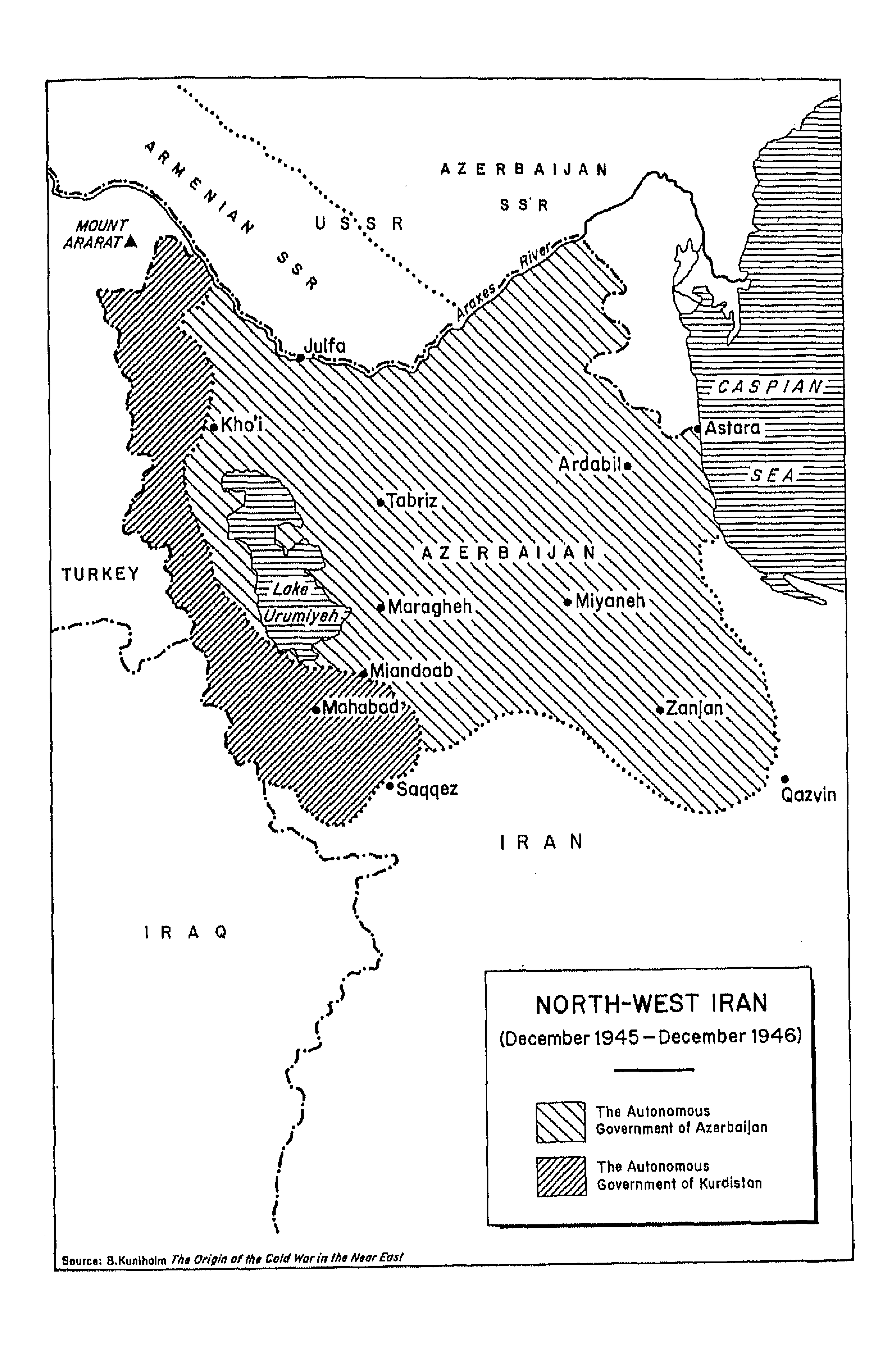
مقام رهبران حکومت خودمختار آذربایجان و موقعیت بعدی آنان

نام	مقام در فرقهٔدموکرات آذربایجان و حکومت خودمختاری	دوران بعدی
پیشه‌وری	رئیس فرقه؛ نخست‌وزیر حکومت خودمختار	در آذربایجان شوروی کشته شد
شبستری	عضو فرقه؛ عضو شورای اجرایی فرقه؛ رئیس مجلس ملی	کناره‌گرفته‌ازفعالیت‌سیاسی؛ مقیم درایران
بادگان	معاون فرقه؛ عضو شورای اجرایی	درگذشته در آذربایجان شوروی
جاوید	وزیر داخله؛ عضو شورای اجرایی	کناره‌گرفته‌ازفعالیت‌سیاسی؛ مقیم درایران
کاویان	وزیر نیروهای مسلح؛ عضو شورای اجرایی	درگذشته در آذربایجان شوروی
دانشیان	فرمانده فدائیان؛ رئیس حکومت خودمختار درتبعید	" " " "
بی‌ریا	وزیر فرهنگ؛ عضو شورای اجرایی	بازگشت به ایران؛ درگذشت در تبریز
قیامی	ریاست محکمه قضایی؛ عضو شورای اجرایی	درگذشته در آذربایجان شوروی
کبیری	وزیر پست؛ عضو شورای اجرایی	پس از سقوط حکومت خودمختار در تبریز اعدام شد
جهانشاهلو‌افشار	معاون نخست‌وزیر؛ عضو شورای اجرایی	پس از اقامت طولانی در شوروی، مهاجرت به غرب
شاهین	رئیس‌دفتر نخست‌وزیر؛ حکمران‌ارومیه دردوران حکومت‌فرقه	مورّخ در آکادمی باکو
شمیده	رئیس کمیته میانه	" " "
چشم آذر	مشاور ارشد نخست‌وزیر	رئیس حکومت خودمختار در تبعید
پناهیان	فرمانده نیروهای دولتی	درگذشته در مسکو
ولایی	رئیس کمیته تبریز	درگذشته در آذربایجان شوروی
ابراهیمی	دادستان کل	پس‌از سقوط حکومت خودمختار در تبریز اعدام شد

نام	مقام در فرقهٔدموکرات آذربایجان و حکومت خودمختاری	زندگی بعدی
عظیما	وزیر دادگستری	مهاجرت به غرب از ایران
الهامی	وزیر مالیه	درگذشته در آذربایجان شوروی
آذر	فرمانده نیروهای دولتی	درگذشته در ایران پس از بازگشت
مهتاش	وزیر کشاورزی	بازگشت به ایران
اورنگی	وزیر بهداری	در ایران باقی ماند
نوایی	رئیس امورمالی قوای مسلح	بازگشت به ایران
رسولی	وزیر اقتصاد	در ایران باقی ماند
پیشنمازی	افسر قوای مسلح	درگذشته در آذربایجان شوروی
رفیعی	عضو شورای اجرایی	در ایران باقی ماند

فرقه دموکرات و حکومت خودمختار اعضا و کارکنان خود را از بین آنانی که پیش از آن مسئولیتی دولتی داشتند استخدام می‌کردند. از این‌که بگذریم، بیش از هفتاد تن از مأموران نظامی که سابقه خدمت قبلی در ارتش ایران داشتند، پاره‌ای از مقامات بلندمرتبه اداری، از جمله یک فرماندار و دونفر مدیرکل سابق، در حکومت خودمختار مناصبی به‌عهده داشتند.

وقتی سابقهٔ سیاسی این گروه بزرگتر رهبری فرقه را مورد ملاحظه قرار دهیم روشن می‌شود که فرقهٔ دموکرات نمی‌توانست بدون ادغام با شعبهٔ آذربایجانی حزب توده، به عنوان یک حزب سیاسی، موفقیتی به دست آورد. هرچند مرکزیت فرقه، مشتمل بر درصد اندکی از اعضای سابق حزب توده بود اما حدود ۶۸٪ از کادر رهبری حکومت خودمختار، یا از اعضای حزب توده یا وابسته به اتحادیه کارگری آن بودند. چنین اعضایی روابط نزدیکی با مراکز حزب توده نگه نداشتند. آنان چنین می‌پنداشتند که منافع استوار مشترکی با حزب توده نداشته‌اند. بسیاری از آنان حزب توده را دنبال کنندهٔ اهداف سیاسی متأثر از حال و هوای «ذهنیّت غربی» به شمار می‌آوردند.[۹۹]


ARMENIAN SSR
U S S R
AZERBAIJAN SSR
MOUNT ARARAT
Araxes River
Julfa
Kho'i
Ardabil
Astara
CASPIAN SEA
Tabriz
AZERBAIJAN
TURKEY
Lake Urumiyeh
Maragheh
Miyaneh
Miandoab
Mahabad
Zanjan
Saqqez
Qazvin
IRAN
IRAQ
NORTH-WEST IRAN
(December 1945 – December 1946)
The Autonomous Government of Azerbaijan
The Autonomous Government of Kurdistan
Source: B.Kuniholm The Origin of the Cold War in the Near East

٦

حکومت خودمختار آذربایجان

نیروی دموکراتیک‌سازی، خودبه خود به حل این مشکل کمک می‌کند که چگـونه دولت‌ها و رژیم‌ها می‌توانند در انظار شهروندان خود، حتی اگر هم تأثیری نداشته باشد، به کسب مشروعیت بپردازند. طبیعی است که دولت‌ها، به‌طور روزافزونی، تمام دستگاه قدرتمند خود را، از سطح مدارس ابتدایی به بالا، در رابطه با ساکنان کشور، به کار می‌برند تا وجهه و میراث ملی را بگسترانند و ملت را به زور منسجم سازند و همگان را به کشور و پرچمش پیوند دهند و این‌ها، غالباً، با ابداع سنت‌ها و یا حتی با ایجاد ملت‌هایی همراه می‌شود.

یی. جی. هابزباوم

ملت‌ها و ناسیونالیسم از سال ۱۷۸۰، صفحه ۸۹.

استقرار خودمختاری

آنچه چند ماه قبل چیزی بیشتر از رؤیایی فریبنده به نظر نمی‌رسید، در اواخر پاییز ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ) به واقعیت پیوست. در ۱۲ دسامبر (۲۱ آذرماه) این سال، مجلس ملی آذربایجان

با ۷۵ نماینده حاضر از مجموع ۱۰۱ نفر نماینده، رسماً، افتتاح شد. از این یکصد و یک نفر نماینده، شانزده نفر کارگر، بیست و شش نفر کشاورز، بیست و چهارنفر روشنفکر (مشتمل بر آموزگار، روزنامه‌نگار، پزشک، مهندس و غیره)، سیزده نفر کارمند اداری، دو نفر کارخانه‌دار، هفت نفر تاجر، یازده نفر مالک و دو نفر روحانی بودند.[۱] حاجی میرزا علی شبستری که در آن هنگام ۴۷ ساله بود به عنوان رئیس مجلس برگزیده شد. پس از گزینش رئیس، مجلس به انتخاب هیأتی رأی داد که به‌عنوان هیأت رئیسهٔ پارلمانی و در واقع جایگزین «هیأت ملی» بود.[۲] گام بعدی مجلس، برپا کردن سازمان قوهٔ مجریّه بود.

حکومت ملی آذربایجان، نامی بود که مجلس ملی به‌طور رسمی برای نامیدن دستگاه اداره‌های دولتی قوهٔ مجریهٔ ایالت پذیرفته بود. قوّه مجریّه که شامل نیروی نظامی و سازمانهای فرعی سیاسی بود به عنوان «قوه‌ای کاملاً متمایز از قوه مقنّنه» تعریف گردید. قوهٔ مقنّنه در مجلس ملّی آذربایجان متجلی می‌شد.[۳]

قوهٔ مجریه به وسیلهٔ «دولت»ی که با عنوان «دولت خودمختار ملی آذربایجان» نامیده می‌شد، اِعمال می‌گردید. در نتیجه، طرحی برای هیأت دولت تنظیم شد که شامل دوازده نفر وزیر بود که نمایندگان دولت خودمختار ملی (میلی مختار دولتی) به حساب می‌آمدند. ده نفر وزیری که کابینه را تشکیل می‌دادند عبارت بودند از: وزرای داخله، مالیه، خلق قشونی، (ارتش خلق)، عدلیه، کشاورزی، بهداشت، راه ـ پست و تلگراف و تلفن، تجارت و اقتصاد، کار و زحمت و فرهنگ. در رأس کابینه نخست‌وزیر (باش وزیر) قرار داشت.[۴] قابل توجه است که در فرمان‌های مجلس ملی، به ایجاد وزارت امور خارجه هیچ اشاره‌ای نشده بود. این امر نشانگر آن است که دموکرات‌ها، اقتدار حکومت مرکزی را در این بخش پذیرفته بودند و قصد داشتند نشان دهند که «آن‌گونه خودمختاری که آنان در جستجویش هستند مساوی با استقلال نیست.»[۵]

پیشه‌وری، به وسیلهٔ مجلس، به عنوان نخست‌وزیر برگزیده و دعوت شد که کابینه خود را تشکیل دهد و برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند. اعضای کابینه‌ای که او معرفی کرد عبارت بودند از: جاوید (داخله)، کاویان (ارتش خلق)، مهتاش (کشاورزی)، بی‌ریا (فرهنگ)، اورنگی (بهداشت)، الهامی (مالیه)، عظیما (عدلیه)، کبیری (راه، پست، تلگراف و تلفن)، و رسولی (تجارت و اقتصاد).[۶] ازاین گذشته، پیشه‌وری، قیامی را به عنوان رئیس دیوان عالی عدالت آذربایجان و فریدون ابراهیمی را به عنوان دادستان کل آذربایجان معین کرد.[۷]

از بین یازده نفر عضو کابینه، هفت نفرشان پیش از این نیز مقاماتی اداری و اجرایی

داشتند. هم‌چنین، دو نفر از این هفت نفر، در واقع همان مشاغل قبلی را داشتند و فقط عنوان آنان از مدیرکلی به وزیر تبدیل شده بود. به‌علاوه، از این یازده نفر، قبلاً هفت نفرشان در جریان‌های سیاسی فعالیت داشتند و پنج نفرشان نیز، عضو سابق حزب توده بودند. در ارزیابی این یازده نفر وزیر، کنسول بریتانیا در تبریز خاطرنشان می‌کند که همهٔ این افراد «شخصیت‌های شناخته شده‌ای نبودند» و می‌افزاید که «از تمام افراد کابینه، تنها دو نفرشان توانایی قابل توجهی داشتند، یکی نخست‌وزیر و دیگری بی‌ریا، وزیر فرهنگ.»[۸]

هنگامی که حکومت ملی آذربایجان برپا شد، برنامه‌ای مشتمل بر بیست مادهٔ مجزا، تنظیم و منتشر کرد. در این برنامه، پس از تذکر و تکرار این مطلب که «به استقلال و تمامیّت ارضی ایران ملتزم است» و ابراز تمایل به این‌که «قصد لطمه زدن به حاکمیّت ایران را ندارد»، اعلام شده بود که حکومت ملی آذربایجان می‌خواهد یک رشته تغییرات و اصلاحات در آذربایجان به اجرا درآورد که اهمّ آنها عبارت بودند از:

- طرح و شالوده‌ریزی برای انتخاب اعضای انجمن‌های ایالتی؛
- اخراج عناصر نامطلوب ژاندارمری و ادارهٔ پلیس؛
- اصلاحِ نحوهٔ تخصیص مالیاتی جاری و تهیه بودجهٔ سالانه برای ایالت؛
- اقدام به سازماندهی متناسب و متمرکز برای ارتش خلقی و فداییان؛
- اعلام زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی مورداستفاده در مدارس؛
- اجرای اقدامات ضروری برای تنظیم روابط مالک و زارع؛
- تدوین قانون جامع کار؛
- تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی به وسیلهٔ سرمایه‌داران و استقرار امنیت برای سرمایه.[۹]

آنچه دولت جدید اعلام کرد قطعاً بیشتر و فراتر از آن بود که معمولاً از اصطلاح «خودمختاری محلی» فهمیده می‌شود. این امر به‌خصوص در رابطه با تجدید سازمان نیروی مسلح کشور چشمگیرتر بود. هم‌چنین، در برنامهٔ حکومت ملی آذربایجان، گه‌گاه اشاراتی به تقاضاهای معیّنی بود که از زمان استعفای رضاشاه، در محافل اصلاح‌طلب ایران، شنیده می‌شد. از جمله مهمترین‌شان تقاضای اصلاحات ارضی بود. به‌هرحال، حکومت، آگاهانه در جستجوی جلب پشتیبانی وسیعی در سرتاسر آذربایجان بود و می‌کوشید با عرضهٔ برنامه‌های معتدل، طوری عمل کند که هیچ گروه خاص اجتماعی را نرنجاند. از یک سو، تهیه قانون جامع کار مطرح شد و وعدهٔ اصلاحاتی که روی اجارهٔ زمین‌ها اثر می‌گذاشت عرضه

می‌گردید و در عین حال، آشکارا اعلام می‌شد که به مالکیت خصوصی احترام گذاشته می‌شود و تنها تغییراتی مطرح می‌شد که هم برای مالکان و هم برای کشاورزان منصفانه باشد.

هرچند که استراتژی سیاسی دموکرات‌ها متناسب با حرکت شورشی‌شان تنظیم شده بود، از این‌که سازمان اداری قبلی کنار گذاشته شود و آن‌را کاملاً با ساختار جدیدی جایگزین کنند اثری دیده نمی‌شد. همان‌گونه که کنسول امریکا در تبریز یادآوری کرده است: «به‌طور کلی ساختار قدیمی مدیریت داخلی نگاهداری شده و بیشتر کارکنان پایین رتبهٔ ادارات، ظاهراً در اجابت درخواست پیشه‌وری، بر سر کار مانده‌اند» یعنی «آرام مثل گذشته به کار مشغول هستند.»[۱۱]

برخلافِ تصدّیِ ادارات دولتی، به دست گرفتن اختیار امور در ارتش برای حکومت خودمختار چندان آسان نبود. گرچه، طی دو هفته «ژاندارمری از پا درآمد و به نظر می‌رسید که دموکرات‌ها بر منطقهٔ وسیعی که از سراب آغاز می‌شد و تا میانه و میاندوآب امتداد می‌یافت و تا آن سوی خطوط ارتباطی بین تبریز و بقیهٔ ایران می‌رسید چیره گشته‌اند،»[۱۲] اما وقتی دموکرات‌ها کوشیدند بر پادگان نظامی ارومیه (رضاییه سابق)، اردبیل و تبریز دست یابند، با مشکلاتی روبه‌رو شدند.

تسلیم پادگان تبریز رسماً در ۱۳ دسامبر (۲۲ آذرماه) اعلام شد. پس از چند هفته کشمکش و سردرگمی، اعلامیهٔ مشترکی به وسیلهٔ سرهنگ درخشانی فرماندهٔ پادگان تبریز و پیشه‌وری، که خود را در طول مذاکرات به عنوان «رئیس حکومت داخلی آذربایجان» معرفی می‌کرد، صادر شد که تحقّق تسلیم پادگان را به شرایط زیر موکول می‌ساخت:

- همهٔ تسلیحات و توپخانهٔ پادگان به حکومت داخلی تحویل می‌گردد؛
- حکومت داخلی همه اقدامات لازم را برای عزیمت سالم هر مأموری که مایل نیست در آذربایجان بماند فراهم می‌کند؛
- آن دسته از افراد نظامی که مایلند با حکومت جدید همکاری کنند پس از ادای سوگند وفاداری به حکومت داخلی به کار دعوت خواهند شد.[۱۳]

پادگان ارومیه مدتی بیشتر طول کشید تا تسلیم شد. در آنجا حتی بین سربازان با فداییان در پادگان زد و خورد مسلحانه درگرفت. پس از تسلیم پادگان تبریز، فرمانده پادگان ارومیه و معاون استاندار آذربایجان غربی، سرهنگ زنگنه، به‌طور جدّی، در برابر دموکرات‌ها به مقاومت پرداخت. پس از یک‌هفته درگیری، مهمات موجود در پادگان رو به اتمام گذاشت.

، در کنار این، عامل مهمتر فشار شوروی‌ها بود. مطابق ارزیابی کنسول بریتانیا، اگرچه «مدرکی نیست که از فعال بودن آنها (شوروی‌ها) حکایت کند... اما تردیدی نیست که حضورشان در پیروزی فداییان سهم عمده‌ای داشته است.»[۱۴] وقتی که سرانجام پادگان ارومیه تسلیم حکومت خودمختار شد، فرماندهٔ آن، سرهنگ زنگنه دستگیر و به تبریز اعزام گردید و در آنجا محاکمه و به ده سال زندان محکوم شد.[۱۵] با تسلیم پادگان ارومیه در (سی‌ام آذر ۱۳۲۴ خ) آخرین مانع جلوگیری از إعمال قدرت تام حکومت خودمختار در سراسر آذربایجان نیز از بین رفت.

عکس‌العمل مردم آذربایجان به استقرار حکومت خودمختار، بیش از این که با شور و شوق توأم باشد، از نگرانی آنان حکایت می‌کرد. اگرچه بیشتر اصلاحاتی که در برنامهٔ حکومت ملی آذربایجان وعده داده شده بود، مورد استقبال بیشتر آذربایجانی‌ها قرار داشت[۱۶] اما روشی راکه دموکرات‌ها در نیل به این اصلاحات به‌کار می‌بردند، نگران کننده بود. عناصر آگاه‌تر سیاسی، با هرگونه نظری که نسبت به دموکرات‌ها داشتند، در محکومیّت رفتار حکومت مرکزی صریح و بی‌پرده بودند. اعتقاد عمومی بر این بود که در مورد حوادث جاری حکومت مرکزی مسئولیت عمده را برعهده دارد. یکی‌از شاهدان عینی چنین می‌نویسد:

> هریک از اهالی این ایالت، که طرف صحبت من واقع می‌شد، حتی آنانی که سرسختانه با دموکرات‌ها و برنامه جاری آنان مخالفت داشتند از حکومت مرکزی شاکی بودند. عقیده عمومی این بود که حکومت مرکزی را باید مسبّب نارضایی‌هایی به شمار آورد که سرچشمهٔ اقدام شورشیان است.[۱۷]

بنابراین، وقتی که دموکرات‌ها با بی‌باکی برای تصرّف قدرت قدم برداشتند، از نارضایتی فراوانی که حکومت مرکزی در سرتاسر ایالت به وجود آورده بود بهره‌برداری کردند - تاکتیکی که در قلمرو سیاست بسیار رایج است.

در حالی که دموکرات‌ها، برای تحکیم قدرت حکومت خودمختار در سرتاسر آذربایجان تلاش می‌کردند، حکومت مرکزی در تهران، ضمن منکر شدن قاطعانه پیشرفتهای فرقهٔ دموکرات آذربایجان، تصمیم گرفت شخصیتی مورد اعتماد و معتبر به استانداری آذربایجان بگمارد. امید حکومت مرکزی این بود که این اقدام بتواند دموکرات‌ها را به اعادهٔ آنچه به دست آورده‌اند و ترک شورش وادارد. حکیمی که یک‌بار دیگر، پس از سقوط حکومت

صدرالاشراف در (سوم آبان ۱۳۲۴ خ) نخست‌وزیر شد، در اواخر آبانماه، نخست وزیر سابق، بیات را به عنوان استاندار جدید آذربایجان تعیین کرد. انتصاب بیات به وسیلهٔ حکیمی، نشانهٔ روشنی بود از حسن‌نیت دولت برای پایان دادن به حالت خصمانه‌ای که بین تهران و تبریز حاکم شده بود.

بیات که «به‌نظر می‌رسید دل نگران ولی قطعاً خوش‌بین است» در پی ورود به تبریز، اعلامیه‌ای صادر کرد که «آماده است شکایات و پیشنهادها را بشنود و به مردم اطمینان داد که قصدش میانجیگری و رفع اختلاف است.»[۱۸] در هرحال، خوش‌بینی بیات چندان دوام نیاورد. پس از دومین دیدارش با رهبران فرقهٔ دموکرات، که عبارت بودند از پیشه‌وری، شبستری و بی‌ریا، بیات به نمایندهٔ امریکا در تبریز اقرار کرد که «او از این پس کنترل اوضاع و احوال را به هیچ وجه ندارد و افزود که راه‌حل قضیه تنها می‌تواند در سطوح بالا پیدا شود.»[۱۹] با این وضعیت، بیات چاره‌ای جز ترک آذربایجان نداشت لذا وی در (بیستم آذرماه) تقریباً پس از یک ماه کوشش نافرجام پذیرفت که مأموریت‌اش به شکست انجامیده است و به سوی تهران حرکت کرد.[۲۰]

بیات با یادآوری اینکه راه حل مسأله را فقط می‌توان در «عالی‌ترین سطح» جست، در واقع به‌طور غیرمستقیم این معنا را رسانده است که تنها درصورتی قدرت حکومت مرکزی در آذربایجان مستقر می‌شود که با مسأله در سطح بین‌المللی برخورد شود نه در سطح ملی. در واقع پس از شکست مأموریت بیات بود که حکیمی در «مراسله»ای به سفارت امریکا در تهران، از ملامت شوروی در آنچه در آذربایجان روی داده است اجتناب نکرد. در این «مراسله»، حکیمی تأکید می‌ورزد که:

> مردم آذربایجان تاکنون از «حقوق دموکراتیک» به آن‌گونه که در قانون اساسی و متمم آن آمده است، بهره‌مند بوده‌اند. شورشیان پشتیبانی مردم را ندارند لیکن آن‌چنان توده‌های مردم را ترسانده‌اند که ابراز هرگونه مقاومت محلی دشوار شده است.

او سپس ادامه می‌دهد که:

> اگر نیروهای ایرانی در آذربایجان آزادی حرکت داشتند، به آسانی می‌توانستند طغیان را فرونشانند. ممانعت شوروی از حرکت نیروهای امنیّتی ایران، با پیمان سه جانبه مغایر است.

، او در پایان به عنوان نتیجه‌گیری از شوروی درخواست می‌کند که:

از مداخله در امور داخلی ایران دست بکشد و کشور را از نیروهای خود تخلیه کند.[۲۱]

در ۱۹ ژانویه (۲۹ دیماه ۱۳۲۴ خ) حکیمی از هیأت ایرانی در سازمان ملل متحد خواست که موضوع را در شورای امنیت طرح کنند. حسن تقی‌زاده، مشروطه‌طلب کهنه‌کار مشهور آذربایجانی که در آن زمان ریاست هیأت ایرانی را در سازمان ملل متحد به‌عهده داشت، نامه‌ای به قائم‌مقام دبیرکل سازمان تسلیم و درخواست کرد «به مداخله روسیه در امور داخلی ایران» رسیدگی شود.[۲۲] پنج روز بعد، آندری ویشینسکی (Andrei Vyshinsky)، رئیس هیأت نمایندگی اتحاد جماهیر شوروی در سازمان ملل‌متحد، در پاسخی تند همهٔ اتهامات تقی‌زاده را رد و حضور نظامی کشور خود را در ایران، با اشاره به عهدنامهٔ ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ خ) ایران و شوروی،[۲۳] و پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ (۱۳۲۱ خ) توجیه کرد. وی «منکر شد که نیروهای شوروی با حوادث آذربایجان ارتباط دارند و تأکید نمود که تقاضای ایران بی‌پایه است.» او بر این مطلب چنین افزود که مذاکرات اخیر بین دو دولت با «نتایج رضایت‌بخشی» انجام گرفته است.[۲۴]

در این به اصطلاح مذاکراتی که مورد اشارهٔ ویشینسکی قرار گرفته است، حکیمی، به‌طور قطع، طرف مشورت واقع نشده بود. یکی از دلایل عمدهٔ سقوط حکومت حکیمی، در واقع ناتوانی وی در گشودن باب مذاکره با شوروی‌ها بود. تقدیر چنین بود که شخصی که بهترین موقعیت را برای مذاکره با شوروی‌ها داشت، رقیب حکیمی یعنی قوام‌السلطنه، باشد. قوام از مدتی پیش برای نخست وزیری خود مقدمه‌چینی[۲۵] نموده و ثابت کرده بود که تنها کسی است که شوروی‌ها آماده‌اند با او به مذاکره بنشینند.[۲۶]

در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۴۶ (اول بهمن‌ماه ۱۳۲۴ خ) حکیمی پس از سه ماه نخست‌وزیری استعفای خود را به مجلس داد. تقریباً همهٔ حزب‌های سیاسی کشور از کناره‌گیری حکیمی استقبال کردند. حتی طرفداران دربار در مجلس که همواره نگران بودند اگر حکیمی استعفا کند قوام، که به ناهمگامی با شاه شهرت داشت، موقعیت خوبی برای نخست‌وزیری خواهد داشت هم در خلال روزهای واپسین حکومت حکیمی او را حمایت نکردند. محبوب نبودن حکیمی در جریان گزینش نخست‌وزیر بعدی آشکار گردید. در مجلس ترتیبی داده شده‌بود که گزینش نخست وزیر جدید در روز ششم بهمن انجام گیرد. حکیمی علی‌رغم این که از نخست‌وزیری استعفا داده بود، بار دیگر، خود را به همراه قوام‌السلطنه و پیرنیا برای مقام

نخست‌وزیری نامزد کرد. به بیان دقیق‌تر، حکیمی، به نحو نامطلوبی در جریان رأی‌گیری در مجلس از ۱۰۴ رأی داده شده تنها یک رأی به دست آورد. این در حالی بود که قوام ۵۲ رأی و پیرنیا ۴۱ رأی آورده بودند.[۲۷]

در حالی‌که حزب‌های مختلف سیاسی و مطبوعات پایتخت از استعفای حکیمی خوشحال بودند، واکنش آنها پیرامون برپایی حکومت ملی در آذربایجان یکدست نبود. از پایان آذرماه، حزب‌های دست راستی که برخی از آنها با دربار همدست بودند برای بی‌اعتبار جلوه دادن کارهای دموکرات‌ها در آذربایجان، جبهه‌ای از مبارزه را گشوده بودند. روش اینان پیروی از همان شیوهٔ سنتی بی‌حیثیت کردن طرف مقابل بود. اینان دموکرات‌ها را چنین متّهم می‌کردند که:

> دموکرات‌ها مأموران بیگانه‌ای هستند که توانسته‌اند از مرز بگذرند و به آذربایجان بیایند، زیرا حکومت مرکزی بر مرزهای شمالی کشور نظارتی ندارد.

و نتیجهٔ منطقی این برخوردها این بود که:

> حکومت به اصطلاح ملی آذربایجان، در این استان، نه دارای مشروعیت است و نه برخوردار از پشتیبانی مردمی و تنها به کمک همسایگانی خصومت‌پیشه پا گرفته است.

از این گذشته، برخی از نمایندگان دست راستی مجلس از حکومت مرکزی درخواست می‌کردند که:

> برای پایان دادن به کارهای تروریستی دموکرات‌ها، هرگونه اقدام ممکنی را به عمل آورد تا خوشبختی دیرپای استان آذربایجان دوباره بازگردد.[۲۸]

از طرف دیگر، عکس‌العمل اولیه احزاب دست چپی و لیبرال و مطبوعات، نسبت به اقدامات دموکرات‌ها در آذربایجان، علی‌رغم آنچه که انتظار می‌رفت، بیشتر سرد و غیردوستانه بود. آن دسته از جرایدی که به حزب توده پیوند داشتند در وهلهٔ اول از اظهارنظر مستقیم دربارهٔ حوادث آذربایجان خودداری کردند. رهبری حزب توده می‌دانست که «فداکاری» شعبهٔ حزب در آذربایجان، در اضمحلال خود و پیوستن به فرقهٔ دموکرات، احساس تحقیر شدیدی بین روشنفکران حزب برانگیخته است.[۲۹] در نتیجه، رهبری حزب، دست‌کم در ظاهر به ایجاد «مجلس ملی» و «حکومت ملی» در آذربایجان علاقهٔ اندکی نشان می‌داد. برای درگیر نشدن به مسایل جاری، مطبوعات چپ‌گرا نیز خود را صرفاً به نقل اخبار از قول مطبوعات

محلی آذربایجان و یا از سخن پراکنی‌های رادیوهای بیگانه محدود ساخته بودند. عامل مهم دیگری که در این برخورد آشکارا سرد حزب توده تأثیر داشت این بود که حزب توده هنوز خود را حزبی می‌پنداشت که هوادار قانون اساسی و ملتزم به تداوم نظم و قانون در سرتاسر کشور است و رهبران حزب، توجیه قانونی همه اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان را اگر نه غیرممکن، اما مشکل می‌دیدند.

درحالی که حزب توده، که به عنوان یک حزب چپ‌گرای طرفدار شوروی شهرت داشت، در تعیین موضع خود نسبت به حوادث آذربایجان با دشواری روبه‌رو بود، عناصر لیبرال در ایران در نشان دادن دلواپسی خود بی‌پرده‌تر بودند. لیبرال‌ها پذیرفته بودند که در پشتِ کاسهٔ این قضایا، نیم‌کاسه‌ای نهفته است. روزنامه‌ای مانند *ایران ما* که با عوامل لیبرال مجلس همبستگی داشت، با شتاب، از «اقدامات ویرانگر» دموکرات‌ها در «رو دررویی با حکومت مرکزی» ـ علی‌رغم خواسته‌های عادلانه فرقهٔ دموکرات ـ خرده گیری کرد.

ایران ما، در مقاله‌ای زیر عنوان «جبههٔ ارتجاع آماده است تا از نقاط ضعف آزادیخواهان بهره‌برداری کند»، نخست در ستایش از هموطنان آذربایجانی چنین می‌نویسد:

> آنان، همواره خود را وقف آزادی و شکوه ایران ساخته‌اند و اینک، بنابر موقعیت جغرافیایی خود، با دور بودن از حوزهٔ سرنیزه‌های استبداد، از پاره‌ای آزادی‌های نهضت برخوردار شده‌اند.

اما مقاله با هشدار به آذربایجانی‌ها، ادامه می‌یابد که:

> هموطنان خود را که در فارس و دیگر نقاط کشور هنوز زیر سرنیزه به‌سر می‌برند به دست فراموشی نسپارید و برخی لغزش‌ها را که مشکلات بزرگ و جدی برای آنان به بار می‌آورد، مرتکب نشوید.

از این گذشته، *ایران ما*، در حالی که خویشتن‌داری و میانه‌روی را تشویق می‌کند، همدردی و حمایت خود را از دموکرات‌ها، این گونه ابراز می‌نماید:

> اگر دموکرات‌های آذربایجانی در راه پافشاری روی مسأله زبان و مسأله خودمختاری (که اجمالاً در مواد قانون اساسی آنجا که از انجمن‌های ایالتی و ولایتی صحبت می‌شود پیش‌بینی شده است) به افراط کشانده نشوند، در این صورت، به‌طور قطعی، همدردی تقریباً هشتاد درصد مردم ایران را به دست خواهند آورد.[۳۰]

به‌هرحال، هنگامی که اخبار استقرار حکومت ملی به تهران رسید، ایران ما، یک‌بار دیگر، پشتیبانی توأم با شور و شوق خود را این بار با این جملات بیان کرد:

موضوع آذربایجان و نهضتی که امروز در آنجا به وجود آمده و پاگرفته موضوعی است که در تاریخ ایران یک فصل برجسته‌ای را تشکیل خواهد داد. مخالفین این نهضت و اعضای هیأت حاکمه و عناصر ارتجاعی هرچه می‌خواهند بگویند و هرکار که می‌خواهند بکنند، ولی تاریخ این حقیقت را انکار نخواهد کرد که نهضت امروزی آذربایجان یک نهضت پرافتخاری است که هرقدر هم نواقصی یا معایبی داشته باشد، باز برای آسایش و خوشبختی طبقات محروم و بدبخت ملت ایران و برای نزدیک کردن اجتماع ایران به آزادی و استقلال واقعی و به تمدن بشریت کنونی نقش عمده‌ای را دارا خواهد شد.[۳۱]

دکتر مصدق که در آن هنگام رهبری فراکسیون نامنسجمی از سی تن از نمایندگان مجلس را، به عنوان «فراکسیون منفردین»[۳۲]، به‌عهده داشت، عکس‌العمل خود را پیرامون حوادث جاری آذربایجان، با صراحت بیشتری به مجلس اعلام کرد. وی پس از خواندن صورت بلندبالای شکایاتی که از گروه‌های گوناگون آذربایجانی دریافت کرده و نشانگر علل طغیان دموکرات‌ها بود، مخالفت خود را با حوادث مزبور چنین بیان داشت:

من عرض نمی‌کنم که دولت خودمختار در بعضی از ممالک مثل دول متحدهٔ امریکای شمالی و سویس نیست، ولی عرض می‌کنم که دولت خودمختار باید با رفراندوم عمومی تشکیل شود. قانون اساسی ما امروزه اجازهٔ تشکیل چنین دولتی را نمی‌دهد. ممکن است که ما رفراندوم کنیم. اگر ملت رأی داد، مملکت ایران مثل دول متحدهٔ امریکای شمالی و سویس دولت فدرالی شود. هیچ نمی‌توان گفت که در یک مملکت یک قسمت فدرال باشد و یک قسمت دولت مرکزی باشد. قانون اساسی یک قرارداد اجتماعی (contrat collectif) است این کنترا کُلکتیف، تا از طرف جامعه اصلاح یا نقض نشود، قابل اجراست. بنده هیچ مخالف نیستم که مملکت ایران دولت فدرالی شود. شاید دولت فدرالی بهتر باشد که هر ایالت یک چند اختیارات داخلی داشته باشد و بعد هم این ایالات با دولت مرکزی موافقت کنند و دولت مرکزی هم روابط بین‌المللی را اداره بکند. ولی هر تغییری، هر قسم تغییری که در قانون اساسی داده شود باید با رفراندوم عمومی باشد.[۳۳]

اگر به آذربایجان برگردیم ملاحظه می‌کنیم، که در آن موقع، اوضاع برای دموکرات‌ها

روبه‌راه بود. ملاحظات و تقبیح تمام عیار سیاستمداران تهران، در جراید محلی آذربایجان که تحت نظارت بودند، چندان مجال انتشار نداشت. حکومت خودمختار آماده شده بود تا قوهٔ مجریهٔ تازه به‌دست افتاده را به کار بیندازد.

دوران خوشبینی

دموکرات‌ها، در آغاز سال ۱۹۴۶ (یازدهم دی ماه ۱۳۲۴ خ) به دلایل زیادی امیدوار بودند که دورهٔ نوینی در شرف آغاز است، دوره‌ای که آنان در اِعمال قدرت مطلقه در آذربایجان هیچ مانع و رادعی نخواهند داشت. به‌طور کلی، مردم این منطقه از بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی که در چهار سال گذشته داشتند خسته بودند. از این فراتر عقیده رایجی وجود داشت دایر بر این‌که حکومت مرکزی، که مقرش در تهران است، نیازهای ویژه آذربایجان را نادیده گرفته است. مردم آذربایجان، امیدوار به انجام رشته‌ای از اصلاحات دور و دراز بودند که به نظرشان می‌توانست به رکود سیاسی و بحران اقتصادی منطقه پایان دهد. همگان به این دریافت رسیده بودند که حکومت مرکزی، اگر هم می‌توانست نقشی در برآوردن این آمال محلی داشته باشد، با وجود مجلسی پُرتفرقه که تصویب برنامه‌های هماهنگِ ملی در آن امکان نداشت، قادر نخواهد بود محدودهٔ اقتدارش را از حدود پایتخت فراتر بَرَد. به‌علاوه، شاه به‌طور کامل بی‌تأثیر به‌نظر می‌رسید و چنین توصیف شده بود که فردی است که «عادت کرده است هر کاری را با مشورت دیگران انجام دهد و برای وی دشوار است که مستقلاً تصمیم بگیرد.»[۳۴]

برای دموکرات‌ها، یکی دیگر از عوامل این اوضاع و احوال خوشبینانه، واقعیت برخورداری از حمایت «قوی‌ترین قدرت قاره‌ای آسیا - اروپا» در سطح بین‌المللی بود.[۳۵] در پایان جنگ دوم جهانی، ارتش سرخ، در سرتاسر اروپا، از برلین تا صوفیه و در خاور دور در منچوری و کره شمالی استقرار یافته بود. اتحاد شوروی، بیش از هر موقع دیگر، به تغییر دادن نقشهٔ سیاسی قبل از جنگ به ویژه در اروپا ملتزم شده بود. این به معنای پایان دادن به دورهٔ «سوسیالیسم فقط در یک کشور» بود. بنابراین، هنگامی که اتحاد شوروی دربارهٔ استقرار حکومت ملی آذربایجان اظهارنظر کرد که این اقدام «مطابق امیال و آرزوهای مردم آذربایجان»[۳۶] انجام یافته است، چندان شگفت‌آور نبود. طی روزهای نخستین خوشبینی در حکومت خودمختار، افزون بر توجه این حکومت به جلب پشتیبانی بیشتر مردم در

آذربایجان، دموکرات‌ها می‌بایست به مخالفت به وجود آمده در تهران هم توجه می‌کردند.

قوام‌السلطنه، در روزهای پیش از نخست وزیری، تصویری از خود نشان داده بود که وی تنها نامزد نخست وزیری است که قادر است انبوه مشکلات کشور را حل کند. در آن هنگام بین همه مشکلاتی که ایران با آن روبه‌رو بود، مهمترین مشکل «بحران آذربایجان» به شمار می‌رفت. در آن چارچوب سیاسی که تقریباً به هیچ وجه امکان همکاری بین «دولت» و مجلس به درد نخورِ پراز اختلاف وجود نداشت تنها راه چاره و علاج کردن این بحران انحلال مجلس بود.

دورهٔ رسمی مجلس چهاردهم به صورت عادی می‌باید در میانهٔ مارس ۱۹۴۶ (اواخر اسفندماه ۱۳۲۴ خ) پایان یابد. اما گروهی از نمایندگان مجلس مایل به تمدید تاریخ ختم دورهٔ چهاردهم بودند. این گروه به ریاست سید ضیاءالدین طباطبایی برای به اجرا درآوردن نیّت خود همهٔ امکانات موجود را به‌کار گرفته بودند. اما جناح‌های دیگر موجود در مجلس، به ویژه جناح حزب توده، با سید ضیاء و طرفداران او شدیداً مخالف بودند.

حزب توده، با تمام وجود نخست وزیری قوام‌السلطنه را استقبال و او را چنین وصف کرد: «آخرین شخصی که می‌تواند برای بحران کشور راه‌حلی مسالمت‌آمیز به اجرا درآورد.»[۳۷] حزب توده با اطمینان از اینکه در مجلس آینده کرسی‌های بیشتری تصاحب خواهد کرد، مبارزه‌ای جدی برای شکست دادن طرح سید ضیاء دربارهٔ تمدید دورهٔ مجلس چهاردهم به عمل آورد. حزب توده، سرانجام، هر نیّتی که داشت، در جلبِ حمایت از نخست‌وزیر، موفق بود. در پی یک سلسله تظاهرات پر سر و صدا، اجتماعات و حتی زد و خوردهای پراکنده خیابانی، طرح تمدید مجلس با شکست روبه‌رو شد و در ۱۱ مارس ۱۹۴۶ (بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ خ) مجلس چهاردهم رسماً منحل گردید.[۳۸]

در حالی که حزب توده نشان داده بود که در جبههٔ داخلی با بسیج حمایت برای قوام موفق بوده است، قوام‌السلطنه به زودی به قصد «حل مشکلاتی که در رابطه فی‌مابین دو کشور به وجود آمده است» مذاکره مستقیم با اتحاد شوروی را به راه انداخت.[۳۹] در ۱۹ فوریه ۱۹۴۶ (سی‌ام بهمن ۱۳۲۴ خ)، قوام سفر نوزده روزهٔ خود را به مسکو آغاز کرد. گرچه در هنگام بازگشت به ایران، به نظر می‌رسید که دیدار قوام‌السلطنه از اتحاد شوروی کلاً با شکست روبه‌رو شده‌است، در یادداشتهای اولیه متبادل در حین مذاکرات، طرفین شرایط ادامهٔ مذاکرات را مطرح ساخته بودند. دربارهٔ مسأله آذربایجان، هیأت ایرانی، موقعیت خود را در این یادداشتها با صراحت چنین بیان کرد:

> ایالت آذربایجان همیشه جزو لاینفک ایران بوده و هست و زبان ترکی نیز زبانی محلی بیش نبوده است. هرآنچه از فرهنگ و ادبیات آذربایجان در دست است از قدیم الی‌حال به زبان فارسی بوده است. شعرا و ادبا وکلیه ادارات وکتب آنجا زبان فارسی را زبان مادری خود دانسته و می‌دانند. بنابراین رعایت استقلال و تمامیّت ایران مقتضی آن است که کسانی که در آذربایجان به کارهایی دست زده‌اند که منافی استقلال و تمامیت ایران باشد، از این طرز تفکر خودداری نمایند. بدیهی است برای اصلاحاتی در آذربایجان، دولت همه گونه کمک و فداکاری به کار خواهد برد و در اصلاح ادارات آنجا قبول پیشنهادات اصلاحی برای آن استان از هر حیث و اجرای قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و رعایت احتیاجات مردم آنجا سعی کافی خواهد نمود.[۴۰]

پاسخ اتحاد شوروی به مواضع اعلام شده از سوی حکومت ایران در مورد آذربایجان، با دقت و احتیاط تنظیم شده بود. اتحاد شوروی، ضمن این‌که می‌پذیرفت که هرگونه تحول سیاسی در آذربایجان که به‌روشنی جزئی از «امور داخلی» ایران است در حوزه صلاحیت حکومت ایران قرار دارد، در عین حال، از پیشنهاد پاره‌ای دگرگونی‌ها در استان مزبور دوری نمی‌جست. به‌هرصورت، از پیشنهادهای اتحاد شوروی، چنین برمی‌آمد که این‌ها خیلی ملایمتر از آن چیزهایی بود که انتظارش می‌رفت:

> در مورد آذربایجان ایران، که امری است داخلی و مربوط به خود دولت ایران، توصیه می‌شود ترتیبی اتخاذ گردد که به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آنجا توجه کامل به عمل آید. مجلس ملی آنجا، به نام همان انجمن ایالتی و ولایتی تبدیل گردد و نخست وزیر محلی آذربایجان، استاندار دولت مرکزی ایران باشد. بیست و پنج درصد از درآمد محلی به دولت مرکزی داده شود و بقیه در راه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنجا به مصرف برسد. وزارت جنگ و وزارت امور خارجهٔ محلی وجود نداشته باشد و این دو وزارتخانه در قلمرو صلاحیت حکومت مرکزی باشد.[۴۱]

موضعی که شوروی‌ها در قبال آذربایجان پذیرفته بودند دارای دو مشخصهٔ مغایر با هم بود. از یک طرف، از درگیری مستقیم درامور داخلی ایران به وضوح إعراض می‌کردند و از سوی دیگر دلواپسی خود را از تحولات سیاسی آینده در آذربایجان پنهان نمی‌داشتند. خودداری شوروی‌ها از درگیری در ایران، آن‌گاه بهتر فهمیده می‌شود که به فشارهای بین‌المللی زیادی

که در مورد میزان درگیری‌شان در اروپا بر آنان وارد می‌شد، توجه شود. می‌توان نگرانی شوروی‌ها را درباره آیندهٔ تحوّلات در آذربایجان ایران به ساختار توزیع قدرت در حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز مربوط دانست. جناح باقراوف در آن هنگام نفوذ قابل توجهی در حزب کمونیست شوروی به‌کار می‌بُرد. باقراوف، دبیر اول حزب کمونیست شوروی آذربایجان، کراراً نسبت به تحولات در آذربایجان ایران ابراز علاقه کرده بود. تلقی باقراوف اندک اندک از مقصد نخستین که استقرار حکومت خودمختار در آذربایجان بود فراتر رفت.

قوام‌السلطنه، جدا از مسألهٔ خودمختاری آذربایجان، در مذاکره با مقامات شوروی، دو مسألهٔ دیگر نیز در مد نظر داشت. یکی درخواست قدیمی از جانب شوروی‌ها برای تحصیل امتیازی نفتی در شمال ایران، و، دیگری، موضوع حسّاس تخلیهٔ ایران از قوای شوروی بود. در مورد امتیاز نفتی، هردو طرف خیلی زود به یک نوع سازش که مشتمل بود بر تشکیل شرکت سهامی عام ایران ـ شوروی دست یافتند. اما مسألهٔ تخلیه ایران از قوای شوروی، پیچیدگی بیشتری به‌همراه داشت.

در پی اشغال ایران به‌وسیلهٔ نیروهای متفقان (بریتانیا و شوروی) در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ خ)، یک معاهدهٔ سه جانبه به وسیله بریتانیا، اتحاد شوروی و ایران در ژانویه ۱۹۴۲ (بهمن ۱۳۲۰ خ) به امضاء رسید. مطابق ماده پنجم این معاهده:

> نیروهای نظامی متّفقان باید خاک ایران را حداکثر شش ماه پس از تعلیق همهٔ منازعات بین نیروهای متفقان با آلمان و متحدانش، با انعقاد قرار آتش‌بس یا قرارهای آتش‌بس و یا با انعقاد پیمان صلح بین آنان، هرکدام که زودتر بود، خاک ایران را ترک کنند.[۴۲]

نظر به تسلیم رایش‌سوم در تاریخ ۷ مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۴ خ) و تسخیر ژاپن در ۲ سپتامبر (۱۱ شهریور) همین‌سال، شروع مدت شش‌ماه برای تخلیه ایران از قوای متفقان، درتاریخ ۲ مارس ۱۹۴۶ (۱۱ اسفند ۱۳۲۴ خ) به‌سر رسید. در حالی که، ایالات متحد آمریکا و بریتانیا نیروهای خود را از ایران قبل از این موعد مقرر[۴۳] بیرون برده بودند، در اول مارس (دهم اسفند) رادیو مسکو اعلام کرد که نیروهای شوروی، از بعضی نواحی مانند خراسان، شاهرود و سمنان تا فردای آن‌روز بیرون خواهند رفت اما این نیروها در دیگر نواحی شمال ایران، تا زمانی که وضعیت سیاسی منطقه آرام شود، باقی خواهند ماند.[۴۴]

هنگامی که شوروی‌ها اعلام داشتند که نیروهای آنان تنها بخشی از خاک ایران را تخلیه می‌کنند، غوغای زیادی بین سیاستمداران ایرانی درگرفت. مصدق، در نطق خود در مجلس،

اعلام کرد که: «مسأله تخلیه خاتمه یافته تلقی می‌شود و حکومت ایران حق ندارد دربارهٔ آن مذاکره کند.»[۴۵] سخنرانی پرشور مصدق، راجع به مسألهٔ تخلیهٔ قوای شوروی، همان‌طور که انتظار می‌رفت، اکثریت مجلس را، چه محافظه کاران و چه لیبرال‌ها، با «غریو غیرمنتظرهٔ کف زدن‌ها و هیجان‌های زیاد» به خود جلب کرد. در نتیجه، قوام‌السلطنه که هنوز با شوروی‌ها در مسکو به مذاکره مشغول بود، احساس کرد که موضع وی مورد حمایت سیاسی طیف وسیعی است که می‌تواند بر آن اتکا کند.[۴۶]

در بازگشت به ایران، قوام‌السلطنه ضمن اینکه منتظر دریافت پیشنهادهای نهایی شوروی‌ها بود، سیاست اسلاف خود را ادامه داد و منازعه با اتحاد شوروی را به معرض تماشای جامعه بین‌المللی گذاشت و به این ترتیب شوروی را تحت‌فشار قرار داد. در ۱۸ مارس ۱۹۴۶ (۲۷ اسفند ۱۳۲۴ خ) حسین علاء، که از نزدیکان دربار شاه بود و اینک ریاست هیأت نمایندگی ایران را در سازمان ملل متحد به عهده داشت، دومین شکایت رسمی ایران را به شورای امنیت تسلیم کرد.[۴۷] در پاسخ، آندری گرومیکو سفیر شوروی نزد ملل متحد، از شورای امنیت تقاضا کرد رسیدگی به این مسأله را تا ۱۰ آوریل (۲۱ فروردین) به تعویق بیندازد، زیرا به نظر او «تمهیداتی در راه بود که این مسأله از طریق راه‌های معمولی حل و فصل شود.» در خاطرات گرومیکو که اخیراً چاپ شده است، وی با یادآوری این که ریاست هیأت نمایندگی کشورش را به هنگام طرح مسألهٔ تخلیه قوای شوروی ازایران در سازمان ملل متحد به‌عهده داشته، چنین اظهارنظر می‌کند که:

> در پایان جنگ، اتحاد جماهیر شوروی، تصور می‌کرد که قبل از حل و فصل تعدادی مسأله، و به‌طور عمده با حضور قوای بریتانیا در عراق و هند و تعداد زیادی پایگاه‌های امریکایی در اطراف مرزهای ما، و حضور قوای بریتانیا در خلیج‌فارس، نمی‌تواند قوای خود را از ایران تخلیه کند. به‌همین جهت، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام کرد که قوای خود را تا مدتی در ایران نگه می‌دارد.
>
> موجی عظیم از احساسات ضدشوروی یکباره برانگیخته شد و مسأله در دستور شورای امنیت قرار گرفت ـ همان چیزی که واشینگتن و لندن خواستار آن بودند. من از مسکو این دستور را دریافت کرده بودم که اگر مسأله در شورا مطرح شد بگو قوای ما از آن جهت در ایران باقی مانده که اوضاع و احوال غیرقابل پیش‌بینی است.[۴۸]

اصطلاح «راه‌های معمولی» که گرومیکو به کار برده بود، اشاره به اعلامیهٔ مشترکی بود که

در مسکو پیش از عزیمت قوام‌السلطنه به امضا رسیده بود. مطابق این اعلامیه «مذاکرت در جوی دوستانه انجام شد» و متعاقباً «از طریق سفیر جدید شوروی در ایران، دنبال خواهد شد.»[۴۹]

در ۲۰ مارس ۱۹۴۶ (۲۹ اسفندماه ۱۳۲۴ خ) سادچیکف با مجموعه‌ای از پیشنهادها وارد تهران شد. دو هفته بعد، در ۴ آوریل (۱۵ فروردین‌ماه) بیانیهٔ مشترکی به امضای قوام‌السلطنه و سادچیکف، سفیر شوروی، انتشار یافت که نکات مورد توافق طرفین را به شرح زیر اعلام می‌کرد:

– قوای ارتش سرخ که از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ (۴ فروردین‌ماه) تخلیه خاک ایران را آغاز کرده است، بقیه کار را ظرف یک ماه و نیم به پایان می‌رساند.
– موافقتنامهٔ تشکیل شرکت نفتی سهامی عام ایران ـ شوروی، برای تصویب، حداکثر تا هفت ماه پس از تاریخ ۲۴ مارس (۴ فروردین‌ماه) به مجلس پانزدهم تقدیم خواهد شد.
– مشکلات مربوط به آذربایجان یک امر داخلی ایران به شمار می‌رود. توافق‌های آشتی‌جویانه‌ای بین حکومت ایران و اهالی آذربایجان، به منظور اجرای اصلاحات براساس قوانین ایران و روحیهٔ حسن نیت، به عمل خواهد آمد.[۵۰]

توافقی که در چهارم آوریل (۱۵ فروردین‌ماه) به عمل آمد تکیه‌گاه محکمی برای کوشش‌های حکومت ایران در برخورد با قضیهٔ آذربایجان بود. قوام‌السلطنه با شوروی‌ها سازشی کرده بود که هنوز می‌بایست به وسیله مجلس منعقد نشدهٔ پانزدهم تضمین شود. در برابر این سازش، حکومت مرکزی توانست موافقت اتحاد شوروی را با این‌نکته که مشکلات مربوط به آذربایجان یک «مسأله داخلی» است به‌دست آورد. در واقع، شوروی‌ها، همان چیزی را به قوام دادند که قوام برای «راه‌پیمایی طولانی» خود به سوی آذربایجان به آن نیاز داشت.

در ۲۲ آوریل (دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) حکومت ایران بیانیه‌ای را به همراه تصمیم هیأت دولت در مورد مسألهٔ آذربایجان انتشار داد. این بیانیه حاکی بود که:

به موجب اصول متمم قانون اساسی پیرامون انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آذربایجان:
۱. رؤسای کشاورزی، بازرگانی و پیشه و هنر، حمل و نقل، فرهنگ، بهداری، شهربانی، دادگستری و دارایی به وسیله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب خواهند شد و مطابق مقرّرات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲. تعیین استاندارد با جلب‌نظر انجمن‌های ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.
۳. زبان رسمی آذربایجان، مانند سایر نواحی کشور، زبان فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در ادارات محلی و کارهای دوائر دادگستری به زبان فارسی و آذربایجانی صورت می‌گیرد. اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی خواهد بود.
۴. هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت دربارهٔ آذربایجان برنامهٔ بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی و بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.
۵. فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.
۶. نسبت به طرفداران و کارمندان حکومت خودمختار آذربایجان که در گذشته در نهضت دموکرات‌ها شرکت داشته‌اند تضییقات به عمل نخواهد آمد.
۷. با افزایش عدهٔ نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دورهٔ پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب، کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.[۵۱]

پس از انتشار بیانیهٔ مذکور، حکومت مرکزی، هیأتی را از آذربایجان به تهران دعوت کرد تا به این وسیله «گام‌های نخستین به سوی حل و فصلِ نهایی این قضیهٔ مربوط به آذربایجان» برداشته شود. در نتیجه، در ۲۸ آوریل ۱۹۴۶ (هشتم اردی‌بهشت ۱۳۲۵ خ) هیأتی هفت نفره از دموکرات‌ها به ریاست پیشه‌وری به فرودگاه قلعه‌مرغی تهران وارد شدند. قصد این هیأت آغاز نخستین مذاکرهٔ رسمی با حکومت مرکزی بود.[۵۲]

درحالی که محافل محافظه‌کار تهران نسبت به روش قوام‌السلطنه در برخورد با مشکلات مربوط به آذربایجان بسیار بدبین بودند، اقلیت جناح چپ و لیبرال‌ها حل و فصل با مذاکره را «پیروزی همه ملت» در «مبارزهٔ درازمدت‌شان به خاطر استقرار دموکراسی در ایران» تلقی می‌کردند. روزنامهٔ ظفر نشریهٔ رسمی مهمترین اتحادیهٔ کارگران ایران در سرمقاله‌ای زیرعنوان «استقرار دموکراسی پاسخی به قضیهٔ آذربایجان است» حکومت را به اجرای اقدامات پیشنهادی برای آذربایجان در دیگر نقاط کشور ترغیب کرد:

ما که علاقه به تجزیه‌ناپذیری کشور خود داریم و علاقه‌مندیم که تمام هموطنان خود را در

آرامش و رفاهیت و در آغوش دموکراسی ببینیم، همان‌طور که هر فرد ایرانی، اعم از آذربایجانی یا کرمانی فکر می‌کند و همان‌طور که رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان مکرر اعلام کرده‌اند، باید متحد و یگانه باشیم و باید تمام ایران را به صورت یک کشور مشروطهٔ واقعی درآوریم.[۵۳]

همان‌طور که انتظار می‌رفت، واکنش حزب توده به‌طور وسیعی همانند نظراتی بود که اتحادیهٔ کارگران در ظفر بیان نموده بود. انور خامه‌ای، در سرمقاله روزنامهٔ رهبر، ضمن تأکید روی این‌که آذربایجانی‌ها به عنوان مردم یا اهالی تلقی شوند و نه به عنوان «ملت»، نظرات حزب توده را دربارهٔ بیانیه حکومت تشریح کرد. انتقادهای عمدهٔ او عبارت بودند از این که: نخست، حکومت هیچ‌گونه ساختار اجرایی که اصلاحات پیشنهادی را در عمل تضمین کند پیش‌بینی نکرده است؛ دوم، حکومت وجود ارتش خلق را در آذربایجان نادیده گرفته و نسبت به نگهداری آن مطلبی نگفته است.[۵۴] علی‌رغم این نکات منفی، برای إعمال فشار بیشتر بر حکومت، سه روز بعد، خلیل ملکی، در مقاله دیگری در همین روزنامه، موضع تندتری گرفت و از همهٔ ایرانیان خواست که از هموطنان آذربایجانی خود در مبارزه برای اجرای قانون اساسی در ایران حمایت کنند:

اوضاع کنونی آذربایجان نتیجه و خلاصه یک نهضت گستردهٔ مردمی، ملی و دموکراتیک است که در سایه یک مبارزهٔ جدی و طولانی به وجود آمده است. اهالی آذربایجان در نتیجهٔ این مبارزهٔ یکپارچه و متشکل نمودن مردم مترقی در یک حزب نیرومند ملی توانسته‌اند حقوقی را که مفاد قانون اساسی و مشروطه ایران آن‌را می‌طلبد به‌دست آورند. اگر [دیگر] ایالات و ولایات نیز می‌خواهند آنجا را سرمشق خود قرار دهند باید همین راه را بپیمایند.[۵۵]

برخلاف موضع تند حزب توده، لیبرال‌های ایرانی برخورد ملایم‌تر و محتاطانه‌تری نسبت به مانورهای سیاسی حکومت در آذربایجان نشان دادند. در نشریهٔ رسمی حزب ایران به نام جبهه، که معروف بود به اقلیت مصدق در مجلس نزدیک است، از این واقعیت که حکومت قوام «خواست مردم» را ابراز می‌دارد قدردانی به عمل آمد و سپس بیانیهٔ حکومت در مورد قضیهٔ آذربایجان با حُسن قبول تلقی شد. به‌هرصورت، حزب ایران، نگرانی خود را از تأثیری که سازش‌های حکومت درمورد خودمختاری بر تحولات سیاسی آتیه کشور دارد، پنهان نمی‌ساخت:

حکومت ملی یعنی این‌که ملت حق داشته باشد با تعیین نماینده برای مجلس ملی و انجمن‌های ایالتی در سرنوشت خود شرکت کند. اما حکومت خودمختاری و جداشدن از مرکز به شکلی که عملاً ایالت در اختیار مرکز نباشد نیز به مصلحت مملکت نیست زیرا ایران کشوری است کوچک و ملتی کم جمعیت دارد، اگر هریک از ایالات آن به مناسبت زبان یا عادت و رسوم محلی بخواهند یک حکومت خودمختاری تشکیل دهند این عمل به عقیدهٔ ما به صرف مملکت نیست.[۵۶]

کم و بیش، هم چپ‌ها و هم لیبرال‌ها، درمورد مجموعه اصلاحات پیشنهادی قوام تمایل به این عقیده مشترک داشتند که اصلاحات مزبور در سرتاسر کشور به اجرا درآید.[۵۷]

در خلال این احوال، حکومت خودمختار آذربایجان به‌طور تمام عیار با موضوع‌های محلی دست به‌گریبان بود، مانند بسیج کشاورزان برای شرکت در اولین «کنفرانس ملی»[۵۸]، سازماندهی نیروی نظامی کمکی برای پیشگیری از حمله‌های مداوم ارتش ایران و شبه نظامی‌های ایلاتی در جبهه شرقی[۵۹]، و کوشش برای امحاء موانعی که حکومت مرکزی به منظور متوقف ساختن جریان تجارت بین تهران و تبریز درست بیرون از زنجان تعبیه کرده بود.[۶۰] و اما بیانیهٔ قوام‌السلطنه، در آغاز توجه محافل محلی را چندان به‌خود جلب نکرد. در واقع این بیانیه حتی در روزنامهٔ رسمی فرقه دموکرات به نام آذربایجان هم چاپ نشد. چیزی که قابل توجه بود، تغییر ناگهانی در شعارهای سیاسی دموکرات‌ها بود. بدین معناکه آنان لحن نرم‌تر و نه چندان قطعی‌تری را پذیرفتند و مبارزهٔ خود را به شکل مبارزهٔ ملت ایران برای دموکراسی وانمود ساختند:

آذربایجان پرچم‌دار تمام ملت ایران است. ملت ایران می‌داند که آزادی‌اش به آزادی آذربایجان وابسته است.[۶۱]

دوران اصلاحات

از باب جلب حمایت عامه در آذربایجان، حکومت ملی، درصدد اجرای یک رشته از اصلاحاتی برآمد که قبلاً بسیاری از آنها به وسیله فرقه دموکرات آذربایجان در برنامه‌های اولیه‌شان وعده داده شده بود. مهمترین این وعده‌ها، اصلاحات ارضی بود.

مطابق برآوردی که دموکرات‌ها انجام داده بودند تا دسامبر ۱۹۴۵ (آذرماه ۱۳۲۴ خ)

هشتاددرصد از تمام اراضی قابل کشت در آذربایجان متعلق به مالکان عمده و دوازده درصد آنها خالصه (یا املاک دولتی) بود. هشت درصد باقیماندهٔ این اراضی متعلق به خرده مالکان بود.[۶۲] در تاریخ ۱۶ فوریهٔ ۱۹۴۶ (۲۷ بهمن ۱۳۲۴ خ)، هیأت رئیسهٔ مجلس ملی آذربایجان، که از سوی این مجلس به این کار مأمور شده بود، دو قانون مخصوصاً به منظور خشنودکردن کشاورزان بی‌زمین تصویب کرد. برابر قانون اول، همه زمین‌ها و آب‌ها (اعم از رودخانه‌ها، چشمه‌ها و کاریزها)ی این گروه از مالکان مصادره می‌شد:

– آنان که با آزادشدن آذربایجان مبارزه نموده و یاکسانی که علیه پی‌ریزی حکومت ملی آذربایجان، چه آذربایجانی باشند و چه نباشند، نبردکرده بودند.
– آن کسانی که برای شرکت در فعالیت‌هایی که مستقیماً حکومت ملی و یا آزادی آذربایجان را آماج خود قرار داده‌است، آذربایجان را به سوی تهران یا جای دیگر ترک کرده‌اند.
– زمین‌هایی که به این دلایل مصادره می‌شدند، می‌باید بین کشاورزان تهی‌دست تقسیم می‌شدند.[۶۳]

قانون دوم اصلاح ارضی که تصویب شده بود، پیرامون تقسیم زمین‌های خالصه بود. این قانون مقرر می‌داشت که:

همه زمین‌ها و حقابه‌ها (مانند رودخانه‌ها، چشمه‌ها و کاریزها) که در تملک حکومت است، بین کشاورزانی که روی آن زمین‌ها زندگی می‌کنند توزیع شود. فراتر از این، بهره‌برداری از مراتع این زمین‌ها به همهٔ ساکنانش تعلق دارد.[۶۴]

در نتیجهٔ اجرای این دو قانون، زمین‌های ۴۳۷ دهکده که در گذشته به وسیله افراد تملک شده بود به همراه ۳۷۳ دهکده دیگر که به حکومت تعلق داشت ـ لااقل روی کاغذ ـ بین بیش از یک میلیون نفر کشاورز تقسیم گردید. با این ترتیب، جمعاً ۳۸۰ هزار هکتار زمین به‌طور رایگان به کشاورزان تخصیص یافته بود. باتوجه به اجرای این قوانین توسط حکومت خودمختار، هر خانواده‌ای در آذربایجان می‌بایست سه تا پنج هکتار زمین را تملک می‌کرد.[۶۵]

قانون مهم دیگری نیز به‌وسیلهٔ حکومت خودمختار به‌منظور اصلاح شیوهٔ کهن تقسیم محصول تصویب شد. در ایران، شیوهٔ تقسیم محصول، به‌طور سنتی بر پایه نظام نَسَق (واحد «عامل تولید») قرار داشت. واحدهای پنج‌گانهٔ عوامل تولید شامل زمین، آب، کار، دانه و گاو

بود و محصول، به هنگام خرمن، بین کشاورز و مالک بر پایهٔ تعداد نسقی که به هریک از این دو تعلق داشت، تقسیم می‌شد. در عمل، بنابر آنکه زمین و آب و دانه و یاگاهی حتی گاو از مالک بود وی معمولاً از پنج سهم محصول، مدعی سه یا چهار سهم بود. قانون جدید که دموکرات‌ها گذراندند این نظام را دگرگون ساخت. به جای نظام پنج سهمی، نظام نوین بر پایه هفت سهم استوار بود. آب دیگر به عنوان یک عامل به شمار نمی‌رفت، اماکار برابر با سه سهم شده بود. گاو، در وضع جدید، دو سهم شمرده می‌شد و دانه و زمین هم هریک برابر یک سهم تلقی می‌گردید. به این گونه، کمترین میزان محصولی که برای کشاورز پذیرفته شده بود از بیست درصد به چهل و سه درصد افزایش یافته بود.[۶۶]

یکی از مسائلی که جزء برنامهٔ اصلی دموکرات‌ها بود و هنوز اهمیت خود را نگهداشته بود، مسألهٔ زبان آذربایجانی و جایگاه آن در نظام آموزشی ایالت بود. یکی از قوانین اولیه‌ای که حکومت ملی آن را تصویب کرد این بود که زبان آذربایجانی نه تنها «زبان رسمی دولتی» در آذربایجان است بلکه به‌کارگیری هر زبان دیگری جز زبان آذربایجانی، در «ادارات دولتی ایالت» و همین‌طور برای «آموزش و بازرگانی»، «شدیداً منع» شده بود.[۶۷] فرمانی که به وسیله وزیر فرهنگ آذربایجان صادر شده بود مقرر می‌داشت که «کمیسیون ویژه‌ای» باید به منظور تهیه کتاب‌های درسی ضرور به زبان آذربایجانی تشکیل شود.[۶۸]

به‌غیراز برداشتن گام‌هایی برای مطمئن ساختن مردم آذربایجان به آینده‌ای مرّفه، حکومت خودمختار، همانند هر حکومت دیگری که زادهٔ یک شورش است، به‌طور عجیبی دلواپس این بود که خود را به عنوان حکومت مشروع برخوردار از پشتیبانی مردم بنمایاند. برای دستیابی به این هدف، حکومت ملی یک سلسله اصلاحات را در قوانین انتخاباتی پیشنهاد کرد تا عدهٔ بیشتری را به شرکت مستقیم در سیاست روز به روز تشویق کند.

از همان تاریخ هشتم ژانویه ۱۹۴۶ (۱۸ دی ۱۳۲۴ خ) مجلس ملی آذربایجان قوانینی را برای تنظیم آیین انتخابات انجمن‌های ایالتی، ناحیه‌ای، منطقه‌ای و شهرداری به تصویب رسانید.[۶۹] برپایهٔ این قوانین، برای نخستین بار در تاریخ ایران، زنان حق یافتند که در انتخابات شرکت جویند. پس از تصویب این قوانین، حکومت خودمختار، تبلیغات زیادی به راه انداخت تا همهٔ آذربایجانی‌ها را به «مشارکت در تصمیم راجع به آینده‌شان با رفتن به پای صندوق‌های رأی‌گیری» تشویق کند. بنابر گفتهٔ پیشه‌وری، صدها هزار نفر رأی دهنده، در پی برگزاری انتخابات که ده روز به درازا کشید، در انتخابات شرکت نمودند.[۷۰] رابرت روسو (Robert Rossow)، کنسولیار امریکا در تبریز، نظر داده است که این برآورد مبالغه‌آمیز از

تعداد رأی دهندگان «به کلی بی‌معنا»ست.[۷۱] از این گذشته، وی، این انتخابات را از لحاظ برگزاری، انتخاباتی قلابی خوانده است و بی‌آنکه این شیوه را به دموکرات‌ها نسبت بدهد آن را یک «رسم دیرینهٔ ایرانیان» می‌شمارد.[۷۲]

اقدام دیگری که دموکرات‌ها، به خاطر کسب حمایت عناصر مذهبی انجام دادند، رفع ممنوعیت از اعمال معین مذهبی بود که از اوایل دورهٔ به سلطنت رسیدن رضاشاه منع شده بود. این اعمال ازجمله شامل سنن مذهبی مرسوم مثل سینه‌زنی، زنجیرزنی، قمه‌زنی و تعزیه به ویژه در اوج عزاداری‌های ماه محرم بود. به‌علاوه، حق زنان به پوشیدن چادر که رضاشاه آن را در دهۀ ۱۹۳۰ (دی ۱۳۱۴ خ) غیرقانونی ساخته بود، دوباره اعاده شد. وابستۀ مطبوعاتی امریکا، که در این هنگام از تبریز دیدار کرده است در یکی از گزارش‌های خود یادآور شده است که:

> بی‌فایده نیست گفته شود که دموکرات‌ها، اعاده رسوم و مراسم مذهبی را به صورت آزاد تشویق می‌کنند و درحال حاضر، آنان (خود) در مراسم عزاداری محرم شرکت می‌نمایند.[۷۳]

موضع دموکرات‌ها، در تساهل مذهبی به وضوح برای خرسند ساختن مراجع مذهبی بود که هرگز ناخشنودی خود را از دموکرات‌ها پوشیده نساخته بودند. دموکرات‌ها، با در اختیار گرفتن تنی چند از ملایان و با جلوگیری نکردن از مراسم سنتی مذهبی، کوشیدند تا راه سازشی با روحانیان بگشایند.[۷۴]

دموکرات‌ها، با این دگرگونی‌ها به‌عنوان سرآغاز کار، به شدت به دورۀ سیاسی آرام و باثباتی نیاز داشتند که طی آن بتوانند برنامه‌های خود را به اجرا درآورند. از سوی دیگر، آنچه در آن زمان بسیاری از آذربایجانیان معمولی را گیج کرده بود اغتشاش و درهم ـ برهمیِ اجتماعی و اقتصادی بود که از همین اصلاحات جاری ناشی شده‌بود. خلاصه این‌که دموکرات‌ها از این که ناگزیر بودند برای از قوه به فعل درآوردن آرمانهای خود چنین بهای گزافی بپردازند، ضربه روحی خورده بودند.

رابطه با کُردان

تقریباً همزمان با فعالیت دموکرات‌ها در آذربایجان، کردان ایران هم برای استقرار دولتی خودمختار در کردستان ایران آغاز به مبارزه نمودند.[۷۵] نظر به ریشه‌دار بودن سرشت

قبیله‌ای جامعه در این منطقه، مبارزه برای خودمختاری کردستان بیشتر بر پایه وفاداری قومی - قبیله‌ای بود و نه مانند آذربایجان صرفاً بر مبنای هویّت قومی. بنابراین، سرشت قبیله‌ای نهضت کردستان، تا اندازه‌ای، به تشدید وخامت رابطهٔ بین کردها و آذربایجانی‌ها کمک کرده بود.

آذربایجان و کردستان ایالت‌های مجاور یکدیگرند و گه گاه برخوردهای قومی بین این دو، به ویژه راجع به مشکل مالکیت زمین در مناطقی که هردو قوم در کنار هم زندگی می‌کردند، پیش آمده بود. از آنجا که عمدتاً آذربایجانی‌ها شیعه و کردان سنی بودند، برخوردهای مزبور، بنابر اختلافات مذهبی تشدید می‌شد.

درپی تشکیل حزب دموکرات کردستان در ۲۵ اوت ۱۹۴۵ (سوم شهریور ۱۳۲۴ خ)[۷۶] دموکرات‌های کرد، بیانیه‌ای که در بردارندهٔ هفت ماده بود منتشر ساختند. ماده ششم این بیانیه، که شایسته توجه است، اعلام می‌داشت:

> حزب دموکرات کردستان می‌کوشد تا با مردم آذربایجان و اقلیت‌هایی که در آن‌جا به سر می‌برند، برادری تام و تمام برقرار کند.[۷۷]

نخستین گامی که دموکرات‌های کُرد برای ابراز «برادری» خود با هم‌مسلکانِ دموکرات آذربایجانی برداشتند گسیل هیأتی بود برای شرکت در جشن «ادغام» حزب توده با فرقهٔ دموکرات آذربایجان که در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ (۱۲ شهریور ۱۳۲۴ خ) در تبریز برگزار شد.[۷۸] به همین ترتیب، همان روز، هیأت جداگانه دیگری برای شرکت در گشایش رسمی مجلس ملی آذربایجان به تبریز اعزام شده بود. هیأت‌های کرد با ناراحتی دریافتند که با آنان همچون نمایندگان اعزامی یکی از مناطق آذربایجان و نه چون هیأت‌هایی از ایالت دوست و همسایه، برخورد شده است.[۷۹] دموکرات‌های کردستان، که از کارهای دموکرات‌های آذربایجان ناخشنود شده بودند، به محض بازگشت هیأت‌های کرد به مهاباد، جبهه‌ای تازه و توانمند برای برپاکردن حکومت خودمختار کردستان به راه انداختند. بدین‌گونه بود که در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ (دوم بهمن ۱۳۲۴ خ) حکومت خودمختار کردستان رسماً پایه‌ریزی شد.

روابط بین حکومت خودمختار آذربایجان و منطقه خودمختار کردستان، که به‌طور گمراه کننده‌ای خود را جمهوری کردستان می‌خواند، برای مدتی طولانی برادرانه باقی نماند.[۸۰] هر دو حزب نسبت به مناطقی در غرب و جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه که ساکنانش آمیزه‌ای از کرد و آذری بودند، ادعاهایی طرح کردند. در میانهٔ فوریهٔ ۱۹۴۶ (اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ خ)، تشنج بین این دو ایالت همسایه به جای حساسی رسیده بود و بیم آن می‌رفت که درگیری

مسلحانه پیش آید.[۸۱] اما با میانجیگری (اتحاد) شوروی طرفین پذیرفتند که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارند و مشکلات بین خود را از راه مذاکره به‌طور مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند.[۸۲]

در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ (سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ)، سرانجام پس از یک سلسله مذاکره، پیمان دوستی و اتحاد بین نمایندگان عالی‌رتبه «حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان» به امضاء رسید. مطابق مواد این پیمانِ نسبتاً مبهم، هر دو طرف، «تمایل خود را به همکاری برای نیل به صلح و رفاه در منطقه» اعلام می‌داشتند و ضمناً می‌پذیرفتند که در کردستان گروه‌های اقلیت آذربایجانی و در آذربایجان گروه‌های کُرد زندگی می‌کنند. پیمان مزبور به هردو رژیم اعلام می‌داشت تا مناطقی را که دارای این اقلیت‌ها هستند، «نواحی خودمختار» اعلام کنند.[۸۳] مهمترین جنبهٔ این پیمان مربوط به روابطِ بین کردان و آذربایجانیان نبود، بلکه مربوط به روابط هردوِ طرف پیمان با حکومت مرکزی بود. غافل از اینکه قوام‌السلطنه سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را در پیش خواهد گرفت، «پیمان اتحاد و دوستی» دو حکومت خودمختار را به گسیل هیأتی مشترک به تهران برای انجام مذاکرات آینده، فرامی‌خواند.[۸۴]

دورانِ بدبینی

هیأت نمایندگی دموکرات‌ها در تهران، در مذاکراتی که دو هفته ادامه داشت، شرکت جست. پیشه‌وری در سخنان خود به هنگام عزیمت به تهران، در فرودگاه تبریز، با کلماتی ستیزه‌جویانه به حکومت مرکزی اخطار کرد:

> ... آزادی کسب شده به نیروی فداییان مسلح را هیچکس نخواهد توانست از ما بگیرد. ما همان وقت می‌توانستیم به تهران رفته، حکومت ارتجاعی تهران را ازمیان برداریم تا تمام ایران آزاد شود، اما شرایط بین‌المللی ایجاب می‌کرد که آذربایجان گذشت کند.[۸۵]

پیشه‌وری، به‌زودی، پس از دیدار با مقامات حکومتی در تهران و شروع گفتگو راجع به مشکلات آذربایجان، دریافت که وی عمق مخالفت تهران را با کلّ گرایش‌های «گریز از مرکز» خیلی کمتر از میزان واقعی برآورد کرده بوده است. او دریافت که حکومت مرکزی مصمّم شده است در هرجای کشور که چنین گرایش‌هایی پیدا شود، به‌هر شکل و صورتی که

باشد، با چنگ و دندان با آن بجنگد تا قدرت فوق‌العاده‌اش را که از دیدگاه او به طور اجتناب‌ناپذیری ضامن بقای ایران به عنوان یک ملت مستقل است نگاه دارد.

پیشنهادهایی که دموکرات‌ها عرضه کردند و مشتمل بر سی و سه ماده بود در صدد پی‌ریزی قدرتی برای حکومت در آذربایجان بود که با هیچ تعریفی نمی‌توانست قدرت یک منطقه خودمختار شمرده شود.[۸۶] دموکرات‌ها می‌خواستند از آذربایجان یک دولت مستقل با حکومت خودمختار در داخل ایران بسازند که همه امور منطقه‌ای را اداره کرده، و از جمله ارتش مستقر در منطقه را زیر نظر داشته باشد. دراین صورت حکومت مرکزی تنها در روابط خارجی دخالت داشت. دموکرات‌ها این درخواست‌ها را با ارجاع به «منشور اتلانتیک» توجیه می‌کردند و نه با قانون اساسی ایران.[۸۷]

از جانب دیگر، حکومت مرکزی، در اصل، براساس بیانیه‌ای که به امضای قوام‌السلطنه بود مذاکره می‌کرد [۸۸] که قبلاً به آن اشاره کردیم. به هنگام مذاکرات، حکومت مرکزی بعضی از درخواست‌های دموکرات‌ها، به ویژه گونه‌ای از اصلاحات ارضی و افزایش نیروی نظامی دموکرات‌ها در آذربایجان را پذیرفت. در برابر این پذیرش، دموکرات‌ها به طرز چشمگیری به تعدیل مواضع خود پرداختند و درخواست‌های خود را کم و بیش به آنچه در چارچوب قانون اساسی بود محدود ساختند. آنان، همچنین، قبول کردند که «مجلس ملی» را، «انجمن ایالتی آذربایجان» بخوانند و نام «شورای وزیران» را به «شورای مدیران» تغییر دهند و «وزرای محلی» را به «مدیران محلی دوایر دولتی» تغییر نام دهند. با این‌همه، بر سر راه‌حل و فصل نهایی دو مسأله اصلاح ارضی و تجدید سازمان نظامی در ایالت هنوز بن‌بست وجود داشت.

هنگامی که قوام‌السلطنه در ۱۰ ماه مه (بیستم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ)، پیش‌نویس موافقتنامه با دموکرات‌ها را به هیأت دولت تسلیم کرد، اکثریت وزرا علیه آن رأی دادند و نخست‌وزیر را ترغیب کردند که در اجرای بیانیهٔ قبلی ایستادگی شود. چند روز بعد، هیأت نمایندگی دموکرات‌ها اعلام داشت که: «باید عناصر غیرمسئول در حکومت و فرماندهی نیروهای مسلح کشور را (که اشاره به شاه بود) برای نافرجامی مذاکرات مسئول شمرد، زیرا اینان برای این که کوشش‌های دولت را در حل این اختلاف با شکست روبه‌رو سازند از هیچ اقدامی فروگذار نکردند.»[۸۹]

از نظر دموکرات‌ها، اصلاحات ارضی پیشنهادی حکومت خودمختار در آذربایجان و به‌خصوص تقسیم زمین‌های متعلق به دولت، یعنی اراضی خالصه، و در پاره‌ای موارد تقسیم

زمین‌های مالکان، کاری انجام شده بود و قابل بازگشت به حالت اولیه‌اش نبود. آنچه حکومت مرکزی باید انجام می‌داد عبارت بود از تصویب قوانین اصلاحی مربوط به این مسأله. البته موضع دولت مرکزی با این مسأله دوگانه بود: از یک سو، تقسیم زمین‌های دولتی را بین کشاورزانی که روی این زمین‌ها کار می‌کردند، تصویب می‌کرد، اما از سویی دیگر، جایی که به مالکیت خصوصی ارتباط داشت مسأله را در صلاحیت مجلس پانزدهم (که هنوز منعقد نشده بود) می‌شمرد. در مورد بنای ارتش در آذربایجان، حکومت مرکزی راضی بود که «فداییان» را به عنوان یک نیروی نظامی بپذیرد که می‌تواند به موازات ارتش ملی کشور، ژاندارمی و نیروی پلیس عمل کند. درحالی که دموکرات‌ها موافق بودند تنها در صورتی به نیروهای مسلح قدیمی اجازه ورود به آذربایجان داده شود که نخست در ساختار این نیروها، مجموعه‌ای از اصلاحات خاص، عملی گردد.[۹۰]

در ۱۳ مه ۱۹۴۶ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) مشخص شد که مذاکرات به شکست انجامیده است. حکومت مرکزی، اندکی بعد، یک هیأت نمایندگی را برای ادامهٔ مذاکرات روانهٔ تبریز ساخت. ناکامی هیأت نمایندگی دموکرات‌ها در تهران در تاریخ حکومت خودمختار آذربایجان مرحله مهمی به شمار می‌رود. مرحله‌ای که از پیش آمدن اوضاعی پیچیده و نامطمئن خبر می‌داد. اکنون شش ماه از زمانی که دموکرات‌های آذربایجانی حکومت خودمختار خود را تأسیس کرده بودند می‌گذشت. اینان تشخیص می‌دادند که دورهٔ طلایی اِعمال قدرتشان در ایالت روبه نشیب است. آنان همچنین می‌دانستند که از این پس به مرحلهٔ مخاطره‌آمیزی از حیات سیاسی خود وارد شده‌اند.

در خود آذربایجان، دموکرات‌ها با جمعیتی نگران و ناشکیبا روبه‌رو بودند که ضمن این که به وعده‌های اصلاحات توسط حکومت خودمختار امیدواری داشتند و «از نظر مالی تاحدی نسبت به هفت ماه قبل مرفه‌تر به نظر می‌رسیدند»[۹۱] با این همه، اندک اندک نشانه‌های نارضایتی و بی‌اعتنایی در ایشان به چشم می‌خورد که برخی از شاهدان عینی آن را ناشی از «کارهای خشونت‌آمیز و نامردمی دموکرات‌ها»[۹۲] دانسته‌اند.

در سطح ملی، آنان با یک حکومت مرکزی طرف بودند که می‌دانست چگونه با نیروهای سیاسی ملی و بین‌المللی بازی کند، و دائماً گوش به زنگ بود تا از هر فرصتی برای خلع سلاح رقبای سیاسی خود بهره‌برداری کند.

دموکرات‌ها، همچنین باید به تشویق و حمایت کمتر شوروی‌ها عادت می‌کردند، چه اینان به تدریج اولوّیت‌های خود را در سطح بین‌المللی تشخیص داده و آماده شده بودند بهای

حضور خود را در اروپای شرقی بپردازند.

در میانهٔ سال ۱۹۴۶ (حدود خرداد ۱۳۲۵ خ)، اتحاد شوروی به درک این واقعیت نایل شد که دیگر نمی‌تواند روش اولیهٔ پس از جنگ خود را به‌طور کلی در خاورمیانه، و خصوصاً در ایران، ادامه دهد. اگر شوروی‌ها، در بهار این سال به خاورمیانه مانند «کاهویی که برگ‌هایش یکی یکی خوردنی است»[۹۳] چشم دوخته بود، در تابستان همین سال، به جایی رسیده بودند که این کاهو را برای دیگر ابرقدرت‌ها بگذارند و به آنچه در بشقاب اروپای شرقی برایشان فراهم بود بسنده کنند. از سویی، در اواخر سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ) در تهران هم که سابقاً سیاستمداران هوادار بریتانیا همه کاره بودند، شخصیت‌هایی مانند قوام‌السلطنه و فیروز که روابط حسنه‌ای با شوروی‌ها داشتند، سیاست‌های حکومت مرکزی را می‌گرداندند. این وضع جدید، تجدید نظر نسبت به حکومت خودمختار آذربایجان را برای شوروی‌ها ساده‌تر ساخت.

تقریباً یک ماه پس از ناکامی در اولین دور گفتگوها بین حکومت ایران و دموکرات‌های آذربایجانی، دومین دور گفتگوها، با میانجیگری و فشار سادچیکف، سفیر شوروی در تهران، در ۱۱ ژوئن ۱۹۴۶ (۲۱ خرداد ۱۳۲۵ خ) در تبریز آغاز شد. هیأت اعزامی از سوی حکومت مرکزی، به ریاست مظفر فیروز، معاون نخست‌وزیر، و با شرکت دو مقام بلندپایهٔ نظامی و هفت نفر از کارمندان عالی‌رتبه بود. در طرف دیگر این گفتگوها پیشه‌وری، شبستری، جهانشاه‌لو افشار و قاضی‌محمد، رهبر حکومت خودمختار کردستان، قرار داشتند.[۹۴]

با آگاهی از این‌که دولت، به علت مخالفت عناصر طرفدار دربار در کابینه، در دور اول گفتگوها به توافقی با دموکرات‌ها دست نیافته بود، هیأت نمایندگی جدید دولت مرکزی که برای این دور دوم گفتگوها تعیین شده بود، حرکت خود را به تبریز تا تصویب تمام اعضای کابینه، به تأخیر انداخت. قوام‌السلطنه با این پیش‌بینی که مجلس هم مشکلی به بار نخواهد آورد و دربار، حتی موقتاً، از دخالت در این قضیه خودداری می‌کند، خود را برای دستیابی به حل و فصل مسالمت‌آمیز مسألهٔ آذربایجان بسیج کرد.

در واقع جریان گفتگوها زیاد به طول نینجامید و در شب ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ (۲۳ خرداد ۱۳۲۵ خ) مصالحهٔ نهایی بین دولت و نمایندگان آذربایجان حاصل شد. روز بعد، برپایه مصالحه شب پیشین، موافقتنامهٔ جدیدی بر پایهٔ موافقتنامهٔ اولیه‌ای که ماه گذشته در تهران امضا شده بود، تنظیم گردید. جالب است یادآوری شود که این سند را پیشه‌وری و مظفر فیروز امضا

کردند، که هردوشان از به کار بردن عناوین رسمی دولت خود امتناع ورزیدند، چه، احتمال می‌رفت که بر سر توافق دربارهٔ اصطلاح مورد قبول، کار به شکست مذاکرات بکشد.[۹۵]

لازم است همچنین گفته شود که می‌توان این روش سیاسی قوام‌السلطنه را روش متکی به «ان‌شاءالله»، یا از این ستون به آن ستون فرج است، به شمار آورد، چه کاربُرد این اصطلاح در فرهنگ ایرانی به دادن مبهم‌ترین وعده‌ها اختصاص دارد. قوام‌السلطنه همین روش را با موفقیت در مذاکره با شوروی‌ها به کار گرفت. وی به شوروی‌ها وعده داد که به عوض تخلیهٔ فوری ایران از قوای نظامی، وی مسألهٔ امتیاز نفت (شمال) را به مجلس پانزدهم که هنوز تشکیل نشده بود، عرضه و ان‌شاءالله مجلس هم به دادن این امتیاز موافقت خواهد کرد. با آنکه در گفتگوی با دموکرات‌ها قوام می‌دانست که طرف مقابل تن به سازش نمی‌دهد، لذا درباره موضوع متنازعٌ فیه، اعلام کرد که در مذاکرات نامشخص بعدی بررسی به عمل می‌آید.

دربارهٔ اصلاح ارضی، حکومت مرکزی، به موضع قبلی خود پای‌بند بود. طی این موافقتنامه پانزده ماده‌ای، حکومت مرکزی، با تقسیم اراضی دولتی بین کشاورزان ساکن بر آن اراضی موافقت کرد. اما در مورد زمین‌های متعلق به مالکان خصوصی که به وسیله حکومت خودمختار مصادره شده بود، قرار بر این شده بود که «خسارت عادلانه به مالکان اصلی آن زمین‌ها» پرداخت شود. دربارهٔ دیگر نکاتی که در گفتگوها بحث شده بود مانند تجدید سازمان ارتش، موافقتنامه بیش از این تصریح نداشت که «کمیسیون مشترکی مرکب از نمایندگان حکومت مرکزی و انجمن‌های ایالتی» تعیین خواهد شد تا به مطالعهٔ وظایف آینده قوای مسلح محلی بپردازد و احتمال پیوستن فداییان را به ژاندارمری آذربایجان مورد رسیدگی قرار دهد.

بسیاری از دموکرات‌ها درقبال این موافقتنامه عکس‌العملی توأم با شور و شوق نشان ندادند زیرا آنان فکر می‌کردند که سازش خیلی زیادی صورت گرفته است. حتی در این بین کسانی بودند که این موافقتنامه را پیمان تسلیم می‌خواندند. پیشه‌وری در «خطابه‌ای تاریخی» که از رادیوی تبریز پخش شد، کوشید تا این نظر را که نوعی پیمان تسلیم از جانب دموکرات‌ها امضا شده، اصلاح کند. معلوم بود که وی کمابیش نگران انتقادهایی بود که موافقتنامه می‌توانست به‌طور حتم بین طرفداران فرقه، و همین‌طور مخالفان آن، برانگیزد:

> اکنون بین مخالفین و مرتجعین صحبت‌ها و شایعات گوناگونی وجود دارد. عده‌ای می‌گویند آقای قوام‌السلطنه دموکرات‌ها را فریب داده و عده‌ای دیگر تلاش می‌کنند اثبات نمایند که آقای قوام‌السلطنه برای حفظ حکومت خویش به دامن دموکرات‌ها افتاده و به

آذربایجان پناه برده است. ما به این سخنان کوچکترین اهمیتی نباید بدهیم. نه آقای قوام‌السلطنه سر ما کلاه گذاشته و نه ما به فکر فریب دادن او هستیم. این‌ها همه حرف‌های پوچی است. حتی عده‌ای امضای موافقتنامه از جانب ما را به عنوان تسلیم شدن تعبیر کرده‌اند، شاید بعضی‌ها جهت خودنمایی، ادعای فتح آذربایجان را نیز بکنند. ما به نوبه خود به این سخنان می‌خندیم و گویندگان آن را به سُخره می‌گیریم. در این‌جا کسی به کس دیگر تسلیم نشده است و هیچ کس نیز آذربایجان را تسخیر نکرده است.[۹۶]

با انعقاد موافقتنامه برای حکومت خودمختار چیزی نمانده بود جز انطباق خود با اوضاع جدید و رضایت دادن به اینکه زیرنظر حکومت مرکزی به صورت اداره‌کنندهٔ این استان درآید. در نتیجه، مجلس ملی، به ریاست شبستری[۹۷]، نام خود را به «انجمن ایالتی آذربایجان» تغییر داد. به‌همین ترتیب، اینک وزرای حکومت خودمختار، خود را به عنوان مدیران کل ادارات حکومت مرکزی می‌شناختند.[۹۸] در این ضمن، در اعلامیه‌ای که قوام صادر کرد سلام‌الله جاوید به‌عنوان استاندار جدید آذربایجان نصب شد. پیشه‌وری، ترجیح داد کماکان به عنوان دبیر اول فرقه دموکرات آذربایجان باقی بماند و هیچ شغل دولتی را نپذیرد.[۹۹]

قوام‌السلطنه، برخلاف همتای آذربایجانی خود، امضایِ موافقتنامه را به دلایل زیادی نوعی پیروزی برای حکومت مرکزی می‌دانست. در خطابه‌ای که او از رادیوی تهران ایراد کرد «مشکل آذربایجان» را به عنوان «خطیرترین مشکل» از بدو تصدی نخست‌وزیری تلقی نمود و بنابراین موافقتنامه با دموکرات‌ها را به نام «گامی در راستای آزادی و وحدت ملی ایرانیان» شمرد.[۱۰۰] قوام‌السلطنه در مقابله با انتقادهای منفی مخالفان، همهٔ آزادی‌خواهان را به حمایت از خود برای جانبداری گسترده از مبارزهٔ وسیع او علیه کهنه‌پرستان و مرتجعان فراخواند.[۱۰۱]

نِدای قوام‌السلطنه برای جلب حمایت مردم نه تنها با پاسخ مثبت حزب توده بلکه لیبرال‌ها روبه‌رو شد. مطبوعات لیبرال او را «ناجی ملت» و «نخست‌وزیر محبوب‌القلوب» لقب دادند.[۱۰۲] با این ترتیب، قوام خود را بیش از پیش با لیبرال‌ها و چپ‌ها همگام یافت، در حالی که محافظه‌کاران نسبت به سیاست‌های او مخالفت داشتند. در نیمهٔ ژوئن ۱۹۴۶ (اواخر خرداد ۱۳۲۵ خ) هنگامی که محبوبیّت قوام‌السلطنه به اوج خود رسیده بود، وی تصمیم گرفت که به تشکیل یک سازمان سیاسی به نام حزب دموکرات ایران بپردازد. آبراهامیان خاطرنشان ساخته است که قوام‌السلطنه برای برپا ساختن سازمان جدید مذکور دو دلیل ضمنی و متناقض

داشت: «یکی اینکه می‌خواست از این سازمان با کمک وزارت کشور، برای شکست انتخاباتی سلطنت‌طلبان و نامزدان طرفدار انگلیس در انتخابات آینده استفاده کند و لذا مجلس پانزدهم را قبضه نماید.» و «دیگر این‌که، او امیدوار بود که اصلاح‌طلبان غیرکمونیست را گردآورد و حرف چپ‌گراها را از سکه بیندازد و لذا دربرابر حزب توده، عامل تعادلی بنیاد نهد» و به این نحو «سعی کرد نامی بر حزب بگذارد که در ظاهر هم میراث حزب قدیمی دموکرات باشد و هم رقیبی برای حزب دموکرات آذربایجان.»[۱۰۳]

زمانی که حزب دموکرات پایه‌ریزی شد قوام با یک سلسله اقدامات، به اجابت تقاضاهای مصرح در درخواست‌های لیبرال‌ها و چپ‌روها پرداخت. از جمله مهمترین این اقدامات، تنظیم قانون کار، ایجاد وزارت کار، طرح برنامه‌ریزی برای تقسیم زمین‌های سلطنتی و تحت‌نظر قرار دادن بعضی از سیاستمداران هوادار بریتانیا و سرانجام تعیین بعضی از سیاستمداران مشهور به هواداری از شوروی در مقامات بالای دولتی بود.[۱۰۴]

قوام‌السلطنه هنوز امکان هماهنگی و همکاری بیشتری با لیبرال‌ها و چپ‌روها داشت. در ماه اوت ۱۹۴۶ (مرداد ۱۳۲۵ خ) او کابینه‌ای ائتلافی تشکیل داد که در آن اعضای حزب دموکرات، حزب توده و حزب ایران شرکت داشتند. سه وزارت‌خانهٔ تجارت و صنعت، بهداشت، و آموزش به ترتیب به ایرج اسکندری، مرتضی یزدی و فریدون کشاورز که همگی عضو حزب توده بودند تفویض شد. اللهیار صالح از حزب ایران به وزارت دادگستری نصب گردید. یکی از نیّات عمدهٔ حزب توده، از شرکت در این ائتلاف همان‌طور که ایرج اسکندری نوشته است سد کردن تأثیر روزافزون حزب دموکرات آذربایجان بود.[۱۰۵]

قوام‌السلطنه خود با عهده‌دار شدن وزارت کشور نظارت مستقیم را بر گفتگوهایی که بر مسألهٔ آذربایجان اثر داشت حفظ کرد. به‌هرصورت، برای نشان دادن هماهنگی با وزراء، او نماینده‌ای را از آذربایجان برای آمدن به پایتخت و شرکت و تداوم مذاکرات برای نکات مختلفی که هنوز لاینحل مانده بود، به تهران دعوت کرد.

در ۲۱ اوت (سی‌ام مرداد ۱۳۲۵ خ)، هیأت نمایندگی آذربایجان، به ریاست شبستری به تهران وارد شد. این هیأت مشتمل بر دیگر پیشروان دموکرات‌ها مانند بادگان، جاوید و ژنرال پناهیان هم می‌شد.[۱۰۶] رئوس مطالبی که در برنامه گفتگوها دیده می‌شد وظیفه آینده خلق قشونی و به‌هم آمیختن فداییان و ژاندارمری بود. به‌زودی معلوم شد که دولت با داشتن درجه زیادی از اطمینان به نفس، حاضر نیست با دموکرات‌های آمده به تهران، کمترین سازشی را انجام دهد. چند هفته پیش از این در خلال مذاکرهٔ قوام با سفیر ایالات متحد امریکا در تهران،

قوام صریحاً گفته بود که مصمم است راه خود را ادامه دهد و بعد افزوده بود که: «اگر گفتگوها به شکست بینجامد او ممکن است برای بازگرداندن آذربایجان به ایران به زور متوسّل شود.»[۱۰۷] گزارش دیدار مذکور حاکی است که قوام یادآور شده است: «دلیل اینکه او این قدر نسبت به آذربایجان و حزب توده تاکنون مماشات کرده، عدم اطمینان وی به ارتش ایران بوده است که اکنون وی به آن اعتماد دارد.»[۱۰۸]

دور جدید گفتگو با یک موافقتنامهٔ شفاهی متضمن ترتیبات زیرین به پایان رسید:

– ده هزار آذربایجانی به خدمت ارتش ایران درخواهند آمد و در آذربایجان مستقر خواهند شد. چهار هزار تن از اعضای سابق نیروی موسوم به «نگهبان» (ژاندارمری سابق آذربایجان) انتخاب شده و در آذربایجان جای خواهند گرفت.

– فرمانده تیپ آذربایجان افسری از تهران خواهد بود که به وسیله انجمن ایالتی آذربایجان از بین سه نامزد معرفی شده از تهران برگزیده خواهد شد. فرماندهٔ عالی ستاد ژنرال پناهیان خواهد بود که در آن هنگام فرمانده پادگان تبریز بود. ژنرال دانشیان که او هم فرمانده فداییان بود مقام معاونت نیروهای نگهبان را برعهده خواهد داشت.

– نیروهای آذربایجانی زنجان را تخلیه می‌کنند و در عوض سردشت و تکاب در کردستان به آنان داده خواهد شد.

– عایدی کل در بانک ملی متمرکز می‌شود و همه پس‌اندازهای اداره‌های دولتی در آنجا نگهداری خواهد شد.

– سی و پنج درصد از درآمد گمرکات به تبریز تعلق دارد و شصت و پنج درصد به تهران فرستاده می‌شود.[۱۰۹]

سرانجام، این توافق همین‌طور شفاهی و نانوشته و امضاء ناشده باقی ماند. هیأت آذربایجانی با این امید تهران را به سوی تبریز ترک کرد که جاوید، استاندار آذربایجان که اینک روابط خوبی با قوام پیدا کرده بود، گفتگوها را در آیندهٔ نزدیکی به ثمر خواهد رساند.[۱۱۰]

در تابستان ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ خ)، ظاهراً دورهٔ عدم فعالیت گروه محافظه‌کاران به پایان رسید. این گروه به عنوان جزئی از استراتژی خود برای مقابله با پیروزی‌های اخیر رقبای سیاسی خود، به ویژه حزب توده، مایل بود، دست‌کم درآن شرایط، با درگیری‌های منطقه‌ای همدستی کند و نهضت‌های خودمختاری را در دیگر مناطق نیز تشویق نماید. با این اقدامات محافظه‌کاران امیدوار بودند گرایش‌های جداسری بتواند جوّ سیاسی ایران را متزلزل سازد و

درنتیجه، قوام‌السلطنه و متحدانش در حزب توده سقوط کنند.

دو روز پس از انعقاد موافقتنامهٔ پیشه‌وری ـ فیروز، انجمن ایالتی خوزستان تلگرافی برای قوام‌السلطنه فرستاد و همان حقوق خودمختاری را که حکومت مرکزی به آذربایجان اعطا کرده بود مطالبه نمود.[۱۱۱] بلافاصله، در پی «درخواست خوزستانی‌ها»، کمیتهٔ ایالتی دموکرات فارس، همین تقاضا را طرح کرد.[۱۱۲] در ۱۸ مه (۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) دو خان قشقایی به سفارت ایالات متحد امریکا در تهران رفتند «تا موقعیت خطرناک موجود را موردبحث قرار دهند» و مخالفت خود را با فعالیت‌های حزب توده در خوزستان که در جوار منطقه قشقایی است، ابراز کنند. از این گذشته، در مورد درخواست‌های حکومت آذربایجان که آنان فکر می‌کردند «نامعقول نیست» خان‌های قشقایی اعلام کردند که: «اگر امتیازات وسیعی به پیشه‌وری داده شود، آنان هم نظیر همان را خواهند خواست.»[۱۱۳]

پس از مشورت با رؤسای قبیله بختیاری، خان‌های قشقایی مبارزهٔ نظامی گسترده‌ای را علیه حزب توده و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن در مناطق جنوبی ایران به راه انداختند. قشقایی‌ها، همزمان با رودررویی با حاکمیت دولت مرکزی، اعلامیه‌ای مشتمل بر درخواست‌های زیرین، انتشار دادند:

- اخراج وزیران توده‌ای از کابینه و تغییر رؤسای ناصالح در ارتش.
- واگذاری کارهای ادارات فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی فارس، که تحت‌نظر مردم اداره شود.
- تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مراکز استان و شهرستان‌ها.
- ازدیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت.
- اختصاص مبلغ کافی جهت عمران، فرهنگ و بهداشت محلی.
- تجدیدنظر در قوانین مضرّی که مغایر قانون اساسی است.
- اتصال راه‌آهن مرکزی به شیراز و بوشهر و اسفالت جاده‌ها.[۱۱۴]

قوام‌السلطنه که همواره روابط خوبی با خان‌های قشقایی داشت[۱۱۵] در ۱۳ اکتبر (۲۱ مهر ۱۳۲۵ خ)، بدون مشورت با اعضای کابینه خود، سرلشکر زاهدی را به عنوان نماینده ویژه به فارس فرستاد تا اختلاف باایلات جنوب کشور حل و فصل گردد. پس از گفتگویی که سه روز به درازا کشید، دولت مرکزی به همهٔ تقاضای کوچک تن درداد اما اصرار کرد که وزرای حزب توده از کابینه کنار گذاشته نخواهند شد و در فرماندهی ارتش دگرگونی به‌بار نخواهد

آمد و اداره ادارات دولتی و نظامی فارس به فارس‌ها منتقل نخواهد شد.[۱۱۶]

همان‌طور که انتظار می‌رفت، مذاکرهٔ قوام با خان‌های ایلات، به هر نیّتی که صورت گرفته بود، خوشایند وزرای کابینه قرار نگرفت. به‌نظر می‌رسید که تقاضاهای این افراد پاسخی است به آنچه خلیل ملکی گفته و همه ایرانیان را به پیروی از هموطنان آذربایجانی فراخوانده بود. خلیل ملکی درخواست آذربایجانیان را چنین وصف کرده بود که: «حقوقی که قانون اساسی ایران پیش‌بینی کرده است.»[۱۱۷] چند ماه پس از این وقایع ناصر قشقایی در مصاحبه‌ای با ایران ما چنین گفت که:

> از آنجاکه حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان تهدیدی جدی برای استقلال ایران است و حکومت مرکزی در دست چپ‌روها و حزب‌های تندرو بود، علی‌رغم این واقعیت که ما هیچ مبنای علمی یا فرهنگی برای توجیه‌کار خود نداشتیم، نهضت جنوب را صرفاً به‌عنوان مانوری سیاسی، به راه انداختیم.[۱۱۸]

شاه، در دیدار با جاوید، استاندار آذربایجان، نسبت به روش «یک بام و دو هوای» حزب توده راجع به خودمختاری منطقه‌ای ابراز حیرت نمود. شاه از جاوید پرسید که حزب توده چگونه این تناقض را حل می‌کند، پاسخ جاوید بیشتر بر پایه ملاحظات سیاسی بود تا بر مدار صِرف ارزیابی حقوقی:

> تردیدی نیست که ما نهضت دموکراتیک را برای تمام ایران خواهانیم ولی باید دید آیا تقاضایی که در خوزستان شده، از طرف مردم خوزستان و سازمان‌های دموکراتیک آن‌جاست، یا از طرف چند نفر مالک مرتجع که ممکن است از این راه بخواهند علیه دموکراسی خود را مجهّز سازند.[۱۱۹]

اعضای توده‌ای هیأت دولت، برای ابراز کردن ناخشنودی کامل خود از این واقعیت که نخست‌وزیر با آنان مشورت نکرده و مستقلاً درباره «بحران جنوب» تصمیم گرفته است، اعلام داشتند که در هیچ جلسه‌ای از کابینه شرکت نخواهند کرد.[۱۲۰] باتوجه به «مناسبات دوستانه‌شان با نخست‌وزیر» آنان مطمئن بودند که وی با آنان کنار خواهد آمد و موافقتنامهٔ جنوب را نخواهد پذیرفت. قوام‌السلطنه درست به عکس رفتار کرد. وی در ۱۷ اکتبر (۲۵ مهر) استعفای کابینه خود را به شاه داد و شاه هم آن را پذیرفت و دوباره قوام را به تشکیل حکومت جدید مأمور ساخت.

کابینهٔ ائتلافی که فقط ۷۷ روز دوام آورد فرصت کافی راکه قوام به آن نیاز داشت فراهم کرد تا وی بتواند اولین مرحلهٔ سناریوی سیاسی خود را اجرا نماید. قوام در سطح ملی توانسته بود به عنوان یک نفر لیبرال طرفدار قانون اساسی شناخته شود. به‌علاوه، با وعده به بعضی اقدامات رادیکال، هرچند که هنوز به عمل درنیامده بود، انحصارطلبی حزب توده را شکست زیرا این حزب تغییرات اجتماعی و اصلاحات سیاسی را خاص خود می‌شمرد. قوام با دعوت از حزب توده به شرکتِ مستقیم در قوهٔ مجریه، آنان را از موقعیتی که به عنوان «کنار گود نشستگان» داشتند، محروم ساخت. سرانجام، با جلب پشتیبانی طبقات متوسط شهری و اعتماد لیبرال‌ها و چپ‌روها توانست نفوذ دربار را محدود سازد.

قوام در سطح بین‌المللی، با به اجرا درآوردن سیاست موازنهٔ مثبت، در مورد اعطای امتیاز نفت، حداقل توانست حمایت سه قدرت بزرگ یعنی ایالات متحد امریکا، بریتانیا و اتحاد شوروی را به دست آورد. روشی که او در حل مشکل نفت و همین‌طور در بحران آذربایجان به‌کار برد، حتی ناظر شکاکی مانند سفیر ایالات متحد امریکا در ایران را نیز مجبور ساخت که نتیجه بگیرد:

> اگر بتوان کسی را یافت که بتواند کشتی دولت را در دریاهای طوفانی کـه اکـنون از آن می‌گذرد هدایت کند، قوام به راستی برای چنین هدفی شایسته است.[۱۲۱]

واکنش دموکرات‌ها در آذربایجان به پیروزی قاطع قوام‌السلطنه آمیزه‌ای از دو دلی و ناامیدی بود. این واقعیت که هیأت نمایندگی آذربایجان از میز مذاکره دست خالی برگشته است برای دموکرات‌ها روشن کرد که روزگاری که می‌توانستند به مبارزه با اقتدار حکـومت مـرکزی برخیزند سرآمده است. در واقع آنان دریافتند که اکنون نیروهای دیگری غیراز حکـومت مرکزی در صحنهٔ سیاسی کشور دست اندرکاراند که وجود آنان را تهدید می‌کند.

دشواری‌هایِ دیرپای دموکرات‌ها

یکی از موانع عمده‌ای که دموکرات‌ها در زمان حکومت خود با آنـان روبـه‌رو بـودند نهادهای مذهبی بودند که در تمام گوشه و کنار ایالت نفوذ داشتند. در جامعه‌ای که مردم آن اکثراً مسلمانند و سلسله مراتب مشخص شیعه بر آن حکمفرماست، مخالفان مذهبی روی این مطلب تأکید می‌کردند که بیشتر دموکرات‌ها به مارکسیست‌های انقلابی شهره‌اند. بنابرایـن،

علی‌رغم هر آنچه اینان بگویند، حکومتی که به دست اینان برپا می‌شود حکومتی است با ایده‌ئولوژی مارکسیستی. به‌علاوه، آنچه نهادهای مذهبی خصوصاً از آن بیم داشتند تغییراتی بود که دموکرات‌ها از زمان استعفای رضاشاه با تجددخواهی خود قصد داشتند در ساختار اجتماعی موجود به وجود آوردند. از آن‌جاکه منبع اصلی درآمد علما، وجوهات و عوارض مختلف مذهبی بود که توسط افراد به ویژه مالکان منطقه پرداخت می‌شد، سلسله مراتب مذهبی، در حد وسیعی مستقیماً به نظام موجود زمین‌داری در آذربایجان متکی بود.

اقدامات اولیه‌ای که دموکرات‌ها در جهت تضمین آزادی اعمال مذهبی و حق زنان به استفاده مجدد از چادر انجام دادند در واقع عملی بود برای به نمایش گذاردن تساهل مذهبی‌شان و در نتیجه جلب رضایت نهادهای مذهبی. اما، علی‌رغم این کارها، و حتی استخدام چند نفر از روحانیان، درهای مصالحهٔ آنان با اهلِ شریعت هرگز باز نشد. بلکه به عکس، از همان روز نخست که دموکرات‌ها قدرت را در دست گرفتند رهبران مذهبی علناً اعلام کردند که با کسانی که «اهل کفر»اند قاطعانه مخالفت می‌کنند.

دو تن از رهبران مذهبی، سید محمد بهبهانی و حاج سیدمحمد امام‌جمعه، در نامه‌ای خطاب به رئیس جمهوری ایالات متحد امریکا و نخست‌وزیر بریتانیا، تحولات سیاسی آذربایجان را چنین وصف کردند:

> حوادثی نابهنگام و شایعاتی بدشگون که در سرتاسر آذربایجان گسترش یافته است...

در قسمت بعدی این نامه، اوضاع آن‌جا چنین بیان شده بود:

> تمامیّت کشور ما که به‌طور انفرادی و دسته‌جمعی به‌وسیلهٔ حکومت‌های ایالات متحد و اتحاد شوروی و بریتانیا تضمین شده است، مورد تهدید قرار گرفته و همه روزه مردم بی‌گناه در این کشور جانهای خود را از دست می‌دهند.

این دو رهبر مذهبی، در پایان‌نامه خواسته بودند:

> به منظور تخفیف نگرانی و اضطراب مردم ایران قوای متفقان فوری خاک ایران را تخلیه کنند و دست و بال حکومت مرکزی را چنان باز بگذارند که بتواند تمام همّ خود را مصروف بهبودی و استقرار مجدد امنیّت کشور بنماید.[۱۲۲]

البته، تعدادی از شخصیت‌های مذهبی انتقادهای تندتری از حکومت خودمختار می‌کردند.

برای نمونه عالم بلندمرتبه‌ای چون ثقة‌الاسلام دموکرات‌ها را متهم کرد که ایرانـیان واقـعی نیستند[۱۲۳] و اعلام داشت که حکومت مرکزی باید «همه اقدامات لازم را برای از بین بردن آنان به کار ببرد.» اظهار ثقة‌الاسلام ارزش خاصی در بین مردم داشت زیرا پدر او در سال ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ خ) به دست اشغالگران تزاری روسیه در تبریز شهید شده بود.

در اوایل تابستان ۱۹۴٦ (۱۳۲۵ خ)، دموکرات‌ها دیگر قادر نبودند تصویر انقلابی اولیـه خود را حتی در بین همپالگی‌های عضو حزب، تا چه رسد بین مردم، در سطح وسیع نگاه دارند. دموکرات‌ها که در روزهای اولیه به قدرت رسیدن از این پندار غرق لذت بودند که می‌توانند ساختار سیاسی کهن را به نظام کاملاً جدیدی تبدیل کنند، اینک با مراجعت از تهران با دست‌های خالی دریافتند که برای اجرای اصلاحات چشمگیر در ساختارهای اجتماعی و سیاسی مستقر قدیمی بخت مساعدی ندارند.

به‌هرحال، برای حفظ جنبش انقلابی‌شان، دموکرات‌ها نیاز به تشدید تـبلیغات فـرهنگی داشتند. برای اولین بار، در ۷ آوریل (۱۸ فروردین ۱۳۲۵ خ)، یک بنگاه سـخن‌پراکـنی رادیویی به نام «صدای حکومت ملی آذربایجان» (آذِربایجان میلی حُکومتینین سَسی) که همه روزه برای آذربایجان، کردستان و ایران برنامه پخش می‌کرد، تأسیس نمودند.[۱۲۴] به همین گونه تعداد جراید آذربایجانی زبان و مجلات ادواری را به شانزده افزایش دادند در حالی که انتشار روزنامه‌هایی که قبلاً به فارسی یا به دو زبان فارسی و آذربایجانی درمی‌آمد متوقف شد. برای نمونه آذربایجان که همواره بانفوذترین روزنامهٔ دموکرات‌ها بـا ده هـزار تـیراژ بود[۱۲۵] و در اصل به دو زبان انتشار می‌یافت، به محض اینکه نشریهٔ رسمی فرقه دموکرات آذربایجان شد، شکل دوزبانه‌اش منع گردید و تنها به آذربایجانی طبع شد.[۱۲٦]

در تابستان همین سال، چهار مجلد کتاب به نام وطن دیلی (زبان ملی) برای استفاده در مدارس محلی به طبع رسید. جالب است که طی این چهار مجلد تاریخ و فرهنگ آذربایجان به تفصیل آمده بود، ولی به تاریخ ایران یا پیوندهای اجتماعی و فرهنگی ایران با آذربایجان اشاره نمی‌شد.[۱۲۷]

دموکرات‌ها برخلاف انتظاری که از بسیج فرهنگی جـدید خـود داشـتند و روی زبـان آذربایجانی به عنوان وسیله‌ای برای استحکام بخشیدن به هویت قومی تأکید می‌ورزیدند در به راه انداختن تمامی مردم در زیر پرچم حکومت توفیق نیافتند. به عکس، عده زیادی به این عقیده رسیدند که باید پیوندهایشان با بقیه ایران برای همیشه برقرار بماند. از اینها گذشته، بیم از این‌که مردم آذربایجان خواهی نخواهی در آتیه به همسایگان قفقازی خود متکی خواهند

. شد، و در نتیجه تحت حکومت اتحاد شوروی قرار خواهند گرفت، قویاً رو به تزاید بود.[۱۲۸] لذا به عنوان عکس‌العمل نسبت به اقدامات حکومت، دگرگونی قابل توجهی نسبت به کسانی که به فارسی صحبت می‌کردند در آذربایجان رخ داد. حتی در بین اعضای فرقه دموکرات اقلیّت فارسی زبان اکنون از حمایت بیشتری از ناحیه مردم، در مقایسه با همکاران آذربایجانی خود، به ویژه آنانی که به عنوان مهاجر شناخته می‌شدند، برخوردار بودند. این حساسیّت در آن هنگام می‌توانست بین افسران شورشی فارسی‌زبان مشهور به (مأموران ایرانی) که ارتش ایران را رها کرده و به خلق قشونی حکومت خودمختار پیوسته بودند و شبه نظامیان فدایی بومی به زد و خورد بینجامد.[۱۲۹]

گذشته از این آشفتگی‌های محلی که نتیجه تبلیغات فرهنگی دموکرات‌ها بود، در سطح ملی نیز اجرای این تبلیغات خطر فاصله بین دموکرات‌ها و طیف سیاسی لیبرال را که در سرتاسر کشور وجود داشت بیشتر می‌ساخت. لذا، در پی تحولات سیاسی در تهران، دموکرات‌های آذربایجانی دریافتند که باید با دیگر گروه‌های مخالف ایرانی رابطه نزدیکتری برقرار کنند و سرانجام تصمیم گرفتند که از قوام‌السلطنه دوری نمایند و به مخالفان حکومت ملحق شوند. تا این زمان حکومت خودمختار، ضمن بهره‌برداری از حمایت برخی از احزاب سیاسی در تهران، روش عدم مشارکت در ائتلاف‌های سیاسی را پیش گرفته بود و روابطش را با تهران منحصراً به صِرف روابط حکومتی محدود ساخته بود.

حکومت خودمختار، با کنار گذاشتن درخواست جداسری، تصمیم گرفت که روی التزام خود به تمامیّت ارضی ایران تکیه بیشتری بکند. و در عین حال نشان بدهد که مایل است با دیگر احزاب سیاسی در سراسر کشور هماهنگی داشته باشد. در ۲۹ اکتبر ۱۹۴۶ (۷ آبان ۱۳۲۵ خ) فرقهٔ دموکرات آذربایجان، حزب دموکرات کردستان و حزب نسبتاً کوچک «جنگلی» زیر نام «جبههٔ مؤتلفهٔ احزاب آزادیخواه» گرد آمدند.[۱۳۰] این جبهه متحد در اصل به وسیله حزب توده و حزب ایران قبلاً در ماه ژوئن ۱۹۴۶ (خرداد ۱۳۲۵ خ) به وجود آمده بود. گرچه این اقدام دموکرات‌ها از ناحیه لیبرال‌ها و گروه‌های جناح چپ کشور با استقبال روبه‌رو گردید ولی در این مرحله، نظر غالب در محافل سیاسی سراسر ایران این بود که زمان برای استقرار خطوط هماهنگی بسیار دیر است زیرا دموکرات‌های آذربایجانی یک سال پیش این روابط را گسسته بودند.

سقوط

ابرهای طوفان‌زای سیاسی در افق جمع شده و همه چیز نشان از آن داشت که روزهای اقتدار دموکرات‌ها به‌سر آمده است. باوجود این، فرقه، کمابیش سرگرم آماده ساختن مراسم نخستین سالگرد حکومت در آذربایجان بود. در حالی که استان سرگرم «برداشت فراوان‌ترین محصول در سالهای اخیر»[۱۳۱] بود، پیشه‌وری از همهٔ دموکرات‌ها خواست تا صفوف خود را محکم کرده گرد او جمع شوند تا در انتخابات مجلس پانزدهم پیروزی درخشانی به دست آید.[۱۳۲] علی‌رغم این‌که دموکرات‌ها با مشکلات جدی روبه‌رو بودند، هیچ کسی از دموکرات‌ها نمی‌توانست پیش‌بینی کند که یک‌ماه بعد حکومت سقوط خواهد کرد و آنان هرگز دیگر به قدرت برنخواهند گشت.

در اواسط پاییز ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ خ)، تزاید قدرت سیاسی قوام غیرقابل انکار شده بود. حتی کسانی که با روش‌های او علناً مخالفت داشتند این مطلب را پذیرفته بودند. قوام‌السلطنه، با در دست داشتن فرمان شاه برای اجرای انتخابات مجلس پانزدهم و با اطمینان از حمایت ارتش تازه تثبیت شدهٔ ایران، تشخیص داد که حالا زمان اجرای دومین مرحله «سناریوی سیاسی» اوست.

در اواخر نوامبر ۱۹۴۶ (اوایل آذرماه ۱۳۲۵ خ)، حکومت مرکزی حملهٔ نهایی خود را علیه آذربایجان آغاز کرد. مطابق توافق شفاهی بین طرفین در تهران، انجمن ایالتی آذربایجان (میلی مجلس پیشین) در جلسه ۱۱ نوامبر (بیستم آبان ۱۳۲۵ خ) تصویب کرد که زنجان به حکومت مرکزی بازگردانده شود.[۱۳۳] تصمیم به تخلیهٔ فداییان از این شهر، که در آن اوضاع حدود ده روز طول کشید، تصمیمی چندان ساده نبود. غیراز سرخوردگی‌ای که این اقدام دموکرات‌ها ممکن بود در بین عناصر تندروتر فداییان برانگیزد، آنان می‌بایست این نکته را نیز در نظر می‌گرفتند که ممکن است متعاقب عقب‌نشینیِ فدائیان، هواداران فرقه در شهر مورد تهدید و آزار قرار گیرند.[۱۳۴] در منطقه‌ای که سنتِ انتقام گرفتنِ اجتماعی و نیز سیاسی سنتی دیرپاست، برای دموکرات‌های زنجان، وصول اخبارِ تهران مبنی بر اینکه تدارکات وسیعی برای آخرین نقل و انتقال نظامی در پایتخت در شرف انجام است هشداردهنده بود.

با اینکه اخبارِ «تدارکات وسیع نظامی پایتخت» به قدر کافی دلهره‌آور بود، نشانه‌های دیگری نیز از نیات جنگی حکومت دربارهٔ آذربایجان وجود داشت. در ۱۲ نوامبر (۲۱ آبان ۱۳۲۵ خ) قوام‌السلطنه به ظاهر برای گذراندن تعطیلات به باغ‌های چای خود در گیلان رفت.

عزیمت او از پایتخت در چنین لحظه‌ای که بحران سیاسی در کشور از سر گذشته بود، روزنامه‌نگاری را مجبور به این تعبیر کرد که: «قوام‌السلطنه با ترک تهران قصد دارد از هر درگیری ممکن با قدرتهای خارجی اجتناب کند.»[۱۳۵] ۹ روز بعد، ارتش ایران به فرماندهی شاه، مانوری در خارج از تهران ترتیب داد[۱۳۶] و در همان روز، حکومت بر مطبوعات مخالف سانسور وضع کرد و دفاتر جبهه روزنامهٔ متنفذ حزب ایران را تعطیل کرد.[۱۳۷]

سرانجام در غروب ۲۳ نوامبر (۲ آذر ۱۳۲۵ خ)، روز موعود برای تسلیم زنجان به حکومت مرکزی، ارتش ایران، به ناگهان، به باقیماندهٔ فداییان در این شهر حمله بُرد و همهٔ ادارات دولتی شهر را تصرف کرد.[۱۳۸] تأثیر اقدامات ارتش ایران تا آنجا که به موقعیت سیاسی دموکرات‌ها مربوط می‌شد تکان‌دهنده بود. آن‌گونه که کنسول ایالات متحد امریکا در تبریز اظهار داشته:

> روانشناسی این اقدام هرچه می‌خواهد باشد، این ضربه سپر دموکرات‌ها را متلاشی کرد. در اینجا، آنان برای نخستین بار در خانهٔ خود شکست خوردند.[۱۳۹]

اخبار فاجعهٔ زنجان برای تودهٔ مردم و دموکرات‌های تبریز ضربه‌ای تکان دهنده بود. در جوّی از «بی‌ثباتی و ناامیدی» حکومت متهم شد که «شهر را بر پایه موافقتنامه به تصرف درآورده ولی سعی می‌کند به مردم نشان دهد که این اقدام پیروزی نظامی بزرگی بوده.»[۱۴۰] افزون بر این، «اعلامیه‌های رادیوی تبریز عنان گسیخته‌تر و مقالات روزنامه‌ها پرخاشجوتر شد.»[۱۴۱] برای نمونه ملت آزاد، در سرمقاله‌ای که پس از حمله به زنجان چاپ کرد به قوام اخطار نمود که «مقاومت‌های مسلحانه‌ای در انتظار قوای حکومت (مرکزی) خواهد بود» چنانچه او بر سیاست جدید تجاوزآمیز خود پافشاری کند:

> ما همگام با تمامی آزادی‌خواهان ایران، تا آخرین قطرهٔ خون در برابر ارتجاع خواهیم ایستاد... تهران بداند که ما در برابر توطئه‌های ارتجاع ساکت نخواهیم نشست.[۱۴۲]

با استقرار نیروهای حکومت (مرکزی) در پشت دیوارهای شهر زنجان، نخست‌وزیر، قوام‌السلطنه، در بیانیه‌ای که راجع به «آمادگی برای انتخاباتی سریع» انتشار داد گفت:

> نظر به این‌که دولت در برابر مجلس شورای ملّی مسئولیت تامّه دارد، باید برای حسن جریان انتخابات کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیّت به عمل آورد، و به اندازه لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کافی از قوای نگهبانی (ژاندارمری) و در صورت لزوم از قوای

ارتش اعزام نماید. قوای اعزامی از تهران خواهد بود. این احتیاط در تمام نقاطِ ایران بلا استثناء مجرا خواهد بود.[۱۴۳]

بیانیهٔ دولت روشن و صریح بود. جاوید، استاندار آذربایجان، با ارسال مستقیم تلگرافی به قوام‌السلطنه از او سؤال کرد که آیا او قوای دولتی را به آذربایجان نیز خواهد فرستاد؟ [۱۴۴] قوام که گویی در انتظار چنین پرسشی بود، بی‌درنگ پاسخ مثبتی داد و اضافه کرد که قصد او از انجام چنین اقدامی «پیروی کردن از مقرّرات و تضمین حقوق انتخاباتی برابر برای همه در تمام کشور است.»[۱۴۵]

واکنش دموکرات‌ها به بیانیهٔ دولت، به هیچ‌وجه یکسان نبود. در واقع، نشانه‌های نوعی تفرقه بین آنها به چشم می‌خورد. به همراه ادامه پیداکردن درگیری با حکومت دو گروه از دموکرات‌ها شکل گرفتند. از یک سوی، رهبری فرقهٔ دموکرات و مأموران قوای مسلح محلی به ویژه فداییان، و، از سویی دیگر، اعضای انجمن ایالتی و آنانی که در ادارات محلی بودند.

از هنگام انتشار موافقتنامهٔ ماه ژوئن (خرداد)، فرقهٔ دموکرات سعی کرده بود خود را از امور حکومت ایالت دور نگاه دارد. پیشه‌وری که هنوز رهبر فرقهٔ دموکرات بود، از گرفتن هر شغلی در حکومت خودمختار سر زد تا نشان دهد که از مشاغل حکومتی کناره گیری کرده است. به عکس، نمایندگان پیشین مجلس ملی، که هم‌اکنون در انجمن ایالتی حضور داشتند و وزرای سابق که حالا به‌عنوان رؤسای اداره‌های محلی بودند خود را اگر مأمور مستقیم حکومت مرکزی نمی‌دانستند لااقل کارمند می‌شناختند.

باتوجه به این مراتب، واکنش‌های این‌گروه از دموکرات‌ها نسبت به فاجعه زنجان، کاملاً همانند یکدیگر نبود. پیشه‌وری، برای نمونه، در سرمقاله‌ای زیرعنوان «چرا آنان می‌آیند؟» خشم کامل خود را به سر قوام خالی کرد و او را متهم ساخت که:

خدعه‌گری است که در شش ماه گذشته سیاست نادیده گرفتن آذربایجان را تعقیب کرده است. او در حالی که راه‌حل مسالمت‌آمیزی را دربارهٔ این اختلاف وعده می‌دهد خود را برای یک راه‌حل نظامی هم آماده می‌سازد.[۱۴۶]

پیشه‌وری، آنگاه به تهدید قوام می‌پردازد و به او اخطار می‌کند که «با آتش بازی نکند» زیرا:

مردم ما سوگند یاد کرده‌اند که به‌هرقیمتی است آزادی‌های به‌دست آمده را حفظ کنند... ما به سوگند خود وفادار مانده‌ایم، کسانی را که بخواهند به زور سرنیزه آزادی ما را پایمال

کنند ــ هرکس که باشد ــ به نیروی بازوان مردم منکوب ساخته به عقب خواهیم راند. چنین است حرف آخر ما: اولمک وار، دونمک یوخ! [مرگ هست، بازگشت نیست].[۱۴۷]

با این همه، در مخالفت صریح با پیشه‌وری، انجمن ایالتی موضع ملایم‌تر و حتی سازش‌جویانه‌تری در قبال حکومت مرکزی گرفت. در برابر بیانیه قوام دایر بر قصد او به اعزام نیروی حکومت به آذربایجان، شبستری، رئیس انجمن ایالتی، یادآور شد که به چنین کاری نیازی نیست، زیرا برابر «موافقتنامهٔ خرداد»، قوای مسلح محلی آذربایجان به عنوان «جزئی از ارتش ایران» شناخته شده است. پس از این شبستری پیشنهاد می‌کند که:

چون ورود قوای دولتی امنیّت آذربایجان را برهم می‌زند ما اعزام آن را صلاح نمی‌دانیم. اگر حضرت اشرف واقعاً حسن نیت دارند می‌توانند بازرسانی اعزام نمایند تا طبق ماده سی و هشت قانون انتخابات انجام وظیفه کنند.[۱۴۸]

قصد تلگراف شبستری به قوام، نوعی مشورت دادن از روی حسن نیت بود. به‌هرحال، شبستری هرگز از نخست‌وزیر جوابی دریافت نکرد. به جای آن، قوام تلگرافی به جاوید مخابره کرد که در آن نه تنها هیچ توجهی به مطالب انجمن ایالتی نشده بود بلکه قاطعانه اظهار می‌داشت که این انجمن، حق دخالت در این امر را ندارد:

موضوع اعزام قوا مربوط به رد و قبول انجمن ایالتی نیست... و چون دولت، قوای فعلی آذربایجان را تا وقتی که طبق تمام مقررات جلب اعتماد و اطمینان نکرده و تشکیلات آن استحکام نیافته است، برای انجام‌کار کافی نمی‌داند، پس برای حُسن جریان انتخابات قوای لازم را به آذربایجان خواهد فرستاد.

به این وسیله، قوام اخطاریه تندی هم می‌دهد که:

چنانچه با حسن‌نیت تصمیم دولت را استقبال نمایند هیچ‌گونه بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد... ولی چنانچه در برابر قوایِ دولتی ایستادگی شود، عواقب وخیم و مسئولیتِ آن را متصدیان امور آن ایالت دریافت خواهند کرد.[۱۴۹]

حالا کاملاً بدیهی بود که درها بر روی هرنوع مصالحه‌ای بسته است و برخورد نظامی

گریزپذیر نیست. در ۷ دسامبر (۱۶ آذر) کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات، در اعلامیه‌ای به امضای پیشه‌وری، رسماً حالت جنگ با حکومت مرکزی را اعلام داشت. در اعلامیه عمومی فرقه که خطاب به همهٔ هموطنان ایرانی است، پیشه‌وری، مدعی شد که وی آماده است با عزم راسخ به جنگ بپردازد:

ما آشکارا گفته‌ایم که در آذربایجان کسی در فکر جنگ نیست. ولی اگر آقای قوام‌السلطنه به زبان توپ با ما سخن گوید، ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد.

پیشه‌وری از همه «برادران ایرانی» درخواست می‌کرد که «مقاومت کنند و برای نگهداری آزادی و دموکراسی در کشور بجنگند.» او قول می‌داد که «حملهٔ مرتجعان را درهم خواهد شکست» تا «ملت ایران بتوانند خود را آزاد سازند.» این اعلامیه، با یک سلسله شعارهای وطن‌دوستانه پایان می‌گرفت:

زنده‌باد آزادی و استقلال ایران!

زنده‌باد جبههٔ آزادی‌خواهان!

زنده‌باد نام پُرافتخار آذربایجان، پیشرو نهضت آزادی ایران!

زنده‌باد فداییان، سربازان و افسران آزادی‌خواهی که در سنگرهای خونین، از آزادی ما و تمام ایران دفاع می‌کنند.[۱۵۰]

اگرچه «برادران ایرانی» به یاری پیشه‌وری برنخاستند و پاسخی به او ندادند، که یاری آنان می‌توانست تأثیر تعیین کننده‌ای داشته باشد، اما دموکرات‌های آذربایجانی ساکت ننشستند و شکست مسنفعلانه‌ای را نپذیرفتند. از جمله به‌قصد آمادگی برای درگیری مسلحانه، دموکرات‌ها، یک تیپ نظامی به نام بابک افزون بر واحدهای نظامی قزلباش و فداییان درست کردند.[۱۵۱] مطابق گزارش کنسول ایالات متحد امریکا در تبریز که حوادث را با چشم خود دیده است:

در روزهای آخر حکومت دموکرات‌ها، مقداری زیاد طبل تهی کوبیده شد ولی مقداری هم آمادگی مؤثر حضور داشت. غیرنظامیان در میدان شهر تعلیم می‌دیدند و حتی تا حدودی به صورتی خنده‌دار، زنانی که با یک‌دست اسلحه داشتند، با دست دیگر چادر خود را نگه می‌داشتند و تحت‌تعلیم بودند. به‌خصوص تسلیحات کوچک و مهمات، به میزان زیادی نقل و انتقال می‌یافتند. غله به سیلوی تبریز حمل می‌شد. و مدارکی در دست

بود که یک محاصره طولانی و پرهزینه در پیش است.[۱۵۲]

اما کنسول ایالات متحد امریکا، با سخن کنایه‌آمیز، خاطرنشان می‌کند که:

آنچه وجود نداشت، روحیه و اطمینان به نفس بود. رهبران با سخنان التماس‌آمیز خود القاء کرده بودند تا آخرین قطرهٔ خون مقاومت خواهند کرد.[۱۵۳]

با درهم ریختگی روبه افزایش صفوف رهبری دموکرات‌ها، در این چند روزهٔ آخر، آنان مجبور شدند که در دفاع از آذربایجان شعار تا «آخرین قطرهٔ خون» را به دست فراموشی بسپارند. هنگامی که در ۱۰ دسامبر (۱۹ آذرماه) قوام‌السلطنه فرمان نهایی را صادر کرد که در آن به ارتش ایران دستور می‌داد به تبریز رو بیاورند[۱۵۴] رهبران فرقهٔ دموکرات آخرین جلسهٔ مشورتی را برگزار کردند. در بین حاضران در این جلسه شبستری و جاوید به تسلیم کامل رأی دادند در حالی که اعضای دیگر فرقه مانند پیشه‌وری و بادگان با این کار سخت مخالف بودند.[۱۵۵] در پایان جلسه با وساطت قلی‌اوف، وابستهٔ نظامی کنسولگری شوروی در تبریز، بی‌ریا به عنوان دبیر اول فرقه برگزیده شد و به پیشه‌وری و بادگان و جهانشاه‌لو افشار توصیه شد که خاک ایران را به سوی آذربایجان شوروی ترک کنند.[۱۵۶]

روز بعد، آنچه آخرین شماره روزنامهٔ آذربایجان تلقی می‌شد با اعلامیه‌ای راجع به تسلیم نهایی تبریز چاپ شد:

با اتکاء به حسن نیت آقای قوام‌السلطنه و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد:

- به منظور جلوگیری از برادرکشی، هنگام ورود قوای تأمینیهٔ دولتی به شهر تبریز، از هرنوع تظاهرات مخالفت‌آمیز خودداری شود و باکمال متانت از آنها استقبال به عمل آید.
- فرقهٔ دموکرات آذربایجان، مانند گذشته، پشتیبان و مدافع تمامیّت و استقلال ایران و سعادت مردم می‌باشد.
- تمام سازمانهای فرقه و اتحادیه‌ها کمافی‌السابق به کارهای روزانه خود مشغول خواهند بود.

زنده باد استقلال ایران![۱۵۷]

در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶ (۲۱ آذر ۱۳۲۵ خ) درست یک سال پس از استقرار حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان این حکومت به پایان رسید. طُرفه آن که، این روزی بود که سالگرد

آن را به عنوان «روزی باشکوه که حکومت ایالت به دست مردم افتاده» قرار بود جشن بگیرند. ارتش ایران خود را آماده مقاومتی سخت از جانب دموکرات‌ها کرده بود [۱۵۸] اما، با کمال شگفتی، ارتش با هیچ مقاومتی جدی برابر استقرار قدرتش در آن استان روبه‌رو نشد. تنها چند مورد مقاومت مسلحانه دیده شد.[۱۵۹] مطابق بعضی توصیف‌ها، آنچه می‌بایست «ارتش رهایی‌بخش» باشد «ارتش بی‌رحم اشغالگر» از آب درآمد.[۱۶۰] درنتیجه، در روزهای اولیه هرج و مرج که به‌دنبال ورود قوای حکومت مرکزی به آذربایجان روی داد، عده زیادی جان خود را از دست دادند و مهاجرتی انبوه به اتحاد شوروی رخ داد.[۱۶۱] در حالی که در شامگاه سقوط حکومت خودمختار، به معدودی از رهبران فرقه توصیه شد که کشور را ترک نمایند، در روزهای بعد خروج انبوه مردم به حدود پانزده هزار نفر بالغ شد.

پایان بُحران

تسلیم ناگهانی و کامل دموکرات‌ها، ناظران و همین‌طور مورخان را ناچار ساخت که بگویند فشار قدرت‌های بزرگ و به ویژه امریکا عامل غایی ختم «بحران» آذربایجان بوده است.[۱۶۲] در این زمینه، غالباً به فشار رئیس‌جمهور ایالات متحد امریکا، هاری ترومن، بر اتحاد شوروی، به منظور تغییر سیاست شوروی در ایران اشاره می‌شود. بنابراین، شوروی‌ها به نوبهٔ خود بر دموکرات‌های آذربایجانی فشار آوردند که آخرین برگ تاریخ حکومت خودمختاری را ببندند. هم‌چنین اشاره‌هایی شده است به اینکه در این مورد، ترومن، به شوروی‌ها «اولتیماتوم» داده است.

در میان آثاری که دربارهٔ تاریخ معاصر ایران، به زبان فارسی چاپ شده، نخست مصطفی فاتح بود که در پنجاه سال نفت ایران از «اولتیماتوم» امریکا به شوروی سخن گفت:

> در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۴۶ (اول فروردین ۱۳۲۵ خ)، مستر ترومن، رئیس جمهور امریکا اولتیماتومی به استالین فرستاد. در این اولتیماتوم و اتمام حجت، پس از یادآوری پیمان منعقده بین ایران و انگلیس، ترومن گفته بود، علت غایی اعزام ارتش متفقین به ایران برای این بود که لوازم و مهمات جنگی به روسیه فرستاده شود و قسمت عمده مهمات مزبور از امریکا فرستاده شد تا روس‌ها بتوانند در مقابل آلمان‌ها مقاومت نموده و آنها را شکست دهند. دولت امریکا هزاران اتومبیل و هواپیما و میلیونها تن ملزومات و مهمات از راه ایران به روسیه فرستاد. وقتی که جنگ به پایان رسید، ارتش امریکا از ایران خارج شد و ارتش

انگلیس هم در سر موعد مقرر ایران را تخلیه کرد. مردم و دولت امریکا متوقع بودند که روس‌ها هم همین کار را بکنند و چون نکرده‌اند، دولت امریکا تقاضا دارد که ارتش شوروی، طبق پیمان سه‌گانه، تا یک هفته دیگر، شروع به تخلیه ایران بنماید و تا شش هفته دیگر تمام ارتش خود را از ایران خارج نماید و اگر چنین نکند به ارتش امریکا دستور داده خواهد شد که به ایران مراجعت نماید.[۱۶۳]

سالها بعد، فریدون کشاورز، در گفتگویی که بعدها با نام من متهم می‌کنم کمیتهٔ مرکزی حزب توده را چاپ شد، در پاسخ به این پرسش که سراسیمگی و هرج و مرجی را که در فرقهٔ دموکرات آذربایجان در روزهای آخر بروز کرد چگونه توجیه می‌کنید، گفت:

دلایل این موضوع یکی دو تا نیست و گمان می‌کنم قسمتی از هریک از این دلایل حقیقت داشته باشد. نباید فراموش کرد که روزولت که روابط دوستانه‌ای با اتحاد شوروی و استالین داشت تازه فوت کرده بود و ترومن به جای او رئیس جمهور امریکا شد و اولتیماتوم مشهور خود را برای تخلیه ایران از ارتش شوروی داده بود. ترومن بمب اتمی را که اتحاد شوروی فاقد آن بود، به رخ مردم جهان و شوروی می‌کشید.[۱۶۴]

در میان کسانی که خاطرات خود را نوشته‌اند جای آن است که از انور خامه‌ای یاد کنیم. او، در نوشتن سه جلد خاطراتش، قصد داشته بیشتر به روشی مستند پایبند باشد و در اشارهٔ به اقوال، منابع و مآخذ هریک را جای به جای ذکر کند. متأسفانه وی در کار خود همواره این روش پسندیده را مراعات نکرده است. از جمله پیرامون «اولتیماتوم» کذایی، بی‌اشاره به مرجعی، چنین آورده است که: «در ۲۱ مارس، ترومن رئیس جمهوری امریکا، اولتیماتوم معروف خود را برای دولت شوروی فرستاد و تهدید کرد که اگر شوروی ایران را تخلیه نکند، امریکا نیز نیروهای خود را (دوباره) وارد ایران خواهد کرد.»[۱۶۵]

از متون فارسی می‌گذریم و نمونه‌ای از آثاری که به زبان بیگانه نوشته شده است به دست می‌دهیم. کتاب اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران نوشته حبیب لاجوردی، از پژوهش‌هایی است که به تازگی چاپ شده و بی‌هیچ تردید، اسناد و مدارک کافی برای مطالعه در اختیار نویسنده قرار داشته است. لاجوردی در این اثر، به بایگانی‌های انگلیس و امریکا اشاره می‌کند و با بهره گیری از چنین دریایی از اسناد، موشکافانه به مطالعهٔ یک دوره از تاریخ جنبش کارگری میهنمان می‌پردازد. اما ایشان نیز درباره بحران آذربایجان در یادداشتهای

پایان کتاب خود در میان عواملی که سبب فراخواندن سپاهیان شوروی از ایران شد، از اولتیماتومی یاد می‌کند که گویا ترومن برای استالین فرستاده بوده است.[١٦٦]

شاید مناسب باشد اندکی بیشتر دربارهٔ این اولتیماتوم کذایی صحبت کنیم؛ به‌دنبال اشغال خاک ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، در بهمن‌ماه همین سال، پیمان اتحادی بین دولت‌های ایران، انگلیس و شوروی به امضاء رسید. بند پنجم این پیمان حاکی بود که:

> پس از آن‌که کلیه مخاصمه مابین دول متحد با دولت آلمان و شرکای آن به‌موجب یک یا چند قرارداد متارکه جنگ متوقف شد، دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو این‌که قبل از شش ماهِ بعداز متارکه باشد، بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان، هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

در پی این پیمان، اعلامیه دیگری در پایان کنفرانس سران سه دولت امریکا، شوروی و انگلیس که در هفتم تا دهم آذرماه ۱۳۲۲ در تهران بین روزولت، استالین و چرچیل برپا شده بود، پیرامون پای‌بندی به استقلال ایران، انتشار یافت. در پایان این اعلامیه اشاره شده بود که: «دولت‌های ایالات متحد امریکا، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بریتانیای کبیر، متفقاً با دولت ایران در تمایل شدیدشان برای حفظ استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران هماهنگ هستند.»[١٦٧]

با شکست آلمان نازی در هفتم مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۴ خ)، و تسلیم ژاپن در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ (یازدهم شهریور ۱۳۲۴ خ)، دومین جنگ جهانی این قرن به سود متفقان پایان یافت و زمان اجرای تعهداتی که متفقان در هنگام جنگ به‌گردن گرفته بودند، فرارسید. باتوجه به تاریخ تسلیم ژاپن و بنابر مفاد پیمان سه جانبه نهم بهمن ۱۳۲۴ که نقل شد، مهلت شش ماهه برای خروج «قوای دول متحده» از ایران ۲ مارس ۱۹۴٦ (یازدهم اسفند ۱۳۲۴ خ) می‌شد. انگلیس و امریکا به‌تدریج نیروهای خود را تا این تاریخ از ایران بیرون بردند. آن که هنوز برجای مانده بود ارتش شوروی بود که نشانه‌ای از خروج آن دیده نمی‌شد.

کارزاری که در آن زمان برای واداشتن شوروی به فراخواندن سپاهیانش از ایران درگرفت، چنان ابعاد گسترده‌ای یافت که نه تنها اثر خود را بر سیاست داخلی ایران برای سالها به‌جا گذاشت و جنبش کمونیستی ایران را در موضع تدافعی نهاد، بلکه در سطح روابط

بین‌المللی نیز، در پیوند با مواردی دیگر، شالوده تنشی راکه سالها بر روابط بین‌المللی به‌نام جنگ سرد حاکم بود پایه‌ریزی نمود.

در این کشاکش، همگان پیوند نزدیکی بین حضور سپاهیان اتحاد شوروی و پایداری حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان می‌دیدند. «حکومت ملی آذربایجان» هرچند در نخستین اعلامیه‌اش از «حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران» سخن می‌گفت و خود را «تنها متکی به ارادهٔ خلق آذربایجان» می‌دانست[۱۶۸] اما هیچ‌گاه سخنی پیرامون ضرورت تخلیهٔ آذربایجان از نیروهای اتحاد شوروی به میان نیاورد. باتوجه به آنچه در بخش‌های پیشین گفتیم در روز ۲۵ فوریه ۱۹۴۶ برابر با ٦ اسفند ۱۳۲۴ خ اتحاد شوروی به دولت قوام‌السلطنه اعلام نمود که از روز دوم مارس ۱۹۴٦ (۱۱ اسفند ۱۳۲۴ خ) تخلیهٔ قسمتی از نیروهای شوروی از نواحی خاوری ایران مانند مشهد، شاهرود و سمنان که آرامشی نسبی دارند آغاز می‌گردد، اما نیروهای شوروی در دیگر نواحی ایران تا روشن شدن اوضاع باقی خواهند ماند.[۱٦۹]

صدور چنین اعلامیه‌ای، نگرانی نیروهای ملی ایران را برانگیخت. دکتر محمدمصدق در نطقی که به تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۲۴ در مجلس چهاردهم ایراد کرد «تخلیهٔ ایران را یک مسأله حل شده و مقطوع» دانست که دولت ایران نباید پیرامون آن به هیچ‌وجه به گفتگو و مباحثه بنشیند و از «اجرای این تعهد قطعی همسایه دوست و متفق بگذرد.» او سپس در پیوند با سفر قوام‌السلطنه به مسکو چنین گفت:

> گمان می‌کنم آقایان با من هم‌عقیده هستند که رئیس دولت و همراهان او برای حل مسائل دیگری به مسکو باید رفته باشند (منظور مصدق، مسئله امتیاز نفت شمال بود که شوروی درگرفتن آن اصرار می‌ورزید) و اگر در مذاکرات خود سخنی از تخلیه به میان آمده باشد، تکلیفی جز تأکید در اجرای این تعهد نداشته و اختیاری در مذاکره راجع به تمدید مدت یا تبعیض برخلاف پیمان مصوب مجلس شورای ملی ندارد.[۱۷۰]

با سرآمدن تاریخ اعلام شده برای خروج سپاهیان بیگانه (۱۱ اسفند ۱۳۲۴ خ) و عدم توجه دولت اتحاد شوروی نسبت به این مهم، دامنه بحران گسترده‌تر شد. دولت قوام، کوشش می‌کرد تا بیشترین نیروهای سیاسی را از یک طرف به جانبداری دولت برانگیزد و در این مورد می‌توان به تلاش او برای نزدیکی به حزب توده و فرقهٔ دموکرات آذربایجان اشاره کرد. اما از سویی دیگر همزمان باگام‌هایی که برای سازش با اتحاد شوروی بر سر امتیاز نفت شمال و حل بحران آذربایجان برمی‌داشت گه‌گاه و علی‌رغم میل اتحاد شوروی، برای جلب توجه

افکار عمومی در پهنه جهانی و درگیر کردن دولتهای بزرگ، از طرح مسأله آذربایجان و حضور سپاهیان اتحاد شوروی در مجامعی نظیر سازمان ملل متحد، اجتناب نمی‌ورزید. قوام‌السلطنه، سرانجام در ۲۸ اسفند (۱۹ مارس ۱۹۴۶ م.) از نماینده خود، در سازمان ملل متحد، خواست تا به طرح شکایت ایران در زمینه تخلیه نیروهای شوروی از ایران بپردازد. پیش از این، در دورهٔ نخست‌وزیری حکیمی، تقی‌زاده، نماینده ایران در سازمان ملل متحد، از شورای امنیت خواسته بود تا به مسألهٔ مذکور رسیدگی کند. در آن زمان اعضای شورای امنیت، حل موضوع را به طرفین‌درگیر یعنی ایران و اتحادشوروی واگذاشته بودند. اما این بار، شکایت‌ایران به‌دلیل انقضای‌تاریخ اعلام‌شده برای خروج‌سپاهیان‌بیگانه، موجه‌تر می‌نمود.

در بحث شورای امنیت، در ۵ فروردین ۱۳۲۵ (۲۵ مارس ۱۹۴۶ م.)، گرومیکو نماینده اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد، از «سازشی» سخن گفت که برای حل مسائل فیمابین، با ایران، صورت گرفته بود. اشاره گرومیکو به مقدمات توافقنامه‌ای بود که بعدها به قرارداد قوام ـ سادچیکف، شهرت یافت. سادچیکف سفیر تازه اتحاد شوروی در ۲۴ مارس ۱۹۴۶ (۴ فروردین ۱۳۲۵ خ) با پیش‌نویس پیشنهادهای اتحاد شوروی به ایران وارد شده بود. در این پیش‌نویس، مسألهٔ آذربایجان، مسأله داخلی ایران تلقی شده بود که باید «به ترتیب مسالمت‌آمیزی» حل و فصل می‌شد. راجع به مسأله نفت شمال هم ایجاد شرکت مختلطی پیشنهاد و سرانجام برای خروج سپاهیان اتحاد شوروی مهلتی شش هفته‌ای، از ۴ فروردین ۱۳۲۵ به بعد، مقرر شده بود.

اما در پهنهٔ روابط بین دولتهای بزرگ، پس از سرآمدن تاریخ تخلیهٔ ایران از نیروهای بیگانه، آنچه از اسناد منتشر شده برمی‌آید یکی یادداشت مورخ ۴ مارس ۱۹۴۶ (۱۳ اسفند ۱۳۲۴ خ) دولت انگلیس به دولت شوروی است که در آن از دولت شوروی خواسته شده بود تا دلایل درنگ خود را برای بازگرداندن سپاهیانش از ایران توضیح دهد و دیگری یادداشت مورخ ۵ مارس ۱۹۴۶ (۱۴ اسفند ۱۳۲۴ خ) وزیر امور خارجه ایالات متحد امریکا برای مولوتف است. لُبّ کلام برنز، وزیر امور خارجه امریکا، به این قرار است:

> از آنجاکه مهلت اعلام شده برای خروج تمامی سپاهیان بیگانه از ایران به پایان رسیده و از آنجاکه تنها اتحاد جماهیر شوروی است که بی‌اعتنا به اعتراض دولت ایران، هنوز سپاهیان خود را در این کشور نگاه داشته است، دولت ایالات متحد امریکا، ضمن ابراز نگرانی، اعلام می‌کند که نمی‌تواند در برابر این وضع بی‌اعتنا باقی بماند. روابط بین دو کشور ایالات متحد امریکا و اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ علیه دشمنی مشترک، به‌گونه

دوستانه‌ای گسترش یافت. از آن پس ما همیار یکدگر در سازمان ملل متحد بوده‌ایم. اینک دولت ما به‌طور جدی امیدوار است که اتحاد جماهیر شوروی، به‌خاطر گسترش اعتماد بین‌المللی که لازمه پیشرفت صلح‌آمیز همه ملل جهان است، هرچه زودتر سپاهیان خود را از خاک ایران فرابخواند.[۱۷۱]

می‌بینیم در این یادداشت سخنی از اولتیماتوم ـ نه اتمی و نه غیراتمی ـ درمیان نیست. هرچه هست دعوت شوروی به پای‌بندیش نسبت به تعهدات بین‌المللی است.

سپاهیان اتحاد شوروی، در تاریخ ۹ مه ۱۹۴۶ (۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) هفت ماه پیش از سقوط حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان، ایران را به‌طور کامل ترک کردند و به این نحو دفتر «بحران تخلیهٔ ایران» بسته شد. اما چند سال بعد، ترومن رئیس جمهوری ایالات متحد امریکا، در کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ خ)، برای نخستین بار از اولتیماتومی یاد کرد که گویا راجع به خروج سپاهیان اتحاد شوروی از ایران، به استالین تسلیم نموده بوده است.

در همان روزنامه‌ای که خبر این مصاحبه درج شده بود، سردبیر روزنامه یادآوری کرده است که تقریباً دوساعتی پس از کنفرانس مطبوعاتی مزبور، سخنگوی کاخ سفید، اصطلاح اولتیماتوم را که مورد استفاده رئیس جمهوری قرار گرفته بود چنین تعبیر کرد که رئیس جمهوری این اصطلاح را به‌گونه عامیانه‌اش به کار برده است نه در معنای اصطلاحی آن: «منظور ایشان بیشتر تأکید بر رهبری دولت ایالات متحد در سازمان ملل متحد و به ویژه شورای امنیت و به‌خصوص تلاش‌های دیپلوماتیک بهار سال ۱۹۴۶ بوده است، زیرا، این رهبری به خروج نیروهای اتحاد شوروی از ایران منجر گردید.»[۱۷۲]

پیشتر گفتیم که در اسناد روابط خارجی ایالات متحد امریکا راجع به تخلیهٔ ایران تنها یک یادداشت از طرف دولت ایالات متحد به عنوان اتحاد شوروی در دست است که تاریخ ۵ مارس ۱۹۴۶ (۲۴ اسفند ۱۳۲۴ خ) را دارد. اما ترومن پس از آن کنفرانس مطبوعاتی، یک‌بار دیگر، در جلد دوم خاطرات خود به نام سالهای آزمایش و امید پس از اشاره به این یادداشت، از پیامی دیگر که صریح و بی‌پرده بوده و با امضای برنز وزیر امور خارجه ایالات متحد برای استالین فرستاده شده بوده است، یاد می‌کند بی‌آن‌که تاریخ آن را یادآور شود.

وی در این باره چنین می‌نویسد:

هیچ پاسخ رسمی از سوی اتحاد شوروی به یادداشت ما [منظور ترومن یادداشت نخستین

است] داده نشد... اما منابع اطلاعاتی ما، پیاپی از حضور سپاهیان شوروی در ایران خبر می‌دادند. هنگامی که ارتش ایران راهی مناطقی شد که گویا سپاهیان روس آنجا را تخلیه کرده بودند، به‌یکباره خود را در برابر راه‌بندان‌های ارتش روسیه دید. خبر رسید که سه ستون از ارتش روسیه در حال پیشروی است. یکی به‌سوی تهران و دیگری به سوی مرز ایران و ترکیه [ترومن، مقصد سومین سپاه را ذکر نمی‌کند]. دیگر جایی برای تردید باقی نمانده بود که روسیه ساز خود می‌زند و اعتنایی به امریکا و سازمان ملل ندارد... من در این مورد با وزیر امور خارجه‌مان برنز و نیز دریادار لهی گفتگو کردم. به برنز گفتم که پیامی صریح و بی‌پرده برای استالین بفرستد. در ۲۴ مارس، مسکو اعلام کرد که بی‌درنگ تمامی سپاهیانش را از ایران فراخواهد خواند.[۱۷۲]

مسأله «اولتیماتوم» با چاپ خاطرات ترومن، رنگ تازه‌ای به خود گرفت. از آن به‌بعد او تا وقتی که می‌گفت و می‌نوشت، گه گاه این داستان را از سر می‌گرفت. گاه حتی شاخ و برگ‌های فراوان نیز به آن می‌داد. ازجمله در نوشته‌ای که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۵۷ (۱۷ خرداد ۱۳۳۶ خ)، در نیویورک تایمز چاپ کرد، چنین نوشت که:

از تجربه‌ای که خود من با روس‌ها داشتم، این را آموختم که آنها خود را مکلف به حضور در هرجایی می‌بینند که ما در برابر آنها در آنجا موضعی روشن نگرفته باشیم. برای مثال، کمی پس از پایان جنگ جهانی دوم، استالین و مولوتف، گستاخانه از اجرای تعهدشان پیرامون تخلیه ایران سرباز زدند و بر نگهداری سپاهیانشان در آذربایجان پای فشردند. تلاش‌هایی رسمی و دیپلماتیک و نیز کوشش‌هایی در سازمان ملل برای واداشتن روس‌ها به تخلیه ایران به‌کار رفت. اما اتحاد شوروی همچنان بر اشغال ایران اصرار می‌ورزید. تا این‌که من شخصاً پیشقدم شدم و فرمان من به فرماندهان ارتش امریکا برای آماده‌باش نیروهای زمینی، دریایی و هوایی به اطلاع استالین رسانیده شد. آن‌گاه استالین همان کاری را کرد که من انتظارش را داشتم. او سپاهیان اتحاد شوروی را از ایران بیرون برد.[۱۷۳]

دو سال بعد، هنگامی که ترومن در جلسهٔ گفت و شنود با دانشجویان دانشگاه کلمبیا حضور یافته بود، نیروهای زمینی و هوایی ایالات متحد را از اجرای «اولتیماتوم» معاف کرد و تنها به ذکر نیروی دریایی ایالات متحد بسنده کرد. او در این گفت و شنود که سالی بعد با نام ترومن سخن می‌گوید چاپ گردید، از اولتیماتوم به این نحو یاد می‌کند:

> هنگامی که استالین در تاریخ توافق شده ایران را تخلیه نکرد پیامی برای او فرستادم و اعلام داشتم که آماده هستم ناوگان ایالات متحده را به خلیج فارس بفرستم. او بی‌درنگ سپاهیان خود را از ایران خارج ساخت.[۱۷۵]

چاپ این سخنرانی، دوباره به مسأله اولتیماتوم دامن زد. روزنامهٔ نیویورک تایمز از ترومن خواست توضیح بیشتری در این زمینه بدهد. پاسخ ترومن چنین بود:

> برای استالین پیامی فرستادم که اگر ایران را تخلیه نکند من سپاهیان ایالات متحده را وارد صحنه خواهم کرد... این پیام را برای آوریل هریمن [سفیر ایالات متحد در شوروی که مأموریتش پایان یافته بود] فرستادم تا شخصاً به استالین تسلیم نماید.

خبرنگاران بلافاصله با آوریل هریمن تماس گرفتند و از او دراین باره نظر خواستند. پاسخ هریمن این بود که «نه تنها چنین پیامی را به یاد نمی‌آورم بلکه در آن هنگام ـ مارس ۱۹۴۶ ـ در مسکو نبودم و از راه آسیای دور به امریکا مراجعت می‌کردم.»[۱۷۶]

از این عجیب‌تر، سخن کاردار وقت ایالات متحد امریکا در اتحاد جماهیر شوروی بود. هنگامی که از جورج کانن که تا آوریل – مه ۱۹۴۶ (اردی‌بهشت ـ خرداد ۱۳۲۵ خ) کاردار کشور خود در مسکو بود از اولتیماتوم ادعایی ترومن پرسیدند او یکسره منکر وجود چنین اولتیماتومی شد.

سرانجام، مسئولان بایگانی دولتی ایالات متحده از جنجالی که گه گاه راجع به اولتیماتوم بروز می‌کند کلافه شده دریکی از مجلدات اسناد روابط خارجی ایالات متحد صریحاً اعلام داشتند که:

> هیچ سندی که حاکی از تسلیم اولتیماتومی به اتحاد شوروی باشد، در بایگانی دولتی و نیز در اسناد وزارت دفاع به دست نیامده است. از این گذشته، از کارمندان بلندپایه‌ای که درسال ۱۹۴۶ در دولت وقت ایالات متحد مسئولیتی داشتند، کسی نتوانسته است فرستادن چنین اولتیماتومی را تأیید کند.[۱۷۷]

با این ترتیب باید مسأله اولتیماتوم را مختومه تلقی کرد. اما هنوز ممکن است دو سؤال زیرین طرح شود: اول اینکه چرا ترومن به طرح چنین افسانه‌ای پرداخت؟ و بعد، اگر اولتیماتومی در کار نبود، پس چه عاملی به دگرگونی سیاست اتحاد شوروی، در نتیجه، بازگشت سپاهیان این

کشور از ایران منجر شد؟

در پاسخ به نکتهٔ اول باید یادآور شد که برای نخستین بار در ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (چهارم اردیبهشت ۱۳۳۱ خ) ترومن از این اولتیماتوم یاد می‌کند. گفتنی است که در آن روزها کاخ سفید بودجهٔ دفاعی خود را برای تصویب به کنگره تسلیم کرده بود و ترومن و یارانش سخت درگیر واداشتن کنگره به تصویب بودجهٔ تقدیمی بودند و لذا در پی یافتن فرصتی برای برپا کردن جنجالی تبلیغاتی روزشماری می‌کردند. در پایان کنفرانس مطبوعاتی مزبور ترومن اشاره درخور تأملی دارد. وی می‌گوید:

> در آن زمان [اشاره به سال ۱۹۴۶] ما نیروهای زمینی و دریایی مجهّز و متحرکی داشتیم و این همان چیزی است که اینک برای داشتن آن تلاش می‌کنیم.[۱۷۸]

بیان ترومن صحیح است. وی قصد دارد به کنگره تفهیم کند که در سال ۱۹۴۶ ایالات متحد از چنان توان رزمی برخوردار بود که توانست اولتیماتومی به اتحاد شوروی تسلیم کند. پس بیایید و بودجهٔ دفاعی ما را تصویب کنید. ترومن، در واقع، در این جنجال‌آفرینی تبلیغاتی که در عرف سیاستمداران ایالات متحد چندان هم نادر نیست، مطلبی اداکرد که دیگر نه خود به پس گرفتن آن توانا بود و نه دیگر امنای سیاسی ایالات متحد. و در نتیجه همگان این مطلب را باور کردند.

اما در زمینهٔ این‌که کدام عامل بود که مسبّب دگرگونی سیاست اتحاد شوروی در قضیه آذربایجان و تخلیه ایران از نیروهای اتحاد شوروی گردید می‌توان مجموع نظر پژوهشگران و خبرگان سیاست را در چهار گروه زیر خلاصه نمود:

- کسانی معتقدند که اگر اولتیماتوم را کنار بگذاریم، این عامل چیزی جز توان رزمی ایالات متحد در آن زمان نمی‌توانست باشد؛
- گروهی بر این باورند که عامل مزبور ناشی از چیرگیِ گرایشِ واقع‌گرایانه در حکومت آن زمان اتحاد شوروی بوده است؛
- گروه سوم می‌گویند این کاردانی و زیرکی اهل سیاست ایران در آن زمان بود که سبب بازگرداندن سپاهیان شوروی از ایران شد؛
- البته کسانی نیز هستند که دگرگونی سیاست شوروی را در چارچوب سیاست عمومی آن دولت پس از جنگ، مورد بررسی قرار می‌دهند.

ذیلاً به نقد آراء هریک از این چهاردسته می‌پردازیم:

نخست به نقد مطلبی می‌پردازیم که به توان رزمی امریکا در آن زمان اعتقاد دارد. ببینیم این «توان رزمی» در آن روزها از چه دست بود. از نیروی دریایی امریکا آغاز می‌کنیم: در ماه مارس ۱۹۴۶ (اسفند ۱۳۲۴ خ) و در پی بحران ترکیه، دولت امریکا رزمناو خود را به نام میسوری به آبهای مدیترانه روانه کرد. اما فاصلهٔ بین خلیج فارس تا دریای مدیترانه آن‌قدر هست که رزمناو میسوری یا هر رزمناو دیگری را توانا به مداخله در حوزه خلیج فارس نکند. در آن زمان، امریکا هیچ رزمناوی در خلیج فارس نداشت. تنها به سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ خ) بود که نخستین کشتی‌های جنگی امریکا در خلیج فارس دیده شدند.[۱۷۹] درباره نیروی زمینی امریکا نیز گفتنی است که در فاصله ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵ تا ۳۰ ژوئن ۱۹۴۶ (تیر ۱۳۲۴ تا تیر ۱۳۲۵ خ) شمار نفرات نیروی زمینی امریکا از هشت میلیون به رقمی کمتر از دومیلیون کاهش یافت .[۱۸۰] چنین کاهشی بی‌تردید توان نیروی زمینی امریکا را برای واکنشی سریع تقلیل داد.

اما در زمینه توان اتمی امریکا در آن زمان نیز داده‌هایی که داریم هیچ‌کدام گواهی بر «توان رزمی» چشمگیر نمی‌دهند. در نخستین ماههای سال ۱۹۴۶، دولت امریکا تنها صاحب ۱۲ بمب اتمی با توانی برابر ۲۷ کیلو تُن بود که بیشترشان هم هنوز آماده انفجار نبودند. یک سالی طول کشید تا ارتش امریکا توانست به بخش تسلیحات اتمی خود سر و سامانی بدهد و گروه متخصصان نظامی را جایگزین فیزیکدان‌های غیرنظامی کند که با پایان جنگ پراکنده شده بودند.[۱۸۱]

حال پای حرف گروه دوم از پژوهشگران و اهل سیاست می‌نشینیم. آنانی که نخست حکومت آن زمان شوروی را به دو جناح واقع‌گرا و پندارگرا تقسیم می‌کنند و سپس چیرگی واقع‌گرایان بر پندارگرایان را عامل دگرگونی سیاست شوروی در قبال بازگرداندن سپاهیانش از ایران می‌دانند. از آثار نویسندگان خودمان در این گروه دو نمونه به‌دست می‌دهیم.

انور خامه‌ای، در همان خاطرات یاد شده، چنین می‌آورد: «در آن دوران سیاست دولت شوروی در ایران از دو منشأ مختلف آب می‌خورد. یکی وزارت خارجه و دستگاه مرکزی دولت شوروی در مسکو و دیگری از حزب کمونیست و دولت آذربایجان شوروی در باکو. در مورد مسائل مهم از نظر سیاست جهانی تصمیم گیرنده اصلی وزارت خارجه شوروی و مقامات مسکو بودند. اما در تمام مسائل دیگر، منجمله روش و تشکیلات احزاب و سازمانهای وابسته به شوروی مانند حزب توده، فرقهٔ دموکرات، شورای متحده و... دستگاه باکو و شخص میرجعفر باقراوف تصمیم گیرنده اصلی بودند.»[۱۸۲] در پی این پیش‌درآمد،

انور خامه‌ای به‌گونه‌ای ضمنی به طرح این باور می‌رسد که در بحران تخلیه ایران این وزارت خارجه و دستگاه مرکزی دولت شوروی در مسکو بود که سرانجام توانست بلندپروازی‌های باقراوف را محدود و او را متقاعد کند که رویای برپایی «آذربایجان بزرگ و متحد» را - هرچند موقت - از سر بیرون کند، واقع‌بین باشد و تن به تخلیه سپاهیان شوروی از ایران دهد.

از رهبران پیشین فرقهٔ دموکرات آذربایجان، نصرت‌الله جهانشاه‌لو افشار نیز بیش و کم چنین اندیشه‌ای را پیش می‌کشد: «دستگاه حزب و دولت یک جا در دست استالین، بریا و باقراوف بود و دیگران خواه ناخواه از این گروه پیروی می‌کردند. باقراوف همه‌ی نظریات خود را درست یا نادرست به دست بریا و استالین اجرا می‌کرد. از سوی دیگر چون استالین از اشغال اروپای خاوری و برپا داشتن دولت‌های دست نشانده پوشالی سرمست شده بود، در ایران هم همان سودا را در سر می‌پروراند. میرجعفر باقراوف از این هوس استالین سود فراوان برد. چنان‌که چندین بار از خود میرجعفر باقراوف شنیدم که او رهبری جمهوری کوچک آذربایجان در شوروی را در خور شأن خود نمی‌دانست و می‌خواست جمهوری بزرگی در درون شوروی به نام آذربایجان باشد. از این رو همواره از آذربایجان واحد دم می‌زد. در این میان شخصی مانند مولوتف که معاون نخست‌وزیر (استالین) و وزیر خارجه شوروی بود هم مارکسیستی مؤمن و هم به قوانین و مقررات بین‌المللی و حیثیت شوروی در جهان سخت پای‌بند بود. از این رو درباره آذربایجان، ایران و مسئله نفت همواره میان او و بریا و باقراوف کشمکش بود.» جهانشاه‌لو با دادن چنین تصویری از ساخت و بافت حکومت وقت شوروی، نتیجه می‌گیرد که: «با تلاش پیگیر مولوتف، استالین راضی شد که باقراوف را وادار به تخلیهٔ آذربایجان کند.»[۱۸۳]

بحث پیرامون وجود گرایش‌های گونه‌گون در درون حزب و دولت وقت شوروی به مطالعه‌ای مستقل نیاز دارد، اما آنچه دراین‌جا گفتنی است این‌که مسئله خروج سپاهیان شوروی از ایران، چنان پیوند تنگاتنگی با درخواست امتیاز نفت شمال ایران از سوی دولت شوروی داشت که اشاره به آن و چشم بستن براین، آدمی را به خطا می‌کشاند. برای دولت شوروی، اصل، گرفتن امتیاز نفت شمال بود و باقی همه فرع. در طرح درخواست امتیاز، باقراوف و یارانش دست نداشتند بلکه دولت شوروی پیشقدم بود. هنگامی که قوام‌السلطنه به مسکو رفت نه با باقراوف و بریا، بلکه با مولوتف و بلندپایگان وزارت امور خارجه شوروی به گفتگو پرداخت. بعدها، آن‌که در تهران مذاکرات را دنبال کرد از یاران باقراوف نبود بلکه سادچیکف از کارمندان وزارت امور خارجهٔ اتحاد شوروی بود. بنابراین، گرچه در

پندارگرایی باقراوف و یارانش تردیدی نیست، اما ارتباط دادن این دو جناح با مسأله تخلیه قوای اتحاد شوروی از ایران به برهان قوی‌تری نیاز دارد.

اما گروه سوم، یعنی کسانی که روی دانایی و هوشیاری سیاستمداران ایرانی در آن زمان تکیه می‌نمایند، دلایل قوی عرضه نمی‌کنند. حتی بعضی از اینان استدلال سستی ارائه کرده‌اند. یکی از اینان می‌نویسد:

> صرف نظر از الطاف پروردگار توانا و مقتضیات بین‌المللی و مساعدت شورای امنیت ملل متحد و ملاقات وزرای خارجه کشورهای بزرگ در نیویورک، در داخل کشور هم آنچه که در اعاده آذربایجان به وضع سابق و رهایی این استان از یوغ حکومت دموکرات‌ها مؤثر بود، ایستادگی و مقاومت و متانتی بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در برابر دموکراتهای آذربایجان نشان دادند.[۱۸۴]

اگر به کسانی بپردازیم که جزء این دسته‌اند اما سخنانشان جدی‌تر است یک دسته آنان هستند که می‌گویند قوام با پیش گرفتن سیاستی پرفریب، شوروی را به فراخواندن سپاهیانش واداشت. جان کلام این دسته این است که قوام‌السلطنه به جای این که با طرف‌های دوم و یا سوم به مذاکره بپردازد یکراست به مسکو رفت و با روس‌ها به گفتگو پرداخت. به آنان وعده داد که اگر طالب گرفتن امتیاز نفت شمال هستند باید سپاهیان خود را از ایران فرابخوانند زیرا تا وقتی ایران در اشغال شماست، خبری از انتخابات مجلس پانزدهم نخواهد بود و تا وقتی مجلس نباشد امتیازی در کار نیست.

در زیرکی و کاردانی قوام‌السلطنه تردیدی نیست اما به‌سختی می‌توان چنین ساده انگاری و خوش‌باوری را از شوروی‌ها پذیرفت. چگونه می‌توان قبول کرد که شوروی‌ها تنها دل در گرو نسیه سپرده باشند و سیاست خود را بر بنیاد قول و قرارهایی استوار کنند که در اجرا هیچ ضمانتی ندارند. نه استالین شاه سلطان حسین بود و نه مولوتف حاجی میرزا آقاسی مرحوم.

راجع به گروه چهارم، یعنی کسانی که بیشتر به ارزیابی تحولات سیاست خارجی اتحاد شوروی، یعنی سیاست عمومی شوروی پس از جنگ می‌پردازند، دلایل موجه‌تر است. بنابراین استدلال، از سه قلمرو جغرافیایی غرب، شرق و جنوب، که در همسایگی اتحاد شوروی واقع بود، آنچه برای اتحاد شوروی اهمیت داشت و نسبت به آن هیچ گونه گذشت و سازشی روانمی‌داشت، قلمرو غرب شوروی بود. در پایان جنگ دوم، در اروپای شرقی و در همسایگی اتحاد شوروی، دولت‌هایی پدید آمدند که خود را نه به لحاظ تحولات اجتماعی

بلکه بنابر حضور و نفوذ سپاهیان اتحاد شوروی وابسته به «اردوگاه سوسیالیسم» می‌شمردند. این قلمرو جغرافیایی از بلغارستان تا شرق آلمان ادامه داشت و شوروی هیچ گونه گذشتی در مورد آن نداشت.[۱۸۵]

در مورد ایران هم، دولت اتحاد شوروی، در پی همین سیاستِ عمومی خود، تا جایی پیش رفت که دنیای غرب را علیه خود برنینگیزد. بنابراین، هنگامی که نزدیک بود «بحران تخلیه ایران» ابعاد وسیعتری بگیرد، اتحاد شوروی هم به سود آنچه در همسایگی مرزهای غربی خود به دست آورده بود، سپاهیان خود را از ایران بیرون بُرد.

* * *

به این ترتیب، این به اصطلاح اولتیماتوم، چیزی بیشتر از نامه‌ای از ترومن نبود که برای مقامات اتحاد شوروی فرستاده و از آنان خواسته شده بود به تعهد خود برای تخلیه خاک ایران همان‌گونه که در پیمان سه جانبهٔ متفقان آمده است، احترام بگذارند.[۱۸٦] در واقع اصطلاح «اولتیماتوم» که ترومن در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ خ) در کنفرانس مطبوعاتی خود به کار برد، باعث ابهام این مسأله شده است.[۱۸۷]

سرانجام در سال ۱۹٦۹ (۱۳۴۸ خ)، پس از هفده سال بگومگو، وزارت امور خارجه ایالات متحد امریکا رسماً اعلام کرد که «در بایگانی این وزارت‌خانه، سندی نیست که حاکی از اولتیماتوم ایالات متحد به اتحاد شوروی باشد.»[۱۸۸] با این همه، علی‌رغم این واقعیت که هیچ‌گونه سند محکمی برای وجود چنین اولتیماتومی در دست نیست، سیاستمداران متعدد و پژوهندگان دانشگاهی به این اولتیماتوم فرضی که عامل گمراه کننده‌ای است چسبیده‌اند و سقوط دموکرات‌ها را در آذربایجان به آن نسبت می‌دهند.[۱۸۹] تکیه بر «عقب‌نشینی» شوروی‌ها در شرق، به عنوان تنها دلیل سقوط ناگهانی و کاملِ رژیم دموکراتها در آذربایجان همان قدر ناموجه است که تنها به اعمال فشار از جانب غرب تکیه کنیم. بدون هیچ گمان، دموکراتها از روزهای نخستین که بر سَریر قدرت نشستند از پشتیبانی لفظی شوروی‌ها برخوردار بودند، اما این پشتیبانی لفظی هرگز ترجمانِ مادی قابل توجهی نداشت. همان‌طور که جورج آلن، سفیر ایالات متحد امریکا در ایران، خاطرنشان ساخته است:

> کمکهای اتحاد شوروی به رژیم آذربایجان طی سال‌گذشته، ممسکانه و همراه با چانه زدن بود. شوروی‌ها، آذربایجانیان را مجبور ساختند که برای گندم و دیگر مواد اولیه همان‌گونه که توافق کرده بودند بهای زیادی بپردازند. در حالی‌که مقدار زیادی تفنگ‌های خودکار و مهمّات و لوازم ساده به آنان دادند، هیچ تسلیحات سنگینی جزء آن نبود.[۱۹۰]

آنچه که ظاهراً در سقوط دموکرات‌های آذربایجانی هم از «فشار غـرب» و هـم از فـرض «عقب‌نشینی اتحاد شـوروی در شـرق»، بـیشتر تأثـیر داشت فـقدان حـمایت مـردم بـود. دموکرات‌ها همواره با این مسأله دست به گریبان بودند. سرعت در سقوط رژیم دموکرات‌ها، و فقدان هرگونه مقاومت مسلحانهٔ مردمی در برابر قوایِ حکومت مرکزی نشانه‌های ضعف دموکرات‌ها بود و نه قدرت واقعی مخالفان. با همهٔ این احوال، در بررسی عادلانه موقعیّت دموکرات‌ها، نباید قبول مردمی بعضی از اقدامات سیاسی آنان را نادیده گرفت. آن‌گونه که کنسول ایالات متحد امریکا در تبریز نوشته است:

> دموکرات‌ها بینش سیاسی نوینی داشتند. آنان کارهایی کردند که مردم خواستارش بودند. آنان از چنان پختگی‌ای برخوردار بودند که روی نتایج ملموس تکیه کنند. آنان به ساختن راه‌ها و کشیدن خیابان‌ها پرداختند. مردم می‌توانستند این چیزها را با چشم ببینند و همین‌طور چیزهایی که حکومت تهران برای سال‌ها و سال‌ها به آن نپرداخته بود. آنان روی آموزش و اصلاح کلی مدارس تأکید داشتند و بنابراین میل حقیقی خود را برای تداوم کارشان نشان دادند.[۱۹۱]

به‌هرحال، نقطه ضعف دموکرات‌ها از همان آغاز این بود که در بسیج حمایت مردمی از خود، برای به حرکت درآوردن نـهضت اجـتماعی ـ سـیاسی درایـالت، مـوفق نـبودند. کـوشش دموکرات‌ها در تنظیم چنان نهضتی همواره در هالهٔ ابهام باقی مانده است. پیشه‌وری با تلاش فراوان برای مشروعیت بخشیدن به موقعیت خود، خواستار اعادهٔ قانون اساسی ایران شد و برای حقوقی که این قانون تضمین کرده بود به مبارزه پرداخت. کارهای روزمرّه او به روشنی نشان داد که عقیده‌اش به «خودمختاری» فراتر از آن رفته است که در قانونِ اساسی کشور راجع به حقوق شهروندان ایالات دربارهٔ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی گنجانیده شده بـود. پیشه‌وری، ضمناً ابایی نداشت که نسبت به آرمان‌های بولشویک‌های اولیّه در مـورد «حق ملت‌ها برای خودمختاری، حق جدایی و تشکیل یک دولت ملی مستقل» تمایل آشکار خود را ابراز دارد.

در فرصت‌های معدودی که پیشه‌وری تهدیدهای خود را متوجه حکومت مرکزی می‌کرد، او تردیدی در اشاره صریح به جدایی آذربایجان از ایران نداشت:

> آذربایجان قادر است که امور خود را اداره کند. اگر حقه‌بازان تهران... همچنان به محو آزادی ادامه دهند ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده، از آنها قطع رابطه کنیم... اگر تهران راه

ارتجاع را برگزیند، بفرماید، خداحافظ، بدون آذربایجان، این حرف آخر ماست.[۱۹۲]

در جای دیگر، پیشه‌وری از این هم صریح‌تر بود:

آذربایجان ترجیح می‌دهد به جای این‌که با بقیهٔ ایران به شکل هندوستان اسیر درآید برای خود ایرلند آزادی شود.[۱۹۳]

تعبیرهایی از این گونه، با لحن به روشنی جدایی‌طلبانه، نه تنها مورد ناخرسندی حکومت مرکزی در تهران بود، بلکه در محافل سیاسی تبریز نیز تضاد برمی‌انگیخت. دموکرات‌ها، تنها در خلال روزهای آخر قدرتشان به تغییر جهت در گفتمان سیاسی خود دست زدند؛ یعنی دراین دوره جهت‌گیری جدایی‌طلبانهٔ خود را به کنار نهادند؛ و این دگرگونی با دست برداشتن از تأکید بر حق مردم برای خودمختاری و بنیاد نهادن دولت ـ ملتی مستقل بروز نمود. شکلی که این دگرگونی در گفتمان سیاسی به خود گرفت دیگر تنها شامل تکیه بر مزایای خروج آذربایجان از سلطهٔ حکومت مرکزی نبود، بلکه، در این هنگام، دموکرات‌های آذربایجانی بر آن شدند که خود را قهرمانان قانون اساسی، آن هم از سوی همه ملت ایران، معرفی کنند. با دفاع از قانون اساسی و ترویج ضرورت تشکیل حکومتی غیرمتمرکز، که قانون اساسی به آن فرامی‌خواند، دموکرات‌ها مدعی شدند که آنان برای همهٔ هموطنان‌ایرانی‌خود، خطوط سیاسی مترقی دموکراتیکی را عرضه می‌دارند. اما، نتیجهٔ فاجعه‌آمیز تلاش دموکرات‌ها، نشان داد که بدبختانه، پاییز سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ)، دیگر برای اختیار این روش تازه، خیلی دیر بود.

فرجام سخن

آگاهی ملی، یعنی ادارک تعلّق به جامعه‌ای سیاسی و اجتماعی داشتن. جامعه‌ای که ملت را تشکیل می‌دهد یا در آرزوی تشکیل آن برای برپایی یک کشور است. این آگاهی ملی پایهٔ اساسی فرهنگی و سیاسی ملت است. در اصل، آگاهی ملی مستقل از دولت ملی می‌تواند وجود داشته باشد، اما بدون آگاهی ملّی هر نهضت ملّی محکوم به فناست.

پی. آلتر: ناسیونالیسم، ص ۱۸

هگل گفته است تاریخ همواره تکرار می‌شود. اما مارکس به گونه‌ای طنزآمیز بر این گفتهٔ هگل افزوده است که حوادث نخست به شکلی فاجعه‌بار رخ می‌دهد و بار دیگر صورت خنده‌داری پیدا می‌کند. ممکن است این نظر، باتوجه به پاره‌ای از رویدادهای تاریخی، از ارزشی برخوردار باشد، اما با قضیهٔ نهضت خودمختاری در آذربایجان ایران انطباق‌پذیر نیست. در قرن بیستم، در آذربایجان، دو شورش عمده به منظور گسستن اقتدار حکومت

مرکزی در منطقه و سپس شالوده‌ریزی ساختار قدرتی جدید بر مبنای مشارکت گسترده‌تر مردم منطقه در امر حکومت روی داده که هر دو با شکست روبه‌رو گردید. به علاوه، گرچه اوضاعی که به پایان دردناک کار پیشه‌وری و سقوط حکومت خودمختار آذربایجان در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ خ) منجر شد پیچیده‌تر بود اما تقریباً مشخصاتی همانند فرجام غم‌انگیز شورش خیابانی در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۹ خ) داشت.

خیابانی، روحانی اصلاح‌طلب تندرو، مدتی در روسیهٔ تزاری زیسته بود. او در واقع به جای تأثیر از عقاید جاری محیط پرورشی‌اش که زیر سلطهٔ روسیه قرار داشت، بیشتر تحت نفوذ آرمان‌های اجتماعی قرن هجدهم اروپای غربی بود. هرچند خیابانی با حکومت متمرکز در ایران شدیداً مخالف بود، اما، کمابیش، به حفظ تمامیت ارضی ایران نظر داشت و خود را بیشتر به یک دولت ـ ملت ایرانی متعهد می‌دانست تا به استقرار یک حاکمیت مستقل و یا خودمختار در آذربایجان. درخواست‌های سیاسی او از این فراتر نمی‌رفت که قدرت اجرایی حکومت مرکزی و مقامات محلی در سراسر ایران به‌طور عادلانه تقسیم شود.

موضوع عمده‌ای که همواره اصلاح‌طلبان ملی‌گرای ایران را از یکدیگر جدا می‌ساخت این بود که آیا اجرای اصلاحات سیاسی در کشور باید از پایتخت آغاز شود یا این‌که ایالات و ولایات نیز می‌توانند آن را بیازمایند. اگر خیابانی و رفقایش، به جای اصلاح از مرکز، جبهه اصلاح از تبریز را گشودند، گروهی دیگر از اصلاح‌طلبان در آن روزگاران تصور می‌کردند هر تلاشی که از سهم پایتخت در امور، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، بکاهد تمامیت کشور را به خطر می‌اندازد. با این ترتیب مشاهده می‌شود که این دو دسته از اصلاح‌طلبان، بر سر این که اصلاح را از کجا شروع کنند، یکپارچگی نداشتند: حتی موضع مستقل خیابانی و امتناعی که او از جلب پشتیبانی قدرت‌های بیگانه داشت، اصلاح‌طلبان دسته دوم را آن‌گونه راضی نساخت که همگی زیر چتر او گرد آیند.

بیست و پنج سال بعد، پیشه‌وری که کمونیستی انقلابی بود و از فرجام ناگوار خیابانی درس‌ها آموخته بود، نهضت منطقه‌ای دیگری در آذربایجان پایه نهاد. او به مثابهٔ یک مارکسیست ـ لنینیست و کسی که سالها در نهضت انقلابی کمونیستی بود، آذربایجانیان ایران را نه تنها به عنوان ملتی جداگانه به شمار می‌آورد بلکه به پیروی از لنین روی مسألهٔ حق ملل در خودمختاری، حق جدایی و تشکیل دولتی مستقل تأکید می‌ورزید. خودمختاری نزد پیشه‌وری به مراتب فراتر از خودمختاری در چارچوب مرزهای یک کشور و شرکت بیشتر در قانون‌گذاری و ادارهٔ منطقه بود.

از این گذشته، پیشه‌وری به نسلی از کمونیست‌ها تعلق داشت که نه تنها به حق مداخله بین‌المللی کمونیست‌ها در امور داخلی احزاب وابسته به کمونیست بین‌الملل معتقد بودند، بلکه هرگز، از این که به‌گونه‌ای مستقیم از جبههٔ کمونیست‌ها یاری بخواهند، ابا نداشتند. در دیدگاه پیشه‌وری، اتحاد شوروی مانند دیگر قدرت‌های بزرگ جهان یعنی بریتانیا و ایالات متحد امریکا، نبود. او اتحاد شوروی را با آن دیدهٔ بدبینی که درمیان ایرانیان نسبت به مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران معمول بود، نمی‌نگریست.

بدون تردید، در این گونه برخورد با امور، همهٔ لیبرال‌ها و حتی همه کمونیست‌ها با پیشه‌وری هم‌رأی نبودند. مداخله بیگانگان در سیاست داخلی ایران، از اوایل قرن نوزدهم، تهدیدی دائمی به شمار می‌رفت. لااقل در درازمدت، همبستگی داشتن با یک قدرت خارجی، به بختیاری سیاسی منجر نمی‌شد. به همین ملاحظات، حتی بسیاری از اعضاء و کادرهای حزب توده به دشواری از حزب دموکرات پیشه‌وری، بی قید و شرطی، حمایت به عمل آوردند. بنابراین، به خاطر وضع نامشخّص پیشه‌وری و اتکاء وی به اتحاد شوروی، هرکسی مجبور می‌شد از خود بپرسد که نهضت خودمختاری تا چه اندازه اصالت تام دارد. بی‌گمان شمار زیادی از مشکلات محلی وجود داشت که پیش از این به آنها اشاره رفت، ولی هیچ‌گاه این مشکلات به تنهایی نمی‌توانست رابطهٔ ناگوار و تند با حکومت مرکزی را تا آن جا که حکومت خودمختار همه روابط خود را از هر نوع با تهران قطع نماید، توجیه کند.

پشتیبانی شوروی از خواسته دموکرات‌های آذربایجان برای خودمختاری، سرانجام، برخلاف انتظاری که پیشه‌وری داشت، نتایج نامساعدی به بار آورد. وجود جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان ـ که دارای نام مشابه آذربایجان ایران بود ـ بسیاری از ایرانیان را نگران ساخت که در پشت سر سیاست شوروی چیزی جز تمایل به ضمیمه ساختن آذربایجان ایران نیست. درنتیجهٔ این بدگمانی نهانی، بسیاری از ایرانیانی که در امور سیاسی فعّال بودند در ابراز پشتیبانی بی قید و شرط خود از دموکرات‌های آذربایجانی برای طرفداری از خودمختاری بیشتر این منطقه اکراه می‌ورزیدند. در ذهن اینان، درخواست پیشه‌وری برای خودمختاری منطقه‌ای با سناریوی وحشتناک جدایی آذربایجان از ایران همزاد بود. از این گذشته، دموکرات‌های آذربایجانی در بیشتر موارد، با به‌کارگرفتن واژگان غیرصریح دربارهٔ خودمختاری و موضوع‌های قومی دیگر به سردرگمی و ابهامی که پیرامون سیاست‌های خود در ذهن مردم داشتند می‌افزودند.

به همین طریق، در سرزمین آذربایجان، روش دموکرات‌ها در طرفداری از شوروی‌ها

اندک اندک به جدایی آذربایجانی‌ها از حکومت خودمختار منجر شد. در این‌جا نیز شبح جدایی از ایران و الحاق به شوروی با پیش‌بینی این که در آتیه با گسستن همه روابط با ایران، زیان‌های اقتصادی و فرهنگی غیرقابل جبرانی به آذربایجان وارد خواهد شد، نگرانی عمیقی را به وجود آورد. بنابراین، علی‌رغم همهٔ اصلاحات آموزشی، انتخاباتی و به ویژه اصلاحات گسترده ارضی چشمگیری که حکومت خودمختار به عمل آورد، سیاستمداران این حکومت موفق نشدند و نتوانستند حمایت مردمی را به هنگام سقوط حکومت خود در اثر حمله نظامی تهران، جلب کنند.

اگر از شکست نهضت خیابانی باید درسی آموخته می‌شد درس تلخ از دست دادن تدریجی حمایت مردم آذربایجان بود. هنگامی که حکومت مرکزی برای مقابله با نهضت خیابانی به آذربایجان نیرو فرستاد، به‌طور غیرمنتظره، مقاومت جدی به عمل نیامد، به‌عکس بسیاری از ساکنان منطقه ورود آنان را گرامی داشتند. آیا مجموعه اصلاحاتی که خیابانی برای اجابت درخواست مردم ارائه کرده بود کافی نبود؟ به‌عکس، باتوجه به شرایط اجتماعی-اقتصادی در آذربایجان در آغاز قرن بیستم، برنامه‌های طرح شده به وسیله خیابانی برای ناظری که واقع‌بینانه به آن زمانه بنگرد، خیلی پیش‌رفته بود. نظر به این که نیروی ایالتی و نیروی مرکزی اندکی به میدان آمدند و باتوجه به این واقعیت که برنامه‌های اصلاحی خیابانی از محبوبیت برخوردار بود باید دلیل یا دلایل دیگری برای شکست سهل و سادهٔ نهضت او پیدا کرد.

در سده‌های نوزده و بیست، جهان شاهد ظهور تعداد زیادی دولت-ملت‌ها بود که از ملت ـ دولت‌ها مشخص و متمایز بودند. در این گونه موارد، شرط لازمهٔ یک دولت، همبستگی‌های تاریخی و فرهنگی بود که یا باید ایجاد می‌گردید و یا عملاً ساخته می‌شد. مرزهای کشورهای جدید، که به عنوان ملت‌های نوپا در نقشه ظاهر می‌شدند، به شیوه‌ای مصنوعی در جریان شتاب‌زدهٔ استعمارزدایی تعیین شده و قوم‌ها و فرهنگ‌های آنان بسیار گوناگون بود. برخی از این کشورها حتی از اقوامی که با یک‌دیگر دشمنی داشتند ترکیب می‌شد. در همین اوضاع و احوال، ملت‌های کهنسالی مانند ملت ایران بودند که دولت‌های جدیدشان برمبنای نهادهای سیاسی جدید پایه گرفته بود. این کشورها در تاریخ طولانی خود بسیاری از اقوام را با درجات مختلفی از خودمختاری در زمان‌های مختلف، تحت یک حاکمیت اداره کرده بودند. اگر در دسته اول، ایجاد یک کشور باگردآوردن گروههای نژادی مختلف بود که زمینه‌های فرهنگی مختلف داشتند و گرایش به تمرکزگرایی در آنان اگر محال نبود دشوار می‌نمود، در وضعیت دسته دوم، گروه‌های مختلف قومی موجود در یک ملت

(مانند ایران) ممکن بود آنچنان به‌هم آمیخته و متکی به یکدیگر شده باشد که هرکوششی برای سست کردن این پیوندها، مخصوصاً پیوندهای اقتصادی، با مقاومتی قابل درک روبه‌رو گردد.

ایالت آذربایجان که قرن‌ها جزء ایران و تحت حکومت ایران بود، به‌تدریج، به عنوان ضامن تمامیت سیاسی ایران به شمار می‌رفت. حتی در دوران پنجاه ساله، یا دورهٔ پیش از تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان، تعداد زیادی افراد آذربایجانی با شایستگی خود را به عالی‌ترین درجهٔ نظامی و اداری دستگاه دولت رسانیده بودند. هرچند ممکن است جامعه ایران را تا روی کار آمدن رضاشاه جامعه‌ای قبیله‌ای شمرد که احتمالاً به‌طور موقّت گه‌گاه در آن گروه‌های نژادی با یکدیگر علیه قدرت مرکزی متحد می‌شدند، امّا وقتی که دولت متمرکز جدید به وسیله رضاشاه تأسیس شد، ادامهٔ مبارزه قدرت به شیوه عادی قدیمی دیگر آسان نبود. از سوی دیگر حرکت به سوی اقتصاد منطقه‌ای کاملاً پیوسته به‌هم، به تزاید درجهٔ وابستگی ایالات مختلف در سراسر کشور منجر شد.

پیشه‌وری از یک‌سو به قصور خیابانی در توجه به پیوستگی دیرپای اقتصادی، تاریخی و فرهنگی آذربایجان با دیگر بخش‌های ایران توجه نکرده و از سویی دیگر، میزان دگرگونی اجتماعی - اقتصادی کشور را ، به ویژه در خلال ده سال آخر حکومتِ رضاشاه، دست‌کم گرفته بود. دوران جوانی پیشه‌وری پیش از تحقّق اصلاحات اساسی رضاشاه سپری شد. بعد هم در بیشتر سالهای سلطنت رضاشاه در زندان به‌سر برده بود. در نتیجه با ذهنیّت سیاسی طبقهٔ جوان کشور، مانند گروه پنجاه و سه نفر، آشنایی چندانی نداشت و نپذیرفته بود که ایران در فاصلهٔ بیست و شش سال بین نهضت خیابانی و تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان، دورهٔ انتقالی عظیمی را از لحاظ اجتماعی - اقتصادی طی کرده است.

سیاست تمرکزگرایی رضاشاه بر مفهوم «یک کشور، یک ملت» استوار بود. او سعی داشت آخرین موانع را از سر راه یکپارچگی ایران بردارد. دستیابی به بازار واحد اقتصادی در ایران، در رأس اولویت‌های رضاشاه قرار داشت. از این‌رو بسیاری از آذربایجانیان نسبت به گرایش‌های اقتصادی که آنان را از ایران جدا می‌کرد و دسترسی‌شان را از بازار وسیع‌تر ایران قطع می‌نمود، حساسیت داشتند. به سخن آخر، علی‌رغم احساسِ هویت جداگانه قومیِ آذربایجانیان، که در قرن بیستم جای مهمی را به خود اختصاص داده، آگاهی آنان از پیوندهای اقتصادی با دیگر بخش‌های ایران، در نگاه‌داری این ایالت در بین مرزهای سیاسی کشور سهم ارزنده‌ای داشته است. در این زمینه، اهمیّت ملاحظات اقتصاد روزمرّه، یعنی

دلواپسی فرد آذربایجانی برای بهتر کردن وضع اقتصادی خود، سبب شد تا آگاهی طبقاتی او بر آگاهی او از هویت قومی‌اش بچربد.

در سالهای پس از سقوط حکومت خودمختار، ایران از یک دورهٔ انتقال اجتماعی - اقتصادی گذشت. در این دوران تشدید فرایند شهرنشینی کردن و صنعتی شدن سریع، تاحدی سبب جابه‌جایی قومی در کشور گردید. در تهران، مانند همه شهرهای بزرگ کشور، آذربایجانی‌ها، جامعه‌ای توانمند برپا کردند که بر اقتصاد محلی چیرگی یافت. گذشته از این، گسترش نظام آموزشی و ارتباطی در بیشتر نقاط، به همبستگی‌های بیشتر فرهنگی در ایران منجر شده است. این گرایش به سوی همبستگی را می‌توان در سطوح اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، در اوج انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و سالهای پس از آن مشاهده کرد.

در حالی که خیابانی و پیشه‌وری، در به‌راه انداختن نهضت‌های خود، از ضعف و فتور متداول سیاسی موجود در آن زمان ایران بهره بردند، در روزهای انقلاب اسلامی، که کشور فاقد حکومتی مرکزی و توانا بود، اثری از نیروهای گریز از مرکز که برای آذربایجان به‌هر شکلی درخواست شناسایی قومی کنند دیده نشد. در سالهای بلافاصله پس از انقلاب اسلامی نیز هیچ دلیلی بر پیدایی احساسات قومی، مگر در چند محفل روشنفکرانه، و به ویژه در بین آذربایجانیان خارج از کشور، دیده نشده است.

از زمان تلاشی اتحاد شوروی، و تشکیل جمهوری جدید آذربایجان، همین محافل روشنفکرانه، به‌همراه بعضی از گروه‌های سیاسی در باکو، در پی راه‌اندازی شعار «آذربایجان بزرگتر» برآمدند. برای نیل به این مقصود، بار دیگر این صدا برخاست که آذربایجان از ایران جدا و با جمهوری آذربایجان متحد شود. شاید بازماندگان دموکرات‌های آذربایجانی، که پنجاه سال اخیر را در باکو به تبعید گذرانده‌اند، بهترین گواه و گویاترین زبان باشند برای هشدار دادن به کسانی که هنوز درصدد تحقق بخشیدن به این پندار روشنفکرانه‌اند؛ پنداری که نسل‌های پیشین برای دست یافتن بدان بهایی گزاف پرداختند.

پیوست‌ها

پیوست یک
۱

تصویب‌نامه دولت آقای قوام
تحت ۷ ماده راجع به آذربایجان

از بدو تشکیل دولت فعلی که امور آذربایجان محل اعتنا و توجه مخصوص قرار گرفت و اصلاحات آن سامان جلب‌نظر نمود پس از غور و مطالعه در منویات آن هموطنان گرامی هیئت وزیران تصمیم گرفت تاحدی که قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه به قوه مجریه اجازه می‌دهد آمال ساکنین آن استان برآورده شده و با آغوش باز آن هموطنان‌عزیز را پذیرفته و به‌وحدت و اخوت دعوت‌نماید. این‌است‌که تصویب‌نامه هیئت دولت که در این موضوع صادر شده برای اطلاع عامه ذیلاً نشر می‌شود:
اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل ۲۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب شده در آذربایجان به‌طور ذیل تصریح و تأیید می‌گردد:

۱. رؤسای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل محلی و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوائر دادرسی و دادستانی و ناظر دارایی به وسیله انجمن‌های ایالتی

و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲. تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۳. زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوائر دادگستری به زبانهای فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد اما تدریس در کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.

۴. هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور دولت درباره آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی و بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵. فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

۶. نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان، برای شرکت آنها در نهضت دموکراتیک در گذشته، تضییقات بعمل نخواهد آمد.

۷. با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.

نخست وزیر
قوام‌السلطنه



جریان مذاکرات پیشه‌وری در تهران

و متن سی و سه ماده پیشنهادی و علت عدم موافقت

پس از آنکه در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ آقای پیشه‌وری به اتفاق هیئتی از تبریز به تهران وارد و در باغ جوادیه توقف نموده به مذاکره پرداختند چون به نتیجه قطعی نرسید در ۲۷ اردیبهشت ماه جریان مذاکرات از طرف آقای پیشه‌وری در روزنامه آذربایجان طی اعلامیه‌ای منتشر گردید که در شماره‌های ۵۴۰ و ۵۴۱ روزنامهٔ ایران ما ترجمه آن بشرح ذیل بود:

بنا به دعوت آقای قوام‌السلطنه نخست‌وزیر حکومت مرکزی ایران در تاریخ هشتم اردیبهشت هیأتی تحت ریاست آقای پیشه‌وری نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان برای حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان و جهت جلوگیری از خونریزی و برادرکشی بطرف طهران عزیمت نمودند.

هیأت فوق‌الذکر مأموریت داشتند که با نمایندگان صلاحیتدار حکومت مرکزی وارد مذاکره شود و این مذاکرات در صورت حصول موافقت بعد از تصویب مجلس ملی آذربایجان و دولت آقای قوام‌السلطنه رسمیت پیدا می‌کرد.

از ساعت پنج روز دوشنبه نهم اردیبهشت‌ماه بین نمایندگان آذربایجان و آقایان مستشارالدوله، فرمانفرمائیان، لنکرانی، ایپکچیان نمایندگان حکومت مرکزی مذاکرات شروع گردید.

جلسه اول مذاکرات درباره مسائل عمومی پایان یافت.

در دومین جلسه که روز سه‌شنبه تشکیل شد نمایندگان دولت مرکزی با نمایندگان آذربایجان هم قسمتی از نظریات خود را تحت سی و سه ماده به نمایندگان حکومت طهران پیشنهاد نمودند تا به نظر هیئت دولت برسانند.

نمایندگان آذربایجان ضمن این سی و سه ماده حفظ وضعیت فعلی آذربایجان و استحکام و توسعه اساسی دموکراسی را در تمام ایران مطالبه نمودند.

متن پیشنهادات ما از این قرار بود:

«برای حل مسئله آذربایجان از طریق مسالمت و رفع اختلاف موجود و تحکیم مبانی دموکراسی در تمام نقاط ایران بین نمایندگان صلاحیتدار و دولت مرکزی آقایان: صادق صادق (مستشارالدوله) فرمانفرمائیان، ایپکچیان - لنکرانی و سپهر (مورخ‌الدوله) و مظفر فیروز از یک طرف و نمایندگان حکومت ملی آذربایجان آقایان پیشه‌وری، صادق بادگان، دکتر جهانشاه‌لو - فریدون ابراهیمی - صادق دیلمقانی و آقای محمد حسن‌خان سیف قاضی نماینده ستاد کردستان آذربایجان از طرف دیگر به عمل آمد که درباره مواد ذیل موافقت حاصل گردید:

۱. نهضت آذربایجان که در نتیجه فشار مأمورین لشگری و کشوری حکومت استبدادی سابق و دشمنان دموکراسی در دوازدهم شهریور سال ۱۳۲۴ شمسی بوجود آمده است نهضتی مترقی و دموکراتیک و ضامن استقلال و تمامیت ارضی ایران شناخته می‌شود.

۲. آذربایجان که شامل استانهای ۳ و ۴ سابق و ولایت ضمیمه است جزء مملکت ایران و بصورت واحد ارضی دارای حکومت خودمختار خواهد بود که مرکز آن شهر تبریز میباشد.

تبصره. مرکز کردستان آذربایجان شهر مهاباد است.

۳. پول و پرچم آذربایجان همان پول و پرچم ایران است. کلیه قوانین خارجه مملکتی بشرطی که با اختیارات و آزادی مردم آذربایجان مغایرتی نداشته باشد در آذربایجان مجرا خواهد بود.

۴. با درنظر گرفتن دو ماده اخیر در آذربایجان برای اداره نظارت کارهای داخلی و همچنین برای تصویب بودجه هیأتی به اسم (هیأت ملی) با اصول و نظامنامه مخصوصی انتخاب خواهد شد.

۵. انتخاب کلیه رؤسای ادارات لشکری و کشوری به‌عهده هیأت ملی است. مأمورین فوق که بعد از انتخاب شدن به وسیله هیأت ملی به حکومت مرکزی معرفی خواهند شد در اجرای عمده قوانین تابع حکومت مرکزی و دراجرای تصمیمات هیأت ملی تابع هیأت ملی خواهند بود.

۶. هیأت ملی آذربایجان مختار است که کلیهٔ مأمورین اعم از لشکری و کشوری را عزل و نصب و تغییر و تبدیل داده به اطلاع حکومت مرکزی هم برسانند.

۷. علاوه بر هیأت ملی در تمام نقاط آذربایجان انجمن‌های ولایتی مطابق اصول

دموکراسی یعنی با رأی مخفی و مستقیم عموم اهالی (زنان، مردان و افراد قشون) انتخاب شده در حیطه عملیات خود یعنی ولایات و محال و بلوکات جهت پیشرفت امور نظارت خواهند کرد.

۸. فداییان و قشون ملی همچنان باقی بوده و در انجام وظائف و حفظ سرحدات مربوطه و دفاع از دموکراسی تابع هیأت ملی آذربایجان خواهند بود.

۹. ترفیعات و درجات کشوری و لشکری که تاکنون از طرف حکومت ملی آذربایجان اعطاء شده به رسمیت شناخته می‌شود.

ترفیعات افسران جزء مستقیماً از طرف فرماندهی قشون ملی آذربایجان داده شده ولی ترفیعات افسران ارشد با پیشنهاد فرماندهی قشون ملی آذربایجان و تصویب هیأت ملی خواهد بود.

۱۰. در تمام ادارات آذربایجان و هیأت ملی نوشتجات به زبان آذربایجانی و در کردستان آذربایجان به زبان کردی خواهد بود ولی چون زبان فارسی زبان دولتی ایران است مکاتبات ادارات آذربایجان و هیأت ملی و همچنین ادارات کردستان آذربایجان با دولت مرکزی به زبان فارسی اشکالی نخواهد داشت.

۱۱. تحصیلات در مدارس ابتدایی به زبان آذربایجانی و در کردستان آذربایجان به زبان کردی و در مدارس متوسطه و عالی به زبان‌های فارسی و آذربایجانی یا کردی و فارسی خواهد بود.

۱۲. قوانینی که تا حال در مجلس ملی آذربایجان به تصویب رسیده تا از طرف هیأت ملی نقض نشود همچنان به قوت خود باقی است (این ماده در خصوص کردستان آذربایجان نیز به همین نحو خواهد بود).

۱۳. تقسیم اراضی خالصه و املاک دشمنان آزادی و دموکراسی که بین دهاقین و کشاورزان به عمل آمده به رسمیت شناخته شده و از آنها پس گرفته نخواهد شد.

۱۴. قوانینی که برای مبارزه با تریاک و الکل و اختلاس و رشوه و فحشاء وضع و تصویب شده بعد از این هم معتبر خواهد بود.

۱۵. بنا به تصویب هیأت ملی ورود اجناس لوکس و تجملی و همچنین وارد کردن نظیر اجناسی که درداخله آذربایجان به عمل می‌آید بکلی قدغن است.

۱۶. مالیات‌ها و عوارض طبق اصول و ترتیبی که هیأت ملی تصویب مینماید وصول خواهد شد.

به‌منظور تزیید عایدات دولتی هر قانونی که تاکنون مجلس ملی آذربایجان تصویب کرده به اعتبار خود باقی است.

۱۷. آذربایجان و همچنین کردستان آذربایجان می‌توانند به نسبت جمعیت خودشان که تقریباً ثلث نفوس ایران است وکیل انتخاب نموده به مجلس شورای ملی ایران بفرستند. اعتبارنامه این وکلا پس از آنکه در هیأت ملی آذربایجان به تصویب رسید در مجلس شورای ملی ایران غیرقابل رد خواهد بود.

۱۸. برای اینکه انتخابات در تمام نقاط ایران متحدالشکل باشد دولت متعهد می‌شود که در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی ایران حقی راکه آذربایجان در خصوص انتخابات برای بانوان و کارمندان لشکری قائل شده محترم شناخته و این امر را در تمام نقاط ایران عمومیت دهد.

۱۹. انتخابات مجلس شورای ملی در تمام ایران حداکثر تا ده روز بعد از صدور اولین اعلامیه انتخابات شروع شده در عرض یک هفته خاتمه یابد.

۲۰. مالیاتی که در آذربایجان و کردستان آذربایجان وصول می‌شود صدی بیست و پنج آن به مرکز ارسال خواهد شد ولی استثنائاً چون امسال ملت آذربایجان و کرد در راه به‌دست آوردن دموکراسی متحمل مخارج گزافی شده است بدین جهت از دادن مبلغ فوق‌الذکر معاف خواهد بود.

۲۱. دولت مرکزی متعهد می‌شود که خط‌آهن تهران ـ تبریز را به تبریز متصل کند.

۲۲. دولت مرکزی به‌هیچ وجه حق عزل و نصب و تغییر و تبدیل هیچ یک از مأمورین لشکری و کشوری را مستقیماً نخواهد داشت.

۲۳. هیأت ملی آذربایجان و کردستان باید در اصلاحات امور معارفی و بهداشتی و کشاورزی آزادی عمل داشته باشد.

۲۴. منافع طبیعی و معادن آذربایجان و کردستان برای رفع احتیاجات مردم آن نواحی تخصیص داده می‌شود و اداره کارخانجات این نواحی نیز به عهده خودشان است.

۲۵. در موقع لازم نظارت کارخانجات شخصی نیز با حکومت و هیأت ملی آذربایجان خواهد بود.

۲۶. نشر کلیه مطبوعات بااجازه و تصویب‌هیأت‌های ملی‌آذربایجان و کردستان خواهد بود. تمام سینماها و تیاتر و نمایشات و رادیو به زبان آذربایجانی و کردی اداره می‌شوند. (این ماده درباره سایر زبان‌ها نیز اجازه داده می‌شود).

۲۷. اداره کلیه بانکها اعم از صنعتی و فلاحتی و ملی و دولتی به عهده هیأت‌های آذربایجان و کردستان خواهد بود.

۲۸. تمام عایدات و عوارض آذربایجان و کردستان در خزانه‌داری محل جمع و به مصارف لازمه خواهد رسید.

۲۹. دولت مرکزی متعهد می‌شود مطالبات ملت آذربایجان را بانک ملی پرداخت نموده و سرمایه‌های انتقالی همین بانک را برگشت دهد.

۳۰. دولت مرکزی متعهد می‌شود که نواحی تکاب ـ سقز ـ بیجار ـ مرودشت و مانند این‌ها را که جزو استان ۳ و ۴ و ولایت خمسه بوده و فعلاً تحت سلطه دشمنان آزادی است به فوریت تخلیه و به مقامات صلاحیتدار آذربایجان و کردستان تحویل نماید.

۳۱. دولت مرکزی متعهد می‌شود تشکیلات ژاندارمری را که در طول سالهای متمادی به حقوق ملت تجاوز نموده مسبب فجایع خونین بوده‌اند منحل و در عوض تشکیلات نظمیه یعنی ضابط دستگاه قضایی را در قصبه و محال و بلوکات توسعه دهد.

۳۲. دولت مرکزی متعهد میشود که انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مانند آذربایجان در تمام ایران طبق اصول دموکراسی تشکیل دهد.

۳۳. تشکیلات‌شهرداری در کلیه‌نقاط ایران بدون‌دخالت کارمندان‌دولت باید برپا شود.

ساعت هشت روز سه‌شنبه ۱۰ اردیبهشت آقایان مورخ‌الدوله سپهر وزیر پیشه و هنر و بازرگانی و مظفر فیروز معاون سیاسی و پارلمانی آقای قوام‌السلطنه خود را به عنوان نمایندگان صلاحیتدار معرفی کردند سی و سه ماده فوق به آنها نیز ارائه داده شد.

روز چهارشنبه ۱۱ اردیبهشت آقای پیشه‌وری با آقای قوام‌السلطنه ملاقات و مذاکره خصوصی به عمل آمد. در تعقیب مذاکرات ابلاغیه ذیل از طرف هیئت نمایندگان آذربایجان تهیه و به دولت آقای قوام‌السلطنه داده شد.

متن ابلاغیه دولت از این قرار بود

در اثر حسن نیت آقای قوام‌السلطنه و بیانیه ایشان و تبادل افکار بین نمایندگان دولت مرکزی و نمایندگان آذربایجان در نتیجه معلوم شد که نهضت دموکراتیک آذربایجان خیال تجزیه نداشته بلکه برای تثبیت و تقویت اساس مشروطیت و دموکراسی در ایران به وجود آمده است برای رفع هرگونه سوء تفاهمات و جلوگیری از برادرکشی موافقت گردید که بین

حکومت مرکزی و ملت آذربایجان اختلاف اساسی وجود ندارد.

و برای حل مسائل فرعی قرار شد که هیأتی از نمایندگان آذربایجان با نمایندگان دولت مرکزی مشغول مذاکره باشند و اختلافات را در حدود قوانین اساسی ایران به‌طوری که به آزادی مردم آذربایجان لطمه وارد نسازد حل و تصفیه نمایند.

کلیه موافقت‌ها و ایجاد روابط با حکومت مرکزی بسته به تصویب دولت آقای قوام‌السلطنه و مجلس ملی آذربایجان (که فعلاً به جای انجمن ایالتی است) و مجلس شورای ملی است.

در سومین ملاقات آقای پیشه‌وری با آقای قوام‌السلطنه اختلاف نظری درباره تقسیم اراضی حاصل شد و باعث شد که مذاکرات دو روز متوقف شود.

بعداً دولت آقای قوام‌السلطنه برای اینکه مذاکرات را از نو شروع کند اصلاحاتی را که می‌توانست در ابلاغیه منظور کند توسط نمایندگان صلاحیتدار خود به هیأت نمایندگان آذربایجان داد.

متن ابلاغیه

۱. شورای ایالتی آذربایجان به جای مجلس ملی
۲. هیأت مدیره آذربایجان به جای هیئت وزراء
۳. رؤسای دوایر آذربایجان به جای وزرای محلی

پیشنهاد نمایندگان آذربایجان

نظر نمایندگان آذربایجان

۱. عین ماده ابلاغیه دولت قبول می‌شود ولی رئیس مالیه بایستی از مأمورین محلی بوده ناظر مالی از طرف دولت تعیین گردد.

۲. والی (استاندار) از طرف شورای ایالتی پیشنهاد خواهد شد و حکم انتصاب او از طرف دولت صادر می‌شود.

برای حفظ امنیت راهها و جهت کمک به تشکیلات نظمیه و مأمورین اجرا قوای مسلحی به نام نگهبان تشکیل می‌شود. فرمانده این قوا از طرف شورای ایالتی تعیین، جهت صدور حکم پیشنهاد لازم به وزارت کشور داده خواهد شد.

قوای لشکری عبارت از افراد نظام وظیفه محلی خواهد بود. حفظ سرحدات به‌عهده

این قوا می‌باشد و در مراکز لازمه پادگان برقرار خواهد گردید.

فرماندهی این قوا از افسران صالح و تحصیل‌کردهٔ محلی خواهند بود و تعیین آنها از طرف هیأت مدیره بوده و احکام مربوطه از مرکز صادر خواهد شد.

گزارشهای لازمه از طرف فرماندهی مربوطه به مرکز داده می‌شود.

۳. ماده سوم دولت عیناً تصویب می‌شود.

۴. هفتاد و پنج درصد مالیات‌ها که طبق مقررات مملکتی وصول می‌شود به منظور پرداخت حقوق قوای نگهبان و مستخدمین ادارات با نظارت شورای ایالتی مصرف خواهد شد.

شورای ایالتی برای هزینه مصارف عام‌المنفعه عوارضی که بیشتر از صدی ده مالیاتها نخواهد بود وضع و به مصرف خواهد رسانید.

هیأت نمایندگان آذربایجان این پیشنهاد را با اصلاحاتی که طی مواد ۱ و ۶ و ۸ و ۱۰ مندرج است قبول و به دولت تسلیم نمود.

متن پیشنهاد نمایندگان آذربایجان

برای حل مسالمت‌آمیز مسألهٔ آذربایجان و تحکیم اصول دموکراسی در ایران در تاریخ ۸ / ۲ / ۲۵ بین نمایندگان آذربایجان مذاکراتی به عمل آمد که پس از تبادل نظر عمیق این نتیجه اخذ شد که نهضت دموکراتیک آذربایجان به منظور تجزیه ایران نبوده بلکه برای استوار کردن اصول مشروطیت و دموکراسی در ایران بوده است.

نمایندگان رسمی دولت ایران و هیأت نمایندگان آذربایجان در مواد ذیل توافق نظر حاصل کردند:

۱. ایالت آذربایجان شامل استان‌های ۳ و ۴ سابق و ولایت خمسه است.

۲. بعد از این به عوض اصطلاح ما مجلس ملی «شورای ایالتی» و به جای هیأت وزیران «هیئت مدیره» به جای وزراء «رئیس ادارات محلی» به کار برده خواهد شد.

۳. والی آذربایجان با پیشنهاد شورای ایالتی تعیین گشته و حکم آن از طرف دولت صادر خواهد شد.

۴. رؤسای ادارات دولتی، رؤسای بانکها و محاکم، مدعی‌العموم‌ها و رؤساء ادارات حمل و نقل از طرف شورای ایالتی انتخاب و احکام رسمی از طرف دولت صادر خواهد گردید.

تبصره. ناظر دارایی را دولت انتخاب خواهد نمود.

۵. برای حفظ امنیت راه‌ها و کمک به سازمان شهربانی و مأمورین اجرا قوای مسلحی به نام «نگهبان» تشکیل می‌شود.

فرمانده این قوا از طرف شورای ایالتی تعیین و برای صدور حکم انتصاب مراتب به وزارت داخله پیشنهاد می‌شود.

قوای نظامی از افراد نظام وظیفه محلی تشکیل می‌شود و حفاظت سرحدها به عهده این تشکیلات است.

فرماندهان ساخلوهای این سازمان از بین افسران صالح از طرف هیئت مدیره آذربایجان تعیین و احکام آنها از مرکز صادر می‌گردد کلیه گزارشات لازم از طرف فرمانده هنگ به مرکز داده خواهد شد.

۶. در مدارس ابتدایی تحصیلات به زبان آذربایجانی خواهد بود و در مدارس متوسطه دروس به هر دو زبان آذربایجانی و فارسی تدریس می‌شود. در ادارات محلی امور دفتری و عدلیه و سایر کارها به زبان آذربایجانی و فارسی صورت خواهد گرفت.

۷. هفتاد و پنج درصد مالیاتهایی که به موجب قوانین مملکتی وصول می‌شود برای پرداخت حقوق مستخدمین و هزینه تشکیلات نگهبانی و سایر امور اصلاحاتی در تحت نظر شورای ایالتی مصرف خواهد شد. شورای ایالتی عوارضی که از میزان ده درصد مالیاتهایی تجاوز نخواهد کرد میتواند وضع و به مصرف برساند.

۸. تمام اصلاحات اقتصادی اجتماعی و مالی و ارضی که از طرف نهضت دموکراتیک آذربایجان به عمل آمده به رسمیت شناخته شود.

۹. با رعایت تناسب جمعیت حقیقی آذربایجان به ازدیاد نمایندگان آذربایجان موافقت می‌شود و در موقع تشکیل دوره ۱۵ قانونگزاری پیشنهادات لازمه به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب همان عده برای دوره ۱۵ انتخاب شود.

۱۰. دولت تعهد مینماید که در قانون انتخابات تجدیدنظر نموده و لایحه قانونی جدیدی مطابق شرایط مترقی کنونی و با اساس اصول حقیقی دموکراسی (عمومی مستقیم ــ مخفی ــ مساوی و متناسب) تنظیم و تقدیم مجلس شورای ملی نماید.

۱۱. این قرارداد پس از تصویب هیأت دولت ایران و مجلس ملی آذربایجان رسمیت پیدا خواهد کرد.

۱۲. مواد این قرارداد شامل کردستان آذربایجان نیز میباشد. این پیشنهاد مبنای

مذاکرات جدیدی گردید و می‌شود گفت که در کلیات توافق نظر بین طرفین حاصل شده و مقرر گردید یک لایحه جدید به اشتراک آقای مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر تنظیم گردد.

روز پنجشنبه ۱۹ / ۲ / ۱۳۲۵ ساعت ۲۳ آقای مظفر فیروز لایحه را تهیه نموده و به هیئت نمایندگان آذربایجان ارائه داد.

متن لایحهٔ پیشنهادی دولت

در نتیجه نهضت دموکراتیک که در این اواخر در آذربایجان به منظور استحکام اصول دموکراسی و آزادی در تمام کشور ایران به عمل آمده بین نمایندگان آذربایجان مذاکرات شروع گشته و نمایندگان آذربایجان ابلاغیه دولت را که مشتمل بر ۷ ماده می‌باشد قبول نموده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد و مواد زیر به عنوان تکمیل مواد ۷ گانه تنظیم گشته قبول و به موقع اجرا گذارده میشود.

۱. در ماده ۱ ابلاغیه کلمه ناظر مالیه به رئیس مالیه مبدل گشته و با اضافه کردن رئیس اداره اقتصاد و تجارت و کار ماده مزبور عیناً قبول می‌شود.

۲. والی آذربایجان با پیشنهاد انجمن ایالتی آذربایجان و تصویب دولت تعیین می‌شود.

۳. باتوجه به تغییراتی که در دوران اخیر در آذربایجان به وجود آمده است دولت سازمانی را که به نام مجلس ملی انتخاب و ایجاد شده است به مثال انجمن ایالتی خواهد شناخت و بعداز تشکیل دوره پانزدهم مجلس و تصویب قانون جدید انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخابات انجمن ایالتی جدید به زودی شروع خواهد شد.

۴. به منظور اجرای تصمیمات انجمن ایالتی و برای تأمین پیشرفت سریع امور جاریه و به خصوص جهت نظارت در مصرف صحیح ۲۵ درصد مالیاتهای وصولی شورایی مرکب از استاندار و رؤسای دوایر و هیأت رئیسه انجمن ایالتی به نام شورای ایالتی تشکیل و تصمیمات انجمن را به موقع اجراء خواهند گذاشت.

۵. به منظور تعیین تکلیف قوایی که در نتیجه نهضت آذربایجان از افراد نظام وظیفه تشکیل شده است موافقت حاصل شد که کمیسیونی در محل مرکب از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی آذربایجان تشکیل یافته و راه‌حل لازم را جهت تصویب به دولت مرکزی و انجمن ایالتی پیشنهاد خواهد کرد.

۶. درخصوص وضع مالی آذربایجان موافقت‌شده که ۷۵ درصد عایدات برای مخارج محلی اختصاص‌یافته و ۲۵ درصد باقی برای مخارج عمومی کشور ایران به‌مرکز ارسال شود.

تبصره. درآمد و هزینه پست و تلگراف و راه‌آهن و کشتیرانی ارومیه مستثنی بوده و عواید و مصارف آن به عهده دولت و منحصر به آن خواهد بود و ضمناً توضیح داده میشود که هزینه مخابرات تلگرافی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ادارات دولت مجانی خواهد بود.

۷. دولت قبول می‌کند که در عرض سال جاری راه‌آهن میانه و تبریز را وصل و به پایان برساند. روشن است که برای انجام این منظور کارگران و متخصصین آذربایجان حق تقدم خواهند داشت.

۸. ساختمان و تعمیر جاده‌های اساسی شوسه به عهده دولت و ساختن راه‌های فرعی در وظیفه انجمن ایالتی است.

۹. علاوه از قوای نظام وظیفه نیروهای فدایی به سازمان شهربانی دهات تبدیل می‌یابد. رئیس آن به انتخاب انجمن ایالتی آذربایجان و تصویب دولت خواهد بود.

۱۰. دولت به عمل تقسیم خالصه‌ها که در اثر نهضت دموکراتیک آذربایجان انجام یافته است موافقت خود را اظهار می‌دارد و تعهد می‌کند که در اولین فرصت لایحه آن را جهت تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

همچنین باید در لایحه مزبور مسئله تقسیم خالصه‌های کشور در نقاط ایران بین دهاتی‌ها پیش‌بینی شود. و باید راجع به املاک غیرخالصه‌ای که عملاً و در اثر نهضت آذربایجان و بدون عوض بین دهقانان تقسیم شده است دولت اقدامات تعویضی با املاک دیگر برای قانع ساختن مالکین آن به عمل آورده و لایحهٔ لازمه را به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

۱۱. به موجب ماده ۳ ابلاغیه دولت موافقت به عمل آمد که زبان رسمی و دولتی در آذربایجان زبان فارسی است. کارهای دفتری ادارات و عدلیه به السنهٔ آذربایجانی و فارسی خواهد بود، تحصیلات و تدریسات تا ۵ کلاس اول به زبان آذربایجانی خواهد بود. موافقت حاصل گردید که دروس مدارس بعداز ۵ کلاس طبق برنامه وزارت فرهنگ به زبان فارسی و آذربایجانی باشد.

۱۲. دولت تعهد می‌نماید که پس از افتتاح مجلس دوره ۱۵ لایحه قانونی جدید

انتخابات را طبق اصول آزادی و دموکراسی یعنی به‌طور عمومی ــ مخفی ــ مستقیم ــ متناسب ــ و متساوی که شامل حال بانوان نیز خواهد بود تقدیم مجلس شورای ملی نموده و تصویب فوری آن را بخواهد.

۱۳. دولت موظف است لایحه قانونی انجمن‌های شهرداری را با تطبیق اصول دموکراسی (عمومی ـ مخفی ـ متناسب ـ مستقل ـ مساوی) و اینکه استقلال انجمن‌های شهرداری را تأمین نماید به زودی تقدیم مجلس نماید تا تاریخ تصویب این لایحه انجمن‌های شهرهای آذربایجان رسمیت خواهند داشت.

۱۴. اقلیت‌هایی که مانند ملل کرد، ارمنی و آسوری در آذربایجان سکونت دارند بنا به ماده ۱۱ این موافقت‌نامه درمدارس‌ابتدایی تا سال‌پنجم به‌زبان‌مادری خود تحصیل خواهندکرد.

۱۵. ایالت آذربایجان شامل استان‌های ۳ و ۴ سابق و شهرستان خمسه می‌باشد.

۱۶. اجرای این موافقت‌نامه موکول به تصویب هیئت دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و مجلس ملی آذربایجان که (به موجب ماده ۲ پس از تصویب این موافقت‌نامه به اسم انجمن ایالتی نامیده خواهد شد) می‌باشد.

علت عدم موفقیت

قرار بود که روز جمعه ساعت ده صبح جلسه فوق‌العاده دولت تشکیل یافته و هیأت نمایندگان آذربایجان دراین جلسه حضور بهم رسانند.

جلسه فوق‌العاده مزبور بدون شرکت نمایندگان آذربایجان از ساعت ۱۱ صبح تا ساعت سه و نیم بعدازظهر تشکیل و ادامه یافته براثر مذاکره و مباحثه که دراین جلسه به عمل آمد پیشنهادات نمایندگان آذربایجان که حاکی از گذشت‌های زیادی بود درنتیجه دسیسه‌بازی عناصر مخالف و غیرمتجانس کابینه آقای قوام‌السلطنه به اکثریت آراء رد گردید. تصمیم دولت ابتدا به توسط آقایان فرمانفرمائیان و ایپکچیان و سپس به توسط آقای مظفر فیروز به هیأت نمایندگان آذربایجان ابلاغ شد و معلوم گردید که هیئت دولت تصمیم گرفته است از مواد ابلاغیه مورخ ۱ / ۲ / ۲۵ تجاوز نکرده و هیچ تفسیری برآن قائل نشود. بدین ترتیب از مذاکراتی که بین نمایندگان آذربایجان و مقامات رسمی حکومت تهران به عمل آمد نتیجه گرفته نشده و وقفه در مذاکرات حاصل شد.

نمایندگان آذربایجان در تاریخ ۲۳ / ۲ / ۲۵ به تبریز مراجعت کردند. بنا به اظهار

مقامات موثق و رسمی حکومت تهران یکی از عاملها و علل وقفه مذاکرات نفوذ فوق‌العاده مقامات و عناصر غیرمسئول بوده که در داخل و خارج هیئت دولت به طرق مختلفی اعمال می‌شد.

واضح است که هدف اساسی آنها جلوگیری از توسعه نهضت دموکراسی و آزادی حقیقی در تمام ایران می‌باشد.

با درنظرگرفتن حسن‌نیت آقای قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران و بعضی از همکاران او تصور می‌رود که هنوز کار از کار نگذشته و می‌توان امیدوار شد که برای حل مسالمت‌آمیز مسأله آذربایجان و جلوگیری از خونریزی مذاکراتی که در تهران درنتیجه دسیسه عناصر دشمن آزادی ملت ایران و بعضی عناصر مرتجع متوقف گردید از نو شروع شود.

برای اینکه ما نهضت آذربایجان را ضامن سعادت و آزادی تمام ایران و اصول دموکراسی جدیدی که در آنجا به وجود آمده است می‌دانیم.

نهضت آذربایجان امید کلیه آزادی‌خواهان ایران است و بالاخره موفق خواهد شد که اصول آزادی و دموکراسی را در کلیه ایران توسعه و تعمیم بدهد ولی متأسفانه دیده می‌شود هیأت حاکمه مرتجع تهران ستون‌های نظامی و ژاندارم را به سرحدات ما گسیل داشته و در مغز خود نقشه‌ها و افکاری را می‌پرورانند که به هیچ‌وجه به صلاح ایران نیست.

ما این را می‌خواهیم که اختلافات بین ما و تهران از طریق صلح حل شود و با اعلام این نظریه آشکار می‌گوییم که اگر از طرف ژاندارم یا قوای نظامی نسبت به ملک ما کمترین تجاوز و تعرض بشود با کلیه قوای خود دفاع خواهیم کرد.

ملت آذربایجان برای دفاع از آزادی خود تا آخرین نفر حاضر به فداکاری خواهد بود. ما اطمینان داریم که در راه وصول به این هدف مقدس و برای برقراری اصول دموکراسی و آزادی حقیقی در ایران کلیه آزادی‌خواهان ایران در صف واحد برای مبارزه حاضر می‌باشند. تصور می‌کنیم در اثر حسن نیتی که آقای قوام دارد کار به اینجا نکشد.

نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان

سیدجعفر پیشه‌وری

تبریز، بیست و سوم اردی‌بهشت ۱۳۲۵

پیوست دو

اعلامیهٔ آقای قوام

به محض بازگشت نمایندگان آذربایجان اعلامیه زیر از طرف آقای قوام منتشر شد:

در این موقع که افکار عمومی منتظر و متوجه جریان مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان می‌باشد لازم می‌دانم نتیجه مذاکرات پانزده روزه اخیر را به استحضار عامه رسانیده تا اذهان عموم را به وسیله تشریح حقایق روشن سازم.

بر خود آقایان نمایندگان اهالی آذربایجان که به تهران آمدند پوشیده نیست که اینجانب با کمال حسن‌نیت و رویه مسالمت به منظور حل مسائل موردبحث مساعی لازمه را مبذول داشته و کوشش نمودم که در حدود قوانین موضوعه مملکت تقاضاهای آقایان نمایندگان آذربایجان را تأمین نمایم به طوری که پس از صدور ابلاغیه مورخه ۲۵/۲/۱ و انتشار مواد هفتگانه دولت از طرف بعضی محافل مورد ایراد واقع شدم که تصور نمودند رویه اینجانب حتی از حدود قوانین موضوعه نیز تجاوز نموده است. در نتیجه مذاکرات ۱۵ روزه اخیر با اینکه به حسن‌نیت آقایان نمایندگان آذربایجان اعتماد داشته و دارم متأسفم که بعضی از تقاضاهای آنان از حدود اختیارات قانونی و مواد هفتگانه دولت خارج

بود و بدین جهت تا پیدا شدن راه‌حل جریان مذاکرات ناچار به تعویق افتاده و آقـایان نمایندگان به تبریز مراجعت نمودند.

مواردی که تقاضاهای نمایندگان اهالی آذربایجان با اختیارات قانونی و مواد هفتگانه دولت مغایرت داشته به قرار ذیل می‌باشد.

۱. طبق ماده ۲ ابلاغیه دولت مورخه ۲۵/۲/۱ تعیین استاندار آذربایجان با جلب‌نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود و حال آنکه نمایندگان اهالی آذربایجان اصرار داشتند که انتخاب استاندار برحسب پیشنهاد انجمن ایالتی و تعیین دولت صورت گیرد.

۲. طبق ماده ۲ ابلاغیه مورخه ۲۵/۲/۱ مقررشده‌بود که نصب فرماندهان قوای‌نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل آید و حال آن‌که نمایندگان آذربایجان معتقد بودند که تعیین فرماندهان مزبور باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت صورت گیرد.

۳. موضوع تقسیم اراضی خالصجات دولتی و انتقالی میان زارعین که در تحولات اخیر آذربایجان صورت‌گرفته طبق قوانین موضوعه باید از طرف مجلس شورای ملی تنفیذ گردد و اتخاذ تصمیم راجع به آن از حدود اختیارات قانونی دولت خارج می‌باشد. موارد فوق و بعضی مسائل‌دیگر موردبحث و مذاکره قرارگرفت و چون نسبت‌به اکثر موارد مزبور می‌بایست ازطرف مجلس‌شورای‌ملی تعیین‌تکلیف شود لذا بدون آن‌که تصمیمی فعلاً اتخاذ گردد آقایان نمایندگان اهالی‌آذربایجان برای دادن‌گزارش و کسب‌تکلیف مراجعت نمودند.

نظر به این‌که اینجانب باکمال حسن‌نیت و مسالمت مایل به حل مسائل مـوردبحث می‌باشم بدیهی است برای ادامه مذاکره و حل این مشکل به وسیله اتخاذ تدابیری که با قوانین‌کشور مغایرت نداشته باشد حاضر خواهم بود و چون موافق مقررات قانون و با در نظرگرفتن تعهد دولت طبق موافقت‌نامه‌های متبادله با دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع به نفت شمال که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضاء موافـقت‌نامه‌های مزبور تشکیل دهد باید هرچه زودتر انتخابات عمومی را در تمام‌کشور اعلام نمود. انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازمه را فراهم نمایند تا دولت طبق مـقررات قانون بتواند انتخابات عمومی را اعلام نموده و اهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و به مرکز اعزام دارند. امیدوارم با حسن‌نیت و حس وطن‌پرستی که در نمایندگان اهالی آذربایجان احساس نموده‌ام موجباتی فراهم شود که نگرانی عمومی برطرف و با در نظرگرفتن وظایف قانونی دولت مشکلات فعلی از هر جهت مرتفع گردد.

قوام‌السلطنه

پیوست سه

موافقت‌نامه تهران و تبریز قوام
به امضای پیشه‌وری و مظفر فیروز

پس از بازگشت نمایندگان آذربایجان از تهران، هیأتی تحت ریاست آقای مظفر فیروز به آذربایجان اعزام شدند که پس از چند روز مذاکره اعلامیه زیر از رادیو تبریز منتشر شد:

در نتیجهٔ مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و باتوجه به مواد هفت‌گانه ابلاغیه مورخه ۲۵/۲/۲ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد، مواد زیر که به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به موقع اجراگذارده شود.

ماده ۱. نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اضافه گردد: رئیس دارایی نیز بنا بر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

ماده ۲. چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردید که استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به

دولت پیشنهاد نماید.

مادهٔ ۳. نظر به تحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را که به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس و تصویب قانون جدید انجمن ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد انتخابات انجمن جدید ایالتی و ولایتی آذربایجان طبق قانون مصوبه فوراً شروع خواهد شد.

ماده ۴. برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهانی که در نتیجه تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام‌وظیفه احضار گردیده‌اند و با امضای این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه‌حل آن را هرچه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده ۵. نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید ۷۵ درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و ۲۵ درصد جهت مخارج عمومی کلیه کشور ایران به مرکز فرستاده شود.

تبصره ۱. مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف ـ گمرک راه‌آهن ـ و کشتی‌رانی دریاچه ارومیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کلاً برعهده و منحصراً به دولت خواهد بود توضیح اینکه تلگراف‌های انجمن‌های ایالتی و ولایتی و دوایر دولتی آذربایجان مجاناً مخابره خواهد شد.

تبصره ۲. ساختمان و تعمیر راه‌های شوسه اساسی برعهده دولت است و اصلاح و تعمیر راه‌های فرعی و محلی عهده انجمن ایالتی آذربایجان می‌باشد.

تبصره ۳. دولت برای قدردانی از خدمات برجسته اهالی آذربایجان به مشروطیت ایران و به منظور حق‌شناسی از فداکاری‌هایی که مردم آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده‌اند قبول نمود که ۲۵ درصد از عواید گمرکی آذربایجان را جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

ماده ٦. دولت قبول می‌کند که امتداد راه‌آهن میانه تا تبریز را هرچه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام دهد. بدیهی است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

ماده ۷. قوای داوطلبی که غیراز نظام وظیفه به نام فدایی در آذربایجان تشکیل شده به

ژاندارمری تبدیل می‌گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هرچه زودتر راه‌حل آن را جهت اصلاحات پیشنهاد نماید.

تبصره ۱. نظر به اینکه در سنوات اخیر بر اثر بعضی اعمال، نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصاً آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده‌است و نظر به اینکه رئیس دولت شخصاً فرماندهی این سازمان را اخیراً عهده‌دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می‌رود موافقت حاصل شد که احساسات عمومی و مخصوصاً اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری، به استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرماید.

ماده ۸. نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم گردید، آنچه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوطه آن را در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه از اراضی غیر درنتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارت مالکین و یا تعویض املاک آنها کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه‌حل را جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

ماده ۹. دولت موافقت می‌کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی ـ مخفی ـ مستقیم ـ مناسب و متساوی که شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آن را به قید فوریت خواستار شود، دولت همچنین قبول می‌نماید به منظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف، به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و به قید فوریت تقاضای آن را بنمایند، تا پس از تصویب به‌وسیله انتخابات کسری نمایندگان تقاضا مزبور تعیین و به مجلس اعزام گردند.

ماده ۱۰. ایالت آذربایجان عبارت از استان‌های ۳ و ۴ خواهد بود.

ماده ۱۱. دولت موافقت دارد که جهت تأمین حسن جریان امور آذربایجان شورای

اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نماید.

ماده ۱۲. بماده ۳ ابلاغیه مورخه ۲ اردی‌بهشت ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالیه دارای ابهام می‌باشد جمله زیر اضافه می‌گردد:

در مدارس متوسطه و عالیه تدریس به دو زبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مترقی جدید تنظیم گردیده تدریس خواهد شد.

ماده ۱۳. دولت موافقت دارد که اکراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت‌نامه برخوردار بوده و طبق ماده ۳ ابلاغیه دولت کلاس ۵ ابتدایی به زبان خودشان تدریس نمایند.

تبصره. اقلیت‌های آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی حق خواهند داشت تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان خود تدریس نمایند.

ماده ۱۴. چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهرداری‌ها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رأی عمومی ـ مخفی ـ مستقیم و متساوی به مجلس ۱۵ پیشنهاد نماید به مجرد تصویب قانون مزبور انتخاب انجمن شهرداری‌ها در آذربایجان و در تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات شهرداری‌های فعلی آذربایجان به وظایف خود ادامه خواهد داد.

ماده ۱۵. این موافقت‌نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردیده و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به موقع اجراگذارده خواهد شد.

مظفر فیروز ـ پیشه‌وری

تبریز، به تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵

یادداشت ها

مقدمه

1. As an example, see: *Azerbaijan Tarikhi,* 3 vols., Baku, Azerbaijan Academy of Sciences, 1958 -- 1962.
2. Thomas H., *Armed Truce. The Beginning of the Cold War 1945 -- 1946,* London, Sceptre, 1988, p.562.
3. Ladjevardi, H., *Labour Unions and Autocracy in Iran,* Syracuse University Press, 1985, p. 287.

۴. بیهقی، ابوالفضل محمدابن حسین؛ تاریخ بیهقی، دکتر فیّاض، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲.

فصل اول

۱. مرکز آمار ایران، ایران در آئینهٔ آمار، ۱۳۶۵، شماره ۶، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۷۶.

۲. کسروی، احمد؛ آذری یا زبان باستان آذربایجان، چاپ دوم، تهران، چاپ تابان، ۱۳۱۷، ص ۸.

۳. یاقوتِ حموی؛ کتاب معجم‌البلدان، تصحیح وستنفلد، جلد اول،

چاپ لایپزیک، نشر بروکهاوس، ۱۸۶۶، ص ۱۷.

۴. ابن فقیه، ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی؛ کتاب البلدان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

۵. حدود العالم من‌المشرق الی المغرب، منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ص ۵۰.

۶. ابن‌حوقل، صورت الارض، جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۸۲.

۷. مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹.

۸. یاقوت حموی؛ پیشین، ص ۱۸۳.

۹. محمدبن خلف تبریزی متخلص به برهان؛ فرهنگ برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمد معین؛ جلد اول، چاپ دوم، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲، ص ۴۱.

۱۰. استخری، ابواسحاق الفارسی؛ کتاب المسالک والممالک، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل، ۱۹۲۷، صفحات ۱۹۱ ـ ۱۹۲.

۱۱. مسعودی؛ کتاب تنبیه والاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل، ۱۸۹۴، صفحات ۷۷ ـ ۷۸.

۱۲. یاقوت حموی؛ پیشین، ص ۱۷۳.

13. Frye, R.N. (ed.), *The Cambridge History of Iran,* vol. 4, Cambridge, Cambridge University Press, 1975, p.238

14. Boyle, J.A. (ed.), *The Cambridge History of Iran,* vol. 5, Cambridge, Cambridge University Press, 1969, p.44.

15. *Ibid.,* pp.349-56.

16. Jackson, P. (ed.), *The Cambridge History of Iran,* vol. 6, Cambridge, Cambridge University Press, 1986, p.162.

۱۷. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ۲۵.

۱۸. روملو، حسن‌بیگ؛ احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوائی،

تهران، بابک، ۱۳۵۷، ص ۸۷.

19. Avery, P., Hambly, G., Melville, C. (eds.), *The Cambridge History of Iran,* vol. 7, 1991, p.
20. Seton-Watson, H., *Nation and State, An Enquiry into the Origin of Nations and the Politics of Nationalism,* Boulder, Westview Press, 1977, p.5.
21. Gellner, E., *Nations and Nationalism,* Oxford, Blackwell, 1983, p.15.
22. Connor, W., "A Nation is a Nation, is a State, is an Ethnic Group", *Ethnic and Racial Studies,* vol. I, no. 4, p.381.
23. Anderson, B., *Imagined Communities, Reflections on the Origin and Spread of Nationalism,* 3rd print, London, Verso, p.16.
24. Connor, W., "A Nation is a Nation, is a State, is an Ethnic Group,...", *op.cit.*
25. Stalin, J., *Marxism and the National Question,* New York, International Publishers, 1935, cited in Connor, W., *The National Question in Marxist-Leninist Theory and Strategy,* New Jersey, Princeton University Press, 1984, p.121.
26. Anderson, B., *op. cit.,* p.15.
27. *Ibid.*
28. Andrews, P., *Ethnic Groups in the Republic of Turkey,* Wiesbaden, Ludwig Reichert Verlag, 1989, pp.17-18.
29. Oscanyan, C., *The Sultan and His People,* vol. 2, New York, Derby & Jackson, 1857, p.409, cited in: Davidson, R., "Nationalism as an Ottoman Problem

and the Ottoman Response", in Haddad, W.W. and Coshenwald, W. (ed.), *Nationalism in a Non-Nation State,* Columbus, Ohio State University Press, 1977, p.34.

۳۰. صفی علیشاه، زبدة‌الاسرار، تهران، نشر صفی‌علیشاه، ۱۳۴۱، ص ۳۶۳. ملت در این‌جا به معنای دین و آیین استعمال شده است. در قرآن مجید در سورهٔ آل‌عمران ترکیب «ملتِ‌ابراهیم» به‌معنای «آیین ابراهیم» به‌کار رفته است [مترجم].

31. Berkes, N., *The Development of Secularism in Turkey,* Montreal, McGill University Press, 1964, p.197.

32. Lewis, B., *The Emergence of Modern Turkey,* London, Oxford University Press, 1962, p.330.

33. Davidson, R., *op. cit.,* p.33.

34. "Napleon à Nasser-ed-din Schah, Palais de Tuilerie, 12 Avril 1858", in: Nateq, H., *Iran dar Rah-yabi-ye Farhangi, 1834-1848,* London, Payam, 1988, p.142.

35. Nateq, H., *op. cit.,* p.257.

۳۶. مشیری، محمد، شرح مأموریت آجودانباشی، تهران، نشر اشرفی، ۱۳۵۶، ص ۲۲۶.

۳۷. همان، ص ۳۴۲.

۳۸. آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت، تهران، نشر سخن، ۱۳۴۰، ص ۱۸۶.

۳۹. همان.

۴۰. مستشارالدوله، رسالهٔ موسوم به یک کلمه، چاپ پاریس، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۴.

۴۱. همان، ص ۳۹.

۴۲. همان، ص ۸.

۴۳. همان، ص ۱۲.

۴۴. مستشارالدوله به ولیعهد شاهزاده مظفرالدین، به‌نقل‌از: ناظم‌الاسلام

کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، چاپ جدید، تهران، نشر آگاه و نوین، ۱۳۶۲، صفحات ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

۴۵. آدمیت، فریدون؛ پیشین، ص ۱۹۷.

۴۶. رحیمی، مصطفی؛ قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صفحات ۲۱۳ ـ ۲۲۲.

۴۷. صنیع الدوله؛ راه نجات، تهران، چاپ فاروس، ۱۲۸۶.

48. Kelekiar, D., *Turc-Francais Dictionnaire,* Istanbul, Mehran Matb'asi, 1911, p.122.

۴۹. صفائی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه: صنیع الدوله، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۳، ص ۵.

۵۰. حق دفع شر و قیام برضد ظلم، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۷.

۵۱. «ملت کیست و حقوقش چیست؟» شبنامه‌ای که در تاریخ دهم فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی برابر با ۸ صفر ۱۳۲۷ قمری انتشار یافته و بعد در خاطرات م.م. شریف کاشانی در وقایع اتفاقیه در روزگار، جلد اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۳۱۴ نقل شده است.

۵۲. مرامنامهٔ جمعیت انقلابیون سوسیال ایران، تهران، مطبعهٔ دولتی، بی‌تا، ص ۴.

۵۳. همان.

54. Hovanissian, R.G., *The Republic of Armenia,* vol. 1, Berkeley, University of California Press, 1971, pp.25-8.

55. Carr, E.H., *The Bolshevik Revolution 1917-1923,* vol. 1, London, Macmillan, 1950, *op. cit.,* p.342.

56. Hovanissian, R.G., *op. cit.,* p.31.

57. *Ibid.*

58. *Ibid,* p.288.

59. Akçuroĝlu, Y. (ed.), *Türk Yili, 1928,* Istanbul, Yeni

Matba‘eh, 1928, p.483.

۶۰. محمدامین رسول‌زاده به تقی‌زاده؛ مورخ ۲۵ اسفند ۱۳۰۲ خورشیدی برابر با ۱۵ مارس ۱۹۲۴ میلادی، مجله آینده، جلد چهارم، شماره‌های ۱ و ۲، ۱۳۶۷، صفحات ۵۷ تا ۵۹.

۶۱. برای مطالعهٔ تفصیلی تاریخ آذربایجان روس نگاه کنید به:
Kazemzadeh, F., *The Struggle for Transcaucasus (1917-1921)*, New York, Philosophical Library, 1951. Swietochowski, T., *Russian Azerbaijan 1905-1920, The Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge, Cambridge University Press, 1985. Sumbatzadeh, A.S. *Azerbaidzhanskaia Istoriografia XIX-XX vekov*, Baku, 'Elm, 1987. Altstadt, A., *The Azerbaijani Turks, Power and Identity under Russian Rule*, Stanford, Hoover Institute Press, 1992.

۶۲. جمهوری آذربایجان (جمهوری سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، تا ۱۹۹۱) ۸۶۶۰۰ کیلومترمربع وسعت‌دارد. برابربا آمارسال ۱۹۸۹ میلادی، جمعیت آذربایجان شوروی ۷۰۲۹۰۰۰ نفر بوده است که هفتادوپنج درصد این تعداد آذربایجانی بوده‌اند. نگاه شود به: آمار اتحاد جماهیر شوروی‌سوسیالیستی،سال ۱۹۸۹، مسکو،نشر نووستی، ۱۹۸۹ (۱۳۶۸ خ).

فصل دوم

۱. مخبرالسلطنهٔ هدایت، حاجی مهدی قلی؛ خاطرات و خطرات، چاپ سوم، تهران، نشر زوّار، ۱۳۶۱، ص ۱۴۳.

۲. شش طبقه رأی دهنده عبارت بودند از: شاهزادگان قاجار، علماء و ملایان، اعیان، تجار، مالکان و کسبه.

۳. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، چاپ چهاردهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۲۲۴.

۴. تقی‌زاده، حسن؛ خطابه: تاریخ اوایل انقلاب و مشروطهٔ ایران، تهران، باشگاه

مهرگان، ۱۳۳۸، ص ۴۶.

۵. احتشام‌السلطنه که رئیس مجلس بود، از دیدار خود با شاه، در خاطراتش به تفصیل یاد می‌کند و اظهار می‌دارد که شاه از امضای متمم قانون اساسی نگران بود. نگاه کنید به: احتشام‌السلطنه، خاطرات، چاپ دوم، تهران، زوّار، ۱۳۶۷، صفحات ۶۱۰ ـ ۶۱۱.

۶. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، پیشین، ص ۱۶۵.

۷. ناطق، هما، «انجمن‌هایِ شورایی در انقلاب مشروطه»، مجلهٔ الفبا، شماره ۴، پاریس، ۱۳۶۲، ص ۵۵.

8. *F.O.* 371/301, Spring Riceto Grey, 27 May 1907.

9. *Ibid.*

۱۰. «ما را چه باید کرد؟» انجمن، سال دوم، شماره ۲۹، مورخ ۱۶ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۶ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی.

۱۱. جریدهٔ ملی، سال اول، شمارهٔ اول، ۲۶ مهر ۱۲۸۵ خورشیدی برابر با ۱۹ اکتبر ۱۹۰۶ میلادی.

۱۲. احتشام‌السلطنه، پیشین، ص ۵۹۴.

۱۳. ناطق، هما، پیشین.

۱۴. آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطهٔ ایران، تهران، نشر پیام، ۱۳۵۴، ص ۳۴.

۱۵. برای نمونه نگاه کنید به: انجمن، شماره ۶۶، مورخ ۲۷ فروردین ۱۲۸۶ خورشیدی برابر با ۱۷ آوریل ۱۹۰۷ میلادی.

۱۶. کسروی، احمد، پیشین، صفحات ۲۱۴ ـ ۲۱۵.

۱۷. همان، صفحات ۵۸۴ ـ ۵۸۶. انجمن، هم این اعلامیه را چاپ کرد هرچند بین متن انجمن با آنچه که کسروی چاپ کرده اختلافاتی دیده می‌شود. نگاه کنید به: انجمن، شماره ۳۰، مورخ ۲۱ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۱۱ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی.

۱۸. انجمن، شماره ۳۱، مورخ ۲۳ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۱۳ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی.

۱۹. ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطه ایران، جلد چهارم، چاپ دوم، تهران،

نشر علمی، ۱۳٦۳، صفحه ۷۰٦ و صفحات ۷۴۸ ـ ۷٦۰. نگاه کنید به: کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، صفحات ٦۳۱ ـ ٦۵۷.

۲۰. نامهٔ سرگشاده به نخست‌وزیر، مشیرالسلطنه، بایگانی هلند، بایگانی نمایندگی هلند در تهران، امور سیاسی، مورخ ۴ تیرماه ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی.

۲۱. ملک‌زاده؛ پیشین، ص ۹۳٦ ـ ۹۳۷.

۲۲. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ۲۳٦.

۲۳. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ۲۱٦.

۲۴. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ۳۵۵. متن ترجمه انگلیسی از آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، نشر دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۲ (۱۳٦۱خ)، ص ۹۸، نقل شده است.

۲۵. ملک‌زاده؛ پیشین، ص ۹۳۷.

۲٦. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ٦۷٦.

۲۷. ملک‌زاده؛ پیشین، ص ۹٦۹.

۲۸. تلگراف از تهران به تبریز، مورخ ۲٦ اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی برابر با ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ قمری به نقل از شریف کاشانی، پیشین، ص ۳۰۸.

۲۹. همان مأخذ، ص ۹۴۳. همچنین نگاه کنیدبه: مخبرالسلطنه،پیشین،ص ۱۷۴.

۳۰. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ٦۲۸.

۳۱. نامهٔ انجمن سعادت به وزیر امورخارجه هلند، بایگانی هلند، بایگانی نمایندگی هلند در تهران، امور سیاسی، مورخ ۲۴ تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی برابر با ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۹ میلادی.

۳۲. کسروی، احمد؛ پیشین، ص ۷۲٦.

۳۳. حسین آقافشنگچی؛ خاطرات، به نقل از رضازاده ملک در: حیدرخان عمواوغلی، تهران، نشر روزبه، بدون تاریخ، ص ۱۴۵.

۳۴. طاهرزاده، بهزاد؛ قیام آذربایجان در انقلاب مشروطه ایران، تهران، نشر اقبال، ۱۳۴۲، ص ۴۵.

۳۵. تعدادی نامهٔ جالب که بین سوسیال دموکرات تبریزی چلنگریان و کارل کائوتسکی (Carl Kautsky) رد و بدل شده به خوبی روشن

می‌کند که سوسیال دموکرات‌های ایرانی تصور می‌کرده‌اند که باید خود را با انقلاب مشروطه تطبیق دهند. این نامه‌ها روشنگر مرحله ابتدایی تحول مفاهیم سیاسی و برخوردهای اجتماعی است که در آن روزگاران در زندگی سیاسی ایرانیان سهم مهمی داشته‌اند. (بایگانی مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام). همچنین نگاه شود به: «اسناد تازه دربارهٔ گروه سوسیال دموکرات تبریز»، مجلهٔ دنیا، دورهٔ ۱۲، شماره ۴، زمستان ۱۳۵۰. و نیز کامبخش: «درباره سوسیال دموکراسی انقلابی»، همان مأخذ، دورهٔ ۳، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۱.

۳۶. برای جزئیات رجوع شود به: ر. رمضانی؛ سیاست خارجی ایران (۱۵۰۰ - ۱۹۴۱)، نشر دانشگاه ویرجینیا، ۱۹۶۶؛ صص ۸۸ - ۹۴.
و نیز رجوع شود به: شیخ‌الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، ج ۱، ص ۵۵ به‌بعد [مترجم].

37. F.O. 371/956, Annual Report on Persia, 1909, p.8.

۳۸. برای جزئیات مطالعه درباره احزاب سیاسی در ایران نگاه شود به: اتحادیه، منصوره؛ پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱.

39. Atabaki, T., "Two Programmes of the Communist Movement in Khorasan in the Early 1920's", *Utrecht Papers on Central Asia,* Utrecht, University of Utrecht, 1987, p.146.

و نشر فارسی آن در فصلنامه گفتگو، شماره ۱۱، بهار ۱۳۷۵، صص ۱۲۶-۱۳۸.

۴۰. رائین، اسماعیل؛ حیدرخان عمواوغلی، جلد دوم، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، ص ۲۶۵.

۴۱. دنیا، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۳، پائیز ۱۳۴۲، ص ۸۹.

۴۲. نامعلوم؛ «سند ناشناخته دربارهٔ حزب سوسیال دموکرات ایران»، دنیا، دورهٔ هفتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۵، صفحات ۹۹ تا ۱۰۳.

۴۳. برای مطالعهٔ جزئیات تشکیل «همت» و نهضت اولیه سوسیال دموکرات ایران رجوع شود به:

Ravasani, S., *Sowjetrepublik Gilan: Die Sozialistische Beweguug in Iran Seit Ende des 19JH. bis 1922,* Berlin (بی‌نا،بی‌تا)

۴۴. نامه پیلوسیان به تقی‌زاده، به نقل ایرج افشار در: اوراق تازه‌یاب مشروطیت، تهران، نشر جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۲۲۸.

۴۵. محمودِ محمود، به عنوان مؤسس این حزب، در خاطرات خود از این هشت نفر نام می‌برد. نگاه کنید به: فریدون آدمیت؛ فکر آزادی، پیشین، ص ۳۳۴.

۴۶. پیلوسیان به تقی‌زاده، مورخ ۱۲۸۹ خورشیدی به نقل از: ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت، پیشین، ص ۲۲۰.

۴۷. کاوه، دوره سوم، شماره ۲۹ - ۳۰، ۲۷ تیر ۱۲۹۷ خورشیدی برابر با ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۸ میلادی، صفحات ۶ تا ۸. ملک‌الشعراء بهار، از پیشروان دموکرات‌ها تعداد وکلای دموکرات مجلس را ۲۸ نفر ذکر می‌کند. نگاه کنید به: ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج اول، تهران، چاپ جیبی، ۱۳۵۷، ص ۹.

48. Abrahamian, E., *Iran Between Two Revolutions, op. cit.,* p.103.

۴۹. مرامنامهٔ فرقه سیاسی دموکرات ایران (عامیون)، چاپ چهارم، تهران، مطبعهٔ دولتی، ۱۲۹۰.

۵۰. ایران نو، سال اول، شماره ۱۳۴.

51. Browne, E.G., *The Press and Poetry of Modern Persia,* Cambridge, Cambridge University Press, 1914, pp.27-153.

52. *Ibid,* p.52.

۵۳. آدمیت، فریدون؛ فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطه ایران، پیشین، صفحات ۹۶ تا ۹۷.

۵۴. رسول‌زاده، تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون، تهران، فاروس، ۱۲۸۹.

55. Abrahamian, E., *Iran Between Two Revolutions, op. cit.,* p.102.

۵۶. برای تفصیل قضیهٔ اولتیماتوم نگاه کنید به: کسروی، احمد؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان، مجلد اول، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صفحات ۲۳۵ تا ۲۴۰.

۶۱. کاوه، پیشین، صفحات ۹ تا ۱۰.

۶۲. برای تفصیل این زد و خوردهای قومی و قبیله‌ای نگاه کنید به: کسروی، احمد؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان، مجلد دوم، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صفحات ۶۷۱ تا ۷۸۳.

۶۳. همین مأخذ، ص ۶۷۴.

۶۴. آگاهی، عبدالحسین: «شصت سال از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران گذشت»، دنیا، شماره سوم، ۱۳۵۹، صفحات ۴۸ تا ۴۹.

۶۵. دنیا، سال دوازدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۵۰، صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۹.

۶۶. همان، ص ۱۰۶.

67. *Proclamation and Irreversible Proposals of the Khorasan Provincial Committee,* for the English translation see: Atabaki, T., *op. cit.,* pp.151-6.

68. Lenin, V., "The Right of Nations to Self - determination", in: *Selected Writings,* Moscow, Progress Publishers, 1966, p.350.

۶۹. تا همین اواخر، اعتقاد عمومی بر این بود که دومین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران در ارومیه برگزار شده است. اما براساس نوشته کمونیست قدیمی و رهبر حزب توده، احسان طبری، که خاطراتش اخیراً به چاپ رسیده است، محل برگزاری این کنگره ارومیه نبود بلکه شهر رُستف (Rostov) بود که در نزدیکی دریای آزف (Azov) قرار دارد و آن موقع جزء اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. نگاه کنید به: طبری، احسان: کژ راهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۷.

۷۰. «برنامهٔ حزب کمونیست ایران»، دنیا، مجلد اول، شماره ۴، ۱۳۴۰، ص ۱۱۸.

71. Lewis, B., *op. cit.,* p.338.

72. Mehmet Amin, *Türkçe Şirler,* 1897, cited in Lewis, B., *op. cit.,* p.337. The name Turk, in Turkish usage, as well as in Persian, had always connoted a barbarian, robber, plunderer, vagabond and an ignorant person. See: Steingass, F., *Persian - English Dictionary,* 6th impression, London, Routledge and Kegan Paul, 1977, p.296.
73. Akçuroĝlu, Y., *Üç Terz-i Siyaset,* Cairo, Matba'eh-i Qadr, 1909, pp.11-12.
74. Akçuroĝlu, Y., (ed.,), *Türk Yili, 1928,* Istanbul, Yeni Metba'a, 1928, p.396.
75. Lewis, B., *op. cit.,* p.343.
76. *Ibid.,* p. 344.
77. *Ibid.,* p. 345.
78. Gökalp, Z., *Türkçülük Esaslari* (The Principles of Turkism), Leiden, Brill, 1968, p. 17.
79. *Ibid.*

۸۰. کسروی، احمد؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان، مجلد دوم، پیشین، ص ۷۴۹.

۸۱. همان.

۸۲. ملک‌زاده، پیشین،ص ۹۵۹.

۸۳. بدون نام مؤلف، شرح حال شیخ محمد خیابانی، برلین، ایرانشهر، ۱۳۰۵. صفحات ۲۳ تا ۲۹. همچنین نگاه کنید به: آذری، قیام شیخ محمد خیابانی، چاپ چهارم، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۵۴، ص ۱۰.

۸۴. کسروی، احمد؛ پیشین، صفحات ۶۷۵ تا ۶۷۶.

۸۵. مذاکرات مجلس، ۳ اسفند ۱۲۸۹.

۸۶. همان.

۸۷. کسروی، احمد، پیشین، ص ۶۷۸.

۸۸. همان. صفحات ۶۸۶ تا ۷۰۴.

۸۹. دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، چاپ سوم، مجلد سوم، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱، ص ۸۵.

۹۰. آذری، پیشین، ص ۲۲۵.

۹۱. کسروی، احمد، پیشین، ص ۸۵۹.

92. F.O. 371/6440, Report on Azerbaijan during 1920.

۹۳. آذری، پیشین، ص ۲۶۳.

94. F.O. 248/1278, Interview with Khiyabani, 1 May 1920.

۹۵. آذری، پیشین، ص ۱۴۹.

۹۶. کسروی، احمد، پیشین، ص ۸۷۲.

۹۷. آذری، پیشین، ص ۲۹۹.

98. F.O. 371/1278, 11-12 September 1920.

99. F.O. 371/4927, 20 September 1920.

۱۰۰. یقیکیان، شوروی و جنبش جنگل، یادداشت‌های یک شاهد عینی، تهران، نشر نوین، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷.

۱۰۱. بریگاد قزاق در سال ۱۸۷۹ / ۱۲۵۸ خورشیدی تشکیل شد. مرکب از قوای ایرانی بود. این بریگاد که زیرنظر فرماندهی افسران روسی اداره می‌شد، به زودی از لحاظ انضباط نظامی، قدرت و سخت‌گیری به صورتی نمونه درآمد. نمونه‌ای بارز از وضعیت این بریگاد را می‌توان با مداخله‌اش در بمباران مجلس که به سال ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶ و در فرماندهی سرهنگ لیاخوف روی داد مشاهده نمود. به دنبال سقوط امپراتوری تزارها در روسیه به‌سال ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶خ، سلطهٔ روس‌ها بر بریگاد قزاق متوقف گردید ولی کار بریگاد ادامه یافت به طوری که در کودتای ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹خ رضاخان، عامل مهم پشتیبانی نظامی او بود. رضاخان بعداً این بریگاد را در سازماندهی جدید ارتش ایران، به ژاندارمری ضمیمه کرد. رجوع شود به: وزارت امور خارجه انگلستان، گزارش ۳۷۱/۲۷۶۲، یادداشت راجع به ارتش ایران، ۱۹۰۷.

۱۰۲. رجوع شود به گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره

۳۷۱/۴۹۲۷. مخبرالسلطنه در خاطرات خود منکر قتل خیابانی توسط قوای قزاق می‌شود. او اظهار می‌دارد که خیابانی هنگامی که خانه‌اش به محاصره قوای مزبور درآمده در زیرزمین دست به خودکشی زده است. نگاه کنید به: مخبرالسلطنهٔ هدایت، مهدی‌قلی، پیشین، ص ۳۱۸. براساس اظهار بریستف (Bristov) که عضو کنسولگری انگلیس در تبریز بوده است: «شیخ را در محل مخفی‌گاهش یافتند و قزاق‌ها او را کشتند». نگاه کنید به گزارش وزارت امور خارجه انگلستان شماره ۳۷۱/۱۲۷۸ مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۰.

فصل سوم

1. Taqieva, A., *Natsional'no - Osvoboditl'noye Dvizheniye v Iranskom Azerbaidzhane v 1917 - 1920, Baku, 1956,* p. 114. See also: "Zendegi - ye Yek Mobarez-e Kohansal", *Donya,* vol. 11, no. 4, 1974, pp. 54-5.

۲. ایوانف: تاریخ نوین ایران، استکهلم، نشر توده، ۱۹۷۷، ص ۵۲.

3. Banani, A., *The Modernization of Iran, 1921 - 1941,* California, Stanford University Press, 1961, p. 34.
4. *Ibid.*
5. "Türk Ocaĝinde Konfirans", *Yeni Mecmu'a,* no. 81,2 August 1923, pp. 317-18.

۶. ایرانشهر، شماره ۲، مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۳، صفحات ۹۵ تا ۱۰۳.

۷. افشار، محمود، «آغاز ـ نامه»، آینده، سال اول، شمارهٔ اول، ۱۳۰۴، ص ۵.

۸. همان، ص ۶.

۹. آینده، سال دوم، شماره ۸، ۱۳۰۵، صفحات ۵۶۰ تا ۵۶۱.

۱۰. همان، ص ۵۶۱ تا ۵۶۲.

۱۱. همان، ص ۵۶۶.

12. Ganji, M., and Milani, A., "Iran: Developments

During The Last Fifty Years", in Jacqz, J.W. (ed.,),
Iran, Past and Future, New York, Aspen Institute for Humanistic Studies, 1976, p. 45.

13. *Ibid.*

۱۴. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، مجلد ششم، تهران، ناشر، ۱۳٦۲. همچنین نگاه کنید به: مخبرالسلطنه، مهدی قلی، خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۴۱۱.

۱۵. برای مطبوعات در دورهٔ رضاشاه نگاه کنید به: صدرهاشمی، تاریخ جراید و مطبوعات ایران، مجلد اول، اصفهان، نشر کمال، ۱۳٦۳، صفحات ۲۹ تا ۳۳.

۱٦. مکی، حسین، پیشین، صفحات ۴۱۲ تا ۴۱۳.

17. Lamboton, A.K.S., *Landlord and Peasant in Persia,* London, Oxford University Press, 1951, pp. 285-6. See also: نیز نگاه کنید به: مکی، حسین، پیشین، ص ٦٦-۸۰.

18. Banani, A., *op. cit.,* p. 130.

19. Floor, W., *Industrialization in Iran, 1900 - 1941,* Occasional Papers Series, no. 23, University of Durham Press, 1984, pp. 53.5.

20. *Ibid.,* pp. 58-63.

21. Millspaugh, A., *Americans in Persia,* New York, Da Capo Press, 1976, p. 36.

فصل چهارم

۱. نویسنده نامعلوم، گذشته چراغ راه آینده است، مجلد اول، تهران، نشر زبرجد، بدون تاریخ، ص ۱۹.

۲. اطلاعات، شماره ۴، مورخ ژوئیه ۱۹۴۱ / تیر ۱۳۲۰.

۳. عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری. تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲.

۴. ابوترابیان، مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۳.

5. Elwell Sutton, L.P., "Political Parties in Iran", *The Middle East Journal*, no. 1, 1949, pp. 45 - 62.

6. F.O. 371/40172, Russian Relations and Activities in Persia since 1941.

7. *Ibid.*

۸. انورخامه‌ای، فرصت بزرگ از دسته رفته، تهران، نشر هاتف، ۱۳۶۳، ص ۳۵.

۹. برای مطالعهٔ تفصیلی راجع به حزب توده نگاه کنید به:
آبراهامیان: مبانی اجتماعی سیاست در ایران، حزب توده (۱۹۵۳ - ۱۹۴۱)، رسالهٔ دکترا در دانشگاه کلمبیا، ۱۹۶۹. در سال‌های اخیر، تعدادی از خاطرات اعضای سابق و رهبران حزب توده چاپ شده است. در پاره‌ای از این خاطرات درباره تاریخ اوایل کار حزب توده، اطلاعات دست اولی عرضه می‌شود. نگاه کنید به: اسکندری، ایرج، خاطرات، در چهار مجلد، پاریس، حزب دموکراتیک مردم ایران، ۱۹۸۸؛ جهانشاه‌لو افشار، ما و بیگانگان، در دو مجلد، برلین، بدون نام ناشر، ۱۹۸۲؛ خامه‌ای، انور، خاطرات در سه مجلد: پنجاه نفر و سه نفر، فرصت بزرگ از دست رفته، از انشعاب تا کودتا، تهران، نشر هاتف، ۱۳۶۳؛ فروتن، ق. افسانه ما، بی‌نا، بی‌تا؛ احسان طبری، کژراهه، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۶؛ خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، تهران، نشر رواق، ۱۳۶۰؛ کشاورز، فریدون، من متهم می‌کنم، تهران، نشر رواق، ۱۳۵۹.

۱۰. از کمونیست‌های قدیمی جعفر پیشه‌وری، کمیسار روابط خارجی در جمهوری کوتاه‌مدت گیلان بود که توسط نهضت جنگل در ۱۲۹۹ پایه‌گذاری شده بود. گرچه پیشه‌وری در جلسهٔ منعقده در منزل سلیمان میرزا حضور داشت اما هرگز به حزب توده ملحق نشد. برای تفصیل بیشتر راجع به پیشه‌وری نگاه کنید به فصل پنجم.

۱۱. برای مطالعهٔ تفصیلی «پنجاه و سه نفر» نگاه کنید به: آبراهامیان، ایران در بین

دو انقلاب، پیشین، صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۲. همچنین به خاطرات زیر رجوع شود: اسکندری، ایرج، پیشین، مجلد اول؛ خامه‌ای، انور، پنجاه نفر و سه نفر، پیشین؛ جهانشاه‌لو افشار، پیشین؛ ملکی، خلیل، پیشین.

۱۲. سیاست، شماره اول، فوریه ۱۹۴۲ در: گذشته چراغ راه آینده است، پیشین، ص ۱۳۵.

۱۳. برای متن این معاهده رجوع شود به بخش پیوست‌های همین کتاب.

۱۴. گذشته چراغ راه آینده است، پیشین، ص ۱۵۰.

۱۵. همان، ص ۱۵۳.

۱۷. مصدق، محمد، مذاکرات مجلس، مورخ ۴ مرداد ۱۳۲۴.

۱۸. نامه دریفوس به وزیر امورخارجه، مورخ پنجم مارس ۱۹۴۲، پیشین.

۱۹. مخبرالسلطنه، پیشین، ص ۳۵۱.

۲۰. مهدی‌نیا: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، تهران، پازارگاد، ۱۳۶۶، صفحه ۴۶. همچنین، حسین مکی، همان، ج ۲، صفحات ۳۶۴ تا ۳۷۱.

۲۱. نامه دریفوس به وزیر امورخارجه، مورخ ۵ اوت ۱۹۴۲، پیشین، ص۱۵۲.

۲۲. همان، ص ۱۵۱.

۲۳. برای گزارش جزئیات این دو روز شورش رجوع شود به: حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعهٔ آذربایجان و زنجان، جلد دوم، تهران، مظاهری، ۱۳۲۵، ص ۳۱۳ تا ۳۷۱. همچنین نگاه شود به:

McFarland, S.L., "Anatomy of an Iranian political Crowd: The Tehran Bread Rito of December 1942", *International Journal of Middle East Studies,* No. 17, 1985, pp.51-65.

۲۴. انور خامه‌ای: فرصت بزرگ از دست رفته، پیشین، ص ۵۸ تا ۶۷.

۲۵. نامهٔ دریفوس به وزیر امور خارجه، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۲، پیشین، ص۲۱۹.

۲۶. انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، پیشین، ص ۵۹.

۲۷. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۱۷۲،

روابط و فعالیت‌های روسیه در ایران از سال ۱۹۴۱ م. (۱۳۲۰ خ).

۲۸. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، پیشین، ص ۱۸۶.

۲۹. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۶۱۹۹۳، حزب و اتحادیهٔ کارگری ایران.

۳۰. رهبر، شماره ۲۸۱، مورخ ۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۲۳.

۳۱. گذشته چراغ راه آینده است، پیشین، ص ۱۷۰.

۳۲. همان.

۳۳. آژیر، شماره ۱۵۷، مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۲۳.

۳۴. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، پیشین، ص ۲۰۰.

۳۵. حسن کی استوان، سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول، تهران، تابان، ۱۳۲۷، ص ۱۲۸.

۳۶. مذاکرات مجلس، اول تیرماه ۱۳۲۳.

۳۷. مذاکرات مجلس، ۱۲ تیرماه ۱۳۲۳.

۳۸. مذاکرات مجلس، ۲۲ تیرماه ۱۳۲۳.

۳۹. چندنفر از نمایندگان، از جمله دکترمصدق، بحث کردند که برای تصویب یک قانون از مجلس، نصف به اضافه یک رأی موافق از همه رأی دهندگان ضرور است. نگاه کنید به: مذاکرات مجلس، ۲۲ تیرماه ۱۳۲۳.

۴۰. آژیر، شماره ۱۶۹، مورخ ۲۵ تیرماه ۱۳۲۳.

۴۱. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۱۷۲، روابط و فعالیت‌های روسیه در ایران از سال ۱۹۴۱ م (۱۳۲۰ خ).

۴۲. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۱۷۲، خاطرات سال ۱۹۴۴ در تبریز، شماره ۱، از اول تا پانزدهم ژانویه ۱۹۴۴ (برابر با ۱۱ تا ۲۴ دی ۱۳۲۲ خ).

۴۳ و ۴۴. همان.

۴۵. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، همان سند در همان منبع، شماره ۲، از شانزدهم تا سی و یکم ژانویه ۱۹۴۴ (برابر با ۲۵ دی تا ۱۰ بهمن ۱۳۲۲ خ).

۴۶. گـزارش وزارت امـور خارجه انگـلستان، همان سند در هـمان منبع، شماره ۴، از پانزدهم فوریه تا ٦ مارس ۱۹۴۴ (برابر با ۲۵ بـهمن تـا ۱۵ اسفند ۱۳۲۲ خ).

۴۷. همان.

۴۸. گـزارش وزارت امـور خارجه انگـلستان، هـمان سند در هـمان منبع، شماره ۷، از بیستم آوریل تا چهارم مه ۱۹۴۴ (برابـر بـا ۳۱ فـروردین تـا ۱۴ اردی‌بهشت ۱۳۲۳ خ).

۴۹. مذاکرات مجلس، ۱۸ آذر ۱۳۲۳ خ.

۵۰. حسن کی استوان، پیشین، جلد اول، صفحات ۱۵٦ تا ۱۵۷.

۵۱. همان.

۵۲. مذاکرات مجلس، ۱۹ مرداد ۱۳۲۳.

۵۳. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایـران، چـاپ دوم، تـهران، پـیام، ۱۳۵۸، ص ۳۵۵.

۵۴. آژیر، شماره ۲۰۵، مورخ ۴ آبان ۱۳۲۳.

۵۵. رهبر، شماره ۴۰۲، مورخ ۲۱ مهر ۱۳۲۳.

۵٦. کـازار سیمونیان، رابط حـزب بـا مـقامات شـوروی، در نـخستین وهـله سعی کرد که این درخواست شـوروی‌ها را مـبنی بـراین کـه تـظاهراتـی در حمایت از اعطای امتیاز نـفت بـرپا شـود، رد کـند. بـرای فـراهـم سـاختن تمهیدی در تغییر نظر شوروی‌ها، سیمونیان بـه ایـن بـهانه روی آورد کـه امکان دارد احزاب دست راستی بـه تـظاهرکنندگان تـوده‌ای حـمله کـنند. به جای این کـه مـقامات شـوروی مـتقاعد شـوند، آنـان بـه عکس اصـرار ورزیـدند کـه نـیروهایی نـظامی بـرای حـمایت از تـظاهرکنندگان گـسیل دارند.

۵۷. رهبر، شماره ۳۸۰، مورخ ۲۱ آذر ۱۳۲۳.

۵۸. جـلال آل‌احـمد، مـقاله‌نویس بـرجسـته ایـرانـی، سالها بـعد در اثـر تأمل‌انگیز خود، در خدمت و خیانت روشنفکران، یادآور می‌شود که وقتی او در تاریخ ۵ آبان ۱۳۲۳ حضور نظامی شوروی را در خیابان‌ها ملاحظه کرد شرمسارانه از صف تظاهرکنندگان خارج گردید. رجـوع شـود بـه: در

خدمت و خیانت روشنفکران، جلد دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۱۷۵.

۵۹. کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، استاسفورت، توده، ۱۳۵۱، ص ۸۸ تا ۹۱.

۶۰. ایرج اسکندری، خاطرات، پیشین، ج ۱۲ صفحات ۸۴ تا ۸۶؛ انور خامه‌ای، فرصتِ بزرگ از دست رفته، پیشین، صفحات ۱۳۰ تا ۱۴۵.

۶۱. مذاکرات مجلس، ۷ آبان ۱۳۲۳.

۶۲. حسین کوهی کرمانی، پیشین، ص ۶۲۴.

۶۳. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۲۴۱، تلگراف امور خارجه به سر ریدر بولارد، مورخ ۱۱ مهر ۱۳۲۳.

۶۴. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۲۴۳، پیش‌نویس یادداشت برای وزیر خارجه (برای طرح در کابینه)، مورخ ۲۴ مهر ۱۳۲۳.

۶۵. برای نمونه نگاه کنید به: «سر و ته یک کرباس»، سرمقاله به قلم خلیل ملکی، روزنامه رهبر، شماره ۴۳۸، ۱۹ آذر ۱۳۲۳.

۶۶. آژیر، شماره ۲۵۰، ۲۸ بهمن ۱۳۲۲.

۶۷. نطق‌های پارلمانی از فریدون کشاورز، آرداشس اوانسیان، و ایرج اسکندری به ترتیب در ۲۸ دی، اول بهمن ۱۳۲۳ و ۷ خرداد ۱۳۲۴، مذاکرات مجلس.

68. Atabaki, T., "L'Organisation syndicale ouvrière en Iran, de 1941 à 1946", *Soual,* no. 8, Paris, February 1988, pp.44-8.

۶۹. انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، پیشین، صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳.

۷۰. بیات این اقدامات شدید را به منظور همکاری با برخی از نمایندگان مجلس مانند دکتر مصدق انجام داد. غرض او این بود که به مأموریت دوم میلسپو مشاور آمریکایی وزارت مالیه پایان داده شود. دومین دورهٔ مأموریت میلسپو در سال ۱۹۴۳ (برابر با ۱۳۲۲ خ)، یعنی هفده سال پس از نخستین مأموریتش، آغاز گردید. اما دورهٔ دوم، در جوّی جنجالی و بسیار

ناجور خاتمه یافت. برای نمونه وی با ارائه قانون جدید مالیات‌ها، فساد مالی زیادتری را در کشور، دامن زد. در مورد سوابق دومین مأموریت میلسپو نگاه کنید به: گذشته چراغ راه آینده است، پیشین، صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۹.

۷۱. انور خامه‌ای، همان اثر، پیشین، صفحه ۱۶۲.

۷۲. نطق پارلمانی، مذاکرات مجلس، اول مهر ۱۳۲۴. همچنین نگاه شود به: محسن صدر، خاطرات صدرالاشراف، تهران، وحید، ۱۳۶۴، صفحات ۳۰ تا ۱۹۱.

۷۳. باغ شاه ـ پارک دولتی که اینک در مرکز تهران واقع است. پیشروترین مشروطه‌طلبان در دوران تصفیه‌های محمدعلی شاهی، در همین باغ به قتل رسیدند.

۷۴. حسن کی استوان، پیشین، ج ۲، ص ۴۹.

۷۵. رهبر، شماره ۶۲۴، مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۲۴.

۷۶. همان، شماره ۶۲، مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۴.

۷۷. برای مطالعهٔ جزئیات این طرح قانونی و بازتاب‌های گونه‌گون در قبالِ آن، مراجعه شود به: حسن کی استوان، پیشین، ج ۲، صفحات ۱۱۸ ـ ۱۵۹.

۷۸. سالها پس از این حادثه، احمد زنگنه افسر ایرانی، هرج و مرج و وحشت ناشی از حمله ناگهانی روس‌ها را که منجر به درهم شکسته شدن قوای نظامی ایران در بحبوحه دفاع بود، وصف کرد. برای این گزارش رجوع شود به: احمد زنگنه، خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان، تهران، شرق، ۱۳۵۵، صفحات ۱۶ تا ۳۴.

۷۹. آرشیو هلند، بایگانی سفارت هلند در تهران، گزارش راجع به امور نظامی ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۲۳.

۸۰. ناصر پاکدامن. آمارنامهٔ اقتصاد ایران در آغاز جنگِ جهانی دوم، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ۹.

۸۱. دکتر محمدمصدق، نطق پارلمانی، مذاکرات مجلس، ۳۱ فروردین ۱۳۲۴.

۸۲. همان. همچنین نگاه کنید به: فریاد، شماره ۲۱، مورخ ۲۳ تیر ۱۳۲۳.

۸۳. بانک مرکزی ایران، شماره ۹ ـ ۲۰۸، تهران، ۱۳۳۸.

۸۴. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۲۷۱۹۲،

یادداشت‌های تبریز در نوامبر ۱۹۴۰، (آبان / آذر ۱۳۱۹).

۸۵. همان.

۸۶. آژیر، شماره ۱۶۵، مورخ ۱۳ تیر ۱۳۲۳.

۸۷. همان، شماره ۱۵۵، مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۳.

۸۸. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۳۱۴۲۶، یادداشت‌های تبریز، ۲ مرداد ۱۳۲۱.

۸۹. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۳۵۰۹۰، یادداشت‌های تبریز، از هشتم تا پانزدهم فوریه ۱۹۴۳ (برابر با ۱۹ تا ۲۶ بهمن ۱۳۲۱خ).

۹۰. اصلان دانشیان، پسر غلام یحیی، با سخاوتمندی نسخه چاپ نشدهٔ خاطرات پدرش را در حین دیدار من از باکو در ماه اکتبر ۱۹۸۹ در اختیارم گذاشت. صمیمانه از ایشان قدردانی می‌کنم.

۹۱. رهبر، شماره ۵۶۵، مورخ ۳ خرداد ۱۳۲۴.

۹۲. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۳۱۴۲۶، یادداشت‌های تبریز، مورخ ۲ مرداد ۱۳۲۱.

۹۳. چشم‌آذر، *Azerbaijan Demokratik Partiyasinin Yarammasi Va Fa'aliyyati.* باکو، علم، ۱۹۸۶، ص ۱۸.

۹۴. همان.

۹۵. همان. در فهرست جراید فارسی کتابخانه دانشگاه تهران، شبستری را به عنوان صاحب امتیاز جریدهٔ آذربایجان ثبت کرده‌اند، در حالی که شمس سردبیر این جریده تلقی گردیده. نگاه کنید به: صادقی نسب، فهرست روزنامه‌های فارسی سال ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ شمسی در مجموعه انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.

۹۶. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۳۱۴۲۶، از کنسول بریتانیا به نام "Cook" به سر ریدر بولارد، تبریز، مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۱.

۹۷. چشم‌آذر، پیشین، ص ۱۹.

۹۸. همان.

۹۹. همان، ص ۲۴. شایستهٔ ذکر است که بیشتر اعضای فعال کمیته ضد فاشیست تبریز آنانی بودند که نامشان به عنوان پایه‌گذاران سایر انجمن‌ها نامبرده شدند. اعضای کمیته ضدفاشیست تبریز عبارت بودند از: بادگان، ولایی، لنکرانی و شبستری به همراه اسدی، گیورکیان و جاویدان.

۱۰۰. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، از کنسول کوک (Cook) به سر ریدر بولارد، تبریز، مورخ ۶ بهمن ۱۳۲۰. اندکی پس از چاپ وطن یولوندا، شوروی‌ها چاپ دومین روزنامه خودشان را آغاز کردند که موسوم بود به قزل عسکر (سرباز سرخ).

۱۰۱. جراید زیرین به زبان فارسی طبع می‌شد: آریا (۱۳۲۰)، اخترِ شمال (۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴)، فریاد (۱۳۲۱)، غوغای زندگی (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۳)، گفتار و کردار (۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲)، جودت (۱۳۲۱)، کیوان (۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴)، کلیدِ نجات (۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴)، مهتاب (۱۳۲۰)، ندای حق (۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴)، پرتو اسلام (۱۳۲۳)، صدای آذربایجان (۱۳۲۰)، شاهین (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴)، تبریز (۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳)، جرایدی که به زبان آذربایجانی چاپ می‌شد عبارت بودند از:

- *Yumuruq* (تبریز، ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۳).
- *Yumuruq* (اردبیل، ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۳).
- *Adabiyat Sahifasi* (تبریز، ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵).

و جراید دوزبانه (فارسی و آذربایجانی) عبارت بودند از:

- آذربایجان (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱)؛
- خاور نو (جریدهٔ رسمی ایالتی حزب توده، ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴)؛
- ستارهٔ آذربایجان (۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴).

تنها روزنامهٔ ارمنی عبارت بود از *Haga - Fashist* (۱۳۲۲ - ۱۳۲۴).

۱۰۲. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۳۱۴۲۶، از کنسول کوک (Cook) به سر ریدر بولارد، ۳۰ اردی‌بهشت ۱۳۲۱.

۱۰۳. همان.

۱۰۴. چشم‌آذر، پیشین، ص ۲۰.

۱۰۵. زیبایی، کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر کمونیست‌ها در ایران، بدون ناشر، ۱۳۴۳، ص ۲۳۴. این کتاب بعداً به وسیله رئیس ساواک (پلیس مخفی ایران) چاپ گردید و نام او به عنوان مؤلف درج شد. حقیقت آن است که این اثر به وسیلهٔ اعضای سابق حزب توده نوشته شده که پس از کودتای سال ۱۳۳۲ دستگیر شدند و در آن موقع به زندان محکوم گردیدند. همهٔ اسناد محرمانهٔ ساواک راجع به حزب توده و فعالیت‌های کمونیست‌ها در اختیار ایشان گذاشته شد و از آنان خواسته شد که کتابی تبلیغاتی علیه کمونیست‌ها تألیف کنند. علی‌رغم القائات غیرتاریخی ساواک، این کتاب یکی از عالی‌ترین منابع درباره موضوع موردبحث است.

۱۰۶. همان.

۱۰۷. چشم‌آذر از کلانتری به عنوان یکی از پایه‌گذاران کمیته ایالتی یاد نمی‌کند. به هرحال، حسین ملک که بعداً به کمیته پیوست در مصاحبه‌ای به من گفت که کلانتری تنها عضو غیرکمونیست کمیته ایالتی بود ولی پس از نخستین کنفرانس ایالتی برکنار گردید.

۱۰۸. رهبر، شماره ۴۸۳، مورخ ۱۷ بهمن ۱۳۲۳.

۱۰۹. مطابق گزارش شوروی‌ها، از آغاز سال ۱۹۴۴، کل تعداد اعضای حزب توده در آذربایجان پنجهزار نفر بودند. آرشیو مؤسسه تاریخ آذربایجان، پرونده ۵، شماره ۹ ـ ۱۲/۵.

۱۱۰. ملکی، پیشین، ص ۳۶۴.

۱۱۱. میرجعفر اباسوویچ باقراوف (متولد ۱۸۹۶ درگذشته ۱۹۵۶ م.): دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و شورای کمیساریای خلق آذربایجان شوروی. باقراوف، به عنوان دست‌پروردهٔ استالین، از شخصیت‌های عمدهٔ دوران استالین بود که به صورت فعالی در تصفیه‌های وسیع دوران استالین شرکت داشت. مطابق نوشته مورخ شوروی روی آ. مدودف (Roy A. Medvedev) درسالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ م. بیش‌از ده هزار نفر را در آذربایجان، به اتهام شرکت در توطئه قتل باقراوف به قتل

رساندند. پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، باقراوف، از همه مناصبش برکنار و سال بعد هم دستگیر شد. او از ۱۲ تا ۲۶ آوریل ۱۹۵٦ در باکو، توسط شاخه نظامی دادگاه عالی اتحاد جماهیر شوروی محاکمه و محکوم به مرگ شد. رجوع شود به:

- Wieczynski, J.L., (ed.) *The Modern Encyclopedia of Russia and Soviet History,* Gulf Breeze (Florida), Academic International Press, 1976, pp. 238 - 40.

- Medvedev, R.A., *Let History Judge, The Origin and Consequences of Stalinism,* New York, Macmillan, 1972, p.344.

[این اثر زیر عنوان در دادگاه تاریخ توسط انتشارات خوارزمی، به زبان فارسی نشر شده است.]

۱۱۲. خلیل ملکی، «نطق در تبریز»، رهبر، شماره ۵۹۱، مورخ ۳ تیر ۱۳۲۴.

۱۱۳. رهبر، شماره ۶۰۴، مورخ ۲۱ تیر ۱۳۲۴.

۱۱۴. خلیل ملکی در خاطراتش به تلاش‌هایی که برای مقابله با فعالیت‌های تبلیغاتی گروه رقیب به عمل آورده است اشاره می‌کند. یک نمونه آن عبارت بوده است از جابه‌جایی تصویر استالین در مقر حزب با عکس‌هایی از مشروطه‌طلبان آذربایجانی نظیر ستارخان و باقرخان. نگاه کنید به: خلیل ملکی، پیشین، صفحات ۳٦۵ تا ۳۷۴.

۱۱۵. مطابق نوشته انور خامه‌ای، فشار دائمی طرفداران باقراوف در کمیته ایالتی نه تنها خلیل ملکی را به ترک آذربایجان واداشت بلکه به اخراج دیگر اعضای پیشرو حزب مانند امیرخیزی رئیس کمیته، اوانسیان، رهبر شناخته شده حزب توده و نمایندهٔ مجلس، کمونیست یهودی سابقه‌دار، به نام زولون (Zolun) و حسین ملک، منجر گردید. نگاه شود به: انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، پیشین، صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۴.

۱۱٦. ناصر پاکدامن، پیشین، ص ۱۳.

۱۱۷. چشم‌آذر، پیشین، ص ۲۲.

۱۱۸. گزارش وزارتِ امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۳۱۴۲۶، یادداشت‌های تبریز، مورخ ۳۰ شهریور تا ۹ آبان ۱۳۲۱.

۱۱۹. همان.

۱۲۰. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۰/۵۰۴ مورخ ۲۱ آذر ۱۳۲۱.

۱۲۱. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۵۴۵۰، بازدید هیأت نمایندگی اتحادیه کارگران شوروی از ایران، مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۱.

۱۲۲. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۱۷۸، یادداشت‌های تبریز، مورخ ٦ تا ۱۹ مرداد ۱۳۲۱.

۱۲۳. همان.

۱۲۴. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، یادداشت‌های تبریز، مورخ ۲۵ آبان تا ۹ آذر ۱۳۲۱.

۱۲۵. ملکی، پیشین، ص ۳۷۴.

۱۲۶. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شمارهٔ ۳۷۱/۴۰۱۷۸ یادداشت‌های تبریز، مورخ ۳۰ شهریور تا ۲۰ مهر ۱۳۲۳.

۱۲۷. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۰-۲۸۴۴ مورخ ۷ آبان ۱۳۲۳.

۱۲۸. رهبر، شماره ۵۷۲، مورخ ۱۱ خرداد ۱۳۲۴.

۱۲۹. آژیر، شماره ۲۱۹، مورخ ۱۹ آذر ۱۳۲۳؛ شماره ۲۳۴، مورخ ۱۹ دی ۱۳۲۳؛ شماره ۲۳۷، مورخ ۲٦ دی ۱۳۲۳؛ شماره ۲۳۹، مورخ ۲۵ بهمن ۱۳۲۳؛ رهبر، شماره ۴٦۴، مورخ ۲۴ دی ۱۳۲۳؛ شماره ۵۲۳، مورخ ۱۳ فروردین ۱۳۲۴؛ شماره ۵۲۷، مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۴؛ شماره ٦۲۸، مورخ ۲۱ مرداد ۱۳۲۴.

۱۳۰. رهبر، شماره ۵۹۷، مورخ ۱۲ تیر ۱۳۲۴.

۱۳۱. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۱۴۵ - ٦/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۲ دی ۱۳۲۳.

۱۳۲. خاور نو، شماره ۷۱، مورخ ۱۸ تیر ۱۳۲۴.

۱۳۳. مذاکرات مجلس، مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۲۴.

۱۳۴. رهبر، گزارش چند حادثه را داده است که در آنها طرفداران توده مورد حمله قرار گرفتند. نگاه کنید به: رهبر، شماره ۵۷۸ مورخ ۱۸ خرداد ۱۳۲۴ و شماره ۵۸۱، مورخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۴.

۱۳۵. رهبر، شماره ۵۱۸، مورخ اول فروردین ۱۳۲۴؛ شماره ۶۰۳، مورخ ۲۰ تیر ۱۳۲۴.

۱۳۶. رهبر، شماره ۵۲۲، مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۲۴.

۱۳۷. غلام یحیی دانشیان، خاطرات چاپ نشده.

۱۳۸. رهبر، شماره ۶۳۷، مورخ اول شهریور ۱۳۲۴.

۱۳۹. اعلامیه چاپ شده به وسیله وزارت امور داخله؛ رهبر، شماره ۶۳۰، مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۲۴. مطابق نوشته انور خامه‌ای، شوروی‌ها، حادثه لیقوان را محکوم کردند، به‌خصوص از آن‌جا که حاج احتشام یکی از تأمین کنندگان غله برای ارتش سرخ بود. درنتیجه، شوروی‌ها از آرداشس اوانسیان، نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب توده در آذربایجان و نمایندهٔ مجلس، خواستند که آذربایجان را ترک کند. نگاه کنید به: انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۴۰. رهبر، شماره ۶۳۳، مورخ ۲۸ مرداد ۱۳۲۴.

۱۴۱. همان.

۱۴۲. مذاکرات مجلس، مورخ ۲۰ مرداد ۱۳۲۴.

۱۴۳. ایران ما، شماره ۴۴۰، مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۲۴.

فصل پنجم

۱. برای مطالعهٔ جزئیات سیاست کمینترن نگاه شود به:

Ulyanovsky, R.A. (ed.), *The Comintern and the East*, Moscow, Progress, 1979.

برای موردپژوهی سیاست کمینترن نگاه شود به:

Ulyanovsky, R.A. (ed.), *The Comintern and the East, A Critique of the Critique*, Moscow, Progress, 1978.

۲. آژیر، شماره ۱۵۶، مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۳.
۳. همان.
۴. آذربایجان، شماره ۶، مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۲۴.
۵. اسکندری، ایرج؛ پیشین، ج ۴، ص ۲۱۷.

6. *Shahrivarin On-Ikisi, Azerbaijan Demokrat Ferqehsinin Birinji Iyl Downemi Münasibatile,* Tabriz Markazi Tablighat Shubasinin Nashriyehsi, 1946, p.1.

۷. خامه‌ای، انور؛ پیشین، صفحات ۱۹۴ تا ۱۹۵.

8. "Azerbaijan Demokrat Ferqehsinin Muraji'at-namehsi", in *Shahrivarin On-Ikisi, op. cit.,* pp.5-7.

۹. چشم‌آذر؛ پیشین، ص ۵۶.
۱۰. ایران ما، شماره ۴۶۰، مورخ ۱۸ آذر ۱۳۲۴.
۱۱. همان.
۱۲. آذربایجان، شماره ۱، مورخ ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
۱۳. جهانشاه‌لو افشار؛ پیشین، ص ۳۰۶. همچنین نگاه شود به: ایرج اسکندری، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۳.
۱۴. کشاورز، فریدون؛ پیشین، ص ۶۱.
۱۵. اسکندری، ایرج؛ پیشین، ج ۱، ص ۸۸.
۱۶. چشم‌آذر؛ پیشین، ص ۵۳.
۱۷. اسکندری، ایرج؛ «یادداشت راجع به تأسیس فرقه دموکراتِ آذربایجان» پیشین، ج ۴، ص ۲۱۸. مطابق گزارش شوروی‌ها، هنگامِ ائتلاف حزب توده با فرقه دموکرات، تعداد کل اعضای حزب توده در آذربایجان چهل و چهارهزارنفر بود. از این تعداد ۷۲ درصد کشاورز، ۱۱/۱ درصد کارگر، ۱۰/۲ درصد کارگر متخصص (ماهر) و ۷/۶ درصد بقیه مشتمل بر طبقه متوسط، کارمند اداری و روشنفکران بودند. به نقل از آرشیو مؤسسه تاریخ آذربایجان، سند ۶، شماره ۹ ـ ۱۲/۵.
۱۸. ایرج اسکندری؛ پیشین، ص ۲۱۸.

۱۹. همان.

۲۰. پسیان، نجفقلی؛ مرگ بود، بازگشت هم بود، تهران، امروز، ۱۳۲۸، ص ۲۲.

۲۱. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، صفحات ۲۳۱ تا ۲۴۱.

۲۲. آذربایجان، شماره ۵، مورخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۴.

۲۳. گـــزارش وزارت امـــور خـــارجـــه انگـــلستان، شـماره ۳۷۱/۴۵۴۷۸، یادداشت‌های تبریز، مورخ ۷ تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۵ (برابـر بـا ۱۶ تـا ۳۰ شهریور ۱۳۲۴).

۲۴. فرقهٔ دموکرات آذربایجان، سی سال، بی‌جا، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۷، ص ۱۷.

۲۶. پسیان، پیشین، ص ۲۳.

27. *Azerbaijan Demokrat Ferqehsinin Maram-namehsi va Nizam-namehsi*, Tabriz, Azerbaijan Matba'ehsi; 1945, pp.5.20.

۲۸. آینده، شماره‌های ۹ و ۱۰، ۱۳۲۴.

۲۹. آذربایجان، شماره ۲۲، مورخ ۱۵ مهر ۱۳۲۴.

30. *Azerbaijan Demokrat Ferqehsinin Maram-namehsi va Nizam-namehsi, op. cit.,* second part, pp.1-9.

۳۱. چشم‌آذر، پیشین، ص ۶۲.

۳۲. اسکـــندری، ایـــرج؛ «یـــادداشت راجـــع بـــه تأســـیس فـــرقه دمـــوکراتِ آذربایجان»، پیشین، ص ۲۱۹. بنابر نـوشته اسکـندری، از ایـن پـنج نـفر، جاوید، نه تنها هیچ شغلی در تشکـیلات مـنتخب کـنگره بـه دست نـیاورد بلکه حتی در جریان بـرگزاری آن هـم حـضور نـداشت. امـا کـمابیش نـام وی به وسیله چشم‌آذر به نام عضو کمیته مرکزی یـاد مـی‌شود. نگـاه کـنید به چشم‌آذر، پیشین، ص ۶۲.

۳۳. آذربایجان، شماره ۴۷ مورخ ۲۰ آبان ۱۳۲۴.

۳۴. چشم‌آذر، پیشین، صفحات ۷۱ تا ۷۳.

۳۵. همان، صفحات ۷۷ تا ۷۸.

۳۶. این شورش که به وسیلهٔ بـرخـی از شـرکت کـنندگان در آن بـه نـام «قـیام

افسران خراسان» خوانده شده در اواسط اوت ۱۹۴۵ (برابر با اواخر مرداد ۱۳۲۴خ) در خراسان روی داد. تعداد بیست و پنج نفر افسر و سرباز، به رهبری علی‌اکبر اسکندری، سرگرد ارتش ایران، پادگانهای خود را با برداشتن اسلحه و مهمات، ترک کردند. این شورش کوتاه‌مدت بود. پس از زد و خورد مختصری با نیروهای دولتی و تحمل هفت کشته، از جمله خود اسکندری، شورش سرکوب شد. سرانجام آنان به خاک اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدند. افسران پناهنده در دهکده‌ای نزدیک باکو، به نام شاه اولان، جای داده شدند و به زودی دیگر افسرانی که خاک ایران را ترک می‌گفتند به آنان پیوستند. پس‌از انقلاب اسلامی، دوتن‌از این افسران که در شورش خراسان شرکت داشتند خاطرات خود راکه خیلی آموزنده است، به چاپ رساندند. نگاه شود به: تفرشیان، قیام افسران خراسان، تهران، علم، ۱۳۵۹. همچنین احمد شفائی، قیام افسران خراسان و سی و هفت سال زندگی در شوروی، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۶.

۳۷. اولین گروه افسران عبارت بودند از: آذر، عظیمی، قاضی اسداللهی، مرتضوی، آگاهی، موسوی و نظری. دومین گروه مشتمل بود بر: پیرزاده، خلعتبری، قمصریان، سلیمی، قهرمان و شفائی. نگاه کنید به: شفائی، پیشین، ص ۱۳۴.

۳۸. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، یادداشت‌های تبریز، از ۲۵ اکتبر تا ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ (برابر با ۳ تا ۳۰ آبان ۱۳۲۴). همچنین نگاه کنید به: جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۲۴۹.

۳۹. رونوشتی از این یادداشت به وسیله پسیان ارائه شده است. نگاه شود به: پسیان، پیشین، صفحات ۳۲ تا ۳۴.

40. Kuniholm, B.R., *The Origin of the Cold War in the Near East, Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey, and Greece,* Princeton University Press, 1980, p.279.

۴۱. در مورد گزارش این راه‌پیمایی‌ها، برای نمونه مراجعه شود به:

. آذربایجان، شماره‌های ۵۴، ۵۶ و ۵۸ به ترتیب مورخ ۲۳، ۲۵ و ۲۸ آبان ۱۳۲۴.

42. Azerbaijan Demokrat Ferqehsi, *Shahrivarin On-Ikisi, op, cit.,* p.21.

۴۳. طریقه برگزاری انتخابات به هیچوجه یک‌دست نبود. شهر تبریز ۲۵۶ هیأت نمایندگی داشت و بنابراین ۳۵ درصد کرسی‌های «مجمع» را به دست داشت، درحالی که بعضی نواحی دیگر از چنین نیروی سازمانی برخوردار نبودند.

۴۴. آذربایجان، شماره ۶۲، مورخ ۲ آذر ۱۳۲۴.

۴۵. همان، مأخذ.

46. "Azerbaijan Majlisi Mo'assesanin Qararlari", *Azerbaijan,* nos. 63, 26 November 1945.

۴۷. آذربایجان، شماره ۶۹، مورخ ۱۲ آذر ۱۳۲۴.

۴۸. آذربایجان، شماره ۷۳، مورخ ۱۶ آذر ۱۳۲۴.

۴۹. «مصاحبه با سیدجعفر پیشه‌وری» خواندنیها، شماره ۳۰، مورخ ۱۲ آذر ۱۳۲۴.

۵۰. چشم‌آذر، پیشین، ص ۸۸.

۵۱. آذربایجان، شماره ۶۹، مورخ ۱۲ آذر ۱۳۲۴.

۵۲. همان.

۵۳. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، پیشین، ص ۲۸۹.

۵۴. یرواند آبراهامیان، «کمونیسم و اجتماعیون در ایران: حزب توده و فرقه دموکرات»، مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، شماره ۱، ۱۹۷۰، صفحاتِ ۲۹۱ تا ۳۱۶.

۵۵. پیشه‌وری، *Sechmish Asarlari*، باکو، آذربایجان نشریه سی، ۱۹۶۵، ص ۶. در تاریخ جدید ایران، شخصیتی که هویتش مانند پیشه‌وری این چنین مناقشه‌انگیز باشد نداریم. لنچووسکی (Lenczowski) از این نظر دفاع می‌کند که پیشه‌وری کسی غیراز سلطان‌زاده، رهبر سرشناس حزب کمونیست نیست که در دوران

تسویه‌های استالینی دهه ۱۹۲۰ در اتحاد شوروی، اعدام شد. بنابراین روایت، سلطانزاده اعدام نگردید و توانست فرار کند و نام خود را تغییر دهد و برای بار دوم به صحنه سیاسی ایران وارد شود. کنی هولم (Kuniholm) عقیده‌دارد که پیشه‌وری عضوگروه‌مارکسیستی‌پنجاه‌وسه‌نفر بود و در ۱۹۳۷ دستگیر شد. کاتم (Cottam) مدعی‌است‌که نام‌نخستین پیشه‌وری محمد بود و نه جعفر، درحالی‌که هیو توماس (Hugh Thomas) بر این باور است که نام اصلی پیشه‌وری عبارت بوده است از: Seijo Ja'far Badka Bayl که بعد به سلطانزاده تغییر داد. بعدها، به نظر توماس، «چنین وانمود شد که او در ۱۹۳۸ محکوم به تسویه‌های استالینی شده ولی در همان موقع مخفیانه به نام جدیدی وارد ایران شد و حزب کمونیست را به نام حزب توده در سال ۱۹۴۱ (برابر ۱۳۲۰خ) دوباره پایه گذاشت.» ایگلتون (Eagleton) نیز در کتابی که راجع به شورش کردها در ۱۳۲۵خ. نوشته تاریخ بازگشت پیشه‌وری را به ایران به حدود دوران جنگ دوم جهانی برمی‌گرداند. جالب است یادآوری شود که هیچ‌یک از این مؤلفان منابع خود را بیان نمی‌کنند. نگاه کنید به:

- Lenczowski, G., *Russia and the West in Iran 1918 - 1948,* Ithaca, Cornell University Press, 1949 - p.98.
- Kuniholm, B.R., *op. Cit.,* p.135.
- Cottam, R., *Nationalism in Iran,* Pittsburg University Press, 1964, p.125.
- Thomas H., *Armed Truce, The Beginning of the Cold War 1945 - 1946,* London, Sceptre, 1988, pp.562 - 3.
- Eagleton, W.J.R., *The Kurdish Republic of 1946,* Oxford University Press, 1964, p.41.

56. *Achiq Söz,* no. 458, 26 April 1917.

۵۷. آذربایجان جزء لاینفک ایران، شماره‌های ۱ تا ۳، از ۲۸ ژانویه تا ۶ فوریه ۱۹۱۸ (برابر با ۸ تا ۱۷ بهمن ۱۲۹۶خ)

۵۸. حریّت، شماره ۷۲، مورخ ۳۱ اردی‌بهشت ۱۲۹۹.
۵۹. همان.
۶۰. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۱۲۷۸/ ۳۷۱، مورخ نوامبر ۱۹۲۰. نگاه کنید به: منشور گرکانی، سیاستِ دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، ج ۱، تهران، بی‌ناشر، ۱۳۲۶، ص ۵۵.
۶۱. ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، تهران، علمی، ۱۳۵۰، صفحات ۲۴۶ تا ۲۷۲.
۶۲. رستم‌اوا، سولماز، مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۲، باکو، آذربایجان، ۱۹۸۵، ص ۴۳.
۶۳. برای مطالعه مستند کنگرهٔ باکو نگاه شود به:

- Pearce, B. (ed.), *Congress of the Peoples of the East,* London, New Park, 1977
- Gruber, H., *Soviet Russia Masters the Comintern,* New York, Anchor Books, 1974.

۶۴. مؤسسه مارکسیسم ـ لنینیسم، آرشیو مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی، صندوق ۵۴۴، کاتالُگ ۲، ج ۸، صفحات ۱ تا ۴۳.
۶۵. شاهرخی، آزادهٔ گمنام، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۴، ص ۹۲. فخرائی نیز در مطالعهٔ عمیق خود پیشه‌وری را به عنوان عضو هیأت ایران در کنگره باکو یاد می‌کند. نگاه کنید به: فخرائی، ابراهیم، پیشین، ص ۲۷۴.
66. Pishevari, M.J., *Sechmish Asarlari, op. cit.,* p.10.
۶۷. بنابر نوشته اوانسیان، روزنامهٔ حقیقت که پس از شمارهٔ یکصدو چهارمش توقیف شد، هر شماره بین ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نسخه چاپ می‌شد. نگاه کنید به اوانسیان، صفحه‌ای چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران رضاشاه، بی‌جا، حزب توده، ۱۳۵۸، ص ۱۱.
۶۸. تقی شاهین، عضو کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان و معاون پیشه‌وری در مصاحبه‌ای با من مدعی شد که پیشه‌وری به هنگام دستگیر شدن

نخستین دبیر حزب کمونیست بود.

۶۹. بنگاه مرکزی اطلاعات جاسوسی ایالات متحد(CIA)، ORE 23-44، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹ (برابر با ۲۷ تیر ۱۳۲۸ خ) اطلاعات مربوط به شرح حال افراد، ص ۲۵. همچنین: پیشه‌وری، یادداشت‌های زندان، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۹.

۷۰. خامه‌ای، انور؛ پنجاه و سه نفر، پیشین، ص ۱۹۰.

۷۱. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۶/۲۱۴۶ مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ (برابر با ۳۱ خرداد ۱۳۲۵ خ).

۷۲. خامه‌ای، انور؛ فرصت بزرگ از دست رفته، پیشین، ص ۲۱.

۷۳. اسکندری، ایرج؛ پیشین، ج ۴، ص ۲۱۶.

۷۴. شایسته یادآوری است که از بین عده‌ای که با آنان درباره مرگ پیشه‌وری گفتگو کردم، هیچ‌کدام نتوانستند دلیل مشخصی له یا علیه نظریه قتل او ارائه دهند. آنانی که براین باور بودند که پیشه‌وری به قتل رسیده است ادعا می‌کردند که درگیری‌های شخصی بین پیشه‌وری و باقراوف پس از سقوط حکومت خودمختاری بالا گرفت. برپایه اظهار بعضی از رهبرانِ فرقهٔ دموکرات آذربایجان، به هنگامی که باقراوف در سال ۱۹۴۷، در سالگرد بنیاد ارتش سرخ شوروی ضیافتی داد این درگیری علنی شد. در این مراسم، باقراوف جام خود را به سلامتی و به افتخار کوشش‌های بی‌باکانهٔ رهبری فرقه دموکرات آذربایجان، در «آزادسازی آذربایجان» نوشید ولی ضمناً به بعضی مطالب دال بر نقاط ضعف فرقهٔ دموکرات اشاره کرد. او ادعا کرد که علت سقوط حکومتِ خودمختار «سطح نازل روابط بین شمال و جنوب» و «این واقعیت بود که فرقه دموکرات به گونه‌ای بسنده با حزب کمونیست آذربایجان شوروی پیوند نداشت». گفته‌اند که پیشه‌وری با تغیّر و تلخی به این مطالب جواب گفت و باقراوف را غافلگیر و عصبانی ساخت. گزارش شاهدان عینی حاکی است که: از نقطه نظر پیشه‌وری، دلیل عمدهٔ سقوط حکومت خودمختار، برخلاف آنچه باقراوف معتقد بود عبارت از وابستگی بسیارش به آذربایجان شوروی بود، به طوری که بسیاری از

ناظران حکومت خودمختار را به مثابهٔ کارگزاران و همگامان شوروی‌ها تلقی می‌کردند. واکنش باقراوف خشونت‌آمیز و زننده بود. باقراوف به پیشه‌وری گفت: «بنشین و خفه‌شو!» به هرصورت، در مصاحبه‌ای که با رحیم قاضی داشتم، شخصی که در آن ضیافت حضور داشته، در حالی که همه این گزارش را با جزئیاتش تأیید می‌کرد مدعی شد که این آذر، ژنرال بلندپایه ارتش حکومتِ خودمختار بود که با باقراوف در آن ضیافت یکی به دو کرد و نه پیشه‌وری.

۷۵. آزادملت، شماره ۳، مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۴.

۷٦. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۳۱۷.

۷۷. رهبر، شماره ۸۲۹، مورخ ۱۰ مهر ۱۳۲۴.

۷۸. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۳۱۸.

۷۹. جاوید، گوشه‌ای از خاطراتِ نهضت ملی آذربایجان، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، صفحات ۳۳ تا ۳۴. همچنین نگاه کنید به: ایران ما، شماره ۵۵۹، مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۲۵.

۸۰. جاوید، پیشین، ص ۳۵.

۸۱. منشور گرکانی، پیشین، ص ۱٦۵.

۸۲. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۷/۱۵۴٦، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۴٦ (برابر با ۲۴ تیر ۱۳۲۵) و نیز نگاه شود به: ایران ما، شماره ۵۵۹، مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۲۵.

۸۳. آذربایجان، شماره ۸۲، مورخ ۲۹ آذر ۱۳۲۴.

۸۴. آگاهی، «شصت سال از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران گذشت»، دنیا، شماره ۳، ۱۳۵۹، ص ۵۴.

۸۵. آذربایجان، شماره ۸۲، مورخ ۲۹ آذر ۱۳۲۴.

۸٦. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۳۱۸.

۸۷. دانشیان، خاطرات چاپ‌نشده. همچنین نگاه کنید به: طاهر، س، فدائی ژنرال، باکو، آذربایجان. ۱۹۸۷، صفحات ٦ تا ۱۱.

۸۸. دانشیان، پیشین. درگیری او در این فعالیت‌ها مطابق اسناد دولتی ایران مسجّل می‌گردد. نگاه شود به: اخگر، مرگ هست و بازگشت نیست، تهران، چهر،

بی‌تا، ص ۳۱۹.

۸۹. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۳۱۹.

۹۰. شیدا، ی؛ بی‌ریا اورکِ سوزلر، تبریز، ارک، ۱۳۶۰، ص ٦.

۹۱. رهبر، شماره ۴۶۱، مورخ ۲۰ دی ۱۳۲۳.

۹۲. شیدا، پیشین.

۹۳. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۴۰۱۷۸، یادداشت‌های تبریز، از ۲۱ سپتامبر تا ۱۲ اکتبر ۱۹۴۴ (برابر با ۳۰ شهریور تا بیستم مهر ۱۳۲۳).

۹۴. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۳۰٦.

۹۵. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، صفحات ۳۰٦ تا ۳۰۸.

96. Rossow, R., "The Battle of Azarbaijan 1946", *Middle East Journal,* No. 1, 1956, p.30.

۹۷. من مایلم با استفاده از این فرصت از دکتر جهانشاه‌لو افشار، از رهبران برجسته فرقه دموکرات آذربایجان سپاسگزاری کنم. ایشان در تهیه و تدوین این جدول با بزرگواری مرا یاری کردند.

۹۸. گرچه تلاش فراوان شد تا درباره شخصیت‌های یاد شده دراین جدول، اطلاعات دقیقی عرضه گردد، اما اطلاعات مربوط به منشأ طبقاتی این شخصیت‌ها، تا اندازه‌ای باید با احتیاط تلقی شود. از این گذشته لازم به یادآوری است که اصطلاحات مربوط به تمایزات طبقاتی که در جوامع غربی مستعمل است به هیچ‌وجه با اوضاع اجتماعی متداول در ایران کاملاً تطبیق نمی‌کند.

۹۹. با گذشت سالها، حزب توده در ایران به تدریج موضع سیاسی اولیه خود را به کلی تغییر داد و به صورت یک حزب تمام عیار مارکسیست ـ لنینیست درآمد. این دگرگونی، به هرحال، نتوانست به نزدیکی بیشتری بین فرقه دموکرات و حزب توده منجر گردد. در سال ۱۹٦۰ (۱۳۳۹خ.)، به مناسبت پلونومی که به «پلونوم وحدت» موصوف شد. فرقه دموکرات، لااقل در ظاهر امر با حزب توده یکی شد و خود را «کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان» نام‌گذاری کرد. باوجود این، همچنانکه تحولات

سیاسی سال‌های بعد به وضوح نشان داد، علی‌رغم بعضی از سازش‌های پیش پا افتاده که برای نشان دادن وحدت فیمابین و به منظور وانمود کردن همراهی با مارکسیسم نوع حزب توده‌ای صورت گرفت، جناح فرقه دموکرات آذربایجان، در قالب حزب توده شبکه قدرت خود را نگاه داشت و وجوه لنینیستی متمایز خویش را حفظ کرد.

فصل ششم

۱. فرقهٔ دموکرات آذربایجان، سی‌سال، پیشین، ص ۴۹.
۲. اعضای کمیته مدیریت جدید عبارت بودند از: شبستری، بادگان، رفیعی، جودت، ولائی، عظیما، دیباثیان، دیلمقانی و تیموری. مراجعه شود به روزنامه آذربایجان، شماره ۷۸، مورخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛ همچنین نگاه شود به: چشم‌آذر، پیشین، ص ۹۰.
۳. «نظام‌نامه داخلی مجلس ملی آذربایجان»، آذربایجان، شماره ۷۹ مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۴.
۴. همان.
۵. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۲/۱۸۴۵ مورخ ۳ بهمن ۱۳۲۴.
۶. آذربایجان، شماره ۷۸، مورخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴. نخست‌وزیر، تا انتخاب وزیر کار، امور مربوط به وزیر کار را نیز انجام می‌داد.
۷. همان.
۸. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۵۲۶۶۳ مورخ ۲۲ دی ۱۳۲۴.
۹. آذربایجان، شماره ۷۸، مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۴.
۱۰. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۳/۲۳۴۶ مورخ ۳ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱. آذربایجان، شماره ۷۹، مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۴.
۱۲. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، مورخ ۲۲ دی ۱۳۲۴. ...

۱۳. برای متن اصلی نگاه کنید به: پسیان، پیشین، ص ۹۸. مطابق گزارش چاپ شده در نیویورک تایمز، در پی موافقتنامهٔ درخشانی - پیشه‌وری، تنها چهارده نفر از افسران تصمیم به ترک آذربایجان گرفتند. نیویورک تایمز، مورخ ۲۶ آذر ۱۳۲۴.

۱۴. گــزارش وزارت امــور خــارجــه انگــلستان، شــماره ۳۷۱/۵۲۶۶۱ مورخ ۵ دی ۱۳۲۴.

۱۵. هــمان، شــماره ۳۷۱/۵۲۶۶۱ مــورخ ۵ دی ۱۳۲۴. هــمچنین نگــاه کنید به: زنگنه، پیشین، صفحات ۶۶ تا ۱۳۸.

۱۶. آرشیو مـلی واشـنگتن، شـماره ۸۹۱/۰۰/۲/۲۰۴۷ مـورخ ۲ اسـفند ۱۳۲۴.

۱۷. همان، شماره ۸۹۱/۰۰/۲/۱۲/۱۸۴۵ مورخ ۳ بهمن ۱۳۲۴.

۱۸. همان.

۱۹. همان.

۲۰. چشم‌آذر، پیشین، صفحات ۸۹ ـ ۹۰.

۲۱. آرشیوملی‌واشنگتن،شماره۸۹۱/۰۰/۱۲/۱۸۴۵مورخ۲۷آذر ۱۳۲۴.

22. Kuniholm, B.R., *op. cit.* p.304.

۲۳. مطابق ماده ۶ معاهده ۱۹۲۱ «هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخـالت مسلحه سیاست غـاصبانه را در خـاک ایـران مـجری دارنـد، یـا خاک ایـران را مـرکز حـملات نـظامی بـرضد روسـیه قـرار دهـند و اگـر ضـمناً خـطری سـرحـدات دولت جـمهوری اتـحاد شـوروی روسـیه و یـا متحدین آن را تهدید نماید و اگـر حکـومت ایـران، پس از اخـطار دولت شوروی روسیه خودش نتوانـد ایـن خـطر را رفـع نـماید، دولت شـوروی حق خواهد داشت قشون خود را بـه خـاک ایـران وارد نـماید تـا ایـن کـه بـرای دفـاع از خـود اقـدامـات لازمـه نـظامی را بـه عـمل آورد. دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خـطر، بـلادرنگ قشـون خـود را از حدود ایران خارج نماید.» دربارهٔ این عهدنامه نگاه کنید به:

Hurewitz, J.C., *Diplomacy in the Near and Middle East,* New Jersey, Van Nostrand, 1956,vol.2.,pp.90-94.

و نیز به مرجع فارسی زیرین مراجعه شود: بهرام نوازنی، عهدنامه مودت ایران و شوروی، با مقدمه دکتر داود باوند، نشر همراه، تهران، ۱۳٦۹. (مترجم)

24. Kunilolm, B.R., *op. cit.*, p.304.

۲۵. ایران ما، شماره ۴٦۵، مورخ ۲۷ آذر ۱۳۲۴.

۲٦. کی استوان، حسین، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲۷. مذاکرات مجلس، مورخ ٦ بهمن ۱۳۲۴.

۲۸. همان، مورخ ۱۱، ۲۰ و ۲۴ آذر ۱۳۲۴.

۲۹. ملکی، خلیل، پیشین، ص ۳۹۲.

۳۰. ایران ما، شماره ۴٦۲، مورخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴.

۳۱. همان، شماره ۴٦۷، مورخ ۲۹ آذر ۱۳۲۴.

۳۲. آژیر، شماره ۱۵۷، مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۲۳.

۳۳. مذاکرات مجلس، مورخ ۲۴ آذر ۱۳۲۴.

۳۴. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ٦۴٦/٦/۰۰/۸۹۱ مورخ ۱٦ خرداد ۱۳۲۵.

35. Thomas. H., *Armed Truce, op. cit.*, p.156.

36. *Izvestia*, 18 December 1945, cited in Thomas, J.R., *The Rise and Fall of the Azerbaijan People's Republic [sic] as Reflected in Izvestia, 1945-1947*, Certificate Essay, Columbia University, 1953, p.53.

۳۷. رهبر، شماره ٦۷۱، مورخ ۲۲ اسفند ۱۳۲۴.

۳۸. برای جزئیات گزارش این حوادث و اقدامات حزب توده و گروه سید ضیاءالدین طباطبائی نگاه شود به: انور خامه‌ای، فرصتِ بزرگِ از دست رفته، پیشین، صفحات ۲۷۸ تا ۲۸٦.

۳۹. مسعودی، قاسم، جریان مسافرتِ میسیون اِعزامی ایران به مسکو، تهران، نشر چاپ، ۱۳۲۵، ص ۱۷.

۴۰. همان، صفحات ٦۷ تا ٦۸.

۴۱. همان، ص ۷۰.

۴۲. برای متن پیمان سه‌جانبه، که توسط دولت‌های بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران به امضا رسید نگاه شود به:

Hurewitz, J.C., *Diplomacy in the Middle East, 1914 - 1956*, vol. 2, Princeton, Van Nostrand, 1956, pp. 233-4.

پیمان سه‌جانبه‌ای که بین دولت ایران و دول اشغالگر امضا شد (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ برابر با ۹ بهمن ۱۳۲۰ خ.) از یک طرف ایران را متعهد می‌کرد که برای متفقین، در امر عبور و مرور و ارسال مهمات از بنادر خلیج فارس به مقصد روسیه تسهیلات فراهم کند و از سوی دیگر اشغالگران نیز استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم می‌شمردند و وعده می‌دادند که همه‌گونه مساعدت اقتصادی برای ایران فراهم کنند. (مترجم).

43. Vail Motter, T.H., *The Persian Corridor and Aid to Russia*, Washington, Office of the Chief of Military History, Department of Army, 1952, pp. 281-3.

برای گزارش جزئیات بیشتر دربارهٔ تخلیهٔ نظامی متفقین از ایران نگاه شود به:

Gobad Irani, R., "American Diplomacy: An Option Analysis of the Azerbaijan Crisis, 1945 - 1946", *International Studies*, 1978, pp. 25-34.

۴۴. خان ملک یزدی، غوغای تخلیهٔ ایران، تهران، نشر سلسله، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴.

۴۵. مذاکرات مجلس، ۱۲ اسفند ۱۳۲۴.

۴۶. کی استوان، حسین، پیشین، ج ۲، صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۰.

۴۷. روابط بین قوام‌السلطنه و حسین علاء به قدری خصمانه بود که بر مانوری که قوام‌السلطنه راجع به طرح مسأله در سازمان ملل اتخاذ کرده بود اثر داشت. حسین علاء به عنوان دست پروردهٔ شاه، بیشتر متعهد به دربار بود تا به سیاست‌های متخذهٔ حکومت. در چند مورد، او به عنوان «نمایندهٔ دربار» اقدام نمود و با دولت هماهنگی به عمل نیاورد. برای جزئیات بیشتر اقداماتی که علاء رأساً در قضیهٔ آذربایجان در سازمان ملل، انجام داد مراجعه کنید به: خاطرات تقی‌زاده که اخیراً طبع شده

است: ایرج افشار، زندگی طوفانی، خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، تهران، نشر علمی، ۱۳۶۷، صفحات ۲۷۶ تا ۲۷۸.

48. Gromyko, A., *Memoirs, from Stalin to Gorbachev*, London, Arrow Books, 1989, pp. 303-4.

۴۹. مسعودی، قاسم، پیشین، ص ۲۰۰.

۵۰. جبهه، شماره ۱۱۹، مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۵.

۵۱. جبهه، شماره ۱۳۳، مورخ ۳ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۵۲. اعضای هیأت آذربایجان عبارت بودند از: پیشه‌وری، بادگان، جهانشاه‌لو افشار، ابراهیمی، دیلمقانی، شاهین و سیف قاضی. افراد زیرین نیز از جانب حکومت مرکزی مأمور مذاکره با دموکرات‌ها شدند: مستشارالدوله، فرمانفرمائیان، ایپکچیان، سپهر، لنکرانی و فیروز.

۵۳. ظفر، شماره ۲۴۱، مورخ ۴ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۵۴. رهبر، شماره ۷۰۰، مورخ ۳ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۵۵. رهبر، شماره ۷۰۳، مورخ ۶ اردی‌بهشت ۱۳۲۵. ده سال بعد، خلیل ملکی، که به عنوان رهبر جناح مخالف حزب توده را ترک کرده بود، نظر و انتقادش را نسبت به حمایت حزب توده از حکومت خودمختار آذربایجان تغییر داد. نگاه کنید به: خلیل ملکی و انور خامه‌ای، پس از ده سال انشعابیّون حزب توده سخن می‌گویند، بی‌نا، ۱۳۳۶، صفحات ۱۹ تا ۲۰.

۵۶. جبهه، شماره ۱۳۵، مورخ ۵ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۵۷. همان، شماره ۱۴۴، مورخ ۱۷ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۵۸. آذربایجان، شماره ۱۷۲، مورخ ۲۵ فروردین ۱۳۲۵.

۵۹. همان، شماره ۱۷۸، مورخ ۱ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۶۰. همان، شماره ۱۷۹، مورخ ۲ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۶۱. همان، شماره ۱۸۰، مورخ ۳ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۶۲. فرقه دموکرات آذربایجان، سی‌سال، پیشین، ص ۶۶.

63. Azerbaijan Demokrat Ferqehsi Markaz Komitehsi,

Azerbaijan Milli Majlisi va Azerbaijan Milli Hükumatinin Qarar va Qanunlar Majmu'ahsi, Azerbaijan Milli Majlisinin Musadere Haqqinda Tasvib olunmush Qanuni, Baku, Azerbaijan, 1980, pp.10-12.

۶۴. همان، ص ۱۲.

٦۵. فرقه دموکرات آذربایجان، سی سال، پیشین، ص ٦٧.

66. "Azerbaijan Milli Majlisinin Felahat Bahrehsinin Malek ile Akinji Arasinda Bulunmasi Qanuni", *Azad Millat,* no. 12, 16 April 1946.

٦٧. آذربایجان، شماره ۹٦، مورخ ۱۹ دی ۱۳۲۴.

٦۸. آذربایجان، شماره ۸۴، مورخ ۲ دی ۱۳۲۴.

٦۹. شرایط نامزدان و رأی‌دهندگان شبیه شرایط نامزدان و رأی‌دهندگان مجمع ملی بود به استثناء این که حد نصاب سن فرق می‌کرد. هر آذربایجانی، از جمله زنان، که بیش از نوزده سال داشتند می‌توانستند رأی بدهند و همه کسانی که بین ۲۵ تا ۷۵ ساله بودند می‌توانستند خود را نامزد نمایندگی کنند. نگاه شود به: آذربایجان، شماره ۹۷، مورخ ۲۰ دی ۱۳۲۴.

۷۰. انتخابات‌شورای‌شهرداری‌تبریز از ۲۵ تا ۳۰ دی‌ماه ۱۳۲۴ خ. برگزار شد و انتخابات شوراهای شهر و بخش برای مناطق دورافتاده از بیستم تا بیست و پنجم بهمن ۱۳۲۴ خ. برگزار گردید. نگاه شود به: آذربایجان، شماره‌های ۱۰۳، ۱۰۷ و ۱۱۵، به ترتیب مورخ ۲۷ دی و ۲ و ۱۲ بهمن ۱۳۲۴.

۷۱. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۲/۱۹۴٦ مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۲۴.

۷۲. همان.

۷۳. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۲/۱۸۴۵ مورخ ۳ بهمن ۱۳۲۴.

۷۴. آذربایجان، شماره ۲، مورخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۴.

۷۵. راجع به تاریخ حرکت خودمختاری کردستان در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، هنوز هم بهترین مطالعه‌ای که به زبان انگلیسی

در دست است اثر ویلیام ایگلتون است:

Eagleton, W., The Kurdish Republic of 1946, London, Oxford University Press, 1963.

همچنین نگاه شود به:

Roosevelt, A., "The Kurdish Republic of Mahabad", *Middle East Journal,* no.1 July, 1947, pp. 247-69.

بـرای گـزارش یک شـاهد عـینی مـراجـعه شـود بـه: تـفرشیان، پـیشین، صفحات ۷۷ تا ۱۱۴. برای مـطالعه مـوضوع از دیـدگاه حکـومت ایـران، رجوع شود به: پسیان، از مهاباد خونین تا کرانـه‌های ارس، تـهران، چـاپ، ۱۳۲۸.

۷۶. چشـم‌آذر، پـیشین، ص ۴۶. ایگـلتون تـاریخ «سـپتامبر ۱۹۴۵» را بـه عـنوان تـاریخ تشکـیل حـزب یـاد مـی‌کند. مـراجـعه شـود بـه ایگـلتون، پیشین، ص ۵۶. به هرحال، تاریخی که چشم‌آذر داده است در مصاحبه‌ای که من با رحیم قاضی داشتم تأیید شد.

77. Eagleton, W., *op. cit.,* p.57.

78. *Ibid.*

79. *Ibic.,* p. 60.

۸۰. اگرچه دموکرات‌های کُرد رسماً رژیم خود را در مهاباد «جمهوری کردستان» می‌نامیدند اما در مـصاحبه مـطبوعاتی مـورخ ۲۱ دی ۱۳۲۴ خ. ریـاست جمهوری، التزام خود را به قانون اساسی ایران تصریح کرد و اعـلام داشت مایل است به عنوان یک منطقه خودمختار در داخـل مـرزهای ایـران بـاقی بماند. برای متن چاپی این مصاحبه مراجعه شود به: کردستان، شماره ۲۲۳، مورخ ۲۳ دی ۱۳۲۴.

۸۱. آرشـیو مـلی واشـنگتن، شـماره ۸۹۱/۰۰/۲/۲۸۴۶ مـورخ ۹ اسـفند ۱۳۲۴.

۸۲. همان.

۸۳. آذربایجان، شماره ۱۹۰، مورخ ۱۵ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۸۴. همان.

۸۵. آذربایجان، شماره ۱۸۵، مورخ ۹ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۸۶. برای متن کامل پیشنهادهای اولیه دموکرات‌ها نگاه کنید به:
Shahrivarin On-Ikisi, op. cit., pp. 106-10.

۸۷. منشور آتلانتیک، اعلامیه‌ای بود که اصول اساسی سیاست پس از جنگ دوم جهانی را بیان می‌کرد. این منشور به وسیلهٔ روزولت و چرچیل در خلیج پلاسنتیا، در اوت ۱۹۴۱ به امضاء رسید. از جمله حقوقی که در این منشور تصریح شده بود عبارت بود از: «حق مردم برای انتخاب نوع حکومت و حق زیستن بدون ترس و نیاز.»

۸۸. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۵/۱۴۶ مورخ ۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۸۹. آذربایجان، شماره ۱۹۹، مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۹۰. برای جزئیات مسائل مورداختلاف نگاه شود به:
Shahrivarin On-Ikisi, op. cit., pp. 110.115.
همچنین نگاه شود به: گذشته چراغ راه آینده است، پیشین، صفحات ۳۶۸ تا ۳۷۵.

۹۱. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۵۲۶۷۹ مورخ ۲۵ تیر ۱۳۲۵.

۹۲. تفرشیان، پیشین، ص ۷۶.

۹۳. گزارش وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۵۶۸۳۱ مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۴.

۹۴. آذربایجان، شماره ۲۲۳، مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۵.

۹۵. مراجعه شود به بخش «پیوست‌ها» در همین کتاب.

۹۶. آذربایجان، شماره ۲۲۸، مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۲۵. مطابق گزارش کنسول ایالات متحد آمریکا در تبریز، مذاکرات پیشه‌وری با حکومت مرکزی دربین بعضی از دموکرات‌ها سبب مشاجره و حتی بازتاب‌های سخت گردید. این گزارش با دیگر منابع هماهنگی ندارد. نگاه کنید به: آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۶/۲۴۴۶ مورخ ۳ تیر ۱۳۲۵.

۹۷. آذربایجان، شماره ۲۲۳، مورخ ۳ تیر ۱۳۲۵.

۹۸. همان.
۹۹. ایران ما، شماره ۵۶۲، مورخ ۳۱ خرداد ۱۳۲۵.
۱۰۰. همان، شماره ۵۶۸، مورخ ۹ تیر ۱۳۲۵.
۱۰۱. همان.
۱۰۲. ایران ما، شماره ۵۶۶، مورخ ۵ تیر ۱۳۲۵.
103. Abrahamian, E., *Iran Between Two Revolutions, op. cit.,* p. 231.
۱۰۴. قانون کار، مشتمل بر موارد زیرین بود: منع کار اطفال، محدودیت کار روزانه به هشت ساعت، پرداخت حقوق در آخر هفته، سالانه شش روز مرخصی با حقوق، تعطیل اول ماه مه، حق اعتصاب برای کارگران، تطبیق مرتب حداقل حقوق با هزینهٔ زندگی، نگاه کنید به:
Atabaki, T., "L'Organisation Syndicate Ouveriere en Iran", *op. cit.,* p.51.
۱۰۵. اسکندری، ایرج؛ پیشین، ج ۲، ص ۱۴۱.
۱۰۶. رهبر، شماره ۷۹۵، مورخ ۳۱ مرداد ۱۳۲۵.
۱۰۷. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۸/۱۳۴۶ مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۲۵.
۱۰۸. همان.
۱۰۹. همان، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۲/۳۰۴۶ مورخ ۹ دی ۱۳۲۵ و آذربایجان شماره ۳۵۵، مورخ اول آذر ۱۳۲۵.
۱۱۰. اسکندری، ایرج؛ پیشین، ج ۲، صفحات ۱۴۳ تا ۱۴۴.
۱۱۱. کیهان، شماره ۹۸۴، مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۲۵.
۱۱۲. خامه‌ای، انور؛ پیشین، ص ۳۰۷.
۱۱۳. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۵/۲۲۴۶ مورخ ۱ خرداد ۱۳۲۵.
۱۱۴. ایران ما، شماره ۶۳۶، ۲ مهر ۱۳۲۵.
۱۱۵. صولت قشقایی، محمدناصر، سال‌های بحران، تهران، رسا، ۱۳۶۶، ص ۲۶.

۱۱۶. رهبر، شماره ۲۷۴، ۲۶ مهر ۱۳۲۵.

۱۱۷. رهبر، شماره ۷۰۳، ۶ اردی‌بهشت ۱۳۲۵.

۱۱۸. ارس، شماره ۴۲، ۱ اسفند ۱۳۲۴.

۱۱۹. داد، شماره ۷۷۴، ۶ تیر ۱۳۲۵.

۱۲۰. اسکندری، ایرج، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۷.

۱۲۱. آرشیو ملی واشنگتن، شماره ۸۹۱/۰۰/۶/۶۴۶ مورخ ۱۶ خرداد ۱۳۲۵.

۱۲۲. همان، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۲/۱۸۴۶ مورخ ۲۱ دی ۱۳۲۴؛ وزارت امور خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۵۲۶۶۱ مورخ ۸ دی ۱۳۲۴.

۱۲۳. همان، شماره ۸۹۱/۰۰/۱۲/۱۸۴۵ مورخ ۷ بهمن ۱۳۲۴.

۱۲۴. چشم‌آذر، پیشین، ص ۱۲۱.

۱۲۵. خواندنیها، شماره ۳۰، مورخ ۱۲ آبان ۱۳۲۵.

۱۲۶. در طی سال ۱۳۲۵، روزنامه‌های زیرین به زبانِ آذربایجانی چاپ می‌شدند:

ـ آذربایجان (نشریه رسمی فرقه دموکرات آذربایجان). ـ آزاد میلت (نشریهٔ رسمی مجلس ملی آذربایجان). ـ ینی‌شرق، ـ غلبه، ـ جودت، ـ ارومیه، ـ جوانلر (نشریهٔ رسمی سازمان جوانان فرقه دموکرات آذربایجان)، ـ آذر، ـ آذربایجان اولدوزی، ـ *Sha'irlar Majlisi,* ـ *Adabiyat Sahifahsi* ـ معارف، ـ وطن، ـ فدائی، ـ دموکرات، ـ *Günesh.*

۱۲۷. در چهار مجلد *Vatan Dili*، نامِ ایران در واقع یک بار ذکر شده بود و آن هم در چارچوب جغرافیایی. نگاه کنید به:

Vatan Dili, Dördunji Kitab, p.113.

۱۲۸. تفرشیان، پیشین، صفحات ۷۱ تا ۷۲.

۱۲۹. همان.

۱۳۰. رهبر، شماره ۷۵۵، مورخ ۹ تیر ۱۳۲۵؛ ایران ما، شماره ۶۶۶، مورخ ۸ آبان ۱۳۲۵.

۱۳۱. آذربایجان، شماره ۳۳۱، مورخ ۱ آبان ۱۳۲۵.
۱۳۲. همان، ش ۳۵۵، ۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۳۳. ظفر، ش ۴۰۰، ۲۶ آبان ۱۳۲۵.
۱۳۴. رهبر، ش ۸۶۸، ۱۳ آذر ۱۳۲۵.
۱۳۵. ایران ما، ش ۶۷۴، ۲۱ آبان ۱۳۲۵؛ جبهه، ش ۲۹۴، ۲۶ آبان ۱۳۲۵.
۱۳۶. جبهه، ش ۲۹۸، ۳۰ آبان ۱۳۲۵.
۱۳۷. نبرد امروز (به جای «جبهه») ش ۱، ۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۳۸. آذربایجان، ش ۳۵۷، ۴ آذر ۱۳۲۵.

139. Wash. Nat. Arch., 891. 00/12-3046, 30 December 1946.
140. *Ibid.*
141. *Ibid.*

۱۴۲. آزاد ملت، ش ۱۱۸، ۵ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۳. نبرد امروز، ش ۱، ۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۴. ایران ما، ش ۶۸۴، ۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۵. نبرد امروز، ش ۳، مورخ ۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۶. آذربایجان، ش ۳۵۷، ۵ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۷. همان.
۱۴۸. ظفر، ش ۴۱۳، ۱۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۹. نبرد امروز، ش ۳، ۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۰. آذربایجان، ش ۳۶۶، ۱۶ آذر ۱۳۲۵. برای متن فارسی رجوع شود به: ایران ما، ش ۶۹۳، ۱۷ آذر ۱۳۲۵.

151. Wash. Nat. Arch. 891.00/12-3046, 30 December 1946.
152. *Ibid.*
153. *Ibid.*

۱۵۴. ایران ما، ش ۶۹۶، ۲۰ آذر ۱۳۲۵.

۱۵۵. جهانشاه‌لو افشار، پیشین، ص ۳۰۸.

۱۵۶. همان، ص ۳۵۸.

۱۵۷. آذربایجان، ش ۳۷۱، ۲۱ آذر ۱۳۲۵.

158. Wash. Nat. Arch., 891.00/12-2346, 23 December 1946.

۱۵۹. در بین موارد اندک از مقاومت‌های ضعیف می‌توان به آنچه که کمیته انتقام در حوالی تبریز صورت داد اشاره کرد. رجوع شود به: محمد روزگار، خاطرات (چاپ نشده). محمد روزگار در مصاحبه‌ای که با من انجام داد مقاومت‌های مزبور را کاملاً نافرجام وصف کرد و این مطلب را که بین این گروه‌ها و رهبری فرقه دموکرات ارتباطی بوده است، نفی نمود.

160. Douglas, W.O., *Strange Land and Friendly People*, New York, Harper and Brothers, 1951, p.45.

۱۶۱. بنابر گزارش دموکرات‌ها، تلفات به بیش از ده هزار نفر بالغ می‌شد در حالی که گزارش‌های نیمه رسمی حکومت ایران حاکی از آمار هشتصد نفر تلفات بود. از طرف دیگر به نقل از یک منبع انگلیسی، سفارت ایالات متحده در تهران، گزارش داده است که ۴۲۱ نفر از دموکرات‌ها به قتل رسیده‌اند. برای گزارش دموکرات‌ها رجوع نمائید به: آذربایجان دموکرات فرقه‌سی، آزادلیق یولونون مبارزلری، ج ۲، باکو، آذربایجان، ۱۹۶۹/۱۳۴۸، ص ۵. برآورد دولت ایران در خواندنیها، شمارهٔ ۳۶، مورخ ۳ دی ۱۳۲۵ گزارش شده است. گزارش سفارت آمریکا تحت شمارهٔ ۱۵۴۷-۱/۸۹۱۰۰ مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۴۷ (۲۶ بهمن ۱۳۲۵) در آرشیو ملی واشنگتن نگهداری می‌شود.

۱۶۲. ابعاد بین‌المللی قضیه آذربایجان موضوع چند تألیف، مقاله، و رسالهٔ دانشگاهی قرار گرفته است. یکی از آخرین مطالعاتی که سیاست قدرت‌های بین‌المللی را عامل فروکش کردن این قضیه می‌شمارد عبارت است از:

L'Estrange Fawcett, L., *The Struggle for Persia, the*

Azerbaijan Crisis of 1946, D.Phil. thesis, st. Antony's College, Uni. of Oxford, 1988.

۱۶۳. مصطفی فاتح؛ پنجاه سال نفت ایران، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳۷۵.

۱۶۴. فریدون کشاورز؛ من متهم می‌کنم کمیتهٔ مرکزی حزب توده ایران را، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۵۷، ص ۶۷.

۱۶۵. انور خامه‌ای؛ فرصت بزرگ از دست رفته، جلد دوم، خاطرات دکتر انور خامه‌ای، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۳۵.

166. Lajevardi, H., *Labour Union and Autocracy in Iran*, Syracuse University Press, p.287.

۱۶۷. اسناد کنفرانس‌های تهران، یالتا، پتسدام، ترجمه حسن مفیدی، انتشارات پارت، تهران، ۱۳۶۰.

۱۶۸. شهریورین اون ایکی سی؛ آذربایجان دموکرات فرقه سینین بیرینجی ایل دونومی مناسبتلیه، مرکزی تبلیغات شعبه سینین نشریه سی؛ تبریز، ۱۳۲۵، ص ۴۰.

۱۶۹. حسین کی استوان؛ سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، چاپ تابان، تهران، ۱۳۲۹، جلد دوم، ص ۲۷۰.

۱۷۰. حسین کی استوان؛ همان، ص ۲۷۲؛ و تورج اتابکی؛ سندیکالیزم در جنبش کارگری ایران ۲۵ ـ ۱۳۲۰؛ الفبا، دورهٔ جدید، جلد ششم، پائیز ۱۳۶۴، ص ۳۹.

۱۷۱. اسناد روابط خارجی ایالات متحده آمریکا به نقل از:

Alexander, Y. and Nanes,A., *The United States and Iran, a Documentary History*, University publication of America, 1980, pp. 162-163.

۱۷۲. نیویورک تایمز، جمعه ۲۵ آوریل ۱۹۵۲، ص ۴.

۱۷۳. خاطرات ترومن با نام:

Truman, Harry S., *1946 - 1952, Years of Trial and Hope*, Signet Book, 1965, vol. 2, p.117.

174. Truman, Harry S., *Truman Speaks,* Colombia Press, 1960, p.71.
175. Thorpe, J.A., "Truman's Ultimatum to Stalin on the 1946 Azerbaijan Crisis", *The Society for Iranian Studies News letters,* vol. VII, October 1972, no.3, pp.8-10.

۱۷٦. همان.

177. United States, Department of States, *Foreign Relations of the United States, 1946,* vol. VII, Washington, 1969, p.348.

۱۷۸. نیویورک تایمز، جمعه ۲۵ آوریل ۱۹۵۲، ص ۴.

179. Blechman, B.M. and Kaplan, S., *Force Without War,* Brookings, 1978, pp.1-2, 547-548.

به نقل از:

Blechman, B.M., and Hart, D.M., *Afghanistan and the 1946 Iran Analogy,* Survival, 1980, pp.248-253.

180. *Historical Statistics of the United States, Colonial Times to 1970,* Part II, Washington, 1975, p.114.
181. Rosenberg, D.A., "American Atomic Strategy and the Hydrogen Bomb Decision", *Journal of American History,* June 1979, pp. 62-87.

۱۸۲. انور خامه‌ای؛ پیشین، ص ۲۲٦.

۱۸۳. نصرت‌الله جهانشاه‌لوی افشار؛ ما و بیگانگان: سرگذشت، برلن، ۱۹۸۲، ص ۳۳-۲۳۲.

۱۸۴. نجفقلی پسیان؛ مرگ بود، بازگشت هم بود، بنگاه مطبوعاتی امروز، تهران، ۱۳۲۸، ص ۴.

185. Blechman, B.M., and Hart, D.M., *Afghanistan and the 1946 Iran Analogy,* Survival, 1980, pp. 248-253.

186. For a detailed study on this subject see: Atabaki, T., "Afsaneh-e Yek Oltimatom", *Chashmandaz*, no.3, Autumn 1987, pp. 54-68;
و نشر مجدد آن در فصلنامهٔ گفتگو، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴.
Thorpe, J.A., "Truman's Ultimatum to Stalin on the 1946 Azerbaijan Crisis", *The Society for Iranian Studies Newsletters*, vol. 7, no. 3, October 1972, pp. 8-10.

۱۸۷. نیویورک تایمز، ۵ اردی‌بهشت ۱۳۳۱ (۲۵ آوریل ۱۹۵۲).
۱۸۸. وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا، روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، ۱۹۴۶، ج ۷، واشنگتن، ۱۹۶۹، ص ۳۴۸.
۱۸۹. کشاورز، فریدون؛ پیشین، ص ۶۷؛ مصطفی فاتح، پیشین، ص ۳۷۵؛ خامه‌ای، انور، پیشین، ص ۲۳۵؛ ملکی، خلیل، پیشین، صفحات ۴۲۶ تا ۴۲۷؛ لاجوردی، پیشین، ص ۲۸۷.
190. Wash. Nat. Arch., 891.00/12-2346, 23 December 1946.
191. Wash. Nat. Arch., 891.00/12-3046, 30 December 1946.
۱۹۲. آذربایجان، ش ۱، مورخ ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
۱۹۳. آذربایجان، ش ۸، مورخ ۲۹ شهریور ۱۳۲۴.

فهرست نام کسان

کتابنامه

* منابع فارسی و عربی

آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسروی، تهران، تابان، ۱۳۱۷.

آمارنامه اقتصاد ایران در آغاز جنگ دوم جهانی، ناصر پاکدامن، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، المقدسی، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل، ۱۹۰۶ م.

احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، بابک، ۱۳۵۷.

از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعهٔ آذربایجان، حسین کوهی کرمانی، تهران، مظاهری، ۱۳۲۵.

از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، نجفقلی پسیان، تهران، چاپ، ۱۳۲۸.

مختصرالبلدان، ابن فقیه همدانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

المسالک والممالک، استخری، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل، ۱۸۹۴ م.

اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ایرج افشار، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹.

بحران دموکراسی در ایران، دکتر فخرالدین عظیمی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، البرز، ۱۳۷۲.

برهان قاطع، محمد بن خلف تبریزی، با تصحیح دکتر محمد معین، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲.

پس از ده سال انشعابیون حزب توده سخن می‌گویند، خلیل ملکی و انور خامه‌ای، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۶.

پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، تهران، پیام، ۱۳۵۸.

پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، منصوره اتحادیه، تهران، گستره، ۱۳۶۱.

تاریخ انقلاب مشروطه ایران، ملک‌زاده، تهران، علمی، ۱۳۶۳.

تاریخ اوایل انقلاب و مشروطهٔ ایران، سیدحسن تقی‌زاده، تهران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۸.

تاریخ بیست سالهٔ ایران، حسین مکی، تهران، ناشر، ۱۳۶۲.
تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل بیهقی، با تصحیح دکتر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.
تاریخ جراید و مطبوعات ایران، صدر هاشمی، اصفهان، کمال، ۱۳۶۳.
تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعراء بهار، تهران، جیبی، ۱۳۵۷.
تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
تاریخ نوین ایران، ایوانف، استکهلم، توده، ۱۹۷۷ م.
تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
حدودالعالم من المشرق الی المغرب، با تصحیح منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
حق دفع شر و قیام برضد ظلم، بی‌نا، بی‌تا.
حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱.
حیدرخان عمواوغلی، اسماعیل رائین، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸.
حیدرخان عمواوغلی، رضازاده ملک، تهران، روزبه، بی‌تا.
خاطرات، احتشام‌السلطنه، تهران، زوّار، ۱۳۶۷.
خاطرات، دکتر انور خامه‌ای، تهران، هفته، ۱۳۶۲.
خاطرات، ایرج اسکندری، پاریس، حزب دموکراتیک مردم ایران، خوارزمی، ۱۳۵۷.
خاطرات و خطرات، حاجی مخبرالسلطنه هدایت، تهران، زوّار، ۱۳۶۱.
خاطراتی از ماموریت‌های من در آذربایجان، احمد زنگنه، تهران، شرق، ۱۳۵۵.
خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل‌احمد، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷.
راه نجات، صنیع‌الدوله، تهران، فاروس، ۱۲۸۶ خ.
رسالهٔ موسوم به یک کلمه، مستشارالدوله، پاریس، بی‌نا، بی‌تا.
رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۳.
زبدة‌الاسرار، صفی علیشاه، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۴۱.
زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، مهدی نیا، تهران، پازارگاد، ۱۳۶۶.
زندگی طوفانی، خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۷.
سال‌های بحران، محمدناصر صولت قشقائی، تهران، رسا، ۱۳۶۶.
سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، تهران، علمی، ۱۳۵۰.
سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم، حسن کی‌استوان، تهران، تابان، ۱۳۲۷.
شرح ماموریت آجودانباشی، محمّد مشیری، تهران، اشرفی، ۱۳۵۶.

شرح حال شیخ محمد خیابانی، بی‌نام مؤلف، برلین، ایرانشهر، ۱۳۰۵.
صورت‌الارض، ابن‌حوقل، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
صفحه‌ای چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران رضاشاه، اوانسیان، بی‌جا، حزب توده، ۱۳۵۸.
عهدنامه مودت ایران و شوروی، بهرام نوازنی، با مقدمهٔ دکتر داود باوند، تهران، همراه، ۱۳۶۹.
غوغای تخلیهٔ ایران، خان ملک یزدی، تهران، سلسله، ۱۳۶۲.
فرصت بزرگ از دست رفته، انور خامه‌ای، تهران، هاتف، ۱۳۶۳.
فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت، فریدون آدمیّت، تهران، سخن، ۱۳۴۰.
فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطهٔ ایران، فریدون آدمیّت، تهران، پیام، ۱۳۵۴.
فهرست روزنامه‌های فارسی سال ۱۳۲۰-۱۳۳۲ شمسی، صادقی‌نسب، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، دکتر مصطفی رحیمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
قیام آذربایجان در انقلاب مشروطهٔ ایران، طاهرزاده، بهزاد، تهران، اقبال، ۱۳۴۲.
قیام افسران خراسان، تفرشیان، تهران، علم، ۱۳۵۹.
قیام افسران خراسان و سی و هفت سال زندگی در شوروی، احمد شفائی، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۶.
قیام شیخ محمد خیابانی، آذری، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۵۴.
کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر کمونیست‌ها در ایران، زیبایی، بی‌نا، ۱۳۴۳.
گذشته چراغ راه آینده است، بی‌نام نویسنده، تهران، زبرجد، بی‌تا.
گوشه‌ای از خاطرات نهضت ملی آذربایجان، سلام‌الله جاوید، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸.
ما و بیگانگان، جهانشاه‌لو افشار، برلین، بی‌نا، ۱۹۸۲ م.
مرگ بود، بازگشت هم بود، نجفقلی پسیان، تهران، امروز، ۱۳۲۸.
مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت (۱۹۱۷ تا ۱۹۳۲)، سولماز رستم‌اُف، باکو، ۱۹۸۵ م.
معجم‌البلدان، یاقوت حموی، با تصحیح وستنفلد، لایپزیک، بروکهاوس، ۱۸۶۶ م.
من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران را، فریدون کشاورز، تهران، رواق، ۱۳۵۷.
نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، کامبخش، استاسفورت، توده، ۱۳۵۱.
وقایع اتفاقیه در روزگار، شریف کاشانی، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
یادداشت‌های زندان، سید جعفر پیشه‌وری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

Turaj Atabaki

AZERBAIJAN

In

CONTEMPORARY IRAN

translated in to Persian

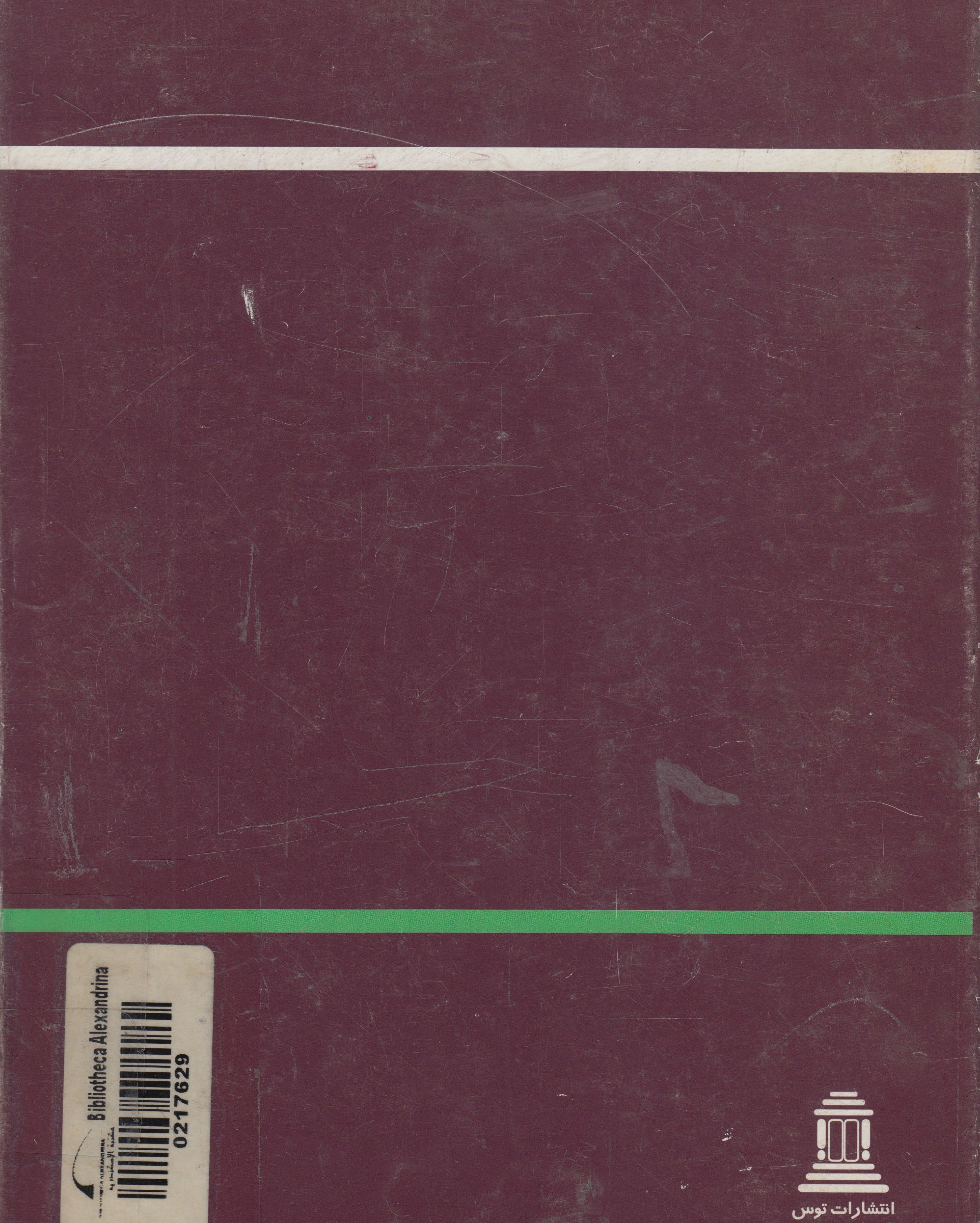
by

Mohammad Karim Eshragh



Tous Pulishing House

Tehran - 1997



انتشارات توس